



# مادر ترزا

یادداشت‌های شخصی

ترجمه پروین ادیب



مادر ترزا که تمام زندگی‌اش را وقف خدمت به فقرا کرده بود. برای مردم سراسر جهان به نمادی از شفقت و مهر تبدیل شده است. تعهد عاری از خودخواهی او برای مراقبت از بیماران و انسان‌هایی رو به مرگ و همچنین هزاران انسانی که کسی آمادگی خدمت به آنها را نداشت، احترام و تحسین همگان را برانگیخت. اکنون انتشار مجموعه یادداشت‌های شخصی او ابعاد غیرمنتظره دیگری را از زندگی این برنده صلح نوبل آشکار کرده است. این کتاب ماجرای سفر معنوی مادر ترزا و راهایی را که با نزدیکانش در میان گذاشته بود، بر ما آشکار می‌سازد.



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

ISBN 978 600 253 056 1



9 786002 530561

# ❖ مادر ترزا ❖

## یادداشت‌های شخصی

تنظیم و تفسیر: برایان کولودیز چوک

ترجمه پروین ادیب



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

سرشناسه: برایان کولودیچوک، Brian Kolodiejchuk  
عنوان و نام پدیدآور: مادر ترزا (یادداشت‌های شخصی) / تنظیم و تفسیر برایان کولودیچوک؛ ترجمه پروین ادیب.

مشخصات نشر: تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۳۱۶ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۰۵۶-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: قیفا.  
یادداشت: عنوان اصلی: Mother Teresa: come be my light: the revealing  
Private writings the Nobel peace prize winner

موضوع: مادر ترزا، ۱۹۱۰ - ۱۹۹۸ م.  
موضوع: معنویت -- کاتولیک (مذهب)  
موضوع: زندگی مذهبی (مسیحیت) -- نویسندگان کاتولیک  
شناسه افزوده: کولودیچوک، برایان، Kolodiejchuk, Brian  
شناسه افزوده: ادیب پروین، ۱۳۲۴ - ، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۶/۵ BX ۱۳۹۳ ت ۸ ی  
رده‌بندی دیویی: ۲۷۱/۹۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۲۰۵۳۰



## ■ مادر ترزا (یادداشت‌های شخصی)

برایان کولودیچوک ترجمه پروین ادیب

ویرایش: مینا غرویان

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی



فیس ۴۵۰۰۰ تومان

نوبت و شمارگان: چاپ دوم ۱۳۹۵، ۱۱۰۰ نسخه

هرگونه بهره‌برداری از کتاب بدون اجازه ناشر ممنوع است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

● تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

● طبقه دوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

● [www.parsehbook.com](http://www.parsehbook.com) / [Info@parsehbook.com](mailto:Info@parsehbook.com) ●



اگنس گونزا بوژادیو معروف به مادر ترزا  
(۱۹۹۷-۱۹۱۰)

راهبه کاتولیک آلبانیایی و تأسیس کننده ماموران امور خیریه در هند.  
مادر ترزا به خاطر خدمات انسان دوستانه اش در سال ۱۹۷۹،  
جایزه نوبل صلح را دریافت کرد.

اگر سرنوشت این است که قدیسه باشم، قدیسه تاریکی‌ها  
خواهم بود، و دائماً از بهشت غیبت خواهم کرد تا چراغ آن‌هایی  
را که روی زمین در تاریکی به سرمی‌برند برافروزم.

مادر ترزا، کلکته

## فهرست

۱۱.....	پیش‌گفتار.....
۱۳.....	سرآغاز.....
۲۷.....	فصل اول: دستانت را در دست‌های او بگذار و تنها با او گام بردار.....
۴۳.....	فصل دوم: چیزی بی‌نهایت زیبا برای عیسی مسیح.....
۵۷.....	فصل سوم: بیا و پرتوی از من باش.....
۷۳.....	فصل چهارم: برای آن‌که شادی را به قلب رنج‌کشیده مسیح بیاورم.....
۱۰۱.....	فصل پنجم: بیش از این تأخیر نکنید، مانع من نشوید.....
۱۲۵.....	فصل ششم: دخمه‌های تاریک؛ سرانجام آن رویا جامه عمل پوشید.....
۱۴۳.....	فصل هفتم: شب تاریک پیدایش انجمن؛ خواسته عیسی مسیح ما محقق گردید.....
۱۶۹.....	فصل هشتم: عطش عیسای مصلوب، ظلمت هولناک درون.....
۱۹۹.....	فصل نهم: خدای من، این درد ناشناس چقدر دردناک است.....
۲۲۹.....	فصل دهم: به فکرم رسیده، ظلمت درونی را دوست بدارم.....
۲۵۷.....	فصل یازدهم: در اختیار او، آن یکی بودن.....
۲۹۱.....	فصل دوازدهم: خداوند می‌خواهد با نشان دادن این خلأ عظمت خود را آشکار کند.....
۳۲۵.....	فصل سیزدهم: تابانیدن نور عیسی مسیح.....
۳۵۹.....	سخن پایانی.....
۳۶۵.....	ضمائم.....
۳۸۷.....	پی‌نوشت‌ها.....
۴۱۱.....	نام‌نامه.....

## پیش‌گفتار

طی چندین دهه، شخصیت مادر ترزا و فعالیت‌هایش مورد توجه گسترده، عموم قرار گرفت. او در طول عمرش و همین‌طور پس از مرگش که در سن ۸۷ سالگی رخ داد، بسیار مورد توجه اقشار مختلف مردم بود. اکنون این سوال پیش می‌آید: منشأ این نیروی پرکشش چه بود که افراد بی‌شماری را به سوی او جذب می‌کرد؟ بی‌شک او ترجیح می‌داد در کانون توجه کسی نباشد، او خود را چنین وصف می‌کرد: «قلم کوچکی در دستان خداوند.»<sup>۱۱</sup> و اعتقاد داشت خداوند از «ناچیز بودن» او بهره می‌گیرد تا عظمت خود را آشکار سازد. او موفقیت‌هایش را به حساب خود نمی‌گذاشت و همواره سعی می‌کرد توجهی را که دیگران نسبت به او دارند متعلق به پروردگار بداند: «کار خداوند» در میان فقیرترین فقرا، با این‌همه خواست خداوند این نبود که او هم چنان ناشناس بماند. مردم از هر مذهب و مسلکی، عشق توأم با فداکاری و همدردی مادر ترزا نسبت به فقرا را درک می‌کردند. سادگی و ذکاوت او را تحسین می‌کردند و مجذوب حس سرخوشی و آرامشی بودند که از وجودش به اطراف می‌پراکند. هم‌زمان تمامی کسانی که با او ملاقات می‌کردند چنین احساس می‌کردند که در ورای نگاه نافذ او چیزهای بیش‌تری نهفته است.

مادر ترزا نمی‌توانست خدمات کمک به فقرا را پنهان نگه دارد، اما آنچه که به‌رغم موفقیت‌های شگفت‌انگیز، سعی داشت مخفی نگه دارد رابطه عمیقش با خداوند بود. او تصمیم داشت این بخش از آثار عشقش را از چشم دنیا دور



نگه دارد. اسقف پیشین کلیسای کلکته، فردیناند پی‌ریه، و تعداد معدودی از کشیشان کسانی بودند که از ثروت معنوی مادر ترزا آگاهی داشتند. و مادر ترزا به طور مستمر از آن‌ها می‌خواست نامه‌هایی را که در این زمینه نوشته بود از میان ببرند. دلیل چنین درخواستی را می‌توان در احترام عمیقش برای خداوند و کارهایی دانست که خداوند به واسطه او انجام می‌داد. سکوت مادر ترزا اکنون گواهی بر فروتنی و لطافت عشق او تلقی می‌شود.

بنا بر اراده خداوند، مرشدان معنوی مادر ترزا تعدادی از نامه‌های او را نزد خود نگه داشتند. تنها در روند جمع‌آوری شواهد و مدارک جهت قدیسه نامیدن و ستایش از او بود که داستان ارتباط صمیمانه مادر ترزا با عیسی مسیح آشکار گردید؛ چیزی که حتی از چشم نزدیک‌ترین همکاران او نیز مخفی مانده بود. درست برخلاف زندگی «عادی و روزمره» مادر ترزا، رازگویی‌های او، بیش از هر چیز ابعاد زندگی عمیق معنوی‌اش را که تا پیش از آن ناشناخته بود آشکار می‌سازد و او را به حق در میان خواص برجسته کلیسا می‌نشانند.

زندگی و پیام‌های مادر ترزا هم‌چنان خیره‌کننده و پرجاذبه‌اند. این کتاب، پاسخی به تقاضای کسان بسیاری است که او را می‌شناختند، دوست می‌داشتند و تحسین می‌کردند، همین‌طور آن‌ها که آرزو دارند انگیزه تلاش‌های او را بشناسند، سرچشمه قدرت‌ش را و نیز سرخوشی و شور عشقش را. این صفحات از زندگی درونی مادر ترزا پرده برمی‌دارند. با تمامی عمق و هیجان آن و غنای غیر قابل تصویری به میراث معنوی‌ای که مادر ترزا به جهان عرضه داشته می‌افزایند.

پدر برایان کولودیز چوک، مبلغ نیکوکاری

طراح و مدافع مقدس خواندن مادر ترزا در کلکته

مدیر مرکز مادر ترزا

## سرآغاز

«اگر سرنوشت این است که روزی قدیسه باشم، قدیسهٔ «تاریکی‌ها» خواهم بود و دائماً از بهشت غیبت خواهم کرد تا چراغ آن‌هایی را که روی زمین در تاریکی به سر می‌برند برافروزم.»<sup>[۱]</sup>

مادر ترزا با این جملات که «رسالت مذهبی» او را نشان می‌دهد، ابزاری برای شناخت زندگی معنوی یا در واقع تمامی زندگی‌اش در اختیار ما قرار می‌دهد، چیزی که عیسی مسیح از او خواسته بود و مادر ترزا تلاش می‌کرد تا پرتویی از عشق خداوند را به زوایای زندگی کسانی که تاریکی را تجربه می‌کردند برساند. با این همه به شکلی کاملاً متضاد و غیرمنتظره این مأموریت برای او به قیمت زندگی کردن در تاریکی هولناک تمام شد. او در نامه‌ای خطاب به یکی از مرشدان معنوی‌اش نوشت:

پدر، از سال ۱۹۴۹ یا ۱۹۵۰ این حس دردناک گم‌گشتگی، تاریکی غیرقابل وصف، این تنهایی و این اشتیاق مداوم برای خداوند، اعماق وجودم را به درد می‌آورد. تاریکی چنان است که من حقیقتاً چیزی نمی‌بینم. نه با ذهنم نه با عقلم. جای خداوند در ذهنم خالی است. خدایی در من حضور ندارد. درد اشتیاق در من بسیار سنگین است. فقط و فقط اشتیاق خداوند را دارم، فقط همین را احساس می‌کنم. او مرا نمی‌خواهد. گاهی تنها صدای قلبم را می‌شنوم که فریاد می‌زند «خدای من» ولی هیچ پاسخی نمی‌شنوم. شکنجه و دردی است که نمی‌توانم آن را بیان کنم.<sup>[۲]</sup>

## هدف این کتاب

این کتاب بیش از آن که جنبه تحقیق مذهبی داشته باشد، عمق زندگی درونی مادر ترزا را از بُعد مأموریتی که برای خود در نظر گرفته بود بیان می‌دارد. این کتاب درباره ابعاد ناشناخته زندگی درونی اوست که به کمک آن می‌توانیم شناخت بیش‌تری از ایمان راسخ و عشق بی‌اندازه او به خداوند و هم‌نوعانش بیابیم. سه ویژگی زندگی درونی مادر ترزا که موجب قدیسه شناختن او گردید، عبارت‌اند از عهد پنهانی، که به زمانی برمی‌گردد که او هنوز در انجمن لورتورا هبه بود؛ تجربیات عارفانه او که سبب شد موسسه مبلغین نیکوکاری را بنیان نهد، و مشارکت صمیمانه او در آلام عیسی مسیح. او سالیان طولانی با تحمل تاریکی عمیق درد درونی را تحمل کرد.

می‌توان گفت هریک از این ویژگی‌ها به نوعی با یکدیگر در ارتباط‌اند. عهد پنهانی زمینه‌ساز آن ندایی شد که او را برای خدمت به فقیرترین فقرا برانگیخت. ندای جدید از او می‌خواست یا واقعیات معنوی زندگی کسانی که به آن‌ها خدمت می‌کرد آشنا شود و آن عهد پنهان، از او برای تحمل قهرمانانه آن تاریکی دردناک پشتیبانی می‌کرد.

این کتاب به سه بخش تقسیم شده است. فصل‌های اول و دوم، زندگی درونی مادر ترزا را پیش از شنیدن «ندایی درون یک ندا» در برمی‌گیرد. عشق به خداوند و هم‌نوعانش که از زمان کودکی در او حضور داشت. واکنش‌های سخاوتمندانه او در نوجوانی زمانی که در اسکویا، و در لورتورا هبه‌ای فداکار و از خود گذشته بود و پس از عهد و پیمان پنهانی که او در سال ۱۹۴۲ با خدا بست به اوج خود رسید. این عهد پنهانی نه تنها انگیزه تلاش‌های او را معلوم کرد بلکه اراده الهی او را برای آمادگی در مسئولیت‌های پیش‌رویش آشکار ساخت. فصل سوم تا هفتم به الهاماتی اشاره دارد که او در دهم سپتامبر ۱۹۴۶ دریافت کرد و از او خواسته شد انجمن مبلغین نیکوکاری را برپا کند؛ تب و تاب انتظار آغاز این مأموریت جدید، و سرانجام ترک موسسه لورتو آغاز کار در زاغه‌ها؛ هر دو در

پاسخ به «ندایی درون یک ندا» و روند تدریجی ادراک پس از آن حاصل شده بود. مادر ترزا شجاعانه رنج‌هایی را که سرراهش قرار می‌گرفت تحمل کرد و با ثبات قدم به سوی مأموریت تازه‌اش شتافت.

در شرایطی که به نظر می‌رسید همه چیز در جای خود قرار دارد، بدترین آزمون زندگی او آغاز شد. مادر ترزا از همان اولین لحظه‌ای که آن ندا را شنید، متقاعد شد که وظیفه او رساندن نور ایمان به قلب کسانی است که در تاریکی زندگی می‌کنند. اما او نمی‌دانست که این «تاریکی» بدل به بزرگ‌ترین آزمون زندگی و هم‌چنین بخش اصلی رسالتش خواهد شد. عمق این تجربه معماگونه و بهایی که برای عملی ساختن آن ندای ناآشنا و مأموریتش پرداخت، زمینه‌های اصلی فصل هشت تا سیزده را تشکیل می‌دهد.

### ارثیه مادر ترزا

در آغاز، تاریکی درون، مادر ترزا را بی‌پشت و پناه رها کرد. از آن جا که او یگانگی با خداوند را در حد بالایی تجربه کرده بود، این تغییر نه تنها برایش شگفت‌انگیز بلکه عذاب‌آور نیز بود، و هنگامی که حضور او را دیگر مانند قبل احساس نمی‌کرد، دچار سردرگمی و ترس شد. «آیا راه خطا می‌رفت؟» در جست‌وجوی علت غیبت ظاهری خداوند، در مقایسه با زمانی که حضور او آن قدر برایش واقعی جلوه می‌کرد، مادر ترزا آن را به حساب گناه کار بودن و ضعف‌های خود گذاشت و چنین نتیجه گرفت که این تاریکی نوعی پالودگی از آلودگی هاست.

مادر ترزا به کمک مشاوران معنوی اش، به شکل فزاینده‌ای به این نتیجه رسید که تجربیات دردناک درونی اش بخش ضروری از مأموریتی است که در حال انجام آن است. بخشی از مشارکت در آلام عیسی مسیح بر فراز صلیب با تأکید خاص بر عطش عیسی مسیح به عنوان رمز شوق و اشتیاق او برای عشق و رستگاری همه انسان‌ها. سرانجام مادر ترزا پذیرفت، رنجی که می‌کشید نشانی از تأثیر آلام مسیح بر روح اوست. او رنج کالوری را تجربه می‌کرد. کالوری

عیسی مسیح و کالوری افراد فقیر و تهی دست. زندگی با این تجربه درونی، وجه جدایی ناپذیر رسالت مادر ترزا بود. چالش برانگیزترین نیاز مأموریت و نشانی از عشق والای او نسبت به خداوند و انسان های تهی دست. مادر ترزا افزون بر توجه به رنج دیدگان و رانده شدگان جامعه انسانی، هم چنین علاقه مند بود به رنج های مادی و معنوی این افراد و نحوه زندگی شان که ناشی از بی کسی بود بپردازد.

گرچه این رنج مداوم روحی می توانست او را اندوهگین سازد اما مادر ترزا هم چنان به پراکندن عشق و دلخوشی به محیط اطرافش ادامه می داد. او حقیقتاً نشانه ای از امیدواری و مبشر عشق و شادمانی بود زیرا ساختار زندگی اش را بر ایمان خالص بنا کرده بود. همان گونه که مالکوم ماگریج<sup>۱</sup> توصیف کرده است: نوعی «درخشندگی» که ناشی از ارتباط او با خداوند بود.

امیدوارم در این کتاب توانسته باشم رابطه پنهان مادر ترزا با خداوند را کشف و آن را بتابانم.

#### مستندات

مادر ترزا خود به خوبی از غیرعادی بودن ندایی که آن را درون خود شنیده بود و همین طور چالش هایی که با آن زندگی می کرد آگاه بود. او همواره تأکید داشت که تمامی مدارکی که نشانی از انگیزه اصلی برپایی مؤسسه مبلغین نیکوکاری را در خود دارد باید از بین برود؛ نگرانی او ناشی از این بود که مبادا به شخص او اهمیتی داده شود زیرا عقیده داشت همه چیزش متعلق به خداوند است.

پدر [ون اکسم] نیز نامه های متعددی در اختیار دارد که — وقتی هنوز راهبه ای در لورتو بودم — در ارتباط با این موضوع برایش نوشته ام. اکنون که وظیفه ای که عیسی مسیح به ما محول کرده، به صورت اساسنامه درآمده، دیگر وجود آن نامه ها ضرورتی ندارد، اگر

ممکن است آن‌ها را به من برگردانید. زیرا آن‌ها نشان دهندهٔ احوالات روحی من در آن دوران هستند. مایلیم آن‌ها را بسوزانم تا در آن‌ها هرچه مربوط به من است از میان برود. از شما خواهش می‌کنم، عالیجناب، از شما تقاضا می‌کنم خواسته‌ام را برآورده سازید. می‌خواهم اسرار من و خداوند، تنها متعلق به ما باشد. دنیا در این باره چیزی نمی‌داند و من می‌خواهم هم چنان چنین باشد. هر چیزی در ارتباط با انجمن - که شما به قدر کافی دربارهٔ آن می‌دانید - و چیزهایی را دربارهٔ چگونگی آغاز به کار انجمن که حتی در اعترافاتم نیز به آن‌ها اشاره‌ای نکرده‌ام، شما و پدر [ون اکسم] می‌دانید و همین کفایت می‌کند. من ابزار کوچکی متعلق به او بودم؛ اکنون که ارادهٔ او در قالب اساسنامه تدوین شده، همهٔ آن نامه‌ها بی‌فایده‌اند.<sup>(۳)</sup>

در سال ۱۹۵۷، زمانی که اسقف اعظم پی‌ریه، هنوز به درخواست مادر پاسخی نداده بود، مادر ترزا فرصت را برای طرح درخواست مجدد غنیمت شمرد اما این بار نیز با خواستهٔ او موافقت نشد. به تدریج که کارهای مادر ترزا بیش‌تر مورد توجه قرار می‌گرفت، این احتمال افزایش یافت که شخصیت او و کارهایش برای تهیهٔ مقاله و یا نگارش کتاب مورد استفاده قرار گیرند. این نیز آزمون دیگری برای مادر ترزا بود. او اکنون نگران بود که اسقف پی‌ریه و پدر ون اکسم، مشاوران معنوی او از سال ۱۹۴۴، این مستندات را برای استفاده در اختیار دیگران قرار دهند:

امروز صبح به آن‌جا آمدم ولی شما نبودید. از شما درخواست بسیار مهمی دارم؛ من هرگز از شما خواستهٔ شخصی نداشته‌ام. از مونسینیور ای. باربر شنیدم که کاردینال اسپلمن در نظر دارند کتابی دربارهٔ من تألیف نمایند. قرار است اسقف ماروتامی اسناد مربوطه را از شما بگیرند. من درونی‌ترین احساساتم را با شما و پدر ون اکسم در میان گذاشته‌ام؛ عشقم را نسبت به عیسی مسیح و عشق ملاحظت‌آمیز او را نسبت به خود. لطفاً چیزی از مدارک سال ۱۹۴۶ را در اختیار کسی قرار ندهید. می‌خواهم این کار هم چنان متعلق به او باقی بماند. زمانی که انگیزهٔ کار آشکار شود مردم بیش‌تر به من

۱. Monsignor، عنوانی که به برخی از بزرگان کلیسای کاتولیک داده می‌شود.

خواهند اندیشید و کمتر به عیسی مسیح. لطفاً به خاطر مریم مقدس به کسی چیزی نگوید یا چیزی ندهید.

«می دانم که آن‌ها مایلند به لحاظ مالی به مؤسسه کمک کنند، اما من نیاز به پول ندارم. اعتقاد من به خداوند بی قید و شرط است. می دانم که او هرگز مرا ناامید نخواهد کرد. در این سال‌ها مبالغ زیادی لاک از لای انگشتانم ریخته، اما نمی دانم این پول‌ها چگونه به من می‌رسند. بسیار خوشحالم و از آنچه خداوند به من می‌دهد بی‌نهایت سپاسگزارم؛ من فقیر بوده‌ام و هم‌چنان همراه عیسی مسیح و تهی‌دستان او فقیر خواهم ماند. ترجیح می‌دهم برای همان مقدار اندک تلاش و تمنا کنم. اجازه دهید ایشان تنها درباره «وظایف انجمن» و رنج فقرای ما بنویسند. به من کمک کنید تا بتوانم هزینه آموزش فرزندان فقیرمان را بپردازم و به آن‌ها که باهوش‌ترند فرصتی برای زندگی بدهم. عالیجناب، پدر مارتین دلیل نیز مایلند مطالبی درباره من بنویسند و از طریق [سروان] چشایر برایم پیغام فرستاده‌اند؛ اما به ایشان هم جواب منفی دادم. من تنها ابزاری در دستان خداوند هستم. در شرایطی که کار به او تعلق دارد، چرا باید این قدر درباره من صحبت شود. من در این مورد هیچ ادعایی ندارم. این موهبتی است که به من ارزانی شده.<sup>[۱]</sup>

سه سال بعد بار دیگر موقعیتی پیش آمد که مادر ترزا ناچار شد درخواست خود را مبنی بر از میان بردن مدارک تکرار کند. برای کسب مجوز جهت به رسمیت شناختن انجمن مبلغین نیکوکاری، اسقف اعظم کلکته می‌بایست درخواستی رسمی برای پاپ می‌نوشت و در آن به تاریخچه و وظایف انجمن تحت نظارت خود اشاره می‌کرد. این بررسی دوباره باعث نگرانی مادر ترزا شد:

۱. Lakh: هر لاک معادل صد هزار روپیه است؛ اشاره مادر ترزا به مبالغ هنگفت پول است که آن سال‌ها در اختیار او قرار گرفته بوده است.

## عالیجناب

اکنون که شما سرگرم مطالعه پرونده انجمن ما هستید، از جنابعالی درخواست می‌کنم نامه‌هایی را که برای عالیجناب ارسال داشته‌ام و ارتباطی به انجمن ندارد از بین ببرید. آن «ندا» هدیه خوشایندی از جانب خداوند به من بود، من حقیر؛ نمی‌دانم چرا او مرا انتخاب کرده است. درست مثل همان‌هایی که ما آن‌ها را انتخاب می‌کنیم، یعنی ناخواسته‌ترین‌ها از اول تا به امروز. تنها وظیفه من این بوده که به خواست خداوند «آری» بگویم. صرف نظر از این که برایم به چه قیمتی تمام خواهد شد. این باور من که «کار متعلق به اوست» چیزی بیش از واقعیت است. من در این مورد لحظه‌ای تردید نکرده‌ام. از این که مردم مرا پایه‌گذار این انجمن می‌نامند رنجیده‌ام، زیرا به یقین می‌دانم او از من چنین چیزی خواسته است: «آیا چنین کاری برایم انجام می‌دهی؟» همه چیز متعلق به اوست؛ (۱) من تنها خود را تسلیم اهداف او کرده‌ام. تسلیم اراده او. (۲) امروزه اگر کار خداوند گسترش یافته، به این دلیل است که این اوست که کار را از طریق من به انجام می‌رساند و نه من. به این مسئله کاملاً یقین دارم و حاضریم با کمال میل جانم را فدا کنم تا این نکته به اثبات برسد.<sup>۱۵</sup>

با این همه اسقف پی‌ریه و جانشینان او در اداره عقیده داشتند که این مدارک باید محفوظ بماند. گرچه مادر ترزا خود بسیاری از آن‌ها را از بین برده بود، پدر و ناکسم نیز سال‌ها در مقابل خواسته مادر ترزا برای نابود کردن مدارک مقاومت به خرج داده بود. او سعی داشت مادر ترزا را قانع کند تا این نامه‌ها را برای استفاده نسل آینده و پیروانش حفظ کند. در سال ۱۹۸۱، او خطاب به مادر ترزا نوشت: نکته آخر که می‌گویم برای من به منزله یک ضربه روحی بود: «نمی‌دانم بر سر مدارکی که پدر هنری نگهداری می‌کرد چه آمده. سال قبل وقتی به سن ترزا رفتم چیزی نیافتم. این مدارک اکنون کجا هستند؟ قطعاً نمی‌خواهم چنین چیزی برای من هم اتفاق بیفتد.» سرانجام پدر اکسم مدارک را تحویل داد. پدر و ناکسم کمی پیش از مرگش در سال ۱۹۹۳، جزئیات را برای پدر هنری دیسوزا، اسقف وقت کلکته، چنین بیان داشت:



## عالیجناب

با تشکر از شما، پیش از سفرم به هنگ‌کنگ، مدارکی را که برایم ارسال کرده بودید برای تان می‌فرستم. در ارتباط با کپی کتاب مادر ترزا، موارد زیر را اضافه می‌کنم:

مادر ترزا خود این را نوشته. ظاهراً شبیه خاطرات روزانه به نظر می‌رسد ولی چنین نیست. مطمئناً این مطالب به صورت مجزا و مدتی پس از بروز وقایع نوشته شده‌اند. این که آیا مادر ترزا یادداشت‌هایی داشته است یا نه، نمی‌دانم. چنین چیزی محتمل است زیرا بالای همه نوشته‌ها تاریخ گذاشته، در مواردی حتی ماه و سال را نیز ذکر کرده است. در آغاز فعالیت انجمن مذهبی، مادر ترزا پس از پاسخ دادن به نامه‌هایی که دریافت می‌کرد آن‌ها را برای حفظ و نگهداری به من می‌سپرد.

پس از مدتی، احتمالاً در زمان سکونت در کریک لین اواز من خواست تمام نامه‌هایی را که از او داشتم بسوزانم. در آن زمان من حدود دو صندوق از نامه‌های او را در اختیار داشتم؛ یک صندوق نامه‌های نوشته شده از جانب افراد نیکوکار و صندوق دیگر مربوط به سایر مکاتبات. من از دادن اجازه برای از بین بردن نامه‌ها سرباز زدم و از او خواستم تقاضای خود را در این زمینه با اسقف اعظم پی‌ریه سرپرست ارشد انجمن مبلغین نیکوکار (م.ن) در میان بگذارد. مادر سراغ اسقف پی‌ریه رفت و او در جواب گفت: «مادر، شما تاریخچه این انجمن مذهبی را بنویسید. در آن صورت پدر من آکسم همه نامه‌ها را به شما عودت خواهد داد». مادر نوشتن کتاب را از تاریخ بیست و یکم دسامبر ۱۹۴۸ آغاز کرد و تا یازدهم جون ۱۹۴۹ ادامه داد، اما به دلیل خستگی زیاد نتوانست کار را به انجام برساند.»

زمانی که اسقف اعظم دایر جانشین اسقف پی‌ریه شد، مادر ترزا برای دریافت اجازه مشابهی به او مراجعه کرد. اواز مادر ترزا پرسید اسقف پی‌ریه در این مورد چه نظری داشته و از او خواست همان رویه را ادامه دهد. پس از اونوبت به اسقف وینسنت رسید که به شدت با این مسئله مخالف بود. در سال ۱۹۶۹، اسقف پیکاجی به کلکته آمد و مادر از من خواست در مورد نامه‌ها

چیزی نگویم زیرا پاسخ وی را می دانست؛ در دهه های هفتاد و هشتاد، مادر ترزا بار دیگر اصرار بر از میان بردن نامه ها را از سر گرفت. مادر از سال ۱۹۶۵ به سمت سرپرست ارشد انجمن اسقفی برگزیده شده بود و انجمن تحت قوانین قلمرو اسقفی اداره نمی شد. به همین جهت من صندوق نامه ها را برایش فرستادم و در یادداشت مفصلی به او گوشزد کردم که برخی از نامه ها تنها به او تعلق ندارند بلکه متعلق به انجمن هستند.

کپی کتاب مادر ترزا نزد من ماند تا زمانی که آن را برای شما ارسال کردم.

عالیجناب امروز من مدارکی را که از شما دریافت کرده بودم، برای تان بازپس فرستادم<sup>۱</sup>

گرچه پدر و ناکسم و اسقف پی ریه تنها کسانی بودند که از امتیاز دانستن اسرار برانگیخته شدن مادر ترزا برخوردار بودند اما در طول سال های بعد تعدادی از کشیشان نیز از ظلمت معنوی مادر ترزا آگاه شدند. مادر ترزا به این دلیل مکونات درونی اش را آشکار ساخت که احساس می کرد خداوند از او چنین می خواهد. اولویت های فردی و شخصی مادر ترزا برای او اهمیتی نداشت، در هر صورت او نمی توانست از خواست خداوند سرپیچی کند. این کشیش ها ثابت کرده بودند که مددکاران ارزشمندی هستند، همان سایمون از اهالی سایرینه<sup>۱</sup> در بالا کشیدن صلیب.

گیرندگان این نامه ها اولین کسانی بودند که دریافتند این تاریکی از عناصر اصلی وظایف او بوده و احتمال می دادند که علنی کردن آن گواه ارزشمندی بر قدیسه شناختن مادر ترزا خواهد بود و به ادامه راهش حتی پس از مرگ کمک خواهد کرد.

۱. Symons of Cyrene: سایمون از اهالی سایرینه (لیبی فعلی) هنگامی که عیسی مسیح صلیب خود را بر فراز تپه ای که قرار بود آنجا مصلوب شود، بالا می کشید، سربازان سایمون را وادار کردند که در بالا بردن صلیب به او کمک کنند.

پدر نیونرمی گفت:

برخلاف درخواست صریح او مبنی بر سوزاندن نامه‌ها، پس از خواندن آن‌ها احساس کردم که باید آن‌ها را نگه دارم زیرا این نامه‌ها یک بُعد از ابعاد زندگی او را آشکار می‌ساختند، عمق واقعی وظیفه‌ای که بر عهده داشت. چیزی که به نظر می‌رسید هیچ‌کس از آن آگاهی ندارد. همه شاهد تلاش شجاعانه او برای برپایی موسسه‌اش بودند، عشق سرشارش نسبت به فقرا و رنج‌کشیدگان و توجهی که نسبت به خواهرانش از خود نشان می‌داد، یا این همه، تاریکی درونی هم‌چنان راز ناگشوده‌اش بود، کسی که در زندگی روزمره‌اش پشاش و در مورد کارش خستگی ناپذیر بود. رنج درونی تأثیری بر فعالیت‌هایش نداشت. او با رهبری الهام‌بخش خود، خواهران روحانی‌اش را راهنمایی کرد، مراکز جدیدی ایجاد نمود و به شهرت و محبوبیت رسید. با این همه در درونش خلأ عمیقی حس می‌کرد. این صفحات قدرت نیرویی را نشان می‌دهند که رسالتش بر آن تکیه داشت. دانستن این نکته برای خواهران، و بسیاری دیگر، اهمیت دارد تا بدانند فعالیت‌های او ریشه در مأموریتی داشت که عیسی مسیح به او واگذار کرده بود؛ در یگانگی با او؛ او که هنگام جان دادن بر فراز صلیب احساس می‌کرد از جانب پدر طرد شده است.

مادر ترزا در برخی از نامه‌ها و یادداشت‌ها، درباره‌ی تاریکی درونش، آن را بخشی از «خودآگاهی‌اش» نامیده است. از نظر مادر ترزا هر کلمه‌ای که او درباره‌ی تاریکی درونش نوشته است (خواه مستقیم به آن اشاره کرده باشد یا نه) در این فهرست می‌گنجد. یکی از کشیشانی که در مورد تاریکی درون او می‌دانست، دلیل خود را برای نگهداری و نشر این اسناد این‌گونه بیان می‌کند: «مادر ترزا، اکنون در میان ما نیست، اما اگر زنده می‌بود، آیا هم‌چنان نسبت به انتشار این نامه‌ها که کار دینال پیکاجی نگه‌شان داشت — و اکنون پس از درگذشت آن دو منتشر شده — مخالفت می‌کرد؟ بدون تردید او در می‌یافت که آن‌ها به کلیسا تعلق دارند. طبق آموزه‌های سنتی، اسرار — جذب به دوستان نزدیک خداوند — در اصل بیش از آن‌که متعلق به شخص آن‌ها باشد، به کلیسا تعلق دارد. بسیاری از کسانی که آزمون‌های مشابهی را تجربه می‌کنند ممکن است با خواندن این نامه‌ها امید

و جسارت پیدا کنند. مطمئناً تعداد این افراد از آنچه ما فکر می‌کنیم به مراتب  
بیش تر است، حتی اگر میزان اشتیاق آن‌ها با یکدیگر متفاوت باشد.<sup>[۷]</sup>  
از اظهارات مادر ترزا در «بخشی از اعترافات من» می‌توان دریافت که هدف او  
از نوشتن این نامه‌ها، درخواست توبه و اقرار به گناه نبوده است. کسی نمی‌تواند  
با نوشتن گناهانش روی یک ورقه و ارسال آن به یک کشیش، درخواست توبه و  
بخشودگی کند. کشیشان و دریافت‌کنندگان این نامه‌ها از این ماجرا به خوبی  
آگاه بودند. او چیزهایی را نوشته بود که هنگام ملاقات رودررو با پدران روحانی و  
درخواست راهنمایی معنوی از آن‌ها نمی‌توانست بر زبان بیاورد. این روش او بود  
تا نشان دهد که موضوع محرمانه است. برای مادر ترزا این مسئله چیزی بود شبیه  
«خود آگاهی».

جدا از نامه‌ها، بخش‌هایی از نوشته‌های مادر ترزا نیز در این جا نقل شده  
است که از میان آن‌ها می‌توان به نشریاتی که او در آغاز کارش در زاغه‌ها آن‌ها  
را نگهداری می‌کرد، رهنمودهایی که به خواهرانش نشان می‌داد و هم چنین  
سخنرانی‌های عمومی‌اش، اشاره کرد.

علاوه بر این‌ها از نامه‌های دیگری که در دوران کشف و شهود نوشته شده‌اند  
هم استفاده شده است، «ندایی درون یک ندا» به ویژه نامه‌های اسقف پی‌ریه،  
پدر و ناکسم و مقامات ارشد و مدارکی که در روند قدیسه نامیدن مادر ترزا  
جمع‌آوری شده‌اند. بیش‌ترین مدارک از طریق مرشدان معنوی او که در قید  
حیات بودند، و نیز اعضای انجمن مبلغین نیکوکاری و شواهد و مدارکی که  
درباره او به چاپ رسیده است جمع‌آوری شده‌اند.

### چگونگی تنظیم مطالب

مدارک برحسب تاریخ تنظیم شده‌اند، بعضی مطالب شبیه یا یکسان به نظر  
می‌رسند. اما این تکرارها به ویژه در آن بخش از نوشته‌های مادر ترزا که به شرایط  
درونی‌اش اشاره دارد دقیقاً توالی شور و شوق و تداوم این تاریکی را در درون او

آشکار می‌سازند، از این رو بسیار ارزشمندند. تا جایی که به مادر ترزا مربوط می‌شود، او تنها می‌توانست واقعیات درونش را بیان کند و یادآوری مکرر او دربارهٔ درد و تاریکی درونش که با درخواست برای دعا همراه است، نشان از نیاز قابل درک او برای تحمل کردن دارد. اندیشه‌هایی که به شکل مکرر در نوشته‌های او آمده‌اند در اثر مرور زمان غنی‌تر شده‌اند، همین‌طور نشانه‌ای از عمق آگاهی و توجه خاص او به زندگی معنوی و وظیفه‌ای که بر عهده داشت.

نوشته‌های مادر ترزا تا جایی که مقدور بوده، ویرایش نشده‌اند. گرچه تقریباً همهٔ آن‌ها به زبان انگلیسی نگاشته شده‌اند اما باید در نظر داشته باشید که زبان مادری مادر ترزا، آلبانیایی بوده و نه انگلیسی. تحصیلات او و بخش عمده‌ای از ارتباطاتش در طول دوران زندگی در اسکوپیا به زبان صرب-کروات بوده است. نامه‌هایی که در آغاز سفرش به هندوستان برای دوستان و توبه‌شنوهایش در اسکوپیا می‌نوشت، همه به زبان صرب-کروات بودند. بعضی قسمت‌ها به صورت تحت‌اللفظی ترجمه شده‌اند. متونی که به انگلیسی نوشته شده، حتی اگر به لحاظ دستوری دچار اشکال و یا قابل اصلاح بوده‌اند، به همان نحوی که مادر ترزا آن را نوشته است، نقل شده‌اند. اشتباهات دیکته‌ای تصحیح شده و در مواردی که کلمه‌ای در جمله به اشتباه حذف شده است، آن را داخل قلاب [ ] ذکر کرده‌ایم.

استفاده از حروف بزرگ در اول کلمات، بخش مهمی از سبک نوشتاری مادر ترزا است. او عادت داشت کلماتی را که در زبان انگلیسی به طور معمول با حروف بزرگ نوشته نمی‌شوند، بزرگ بنویسد. او علاوه بر بزرگ نوشتن حرف اول نام خداوند و ضمایی که به او اشاره دارد، اول کلماتی را هم که به مقدسین مربوط می‌شود با حروف بزرگ می‌نوشت. همین‌طور کلماتی را که برای او اهمیت خاصی داشته‌اند از جمله: اعتراف، انجمن جوان ما، فقرای ما و به همین ترتیب. این روشی بوده که او به کمک آن، احترام خود را به مقدسات و هم‌چنین تأکیدش بر حقایقی که او را تحت تأثیر قرار می‌دادند بیان می‌کرده است. با این همه مادر ترزا در همهٔ موارد چنین ترتیبی را مراعات نمی‌کرده و

بسیاری از این کلمات برای تطبیق با معیارهای رایج زبان انگلیسی تصحیح شده‌اند.

درباره علامت‌گذاری: آن بخش از نوشته‌های مادرترزا که در این کتاب ارائه شده در حقیقت مکاتبات شخصی او با دوستان نزدیکش بوده و به قصد انتشار عمومی نوشته نشده‌اند. در این نوشته‌های غیررسمی، گاهی از خط تیره برای علامت‌گذاری استفاده شده که سبک خاص او به شمار می‌رود. به دفعات علاوه بر نامه‌هایش، در یادداشت‌ها و خاطراتش از خط تیره به نشانه نقطه، ویرگول، دو نقطه، علامت تعجب، علامت سؤال یا خود خط تیره استفاده کرده است. این سبک ویژه نشان از پویایی و سرزندگی شخصیت او دارد. نوعی «شتاب» برای رسیدن به مقصود بعدی و درگیر نشدن در مسائل «غیر ضروری». گرچه این خط تیره‌ها می‌توانند موجب سردرگمی خواننده را فراهم کنند، با این همه به منظور حفظ اصالت، آن‌ها را همان‌گونه که مادر ترزا در نوشته‌هایش آورده گذاشته‌ایم. در برخی موارد، زمانی که خط تیره با مفهوم یا روان بودن جمله مغایرت داشته، از علامت‌گذاری معمول استفاده کرده‌ایم.

استفاده گاه و بی‌گاه از علائم اختصاری نیز از ویژگی‌های نوشتاری مادر ترزا به شمار می‌رود.

نشانه‌ای از شتاب زندگی خاص او: به عنوان مثال، «ع. ربانی» به جای عشای ربانی؛ «م» به جای متبرک، «ع. ج» به جای عالیجناب، «ک. ل» به جای کلکته و به همین ترتیب. کلمات مورد استفاده علاوه بر شکل اختصاری داخل کمانک به طور کامل ذکر گردیده‌اند.

امید من این است که بسیاری از افراد از زندگی قهرمانانه مادر ترزا و همین‌طور مأموریتش برای [برافروختن] چراغ کسانی که در تاریکی به سر می‌برند الهام بگیرند و آن را طبق ندای درون و با امکانات خود به انجام رسانند و افرادی چون او، برگوشه‌ای از قلب ما که هنوز تاریکی در آن پابرجاست، به کمک عشق و دعای خیر خود از بهشت نوری بتابانند.

## فصل اول

### دستانت را در دست‌های او بگذار و تنها با او گام بردار

مبلغ مذهبی

عیسی مسیح، تنها برای تو و ارواح انسانی

—مادر ترزا!

«دستانت را در دست‌های او (عیسی مسیح) بگذار و تنها با او گام بردار؛ پیش برو زیرا اگر به پشت سر نگاه کنی عقب خواهی ماند»<sup>۱</sup>

این‌ها کلماتی بود که وقتی گونزا بوژادیو (ی) هجده ساله (مادر ترزای آینده) خانه‌شان را در اسکوپیا ترک می‌کرد تا زندگی خود را به عنوان يك مبلغ آغاز کند، پریزبان مادرش جاری شد. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۸، او به ایرلند سفر کرد تا به انجمن باکره مقدس (خواهران لورتو)، متشکل از زنان مذهبی غیرصومعه‌نشین که هدف عمده‌شان آموزش تعالیم مذهبی بود ملحق شود. او درخواست پذیرش در انجمن مذهبی بنگال را داده بود. چنین اقدامی نیاز به ایمان و شجاعت فوق‌العاده داشت زیرا هم او و هم خانواده‌اش خوب می‌دانستند که «در آن زمان مبلغان مذهبی که به مأموریتی اعزام می‌شدند دیگر باز نمی‌گشتند.»

—گونزا گرچه جوان بود اما از شش سال پیش خود را برای چنین وظیفه‌ای آماده کرده بود. او در خانواده‌ای رشد کرده بود که پارسایی و از خود گذشتگی

را تشویق می‌کردند، و در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که در پرورش معنوی او نقش عمده‌ای داشت. مادر ترزا بعدها گفت که از همان ابتدا احساس می‌کرده، از او خواسته شده زندگی‌اش را وقف خداوند نماید.

آن موقع، تنها ۱۲ سال داشتم. و برای اولین بار دریافتم که در قبال افراد تھی دست رسالتی بر عهده دارم.

می‌خواستم از خانه بیرون بروم و در مأموریت‌های مذهبی، روح‌تعالیم عیسی مسیح را به مردم سرزمین‌های دیگر برسانم.

ابتدا تا قبل از ۱۸ سالگی، نمی‌خواستم راهبه شوم چون ما خانواده خوشبختی بودیم. ولی وقتی هجده ساله شدم تصمیم گرفتم خانه‌مان را ترک کنم و راهبه شوم. از آن پس طی این چهل سال، حتی برای لحظه‌ای در مورد تصمیم درستی که گرفتم دچار تردید نشدم. این اراده خداوند بود. این خواست او بود.<sup>۱۱</sup>

باید گفت تصمیم او صرفاً نوعی هوس دوران جوانی نبود بلکه انتخابی آگاهانه بود، نتیجه رابطه عمیق او با تعالیم مسیح. سال‌ها بعد او راز خود را چنین آشکار کرد: «از کودکی شخصیت مسیح عشق من بود.» او در نامه درخواستی‌اش خطاب به مسئول ارشد راهبه‌های لورتو، هدفش را از این انتخاب چنین شرح داد:

مادر ارجمند و گرامی

از این‌که به آرزوی صادقانه‌ام توجه می‌کنید سپاسگزارم. می‌خواهم به انجمن شما ملحق شوم تا یکی از مبلغان عیسی مسیح باشم و خدمت کنم، اویی که به خاطر همه ما جان خویش را از دست داد.

من سال پنجم دبیرستان را به پایان رسانده‌ام. با زبان‌های آلبانیایی<sup>۱</sup> که زبان مادری من است، و زبان صربی آشنایی دارم، کمی هم فرانسه بلدم. اما انگلیسی نمی‌دانم ولی امیدوارم به کمک خداوند در حدی که نیاز دارم آن را بیاموزم و همین روزها خیال دارم به سرعت آموزش آن را آغاز کنم.

۱. در این‌جا اشاره گونزا به زبان صرب. کروات است که در مدرسه‌شان تدریس می‌شده است.



شرایط خاصی ندارم، فقط می‌خواهم جزو گروه مبلغان مذهبی باشم و در هر موردی خود را تسلیم خواست خداوند سازم.

— گونزا بوزادپوژویچ<sup>[۳]</sup>

۱۹۲۸/۶/۲۸ اسکوپیا

لطف و محبت غیر منتظره‌ای که او پس از حضور در آیین عشای ربانی با آن مواجه گردید، اشتیاقش را برای گام نهادن در دنیای ناشناخته شعله‌ورتر کرد. وقتی پنج سال و نیمه بودم، برای اولین بار با او (عیسی مسیح) مواجه شدم، از آن زمان عشق به انسان‌ها درونم جای گرفت، به مرور زمان رشد کرد تا وقتی که به هندوستان آمدم، به این امید که روح انسان‌های بسیاری را نجات دهم. ضمن سفر در دل امواج دریای مدیترانه، مبلغ مشتاق و جوان، خطاب به اعضای خانواده‌اش که آن‌ها را بسیار دوست می‌داشت نوشت: «برای مبلغ مذهبی تان دعا کنید، شاید عیسی مسیح به او کمک کند تا ارواح نامیرای بی‌شماری را از تاریکی بی‌ایمانی‌های بخت‌د. امید او به این‌که آن‌هایی را که در تاریکی فرورفته بودند، به سوی نور راهنمایی کند، در حال محقق شدن بود. اما هرگز نمی‌توانست پیش‌بینی نمی‌کند که چه اتفاقی خواهد افتاد. در طول سفر دریایی، در لحظات سکوت و تنهایی، آن زمان که رنج و شادی در قلبش درهم می‌آمیخت، خواهر ترزا، (نامی که پس از ملحق شدن به انجمن مذهبی لورتوبه او داده شد) احساسات و عواطف خود را در قالب شعری چنین بیان کرد:

بدرود<sup>[۴]</sup>

خانه عزیزم را ترک می‌کنم

۱. نامی برگرفته از راهب یا راهبه‌های کارملی که در ۶۱۱ میلادی در سوریه سازمان یافتند. ترزا لیزویوی (کارملی که بیش‌تر با عنوان «گل کوچک» شناخته می‌شد، قدیسه حامی مادر ترزا بود.

همین طور سرزمین محبوبم را  
 به سوی بنگال گرم و مرطوب می‌روم  
 کرانه‌ای در دوردست‌ها

دوستان دیرینم را ترک می‌گویم  
 خانواده و کاشانه‌ام را رها می‌سازم  
 قلبم مرا پیش می‌راند  
 تا به مسیح خود خدمت کنم  
 بدرود مادر عزیزم  
 خداوند نگهدار همگی‌تان  
 نیرویی قدرتمند مرا پیش می‌راند  
 به سوی هندوستان گرم و سوزان  
 کشتی به آرامی پیش می‌رود  
 و امواج اقیانوس را می‌شکافد  
 در این حال چشمانم آخرین نگاهش را  
 بر کرانه‌های اروپای عزیز می‌دوزد  
 شجاعانه روی عرشه ایستاده است  
 با رخساره‌ای آرام و شادمان  
 فرزند خوشبخت عیسی مسیح  
 و نوع‌ورس آینده‌ او  
 در دست صلیبی از آهن دارد  
 که روی آن ناجی بزرگ مصلوب است  
 در این حال روح مشتاقش  
 آماده‌ی ایثاری دردناک است  
 خداوند! ایثار مرا بپذیر  
 به نشانه‌ای از عشق بی‌پایانم  
 ای آفریدگار من... به من کمک کن  
 تا تو را حمد گویم و بستایم

اما از تویك چیزی می خواهم  
ای مهربان ترین پدران ما  
فرصت دهی تا يك تن را نجات دهم  
کسی که می شناسی اش  
پاك و خالص چون شبنم تابستان  
اشك های گرم او سرازیر می شوند  
این گونه او تقدیس و تطهیر می کند  
ایثار دردناك خویش را

صبح روز ششم ژانویه، از دریا به سمت رود گنگ، که رود مقدس نامیده می شود، پیش رانديم. سفر از این مسیر فرصتی پیش آورد تا از نزدیک نگاه دقیق تری به خانه جدیدمان، بنگال، بیندازم.

طبیعت این جا شگفت انگیز است، در برخی نقاط خانه های كوچك زیبایی وجود دارد. اما در سایر جاها تنها کلبه هایی دیده می شوند که زیر درختان صف کشیده اند. با دیدن این مناظر آرزو کردم هر چه زودتر خود را به آن ها برسانیم. طولی نکشید که متوجه شدیم تعداد کاتولیک ها در این جا انگشت شمارند. وقتی کشتی به ساحل رسید، در دل سرود «تودی یم»<sup>۱۵۱</sup> را خواندیم. خواهران هندوی ما در آن جا انتظارمان را می کشیدند و همراه با آن ها با شادمانی غیر قابل وصفی برای اولین بار روی خاک بنگال قدم گذاشتیم.

در صومعه کلیسا، ابتدا از عیسی مسیح ناجی عزیز، به دلیل آن که ما را به سلامت به مقصد رساند تا بتوانیم به هدفی که آرزویش را داشتیم برسیم، سپاسگزاری کردیم. قرار است ما يك هفته در این جا بمانیم و سپس به سوی دارجیلینگ حرکت کنیم که دوره آموزشی را آن جا بگذرانیم.

خواهر ترزا کوتاه زمانی پس از ورود به کلکته، جهت گذراندن دوره به دارجیلینگ اعزام گردید. در ماه می دوره آموزشی اش را آغاز کرد. يك دوره دو ساله جهت آشنایی اولیه با زندگی مذهبی که مقدم بر ورود به خدمت و ادای

سوگند است. سال اول، بر شکل‌گیری معنوی داوطلب، اهمیت نیایش و گردهمایی معنوی تمرکز دارد و سال دوم، وظایف انجمن و آموزش‌های مختص مبلغان مذهبی به فرد تعلیم داده می‌شود. خواهر ترزا پس از تکمیل دوران مقدماتی، اولین سوگند خود را در ۲۵ می ۱۹۳۱ ادا کرد.<sup>[۶]</sup> او تعهد نمود که زندگی توأم با قناعت، پرهیزکاری و فرمانبرداری را پیشه سازد و زندگی‌اش را وقف راهنمایی و ارشاد جوانان کند. این یکی از موقعیت‌هایی بود که قلب خواهر ترزا را لبریز از شادی کرد زیرا اشتیاق او برای وقف زندگی‌اش در راه خداوند اکنون محقق شده بود؛ او خطاب به یکی از دوستانش نوشت:

اگر بدانی به عنوان عروس كوچك عیسی مسیح چقدر خوشحالم، به هیچ کسی که می‌گوید خوشبختی کامل دنیوی دارم، غبطه نمی‌خورم و از خوشبختی کامل خود، حتی وقتی به خاطر شریک محبوب زندگی‌ام رنج می‌کشم، لذت می‌برم.

پس از ادای سوگند، خواهر ترزا به عضویت جامعه لورتودر کلکته درآمد و در مدرسه حد متوسطه دخترانه مریم مقدس<sup>[۷]</sup> در بنگال آموزگار شد. راهبه جوان با اشتیاق به سوی مأموریت تازه‌اش رفت، مسئولیتی که مدت‌های مدید یعنی تا سال ۱۹۴۸ آن را بر عهده داشت (جز يك وقفه شش ماهه) و سپس لورتو را به قصد تأسیس مؤسسه مبلغین نیکوکاری ترك کرد. ترزا پس از بازگشت به خانه، در نامه‌ای به مجله محلی کاتولیک‌ها نوشت که تا چه اندازه این خدمت مذهبی با همه دشواری‌هایش برای او سرچشمه لذتی حقیقی و خالص بوده است، زیرا شرایطی برای او فراهم آورده بود که عیسی مسیح را سرمشق خود قرار دهد و در یگانگی با او زندگی کند:

گرمای هندوستان سوزنده است؛ وقتی قدم می‌زنم گویی زیر پایم آتش روشن است و از گرمای آن همه بدنم می‌سوزد. وقتی شرایط سخت‌تری می‌شود خود را با این فکر تسلی می‌دهم که انسان‌ها تنها این‌گونه نجات می‌یابند؛ این که مسیح گران‌قدر بیش از آن‌ها رنج کشیده است. زندگی يك مبلغ مذهبی بیش از آن که پوشیده از گل‌های سرخ باشد

پوشیده از خار و خاشاک است. با این همه، سرشار از خوشبختی و شادمانی است آن‌گاه که می‌اندیشد همان کاری را انجام می‌دهد که عیسی مسیح وقتی روی زمین بود انجام می‌داد، و این که او نیز در جهت محقق ساختن فرامین مسیح گام برمی‌دارد: «برو به همهٔ انسان‌ها تعلیم بده.»

### خیلی چیزها، به خاطر مسیح و ارواح انسانی

خواهر ترزا پس از ۹ سال حضور در لورتو، به یکی از مهم‌ترین لحظات زندگی‌اش نزدیک می‌شد؛ او در نظر داشت سوگند ابدی‌اش را بجا آورد. مقامات مافوق او و هم‌چنین دوستانش اکنون کاملاً با روحیهٔ توأم با دلسوزی و نیکوکاری و شور و اشتیاق خواهر ترزا آشنایی پیدا کرده بودند، به علاوه آن‌ها حس شوخ‌طبعی و استعداد ذاتی وی را برای سازماندهی و رهبری تحسین می‌کردند.

خواهر ترزا در تمامی تلاش‌هایش هوشیاری، عقل سلیم و شجاعت خود را آشکار می‌ساخت. به عنوان مثال، زمانی برای حمایت از شاگردانش گاونری را که سرراه‌شان در جاده ظاهر شده بود، از آن‌جا دور کرده، یک بار هم دزدانی را که شبانه به صومعه حمله کرده بودند، فراری داده بود.

با این همه هیچ‌یک از خواهران روحانی و هیچ‌یک از شاگردانش نتوانسته بودند معنویت عمیق او را که ضمن فعالیت‌ها و انبساط روحی و شادمانی روزمره‌اش بدان دست یافته بود دریابند. او ارتباط عمیق با عیسی مسیح، سرچشمهٔ باروری معنوی و مذهبی‌اش را تنها با توبه‌شنوهایش در میان می‌گذاشت. به علاوه، به ندرت به رنج‌هایش اشاره می‌کرد و زیر نقاب شادی و شعفی که بر چهره داشت، به شکلی مؤثر نگرانی‌هایش را پنهان می‌کرد. خواهر ترزا در نامه‌ای خطاب به کشیش یسوعی فرانکو ژایرکوویچ، توبه‌شنوی قبلی‌اش در اسکوپیا، راز حضور نیروی الهی در درونش را چنین بیان می‌کند:

پدر روحانی عزیز:

از صمیم قلب از نامه تان سپاسگزارم؛ حقیقتاً انتظارش را نداشتم. از این که زودتر برای تان نامه نوشتم متأسفم.

همین حالا نامه ای از مادر روحانی ارشد به دستم رسید که در آن نوشته بود، به من اجازه می دهد آخرین سوگند خود را بجا بیاورم.

تاریخ مراسم ۲۴ می ۱۹۳۷ است. چه افتخار بزرگی! حقیقتاً نمی توانم سپاس خود را از محبتی که خداوند در حقم روا داشته است ابراز کنم. برای تمام عمر در خدمت او خواهم بود. اکنون با تمام قلبم، از این که با کمال خوشحالی صلیب را با عیسی مسیح حمل کرده ام، احساس شادمانی می کنم، گرچه در این راه رنج هایی نیز تحمل نموده ام. لحظاتی چشمانم غرق اشک بوده اند، اما خدا را به خاطر همه چیز سپاس می گویم. عیسی مسیح و من تا به حال دوستان یکدیگر بوده ایم. دعا می کنم او به من افتخار دهد که ثبات قدم داشته باشم. این ماه دوره سه ماهه آموزش عالی ام شروع خواهد شد<sup>۱۸</sup> و کارهای زیادی [برای عرضه] در راه عیسی مسیح و ارواح انسانی در پیش دارم؛ با این همه بسیار خوشحال هستم. پیش از این ها موانع مرا به شدت می ترساندند؛ از فکر رنج کشیدن موهای بدنم راست می شد؛ اما اکنون هر نوع رنجی را با آغوش گرم پذیرایم، حتی پیش از آن که عملاً با آن مواجه شده باشم. عیسی مسیح را دوست دارم و با عشق او زندگی می کنم.

تصور نکنید که مسیر زندگی معنوی من پوشیده از گل های سرخ است؛ چنین گلی به ندرت سراهم سبز شده است.

بلکه کاملاً برعکس، آنچه بیش تر با من همراه بوده، «تاریکی» است. وقتی شب سنگین می شود به نظرم می رسد که سرانجام به جهنم فرو خواهم افتاد. خود را به عیسی مسیح واگذار می کنم، اگر او می خواهد من چنین عاقبتی داشته باشم، آماده ام. اما تنها به یک شرط که بدانم این مسئله موجب شادمانی او خواهد شد. من به دعای بسیاری نیاز دارم، به نیروی قدرتمند عیسی مسیح، تا در این یقین ثابت قدم بمانم. آن عشق بی محابایی که مرا به سوی عیسی مصلوب رهنمون می شود. با این همه من خوشبختم، خوشبخت تر از همیشه، و حاضر نیستم به هیچ قیمتی این درد و رنج را از دست بدهم. مبادا فکر کنید که من فقط رنج می کشم، نه، من بیش از آن که رنج بکشم می خندم، به نحوی که برخی نتیجه گرفته اند که

من نوعروس تباه شده مسیح هستم که با او در ناصره<sup>۱</sup> زندگی می کنم، جایی دورتر از کالوری<sup>۲</sup>. دعا کنید، برایم بسیار دعا کنید. من حقیقتاً به عشق او نیازمندم؛ از این همه پر حرفی متأسفم. خودم هم نمی دانم چطور چنین چیزی اتفاق افتاد. قطعاً عیسی مسیح این را می خواسته تا موجب شود شما برای این مبلغ کمی بیش تر دعا کنید.

مادرم مرتب برایم نامه می نویسد. در حقیقت او به من قدرت می دهد تا با شادمانی رنج بکشم. رفتن من در واقع سرآغاز زندگی مافوق طبیعی او بوده است. مطمئناً وقتی مادرم نزد عیسی مسیح می رود او با شادمانی زیادی وی را به حضور می پذیرد. برادر و خواهرم هنوز با هم زندگی می کنند. آن ها زندگی زیبایی را با یکدیگر می گذرانند.

می دانم شما گرفتارتر از آن هستید که به فکر نامه نوشتن بيفتید، با این همه خواهشی از شما دارم: همواره برایم دعا کنید. برای این کار به زمان خاصی نیاز ندارید، چون کار ما در واقع دعای ماست...<sup>(۳)</sup>

چند روز پیش وقتی به یاد ماجراهای لیتینکا<sup>۳</sup> افتادم از ته دل خندیدم، واقعاً آن روزها چقدر مغرور بودم. البته هنوز هم چندان متواضع نیستم، اما لااقل امیدوارم چنان شوم. تحقیرشدگان عزیزترین عزیزان من هستند.

دیگر باید بروم. هندوستان مثل جهنم سوزان است، اما ارواح انسان هایش زیبا و گرانبایند زیرا خون عیسی مسیح چون شبنمی به آن ها طراوت بخشیده است. صمیمانه خدمت تان درود می فرستم و تقاضا می کنم برای رستگاری ام دعا کنید.

— ارادتمند عیسی مسیح

خواهرام. ترزا (مؤسسه باکره مقدس)<sup>(۴)</sup>

تاریکی همراه و هم سفر او

در نامه ای که خواهر ترزا خطاب به توبه شنوی قبلی اش در اسکوپیا می نویسد برای اولین بار به «تاریکی اشاره می کند». دشوار می توان گفت که

۱. Nazareth: شهر ناصره (در فلسطین).

۲. Calvary: نام تپه ای که حضرت عیسی را بر فراز آن مصلوب کردند.

۳. Lctinka: شهری زیارتی در مجاورت اسکوپیا.

منظور او از «تاریکی» در آن زمان چه بوده است، اما بعدها معلوم می‌شود که منظور او رنج‌های عمیق درونی، نداشتن دلگرمی، بی‌تفاوتی معنوی و فقدان خداوند از زندگی‌اش، و هم‌زمان اشتیاق دردناکش به عیسی مسیح بوده است.

بازگویی کوتاهی از او به روشنی نشان می‌دهد که بیش‌تر اوقات بیش از آن‌که از روشنی و آرامش حضور ملموس خداوند در زندگانی‌اش لذت ببرد، سرگرم تلاش برای زندگی توأم با اخلاص و تسلیم از روی عشق و ایمان جهت کسب خوشنودی خداوند بوده است. چنین عشقی چنان در او ریشه دوانده بود که می‌توانست بر ترس از رنج کشیدن‌هایش غلبه کند: «اکنون هر نوع رنجی را با آغوش گرم پذیرا می‌شوم، حتی پیش از آن‌که عملاً با آن مواجه شوم. عیسای مسیح را دوست دارم و با عشق او زندگی می‌کنم.»

شب تاریک در عرفان کاتولیک چیز تازه‌ای نیست، در واقع این امر در میان بسیاری از قدیسین در تاریخ کلیسا، به ویژه آن‌ها که تعلیمات سن جان کراس عارف کارملی اسپانیایی،<sup>[۱۲]</sup> را تجربه کرده‌اند پدیده رایجی بوده است. این مرشد معنوی، شب ظلمانی را برای توصیف دوران دردناک تزکیه فردی برای رسیدن به یگانگی با خداوند به کار می‌گیرد. این امر در دو مرحله محقق می‌شود: «شب حس و ادراک» و «شب روح و جان». در حالت اول، فرد از هر نوع دلبستگی به لذات جسمانی‌ها و به سوی عبادات مذهبی و عرفانی جذب می‌شود. و در این حالت، خداوند از طریق عشق و نور با انسان ارتباط برقرار می‌کند. روح به دلیل کاستی‌هایش از درک این نشانه‌ها عاجز است و آن‌ها را به شکل ظلمت، درد، بی‌خردی و پوچی تجربه می‌نماید. اگرچه حس پوچی و غیبت خداوند، صوری و ظاهری است اما منشأ درد و رنج بسیاری است. با این همه اگر این احساسات ناشی از «شب حس و ادراک» باشد و نه نتیجه تنبلی یا بیماری، فرد می‌تواند با ایمان و گشاده‌دستی، بدون دلسردی، دل‌مشغولی فردی یا اختلالات عاطفی به انجام وظایف خویش ادامه دهد. گرچه دیگر آن دلگرمی‌ها را حس نمی‌کند اما شوق به خداوند، عشق،



فروتنی، شکیبایی و فضیلت های بسیار جایگزین آن می شود. با عبور از شب «حس و ادراک» یا شب نخست، فرد ممکن است با راهنمایی خداوند به مرحله «شب روح و جان» قدم بگذارد؛ یعنی پالایش شدن از ریشه دارترین و عمیق ترین کم و کاستی های فردی؛ هرچند نوعی احساس ملال و بوجی با این پالایش همراه است و شخص حس می کند از جانب خداوند طرد و رانده شده است. این تجربه می تواند آن قدر تند و حاد باشد که فرد احساس کند به سوی عذاب ابدی پیش می رود. حتی از این هم دردناک تر، زیرا فرد تنها خدا را می جوید و او را پرستش می کند اما از درک عشق خویش نسبت به او ناتوان است. آیین های مربوط به آزمایش ایمان، امید و گذشت به شکلی طاقت فرسا آزموده می شوند. عبادت کاری دشوار و در واقع به نوعی غیرممکن است. توصیه های معنوی عملاً بی فایده است؛ علاوه بر آن آزمون های مختلف بیرونی نیز ممکن است بر این رنج و دشواری بیفزایند. در نتیجه روش های سخت پالایش و تزکیه، مرید دل بستگی به تمامی مخلوقات مادی را وا می نهد و به نوعی یگانگی با عیسی مسیح دست می یابد؛ به ابزار مناسبی در دستان او بدل می گردد و بی هیچ قصد و غرضی یکسره در خدمت او قرار می گیرد.

جای تعجب ندارد که خواهرترزا، که پیشاپیش صاحب آن روح استثنایی بود، توانست از عهده چنان «آزمون دشواری» برآید و به آن مراحل «تزکیه و تهذیب» دست یابد.

برگزیدن چنین رنج جانکاهی همراه با ایمان و تسلیم و آرزوی تزلزل ناپذیرش برای کسب رضایت خدوند و توجه بی نظیر او برای پرداختن به وظایف مذهبی اش، به وضوح نشان می دهد که خواهرترزا پیشاپیش خود را برای رویارویی با آزمون های دشواری که سرراهش قرار داشت آماده کرده بود.

تا ابد برای او

پس از سه ماه عبادت پرشور و شوق و طی دوره سه ساله آموزش عالی سرانجام

روزی که انتظارش را می کشید و در نامه اش خطاب به پدر ژاوبر کوویچ به آن اشاره کرده بود فرارسید. در ۲۴ می ۱۹۳۷، خواهر ترزا با قلبی شاد و سپاسگزار قدم به محراب خداوند گذاشت تا برای همیشه به عشق عیسی مسیح «بله» بگوید. مراسم در نمازخانه کلیسای کوچک دارجیلینگ در حضور اسقف اعظم فردیناند پی ریه<sup>۱۳</sup> به عنوان پیش نماز برگزار گردید. طبق رسوم انجمن مذهبی لورتو، او از این پس «مادر ترزا» نامیده می شد. به غیر از شور و شعفی که به خاطر مراسم سوگند نهایی در چهره اش آشکار بود چیز غیر عادی دیگری در او به چشم نمی خورد که توجه اسقف اعظم یا دیگران را جلب کند. خوشبختانه برخی از خواسته های درونی اش در نامه دیگری که برای پدر ژامبر کوویچ نوشته، برجا مانده است:

#### پدر روحانی عزیز:

وقتی این نامه به دست تان برسد جشن های کریسمس آغاز شده است و همه ما غرق شادمانی تولد مسیح نورسیده خواهیم شد. به همین دلیل بهترین آرزوهایم را برای تان ارسال می دارم. هدیه عزیز خداوندی ام، شما خواسته های پروردگار را برای او و ارواح انسان هایش محقق می سازید. برای همه و هم چنین، برای مبلغ خود دعا کنید.

مطمئن می دانید که آخرین سوگند خود را ادا کرده ام. آن روز به شما فکر می کردم. اگر بدانید چقدر خوشحال بودم که توانستم بنا به میل و اراده شخصی ام، شوق از خود گذشتگی را در خود شعله ور سازم. اکنون برای اید به او تعلق دارم! یقین دارم نمی توانید گوندای سابق را که حالا عروس عیسی مسیح است در ذهن خود مجسم کنید. او همواره نسبت به من لطف بی پایانی داشته است، گویی می خواسته از تصاحب قلب من برای خود اطمینان یابد. یک بار دیگر صمیمانه به خاطر هر آنچه برایم انجام داده اید از شما سپاسگزاری می کنم.

خواهر گابریلا این جاست. او نیز به نیکویی به عیسی مسیح خدمت می کند. چیزی که مهم است این که، او نیز می داند چگونه رنج بکشد و هم زمان چگونه شادمان باشد؛ این بسیار اهمیت دارد. او رنج می کشد اما می خندد، و به اشکال مختلف به من کمک می کند.

اگر خواهر گابریلا نبود قطعاً در جایی دچار اشتباه می شدم. او همواره آماده است به من کمک کند و من این قدر بدم که از محبتش سوء استفاده می کنم.

خواهر برنارد قرار است سوم ژانویه ۱۹۳۸، سوگند خویش را ادا کند. خدا را شکر که همه چیز روبه راه است. قطعاً عیسی مسیح او را برای هدف خاصی برگزیده است، زیرا به او درد و رنج بسیار داده است. خواهر برنارد واقعاً يك قهرمان است، همه چیز را با شجاعت و لبخند تحمل می کند.

اگر یتیم‌گاه را برای عیسی مسیح می خواهیم باید بسیار فداکاری کنیم. اکنون وقتی چیزی آن طور که آرزوی منم پیش نمی رود، احساس خوشحالی می کنم. به نظرم می رسد که مسیح می خواهد به او اعتماد کنیم. از این روست که باید در فقدان چیزهایی که نداریم چنان دعا کنیم که گویی همه چیز داریم.

شاید مادرم برای شما نامه نوشته باشد. او اکنون با برادرم زندگی می کند. آن دو بسیار خوشحالند. تنها به خاطر يك چیز احساس دل‌تنگی می کنند؛ گوندای شان. اما خدا را شکر، نزدیک محل زندگی آن‌ها کلیسایی هست و مادرم می تواند به زبان آلبانیایی صحبت کند. چقدر از این موضوع خوشحال است. خواهرم مبصر انجمن خیریه «یاوران بانوی ما» برای دختران دبیرستانی شده و امیدوارم خدمات زیادی برای عیسی مسیح انجام دهد.

مطمئناً شما هم می خواهید از احوالاتم باخبر شوید. برایم بسیار دعا کنید. اکنون بیش از هر زمان نیاز به دعا دارم. می خواهم تنها در خدمت عیسی مسیح باشم. به شکلی واقعی و نه فقط با نام یا لباس. بسیاری از اوقات این موضوع معکوس می شود، یعنی این که «من» مهم ترین جایگاه را به خود اختصاص می دهد.<sup>۱۲۱</sup>

همان گوندای مغرور. تنها يك چیز متفاوت است. عشقم به عیسی مسیح؛ حاضریم همه چیز، حتی زندگی ام را به خاطر او بدهم. فکر خوبی است. اما در عمل چندان ساده نیست. صرف این که من چنین چیزی می خواهم به معنای ساده بودن آن نیست. یادتان هست که يك بار در اسکوپیا به من گفتید «گوندای تومی خواهی شراب مقدس را تا آخرین قطره سربکشی»، نمی دانم آن زمان مثل امروز فکر می کردم یا نه، ولی اکنون می گویم. بلی، آن را بالذت تمام می نوشم، بدون قطره ای اشک... چندان ساده نیست که کسی از صبح تا شب سراپا باشد. اما همه این‌ها به خاطر مسیح است. از این رو همه چیز زیباست، اگر چه دشوار است.

امشب به شدت خواب آلوده ام. از این که نوشته ام چنین است مرا ببخشید، اما اگر امشب آن را به پایان نرسانم، فردا بسیار دیر خواهد بود. لطفاً سلام صمیمانه مرا به پدر و بیژاک برسانید.

امروز برای شان چند جلد کتاب ارسال کردم.  
همواره برایم بسیار دعا کنید.

— وفادار عیسی مسیح، ترزا  
مؤسسه باکره مقدس

مادر ترزا این عروس کوچک، مشتاق بود با عیسی مسیح که برفراز صلیب رنج‌ها کشیده بود کاملاً یگانه شود، به همین دلیل کاری نمی‌توانست انجام دهد مگر پیوستن به درد و رنج‌های عیسی. اگر نمی‌توانست آلام عیسی را هنگامی که بر صلیب کشیده می‌شد برطرف کند، پس می‌بایست خود را در آن موقعیت می‌گذاشت. می‌خواست بسیاری از چیزهایی را که عزیز می‌داشت با دیگران تقسیم کند. مادر ترزا به رنج‌هایی که او را دراز خود گذشتگی‌هایش همراهی می‌کردند خوشامد می‌گفت.

چالش هر روزه او وجد و جهدش برای غلبه بر اشتباهات نیز بخشی از رنج‌های مادر ترزا بود. او دربارهٔ تلاشش برای غلبه بر غرورش نزد توبه شنوی قلبی خود گفته بود. گرچه خود از آن آگاه نبود، اما او پیشاپیش از آزمون‌های بسیاری سربلند بیرون آمده بود. درحالی که مادر ترزا برای «همان گوندای مغرور» تأسف می‌خورد اما دیگران تحت تأثیر تواضع او قرار داشتند. خواهر گابریلا یکی از دوستان دوران کودکی او در اسکوپیا که اکنون در لورتو همراه و هم‌نشین او بود، همان روز برای پدر ژامبر کوویچ نوشت:

فکر می‌کنم عیسی مسیح خواهر ترزا را بسیار دوست دارد. ما در یک خانه زندگی می‌کنیم. هر روز می‌بینم که او چگونه سعی می‌کند در هر کاری مسیح را خوشنود سازد. او بسیار مشغول است ولی از انجام هیچ کاری فروگذار نمی‌کند. بسیار متواضع است. اگرچه دستیابی به چنین خصلتی برای او گران تمام شده اما فکر می‌کنم «خداوند» او را برای کارهای بزرگ‌تری برگزیده است. عملکرد او حقیقتاً ساده است. انجام هر کاری در حد کمال مطلوب، در واقع همان چیزی است که عیسی مسیح از ما خواسته است.

مادر ترزا واقعاً در تلاش و تقلا بود «که شراب مقدس را تا آخرین قطره سربکشد» تا طبق تعهدی که به خود سپرده بود، زندگی‌اش «همه در راه عیسی مسیح» باشد. هم چنان که خواهر دیگری از اعضای انجمن‌شان تأکید می‌کند: «او خدای قادر متعال را بسیار بسیار دوست می‌داشت.»

### می‌روم تا آن‌ها را شاد کنم

پس از مراسم ادای سوگند، مادر ترزا، با همان شور و شوق خاص خود، بار دیگر به سن مری بازگشت تا به وظایفش بپردازد.

یکی از همراهان مادر ترزا درباره‌اش می‌گوید: «بسیار سخت‌کوش بود. گاهی سراین کار، گاهی سرآن کار. هیچ وقت نمی‌خواست بیکار بماند. برای انجام کار همیشه حاضر بود.»

یک شنبه‌ها عادت داشت به دیدن فقرای زاغه‌نشین برود. این مأموریت مذهبی که او شخصاً انتخاب کرده بود تأثیر عمیقی بر روحیه‌اش گذاشته بود:

«هر یک شنبه به دیدار زاغه‌نشینان کلکته می‌روم. نمی‌توانم به آن‌ها کمک کنم چون چیزی ندارم. اما می‌روم تا آن‌ها را شاد کنم.

آخرین بار بیست بچهٔ کوچک مشتاقانه انتظار «ما» (ی) <sup>(۱۵۱)</sup> شان را می‌کشیدند. وقتی مرا دیدند با عجله به طرفم دویدند، و رجه‌ورجه‌کنان و روی یک پا. وارد پارا شدم (نامی که در این جا به مجموعه‌ای از خانه‌ها گفته می‌شود) جایی که در آن دوازده خانوار زندگی می‌کردند. هر خانواده فقط یک اتاق دارد. به طول دو و عرض یک و نیم متر. در به قدری باریک بود که به سختی می‌توانستم وارد اتاق شوم و سقف آن قدر کوتاه که نمی‌توانستم راست بایستم... دیگر تعجب نمی‌کنم چرا بچه‌های بیچاره آن قدر عاشق مدرسه هستند و چرا بیش‌ترشان از بیماری سل رنج می‌برند — مادر بدبخت [خانواده‌ای که او به ملاقات‌شان رفته بود] حتی یک کلمه راجع به فقر و بیچارگی‌اش حرف نمی‌زد. دیدن این شرایط برای من بسیار دردناک بود اما وقتی دیدم آن‌ها از این که

به دیدارشان رفته‌ام خوشحالتند من نیز خوشحال شدم. در پایان دیدارم، مادر خانواده به من گفت: «مادر باز هم پیش ما بیایید! لبخند شما خورشید را به این خانه می‌آورد!»

مادر ترزا وقتی به اسکوپیا برگشت دعایی را که وقت بازگشت به صومعه در قلبش زمزمه کرده بود برای دوستانش فاش کرد: «اوه خدای من، چه ساده توانستم آن‌ها را خوشحال کنم!» آن زمان او نمی‌توانست تصور کند که کم‌تر از یک دهه بعد دعایش اجابت خواهد شد. او نه تنها اوقات بیکاری، بلکه تمام زندگی‌اش را وقف فقرا کرد و به خاطر مهر و شفقتش روشن‌گراه آن‌ها شد.

## فصل دوم چیزی بی نهایت زیبا برای عیسی مسیح

عهد پنهانی، عشقی ابلهانه  
از عیسی مسیح می خواهم اجازه ندهد ذره ای از دستورات  
او سرپیچی کنم. در آن صورت ترجیح می دهم بمیرم.  
— مادر ترزا

«این آن چیزی است که همه چیز را در من مکتوم نگاه می دارد.»  
سال ها پس از ادای سوگند نهایی، شور و شوق مادر ترزا نسبت به عیسی مسیح  
هم چنان ادامه یافت و سرانجام او را واداشت تا راه های جدید و پنهانی برای ابراز  
عشق خویش بیابد. شگفت انگیزترین آن ها عهد و پیمان بی نظیری بود که او در  
سال ۱۹۴۲ با خداوند بست.

با خدا عهد بستم، حتی زیر عذاب گناهان کبیره، هر چه خداوند از من می خواهد از او  
دریغ ندارم و هیچ گاه از خواسته اش سرپیچی نکنم.<sup>[۱]</sup>  
خداوند افزوده ای از عشق در وجود مادر ترزا شعله ور ساخته بود که هر لحظه  
جوش و خروش بیش تری می یافت و او را برای عهد و پیمان های سخاوتمندانه  
برمی انگیخت. بعدها بود که مادر ترزا علت ماجرا را شرح داد: «می خواستم چیز  
بی نهایت زیبایی به خداوند تقدیم کنم، بی چون و چرا.»

این عهد و پیمان به معنی واقعی عشقی ابلهانه بود. اشتیاق مادر ترزا برای  
«نوشیدن شراب مقدس تا آخرین قطره»، یا آن گونه که او مایل بود بیان کند «بله  
گفتم» به خداوند تحت هر شرایطی.

این عهد پنهانی یکی از بزرگ‌ترین رازهای زندگی مادر ترزا بود. هیچ‌کس به جز توبه‌شنویش، که مادر ترزا در این مورد از او راهنمایی و اجازه می‌گرفت، درباره آن چیزی نمی‌دانست. توبه‌شنویش که با عمق زندگی معنوی او آشنا بود، به این نتیجه رسیده بود که درخواست جسورانه مادر ترزا برای تعهد سپردن در این راه ناشی از هوس یا نوعی خیال‌پروری خطرناک و غیرممکن نیست بلکه بر مبنای وفاداری عمیق او به تعهدات و عادات ریشه‌دارش است که همان جلب خوشنودی خداوند است. این‌که توبه‌شنوی مادر ترزا به او اجازه داده بود زیرا بار چنین تعهدی برود، نشان از اعتماد او به کمال انسانی و معنوی مادر ترزا دارد.

سرانجام وقتی مادر ترزا هفده سال بعد به عهد پنهانی خود اشاره کرد، اهمیت آن را آشکار ساخت: «این آن چیزی است که همه چیز را در من مکتوم نگاه می‌دارد.» عهد و پیمانی که او با خداوند بسته بود، در واقع عمق عشق مادر ترزا را به خداوند مکتوم نگاه می‌داشت. همان چیزی که انگیزه همه فعالیت‌های او بود، به ویژه تسلیم بی‌چون و چرایش به اراده خداوندی. مواجه شدن با چنان عشق بزرگی پاسخ مناسب مادر ترزا را می‌طلبید. او بعدها شرح داد:

چرا باید خود را کاملاً وقف خداوند کنیم؟ زیرا خداوند خود را وقف ما کرده است. اگر خداوند که چیزی به ما مدیون نیست، چیزی کمتر از عظمت وجود خویش را بر ما آشکار نمی‌سازد، چرا ما باید تنها با بخشی از وجود خود به او پاسخ دهیم؟ تسلیم شدن به خداوند بدین معنی است که او را به صورت کامل پذیرا شویم. من برای خداوند و خداوند برای من. من به خاطر خدا زندگی می‌کنم، خویشتن را رها می‌کنم و به این ترتیب موجب می‌شوم خدا با من همراه باشد. اگر می‌خواهیم خدا را داشته باشیم، باید بگذاریم خداوند روح ما را در اختیار داشته باشد.<sup>[۱۷]</sup>

### عشق برای عشق

با پذیرفتن این تعهد تازه، مادر ترزا به شدت مشتاق بود به شکلی واقعی و اساسی این عشق را با عشق پاسخ گوید. یکی از تناقضات موجود در عشق ناب و



خالص این است که فرد عاشق با رضا و رغبت آرزو می کند برای همیشه خود را پایبند محبوب خویش سازد. این ویژگی اسرارآمیز عشق بود که مادر ترزا را به سوی چنین عهد و پیمانی پیش راند و او آشکارا اشتیاق خود را برای یگانگی با محبوبش بیان داشت. برای کسی که در مسیر عشق گام چندانی برنداشته، این تسلیم و تبعیت از اراده خداوندی می تواند به معنای ازدست دادن آزادی اش باشد. اما کسی که حقیقتاً دل‌باخته است سعی می کند خواسته های محبوبش را درک کند و آن ها را با همه اجزایش برآورده سازد. به همین جهت آن عهد پنهانی برای مادر ترزا به معنای تحکیم تعهد او نسبت به کسی بود که او را می پرستید و از این رو نوعی آزادی واقعی را تجربه می کرد که تنها می تواند ناشی از عشق باشد. احتمالاً مادر ترزا از طریق نوشته های مذهبی دوران خود، با چگونگی بجا آوردن عهد پنهانی آشنا شده بود.

ویلیام دایل، کشیش یسوعی ایرلندی، به دلیل آن که حس می کرد این تمرین ها عزم و اراده او را قوی می سازند عهد و پیمان های پنهان متعددی بسته بود. یکی از آن ها پیمانی بود که در سال ۱۹۱۱ بسته شد. او در آغاز این پیمان را روز به روز تمدید می کرد تا زمانی که توبه شنویش به او اجازه داد آن را به پیمانی دائمی بدل نماید. آن عهد چنین بود:

من آگاهانه عهد می بندم، و خود را متعهد به انجام آن می دانم. این که حتی زیر بار عذاب گناهان کبیره از هیچ گذشت و ایثاری در برابر خواسته عیسی مسیح سرپیچی ننمایم.»

خواهر بنیانا کنسولتا فررو، نیز عهد و پیمان های بسیاری بسته بود. مثل این که به خاطر عشق هر چه می تواند انجام دهد. دست کشیدن از دنیا، رسیدن به کمال مطلوب، تواضع و فروتنی. در اشاره به مورد اخیر که او ابتدا در سال ۱۹۰۳ خود را به انجام آن متعهد کرد، خواهر فررو نوشت:

عیسای من گفت مایل است من به تواضع و فروتنی تعهد بسپارم. قبول این که من بدون

کملک خداوند هیچ نیستم و آرزو کنم که ناشناخته و حقیر باقی بمانم. او به من گفت، بدون تأخیر یا تردید، هر چه را از من می‌خواهد انجام دهم.

در نسخه‌ای از زندگی نامه خود نوشت خواهر ترزلیزیو که در آن زمان انتشار یافت، حکم رسمی قدیسه بودنش که از جانب پاپ پیوس یازدهم صادر شده بود نیز ضمیمه شده است:

حکم شرعی سن ترز فرزند عیسی مسیح، او که از سوی روح القدس برانگیخته شد و آرزو داشت زندگی بسیار پرهیزکارانه‌ای داشته باشد و صادقانه قول داد از هر آنچه خداوند از او می‌خواهد فروگذار نخواهد کرد. عزم و اراده‌ای که تا زمان مرگ به خاطر آن تلاش نمود.

با مطالعه عهد پنهانی که قدیسه حامی مادر ترزا با خداوند بسته بود و هم‌چنین عهد و پیمان‌های پدر دایل و خواهر بنینا کنسولتا، جای تردید باقی نمی‌ماند که مادر ترزا تحت تأثیر آن‌ها به دنبال عهد پنهانی بوده است.

درک و عمل به چنین عهد و پیمان‌هایی تا اندازه بسیاری برگرفته از پیشینه فرهنگی مادر ترزا بود. او در خانواده‌ای رشد و پرورش یافته بود که ریشه در سنت‌های آلبانیایی داشتند و با مفهوم مقدس و ارزشمند قول شرف (یا آن‌گونه که در زبان محلی او تلفظ می‌شد - بسا) آشنا بودند. بسا، به معنای وفاداری مطلق به قولی است که فرد آن را پذیرفته است. این کلمه ماهیتی مقدس دارد، چیزی شبیه قسم خوردن یا عهد بستن و کسی نمی‌تواند آن را زیر پا بگذارد، حتی به قیمت زندگی خود. مادر ترزا بعدها گفته بود:

آن‌ها [آلبانیایی‌ها] لغتی دارند به نام بسا، به این مفهوم که حتی اگر تو پدرم را کشته باشی و پلیس به دنبال باشد، اگر من به تو قول شرف داده باشم، حتی در صورتی که پلیس مرا بکشد نام تو را فاش نخواهم کرد.<sup>[۱]</sup>

در پرتو چنان رشد و تربیتی، عهد پنهانی مادر ترزا از عمق بیش تری نیز

برخوردار بود. او تصمیم داشت به قولی که به خداوند داده بود وفادار بماند، حتی به بهای زندگی اش.

### از خواسته هایش سرپیچی نکنم

برای مدتی حدود ۱۱ سال، مادر ترزا به عهد پنهانی اش مبنی بر اطاعت محض وفادار ماند. او که راهبۀ مشتاق انجمن لورتو بود، عقیده داشت که مقامات ارشد مذهبی جانشینان عیسی مسیح اند<sup>[۴]</sup>، بنابراین پیروی از اراده و نظریات آن ها و تن دادن به دستورات شان به معنای تسلیم شدن به فرامین شخصی عیسی مسیح است. گرچه او سعی داشت این فرمانبرداری را به حد کمال برساند اما اشتیاق سوزان او برای اثبات عشقش هنوز ارضا نشده بود. او می خواست بیش از این ها تسلیم باشد! مادر ترزا به عهدش پایبند بود: «هرآنچه خداوند اراده نماید به او تقدیم کنم و از خواسته اش سرپیچی نکنم.»

او به خوبی می دانست با ارتکاب گناه کبیره،<sup>[۵]</sup> حضور خداوند در روح انسان پایان می گیرد و نهایتاً اگر فرد توبه نکند، دوستی او را برای ابد از دست می دهد. فکر جدایی از خداوند، آن هم به دلیل رنجیدگی، حتی يك لحظه برای مادر ترزا قابل تحمل نبود. سرپیچی از خواسته های کسی که او را می پرستید برای مادر ترزا برابری با درد و رنجی ابدی بود. از این رو تصمیم گرفت حتی کوچک ترین اشتباه عمدی و جزئی ترین سرپیچی از اراده خداوندی را گناه و خطای بزرگی به شمار آورد. «از عیسی مسیح تقاضا کرده ام اجازه ندهد از خواسته اش سرپیچی کنم، هر قدر هم که کوچک باشد.»

بعدها او به مرشد معنوی اش نوشت: «ترجیح می دهیم بمیریم.» هر گام جدید که بر می داشت گواه تازه ای بر وفاداری اش نسبت به عهد پنهانی بود که با خداوند بسته بود.

مادر ترزا با این عهد و پیمان مصمم بود آنچه را که مورد رضایت خداوند است، به طور کامل و از اعماق وجودش اطاعت کند. از این رو، این پیمان

تعهدی برای او ایجاد کرده بود تا مسائل را با بصیرت مورد توجه قرار دهد و از کوچک‌ترین جلوه‌های اراده‌ی خداوندی فرمانبرداری کند. این توجه ریشه‌دار و توأم با عشق او به همین لحظه، نیاز به آرامش درونی و تعمق مذهبی داشت. مادر ترزا بیش تر اوقات با اعتقاد راسخی که ناشی از هماهنگی مداوم او با ندای خداوند بود می‌گفت: «در سکوت درونی است که خداوند با وی سخن می‌گوید.»

### موهبت تسلیم بودن

مادر ترزا از چنین تعهد خطیری نگران نبود، گرچه این امر مستلزم زیر پا گذاشتن خواسته‌هایش در لحظه لحظه‌ی زندگی‌اش بود اما می‌دانست که خداوند او را دوست دارد و همین‌طور اطمینان داشت که خواست خداوندی برای او همواره جلوه‌ای از آن عشق لایزال است. حتی اگر گاه و بیگاه درک نیات او دشوار یا غیرممکن به نظر بیاید. در نتیجه، حتی زمانی که با چالش‌های بیش از حد توانایی‌اش روبه‌رو می‌شد، تجربیات قبلی‌اش مبنی بر این که خداوند هرگز او را تنها رها نخواهد کرد به او اطمینان خاطر می‌داد که می‌تواند بار دیگر خطر تازه‌ای را بپذیرد. تنها این یقین که خداوند او را بدون قید و شرط دوست دارد می‌توانست چنان اعتمادی در او ایجاد کند که یکسره خود را وقف پروردگارش نماید: بدون چون و چرا.

سنگینی بار مسئولیتی که به دوش گرفته بود، نه تنها مادر ترزا را آندوه‌گین و مرعوب نمی‌کرد بلکه برعکس او را سرشار از شادکامی می‌کرد: «از هر چه پیش می‌آید لذت می‌برم.» لذت او تنها به دلیل سرشت و روحیه‌اش نبود بلکه نتیجه‌ی این «تسلیم»<sup>[۶]</sup> بود؛ چیزی که آن را زندگی می‌کرد. او می‌گفت: «وقتی می‌بینم کسی غمگین است با خود می‌اندیشم که حتماً از خواسته‌ی عیسی مسیح سربلندی کرده است.»

مادر ترزا تنها با بخشیدن آنچه عیسی مسیح از او می‌خواست، لذت واقعی و ماندگار را حس می‌کرد. با خوشنود ساختن او، خود نیز احساس خوشنودی می‌کرد.

سرزندگی و شادی از نشانه های انسان بخشنده و ریاضت کشیده است: کسی که همه چیز را فراموش می کند، حتی خود را، و تلاش می کند در هر کاری که برای انسان ها انجام می دهد خدا را از خود خوشنود سازد. سرزندگی بیش تر اوقات، نقش ردایی را دارد که زندگی توأم با از خودگذشتگی، یگانگی با خداوند، بلند نظری و اشتیاق را در خود پوشیده نگه می دارد. انسانی که از موهبت سرزندگی برخوردار است غالباً به بالاترین سطح کمال می رسد زیرا خداوند انسان با سخاوت شادان را دوست می دارد و مؤمنی را که دوست می دارد به سوی خود می خواند.

### نقش عهد پنهان در زندگی روزانه اش

عهد پنهان مادر ترزا، زندگی روزمره او را تحت تأثیر قرار داده بود. برای مادر ترزا لحظه های عادی زندگی هم چون لحظات استثنایی، فرصتی بود تا او به خواست خداوند گردن نهد و با «انجام کاری نیکو برای خداوند» به خواست او پاسخ دهد.

هدف مادر ترزا درست مانند قدیسه حامی اش، سن ترزلیزیو، این بود که از کوچک ترین کار برای خدمت به دیگران استفاده کند و این کار را با عشق انجام دهد.»

او بعدها برای خواهرانش این طور شرح داد که:

در نظر خدای مهربان هیچ چیز کم و ناچیز نیست، زیرا او بسیار بزرگ است و ما بسیار کوچک، به همین دلیل است که فروتنی می کند و زحمت آماده کردن چیزهای کوچک را برای ما بر عهده می گیرد تا به ما فرصتی دهد عشق خود را به او اثبات کنیم. آن ها را فراهم می سازد، پس آن ها بسیار عظیم اند. او نمی تواند چیزهای کوچک خلق کند. آن ها بی کران اند. بله فرزندان عزیزم، ایمان تان را با تمرین و ممارست قوی و محکم کنید. به عشق ها، از خودگذشتگی ها، خویشتن داری ها، وفاداری های کوچک به قوانین الهی که پرهیزکاری را در درون شما بنا می کند، ایمان داشته باشید. همین هاست که شما را مسیح گونه می کند.

به دنبال کارهای بزرگ نباشید. کارهای کوچک را با عشق بسیار انجام دهید... هر اندازه کاری که انجام می‌دهیم کوچک تر باشد، عشق ما می‌بایست بزرگ تر باشد.

او در کارهای روزمره‌اش بر مبنای این اصل زندگی می‌کرد. بزرگی یا کوچکی کاری که انجام می‌داد برایش اهمیتی نداشت، هر چه انجام می‌داد فرصتی برای نشان دادن عشق عمیقش بود.

برانگیختگی مادر ترزا که از عهد پنهانش ناشی می‌شد، این عادت را در او ایجاد کرده بود که به سرعت به نیازهایی که در لحظه پیش می‌آمد پاسخ گوید. میل بسیار به انجام کارها بدون هیچ درنگی — به خصوص وقتی مطمئن می‌شد که این اراده خداوندی است — از ویژگی‌های بارز او در تمامی تعهداتی بود که بردوش می‌گرفت. گاه این سرعت عمل، به غلط شتابزدگی و بی احتیاطی تعبیر می‌شد. سال‌ها بعد مادر ترزا برای روشن کردن يك مورد از این سوء برداشت‌ها برای اسقف پی‌ریه شرح داد که آن عهد پنهانی که سال‌ها پیش با خداوند بسته، دلیل ناگفته این نیاز مبرم بوده است.

عالیجناب، من هرگز برای تان نگفتم علت اصلی این که می‌خواهم هر کاری را فوراً انجام دهم چیست. در سال ۱۹۴۲ تصمیم گرفتم بی‌چون و چرا هدیه‌ای را به عیسی مسیح تقدیم کنم. با اجازه توبه شنویم با خداوند پیمان بستم که حتی زیر عذاب گناهان کبیره، هر چه خدا از من می‌خواهد به او تقدیم نمایم و هرگز از خواسته او سرپیچی نکنم. در این هفده سال سعی کرده‌ام به این عهد و پیمان وفادار بمانم و به همین دلیل است که می‌خواهم هر کاری را بی‌درنگ انجام دهم. این نشانه لطف شماست که از این عمل من جلوگیری می‌کنید. عالیجناب، وقتی شما بگویید «نه» مطمئن می‌شوم که عهد و پیمان من درست بوده است. تا به حال هرگز از اراده خداوند سرپیچی نکرده‌ام... تا این لحظه هیچ تردیدی در من وجود نداشته است، مثبت یا منفی، زیرا همواره پیشاپیش آن را با شما و پدر و ناکسم در میان گذاشته‌ام و در هر نوبت، نظر شما به عنوان اراده خداوندی برای من قانع‌کننده بوده است.

## استثنا در از خود گذشتگی

در آوریل سال ۱۹۴۲، پس از آن که مادر ترزا چنان عهد و پیمان فوق العاده‌ای با خدای خویش بست، درگیر شدن هندوستان در جنگ جهانی دوم، زندگی اعضای انجمن و شاگردان مدرسه‌اش را مختل کرد. به این ترتیب، عزم راسخ او که نمی‌خواست از فرمان خداوند سرپیچی کند در بونه آزمایش قرار گرفت. ارتش انگلیس مدرسه سن مری را به عنوان بیمارستان نظامی تصاحب کرد و راهبه‌ها و شاگردان شبانه‌روزی ناچار به کلکته نقل مکان کردند. بخش انگلیسی مدرسه به شهر سیملا<sup>۱</sup> و مدرسه شبانه‌روزی دختران بنگالی با حدود صد دانش آموز به موری پی<sup>۲</sup> انتقال یافت. چند ماه بعد بخش بنگالی، بار دیگر به کلکته بازگردانده شد و فعالیت‌های مدرسه تا سال ۱۹۴۶ در ساختمان‌های اجاره‌ای ادامه پیدا کرد. یکی از دختران شبانه‌روزی، نقش سرنوشت‌ساز مادر ترزا را در آن سال‌های دشوار چنین به خاطر می‌آورد:

در آن زمان شرایط مالی ما بسیار بد بود. خواهران لورتو مسئول مراقبت از ما بودند و ما کاملاً به آن‌ها متکی بودیم. «مادر» در قسمت آموزش به ما کمک می‌کرد. او دوست داشت برای دختران کارهای زیادی انجام دهد. در ساختمان شماره ۱۵، کانونت رد جایی برای خوابیدن یا درس خواندن نبود و او در صدد پیدا کردن جایی برآمد و سرانجام توانست ساختمانی در شماره ۱۴ کانال استریت برای ما دست و پا کند. ساختمان دارای چهار اتاق بزرگ و یک سرسرا بود. مادر آن اتاق‌ها را اجاره کرد. هر روز صبح، او همراه دختران به آن ساختمان می‌رفت. مادر آن‌جا درس می‌خواندیم، حمام می‌کردیم و تمام روز خود را آن‌جا می‌گذراندیم. شب‌ها به محض آن که کلاس‌ها تعطیل می‌شد، مادر بار دیگر ما را به سن مری [مدرسه واقع در کانونت رد] باز می‌گرداند.

وقتی از تعداد راهبه‌هایی که در شبانه‌روزی، مسئولیت مراقبت از دختران

۱. Simla: شهری در شمال دهلی.

۲. Morapai: ناحیه‌ای در بنگال غربی.

را برعهده داشتند کاسته شد، بخش عمده‌ای از کارهای خانه به دوش مادر ترزا افتاد؛ این علاوه بر وظایف سنگین قبلی او، یعنی تدریس در چند کلاس و سرپرستی دختران بود. چند ماه پس از تحمل این مسئولیت‌ها او به شدت بیمار شد. در سپتامبر ۱۹۴۲، انجمن مذهبی کروات‌ها در بنگال گزارش داد: «مادر ترزا به شدت بیمار است و امیدی به بهبودی او نیست، با این‌همه هنوز سرپاست و روزانه ده ساعت کار می‌کند» یکی از شاگردانش این ماجرا را با جزئیات بیش‌تری شرح می‌دهد:

طی جنگ جهانی دوم، کلاس‌های چهارم تا دهم آموزگار نداشت. مادر ترزا در تمامی این کلاس‌ها تدریس می‌کرد. او سعی داشت با سرگرم نگه داشتن ما کاری کند تا بر احساس بدمان غلبه کنیم.

افزون بر این دشواری‌ها، قحطی در بنگال بود که بین سال‌های ۱۹۴۲-۱۹۴۳ پیش‌آمد و جان بیش از دو میلیون انسان را گرفت. خواهران و شاگردان به تدریج از عوارض قحطی و کمبود غذا رنج می‌بردند اما مادر ترزا که عهد کرده بود از فرمان خداوند سرپیچی نکند، مطمئن بود که خداوند به او جواب رد نخواهد داد. یکی از شاگردان قبلی اش ماجرا را چنین به یاد می‌آورد:

یکی از روزها دیگر هیچ چیزی برای خوردن نداشتیم. ساعت هشت صبح مادر ترزا به ما گفت: من برای کاری بیرون می‌روم شما در نمازخانه بمانید و دعا کنید. حدود ساعت چهار بعد از ظهر<sup>[۱۷]</sup> گودان مملو از انواع سبزیجات شده بود. چیزی را که به چشم می‌دیدیم باور نمی‌کردیم.

در سال ۱۹۴۴، مادر ترزا به مقام مدیر مدرسه سن مری و هم‌زمان ریاست انجمن دختران سن آن انتالی<sup>۱</sup> (مؤسسه بنگالی وابسته به خواهران لورتو)

۱. Entally: شهری در بنگال غربی.



منصوب گردید. او از قبول این وظایف، چنان که گویی از جانب خداوند به او محول شده باشد، استقبال کرد. گرچه مادر ترزا با دقت و کفایت تمام مسئولیت هایش را انجام می داد اما آن قدر که نسبت به خود سختگیر بود، نسبت به دیگران چنین نبود.

راه و روش او همه کسانی را که در اطرافش بودند سرشوق می آورد. یکی دیگر از خواهران اشاره می کرد: «او کلاً موجود فداکاری است؛ از خودگذشتگی او استثنایی است. به خاطر رضایت خداوند هر کاری را می پذیرد. هر اندازه خفت و خواری یا زنج و زحمتی را تحمل می کند.»

مادر ترزا بارها به خاطر آمادگی اش برای «آری» گفتن مشتاقانه به تجلیات اراده خداوندی دچار مخاطرات جدی شده بود. در اوت ۱۹۴۶، درگیری هایی بین هندوها و مسلمانان در کلکته در گرفت که خشونت های بسیاری به بار آورد. چیزی که بعدها «روز کشتار بزرگ» نام گرفت. در جریان این درگیری ها پنج هزار تن در خیابان ها کشته و دست کم ده برابر این تعداد زخمی شدند. همه فعالیت ها از جمله آذوقه رسانی در شهر متوقف گردید.

به دلیل نیاز شاگردانش به مواد غذایی، مادر ترزا تصمیم گرفت چهار دیواری امن نمازخانه را ترک کند و در جستجوی مواد غذایی برآید:

از سن مری، بیرون آمدم. من سیصد دختر در مدرسه شبانه روزی داشتم. به هر ترتیب بود راه افتادم. اجساد بسیاری را در خیابان ها دیدم. کسانی که به ضرب چاقو و خنجر یا زیر بار مشت و لگد از پا درآمده بودند همه شان تغییر شکل داده و در خون خود غلتیده بودند. گرچه ما پشت دیوارهای مدرسه در امان بودیم ولی می دانستیم آن بیرون چه آشوبی برپاست. چند نفری از بالای دیوار به داخل پریده بودند. ابتدا يك هندو و سپس يك مسلمان. ما هر دو را به داخل بردیم و بعد كمك شان کردیم که به سلامت بگریزند. وقتی به خیابان آمدم دیدم که چه مرگی انتظار آن ها را می کشیده است. يك کامیون پراز سرباز جلوی مرا گرفتند و گفتند که نباید در خیابان باشم. آن ها اضافه کردند هیچ کس نباید بیرون بیاید. در جواب شان گفتم باید خطر را قبول کنم و به خیابان

ببایم. من سیصد شاگرد دارم که چیزی برای خوردن ندارند. سربازان که با خود برنج داشتند، مرا تا مدرسه رساندند و کیسه های برنج را برای مان تخلیه کردند.

این مقامات مافوق مادر ترزا نبودند که از او می خواستند یا حتی انتظار داشتند که او زندگی اش را به مخاطره بیندازد. حتی مسئولیتش در قبال دخترانی که تحت سرپرستی او قرار داشتند نیز نبود که او را وادار می کرد یا در خیابان هایی بگذارد که حمام خون در آن جاری بود. شاید او در اعماق قلبش ندای کسی را می شنید که زمانی به او تعهد سپرده بود که هرچه از او بخواهد در اختیارش قرار خواهد داد و از فرمان او سرپیچی نخواهد کرد! مادر ترزا خود را به میانجی گری های به موقع او واگذار کرده بود و به این اعتماد به موقع اجرو پاداش داده می شد. موارد بسیاری بود که وفاداری او به عهد پنهانش به چالش گرفته می شد، اما با هر «بله» جدیدی، او نزدیکی و یگانگی بیش تری با خداوند احساس می کرد؛ همان کسی که حاضر بود به خاطر او همه چیز خود را از دست بدهد: حتی «زندگی» اش را.

#### تنها با عنایت خداوند

مادر ترزا هرگز آگاهی عمیق خود را نسبت به ضعف ها، محدودیت ها و تنگ دستی اش از دست نداد. تنها کمک خداوند و عنایات مداوم او می توانست چنین اعتقادی را ممکن سازد. او بعدها اشاره کرد که به خوبی آگاه بود که «ما می توانیم از خواسته عیسی مسیح سرپیچی کنیم هم چنان که نسبت به دیگران چنین می کنیم»:

من دستانم را به تو نخواهم داد که با آن ها کار کنی، چشمانم را که با آن ها ببینی، پاهایم را که با آن ها گام برداری، ذهنم را که با آن فکر کنی و قلبم را که با آن دوست بداری. توبه در می زنی، اما من آن را نخواهم گشود؛ من کلید راهیابی به قلبم را به تو نخواهم داد.<sup>[۱۸]</sup>

از این رو بود که مادر ترزا همواره از دوستانش می خواست نیاز دیگران را برآورده سازند.

عهد پنهان مادر ترزا، نوعی آمادگی به موقع برای مأموریتی بود که همواره احساسش می کرد. تعهدش مبنی بر این که «هرگز از خواست خداوند سرپیچی نکنند» اراده قاطع او را مبنی بر این که هیچ محدودیتی برای آنچه که خداوند برایش در نظر گرفته قائل نیست به خوبی نشان می دهد.

عیسی مسیح به سهم خود، عهد پنهان او را پذیرفته بود. چهار سال بعد مادر ترزا ندای درونی تازه ای از عیسی مسیح دریافت کرد که همه پیمان هایی را که با او بسته بود، در درونش بازتاب می داد.

## فصل سوم بیا و پرتوی از من باش

می خواهی سربچی کنی؟  
- عیسی مسیح خطاب به مادر ترزا

### روز الهام

در سپتامبر ۱۹۴۶، مادر ترزا که آن زمان سی و شش ساله بود، جهت خلوت‌گزینی سالانه و رفع خستگی، به صومعه لورتو در دارجلینگ اعزام گردید، شهری در دامنه هیمالیا، تقریباً شش هزار کیلومتری شمال کلکته. ضمن سفر با قطار در تاریخ سه شنبه ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶، رویارویی عارفانه و سرنوشت‌سازی با عیسی مسیح را تجربه کرد. گرچه او ترجیح می‌داد با سکوت خویش جزئیات آن را هم‌چنان پنهان نگاه دارد اما بعدها گفت:

ندایی درونی در محدوده وظایفم؛ یک جذبۀ آنی؛ پیام این بود که حتی کارم را در لورتو رها کنم. جایی که در آن از این‌که می‌توانستم به کوچه‌ها و خیابان‌ها بروم و به فقیرترین فقرا خدمت کنم خوشحال بودم. در همان قطار بود که ندایی درونی به من گفت، همه چیز را رها کنم، به همراه عیسی مسیح به زاغه‌ها بروم و برای کمک به فقیرترین فقرا در خدمت او باشم. می‌دانستم که این اراده اوست و باید از آن پیروی کنم. در این تردیدی نبود که این مأموریت از جانب او به من واگذار شده است.

مادر ترزا این روز را که بعدها به نام «روز الهام» جشن گرفته می‌شد، به عنوان

روز شروع واقعی کار «مبلغان نیکوکار» به حساب می‌آورد. در مدخل ساختمان، جایی که اطلاعات فردی کسانی که به این گروه ملحق می‌شدند ثبت می‌گردید،<sup>[۱]</sup> مادر ترزا زیر نام خود نوشت «ورود به انجمن ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶». او در اواخر عمر به خواهران گفته بود:

بیش‌ترین لطف و عنایتی که مادر [ترزا] از نور و عشق الهی دریافت کرد در همان سفری بود که در تاریخ ده سپتامبر ۱۹۴۶ با قطار به دارجیلینگ می‌رفت. از همان جاست که کار مبلغان نیکوکار آغاز می‌شود؛ در ژرفای شوق بیکران الهی، برای این که دوست بداری و دوستت بدارند.

در آن روز از سال ۱۹۴۶، در قطار عازم دارجیلینگ بود که خداوند با جذب‌های همراه یک ندای درونی «از من خواست که عطش عیسی مسیح را از طریق خدمت به او در میان فقیرترین فقرا فرو بنشانم.»

### من تشنه‌ام

مادر ترزا در اواخر زندگی‌اش تأکید کرده بود که مهم‌ترین و تنها عامل وجودی انجمنی که او بنیان نهاده بود فرو نشان دادن عطش عیسی مسیح بوده است. در اولین پیش‌نویس مجموعه قوانین (چند ماهی پس از آن رویارویی در قطار) که اصول آن تا امروز تغییر نکرده است، مادر ترزا هدف خود را از ایجاد انجمن جدید چنین بیان می‌دارد: هدف کلی مأموریت مبلغین نیکوکار این است که عطش عیسی مسیح برای عشق و ارواح انسانی را بر فراز صلیب سیراب کنند.

این هدف، یعنی فرو نشان دادن عطش عیسی مسیح بر بالای صلیب، نشان می‌دهد که تجربه عرفانی او مضمون همان ماجرای بی‌پایان بوده که در کالوری اتفاق افتاده بود. در آن لحظه که عیسی مسیح روی صلیب جان می‌داد، فریاد زد: «من تشنه‌ام.» این نقل قول از کتاب مقدس برای او نشانه‌ای از پایبندی و همین‌طور یادآور آن ندای درونی بود. او ضمن راهنمایی خواهران روحانی به آن‌ها چنین گفته بود:

عیسی مسیح برفراز صلیب، زمانی که از هر دلگرمی و تسلاهی محروم مانده بود، زمانی که از گرسنگی در حال جان دادن بود، تنها مانده و تحقیر شده، با روح و جسمی درهم شکسته از عطش و تشنگی سخن گفته بود، عطشی نه برای آب، بلکه برای عشق و از خودگذشتگی. عیسی مسیح یعنی خداوند؛ بنابراین عشق و عطش او بی‌کران است. هدف ما سیراب کردن عطش پایان‌ناپذیر این مرد برگزیدهٔ خداوند است. درست مانند فرشتگان مهربان در بهشت که بی‌وقفه در ستایش خداوند سرود می‌خوانند.

به همان ترتیب خواهران مقدس با سوگند چهارگانهٔ خود یعنی فقر مطلق، پرهیزکاری، فرمانبرداری و نیکوکاری به فقرا، بی‌وقفه خداوند را با عشق خود و عشق انسان‌هایی که آن‌ها را به سوی او جلب می‌کنند سیراب می‌سازند.<sup>[۱]</sup> این شرح و تفسیر نشان می‌داد که چیزهای به مراتب بیش‌تری بود که مادر ترزا هرگز آن‌ها را آشکار نمی‌کرد. اما هوادارانش از طریق عبارات و اشارات او درمی‌یافتند که در آن روز لطف و عنایت پروردگار چگونه شامل حالش شده است.

مادر ترزا می‌دانست که تنها از طریق یگانگی با مریم مقدس، اولین کسی که فریاد عطش عیسی مسیح را شنیده بود، می‌تواند مأموریتش را محقق سازد. از این رو پیروانش را نیز تشویق می‌کرد:

بیایید همواره در کنار مریم مقدس، مادر مسیح که برفراز کالوری به صلیب کشیده شد باقی بمانیم. جام مقدس مان را که از چهار سوگند ساخته‌ایم از عشق ناب و خالص و عشق به فداکاری لبریز سازیم. آن را نزدیک قلب رنج‌کشیدهٔ عیسی مسیح استوار نگه داریم تا شاید با قبول عشق ما خاطرش خوشنود گردد.

عشق — همان احتیاج مادی که نیاز به برطرف شدن دارد و آن اشتیاق دردناک برای آنچه از دست رفته — از نظر مادر ترزا به معنای بعد خاصی از عشق خداوند برای یکایک انسان‌ها بود، چند سالی پیش از مرگش، مادر ترزا به

پیروانش چنین یادآوری کرده بود:

عیسی مسیح از من خواسته بار دیگری شما بگویم که چقدر تك تك شما را دوست می‌دارد. به مراتب بیش از آن که بتوانید تصورش را بکنید. او نه تنها شما را دوست می‌دارد. بلکه اشتیاق بسیاری نسبت به شما دارد. وقتی به او نزدیک نیستید احساس دل‌تنگی می‌کند؛ شوق شما را در سردارد. در هر شرایطی شما را دوست دارد، حتی وقتی احساس بی‌ارزشی می‌کنید.

برای من کاملاً روشن است هر آنچه در مأموریت‌های نیکوکارانه وجود دارد، تنها برای رفع عطش مسیح است. کلمات او که بر دیوار نمازخانه‌های انجمن نیکوکاری<sup>[۱۳]</sup> نقش بسته مربوط به گذشته‌ها نیست، بلکه در اکنون زنده است. همین حالا، و خطاب به شماست. باور می‌کنید؟ چرا عیسی مسیح می‌گوید «من عطش دارم»؟ مفهوم این گفته چیست؟ چیزی به مراتب دشوارتر از آن که بتوان آن را در قالب کلمات گنجاند. «من تشنه‌ام، عمیق‌تر از آن است که عیسی مسیح صرفاً گفته باشد شما را دوست می‌دارد. تا زمانی که در اعماق وجود خود حس نکنید که مسیح عطش شما را دارد، در نمی‌یابید که او می‌خواهد برای شما چگونه کسی باشد و یا شما باید برای او چگونه کسی باشید.»

— درك عمدۀ و بنیادین اشتیاق خداوند برای عشق و برای ارواح انسانی، هنگام سفر مادر ترزا به دارجیلینگ در دل او شکل گرفت و از او خواسته شد مفهوم آن را برای فقیرترین فقرا آشکار سازد. در بخش اول مجموعه قوانین او این مأموریت ویژه را چنین مشخص می‌کند:

هدف نهایی این است که مسیح را به خانه‌های زاغه‌نشینان ببریم. میان بیماران، افراد رو به مرگ، فقرا و کودکان خیابانی. تا جایی که ممکن باشد از افراد بیمار در خانه محقرشان پرستاری خواهیم کرد. کودکان در همان زاغه‌ها صاحب مدرسه خواهند شد. فقرا را در بیغوله‌های شان در شهرها یا خیابان‌ها خواهیم یافت و احوال‌شان را جویا خواهیم شد.

او بعدها این متن را با شرح و بسط بیش‌تری منتشر کرد: «مأموریت ویژه ما این است که برای رستگاری و تطهیر فقیرترین فقرا، نه تنها در زاغه‌ها بلکه در سراسر دنیا، هر جا که باشند، تلاش و تقلا کنیم.» فقرا و آن‌ها که رنج بیش‌تری می‌کشیدند هدف اصلی عشق مادر ترزا بودند. او می‌دانست که تنها عشق، عشقی که خداوند را منشأ آغاز و پایان وجود خویش بدانند، به زندگی آن‌ها معنا و مفهوم می‌بخشد و خوشبختی را برای شان به ارمغان می‌آورد. درست مانند یک سامری<sup>۱</sup> خوب او می‌خواست با خدمات سریع و مؤثر خود عشق به خداوند را در کانون توجه انسان‌های فقیری قرار دهد که در زندگی روزمره خود با یأس و استیصال دست و پنجه نرم می‌کردند. او با انجام کارهای کوچک توأم با عشق می‌خواست به آن‌ها کمک کند که زندگی توأم با عزت نفسی را زندگی کنند و آن‌ها را با فرصت‌هایی آشنا سازد که خدا را بشناسند. «رستگاری و تطهیر فقیرترین فقرا» یا «رستگاری ارواح انسانی» برای او به معنای تلاش خستگی‌ناپذیر برای کمک به همه کسانی بود که می‌خواستند از عشق بی‌کران الهی بهره‌مند شوند، او را بشناسند و در عوض دستیابی به موهبت بهشت، او را دوست بدانند و به او خدمت کنند.

مادر ترزا نه تنها نور مسیح را به میان فقیرترین فقرا برد، بلکه حضور عیسی مسیح را در یکایک آن‌ها تجربه کرد. عیسی مسیح خود را با فقرا و آن‌ها که رنج می‌کشیدند برابر می‌دانست، زمانی که می‌گفت: «وقتی کاری را برای فقیرترین برادران دینی من انجام می‌دهید گویی آن را برای من انجام داده‌اید»، اشاره‌اش به همین نکته بود. مادر ترزا عمق معنای گفته مسیح را که خود را با افراد رنج‌کشیده یکسان می‌انگاشت، درک کرده و رابطه عارفانه بین مسیح و رنج فقرا را دریافته بود. او از طریق خدمات فروتنانه‌اش برای نزدیک کردن ارواح انسانی به خداوند و همین‌طور رساندن خداوند به ارواح انسانی تلاش می‌کرد.



مسئولیت هایش با او همراه است. تنها اجازه آن‌ها می‌توانست به او این اطمینان را بدهد که آن صدای درونی واقعاً ناشی از اراده خداوندی است و نه نوعی خیال واهی.

این وظیفهٔ مرشد معنوی، مقامات ارشد مذهبی و به ویژه اسقف اعظم یسوعی کلکته، فردیناند پی‌ریه، بود تا صحت این «صدا» را تشخیص دهند. اگر آن‌ها آن را نامعتبر می‌یافتند ناچار باید آن را نفی می‌کردند، اما اگر آن را موثق می‌دانستند در آن صورت به حکم وجدان باید کمک می‌کردند تا به آن جامهٔ عمل ببوشانند.

پدر و ن اکسم که مرشد معنوی خردمندی بود موضوع را بسیار جدی گرفت. او این راهب را پرشور و شوق و متواضع را بسیار تحسین می‌کرد. همین طور برای عمق زندگی معنوی او احترام قائل بود. دربارهٔ صداقت مادر ترزا کوچک‌ترین تردیدی نداشت و در عین حال از خطرات اعتبار بیش از حد قائل شدن برای چنین تجربیاتی که گاه روشن شده بود منشاء الهی ندارند نیز آگاه بود. او با اطلاع از تصمیم قطعی مادر ترزا برای خدمت به خداوند تصمیم گرفت صحت این الهامات را بررسی کند. وی روی اطاعت مادر ترزا به عنوان تأییدی برای این که دست خداوند در این واقعهٔ شگفت‌انگیز حضور دارد حساب کرده بود.

او مرا حتی از اندیشیدن به آن منع کرد

اولین درخواست پدر و ن اکسم از مادر ترزا، آن بود که دیگر دربارهٔ این الهام فکر نکند و موضوع را مسکوت بگذارد. مادر ترزا در نامه‌ای خطاب به رئیس ارشد خود نوشت:

[پدر و ن اکسم] مرا دلسرد کرد. با وجود آن‌که می‌دانست این صدا از جانب خداوند است، مرا حتی از فکر کردن به آن منع کرد. بسیاری از اوقات، غالباً در طول این چهار ماه [بین سپتامبر ۱۹۴۶ تا ژانویهٔ ۱۹۴۷] از او خواستم اجازه دهد با عالیجناب [اسقف اعظم کلکته] صحبت کنم اما هر دفعه از قبول این خواسته سرباز زد.<sup>[۶]</sup>

انکار و حاشایی که او از مادر ترزا خواسته بود، روشی کاملاً طاققت فرسا برای آزمون اصالت این صدا بود. با این همه تنها راهی بود که می توانست پدر را مطمئن سازد که منشأ آن الهی است. به همین جهت مادر ترزا با فرمانبرداری از مرشد معنوی اش سکوت پیشه کرد و سرگرم عبادت و نیایش گردید، بی آن که بداند سرانجام کار چه خواهد شد.

تا ژانویه ۱۹۴۷، دیگر برای پدر و ناکسم تردیدی باقی نمانده بود که منشأ الهامات مادر ترزا الهی است و زمان آن فرا رسیده که او به خواست آن گردن نهد. از این رویه مادر ترزا اجازه داد نامه ای برای اسقف اعظم بنویسد. او در نامه ای ساده و صریح خطاب به اسقف اعظم پی ریه از باورش به آنچه که خداوند از او خواسته بود نوشت:

بین او و من چه گذشت

صومعه سن مری، ۱۳ ژانویه ۱۹۴۷

عالیجناب

از سیتامبر گذشته تا کنون افکار و آرزوهای عجیب و ناشناخته ای قلب مرا انباشته است. این افکار طی هشت روزی که در دارجیلینگ گوشه نشینی اختیار کرده بودم قدرتمندتر و واضح تر شدند. در بازگشت به این جا من همه چیز را با پدر و ناکسم در میان گذاشتم. تعدادی از یادداشت های دوران عزلت نشینی ام را به او نشان دادم. او به من گفت که تصور می کند این الهامات منشأ الهی دارند، اما باید در این مورد سکوت کنم و دعا بخوانم. من هر آنچه در روح و جانم جریان داشت، افکار و آرزوهایم را به او گفتم، روز قبل او بر این چنین نوشت:

من نمی توانم مانع از آن شوم که با اسقف اعظم صحبت کنی یا برای ایشان نامه بنویسی. می توانی مثل دختری که برای پدرش نامه می نویسد، برای او نامه بنویسی. با اطمینان کامل و صمیمانه، بی هیچ ترس و نگرانی، همه ماجرا را برای شان شرح دهی. اضافه کنی که در این مورد با من صحبت کرده ای و این که من اکنون فکرمی کنم نمی توانم وجداناً مانع از آن شوم که همه چیز را آشکار کنی.

قبل از شروع می‌خواهم به شما بگویم که عالیجناب تنها يك كلمه از جانب شما کافی، است تا من برای همیشه این افکار عجیب و غریب را که به طور مداوم به ذهنم راه پیدا کرده کنار بگذارم.

سال‌ها آرزو داشتم که در خدمت عیسی مسیح باشم و کاری کنم که ارواح انسان‌ها به ویژه هندوها را به سوی او جلب کنم تا به او بپیوندند و مشتاقانه او را دوست بدانند، با چنان شوقی که هرگز تا به حال کسی او را دوست نداشته است. فکر می‌کردم این‌ها از آرزوهای دیوانه‌وار من است. من داستان زندگی قدیسه کابرینی<sup>۱</sup> را خواندم. او کارهای بسیاری برای آمریکایی‌ها انجام داد، چون یکی از آن‌ها شده بود. چرا من نتوانم آنچه را او برای آمریکایی‌ها کرد برای هندوها انجام دهم؟ او منتظر نماند تا انسان‌ها به سراغ او بیایند. او با خدمتگزاران مشتاق خود نزد آن‌ها رفت. چرا من نتوانم در این جا به عیسی مسیح خدمت کنم؟ ارواح انسانی بسیاری این جا هستند، ناب و خالص که آرزومندند خود را وقف خداوند کنند. دستورات اروپاییان برای آن‌ها بیش از حد اشرافی است. آن‌ها بیش از آنچه می‌دهند طلب می‌کنند «نمی‌خواهی کمک کنی؟» چطور می‌توانم؟ من، راهبه لورتو، بسیار خوشحال بوده و هستم. خود را در معرض رنج و زحمات سخت و تازه قرار دادن، مضحکه این و آن شدن، به ویژه مذهبیون، پیروی و انتخاب آگاهانه دشواری‌های زندگی هندوها، پایبندی و انتخاب [انتهایی و خفت و خواری، عدم اطمینان را دوست دارم؛ و همه این‌ها تنها به خاطر این است که مسیح چنین می‌خواهد، چون کسی در من ندا می‌دهد که همه چیز را رها کنم و کمترین را بردارم؛ تا زندگی او را زندگی کنم؛ تا وظیفه او را در هندوستان برعهده بگیرم.

این افکار درد و رنج بسیاری برای من فراهم آورد. اما آن صدا هم چنان تکرار می‌کرد «آیا می‌خواهی سرپیچی کنی؟» يك روز در مراسم عشای ربانی این صدا را با وضوح بیش‌تری شنیدم: «مایلم که راهبه‌های هندو، قربانیان عشق من، هم چون مری و مارتا<sup>۲</sup> آن قدر به من نزدیک شوند که بتوانند عشق مرا به ارواح انسان‌ها بتابانند. می‌خواهم فقر و تهی‌دستی من بر فراز صلیب، راهبه‌های معاف<sup>۳</sup> آ را در خود ببوشانند. می‌خواهم فرمانبرداری من بر فراز صلیب

۱. St. M. Cabrini، فرانسویس کابرینی، (۱۹۱۷-۱۸۵۰) اولین آمریکایی که کلیسای کاتولیک به او لقب مقدس داد.

۲. Mary and Marta: از باوران مسیح.

۳. راهبه‌هایی که با فرمان ویژه اجازه دارند برای مدتی بیرون از صومعه زندگی کنند.

راهبه‌های فرمانبردار را در خود بیوشانند. می‌خواهم راهبه‌های سراپا عشق را با خیرخواهی‌ام برفراز صلیب بیوشانم. آیا تواز انجام این کار برای من سرپیچی خواهی کرد؟» یک روز دیگر: «توبه خاطر عشق عروس من شدی. به خاطر من به هندوستان آمدی. عطشی که نسبت به ارواح انسانی داشتی، تورا به این راه دور کشانند. می‌ترسی گام دیگری برای شریک زندگی‌ات برداری. برای من، برای انسان‌ها. آیا بزرگواری تواز دست رفته؟ آیا من برای تودر مرتبه دوم قرار دارم؟ نمی‌خواهی برای ارواح انسان‌ها بمیری؟ به خاطر آن‌که برایت اهمیتی ندارد چه بر سر آن‌ها می‌آید؟ قلب تو هیچ وقت به قدر قلب مادر من غرق‌انده نبوده است. ما هر دو همه چیز خود را در راه انسان‌ها دادیم، و تو؟ از این نگرانی که میل به خدمت را از دست بدهی، بدل به موجودی غیرروحانی شوی، بی‌ثبات قدم شناخته شوی. نه وظیفه تو این است که دوست بداری، رنج بکشی و ارواح انسان‌ها را نجات دهی. با برداشتن چنین گامی، تو لباس‌های ساده هندی به تن خواهی کرد یا آن‌گونه که مادرم لباس می‌پوشید، ساده و فقیرانه. ردای فعلی تو مقدس است زیرا نمادی از من است. لباس ساری تو نیز مقدس خواهد بود زیرا نمادی از من است.

سعی کردم سرورمان را قانع کنم که تلاش خواهم کرد یک خواهر مقدس پر اشتیاق در لورتو باشم. یک قربانی واقعی در این وظیفه؛ اما بار دیگر پاسخ روشنی دریافت کردم: «می‌خواهم خواهران مبلغ نیکوکاری هندوستان — که شعله‌ای از عشق من در میان فقراوند — بیماران، افراد روبه‌مرگ، بچه‌های خیابانی و فقرا را روبه‌سوی من بیاورند. همان خواهرانی که برای عشق من زندگی خود را قربانی و پیشکش می‌کنند. این ارواح را به سوی من خواهند آورد. می‌دانم که تو ناتوان‌ترین هستی. ضعیف و گناهکار. درست به همین خاطر است که می‌خواهم تو نماد سرفرازی‌ام باشی! آیا از خواسته‌ام سرپیچی می‌کنی؟» این عبارات یا این صدا مرا ترسانند. فکراین‌که مانند هندوها بخورم، بخوابم و زندگی کنم وجودم را پراز ترس کرد. مدت‌های طولانی عبادت کردم، دعا کردم، از مریم مقدس خواستم نزد عیسی مسیح وساطت کند و این بار را از روی دوش من بردارد. هرچه بیش تر دعا می‌کردم وضوح این صدا در درونم بیش ترمی‌شد. از این رو بود که دعا کردم تا عیسی مسیح هرطور می‌خواهد با من رفتار کند. او بارها و بارها خواسته خود را تکرار کرد. در یکی از این موارد صدا ی او بسیار واضح بود:

«همیشه می‌گویی، هرگونه می‌خواهی با من رفتار کن؛ اکنون می‌خواهم چنین کنم. به من فرصت بده، عروس کوچک من، طفلک من، از چیزی نترس؛ من همواره با تو خواهم بود.

تورنج خواهی کشید هم چنان که اکنون رنج می‌کشی؛ اما اگر عروس کوچک من هستی، همسر مسیحی که به صلیب کشیده شده، باید این عذاب را در قلبت تحمل کنی. بگذار شروع کنیم. از خواسته‌ام سرپیچی نکن؛ با عشق به من اعتماد کن؛ چشم بسته به من اعتماد کن؛ طفلک من، انسان‌ها را به من برسان. ارواح کودکان فقیر خیابانی را به من بسپار. اگر می‌دانستی چقدر دردناک است که ببینی این کودکان فقیر به گناه آلوده شده‌اند. من آرزوی عشق خالصانه آن‌ها را دارم. اگر توبه صدای من پاسخ دهی و این ارواح را به سوی من بیاوری، آن‌ها را از دست افراد پلید رها کنی؛ اگر می‌دانستی روزانه چند تن از این اطفال به دام گناه می‌افتند. صومعه‌های بسیاری هستند که تعدادی راهبه در آن‌ها به افراد ثروتمند و توانا کمک می‌کنند، اما برای افراد بسیار فقیر من مطلقاً هیچ‌کسی وجود ندارد. من مشتاق آن‌ها هستم. آن‌ها را دوست می‌دارم. آیا می‌خواهی سرپیچی کنی؟ از عالیجناب بخواه تا این خواسته را در عید شکرگزاری به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد موهبتی که به او داده‌ام برآورده سازد.»

این آن چیزی است که در جریان عبادتم بین من و او گذشت. اکنون همه چیز مقابل چشمانم روشن و آشکار است.

### فراخوان

اگر می‌خواهی يك هندو باشی می‌بایست با آن‌ها زندگی کنی. آن‌ها را دوست بداری و این‌گونه به قلب آن‌ها راه پیدا کنی. جلسات گروه جایی خارج از کلکته برپا خواهد شد، در کاسی پور<sup>۱</sup>، جایی متروک و دور افتاده یا در کلیسای سن جان سیلدا<sup>۲</sup>، جایی که خواهران بتوانند در دوران طلبگی زندگی توأم با تفکر داشته باشند. جایی که در آن يك سال تمام، زندگی واقعی درونی را تجربه می‌کنند و يك سال هم به کار عملی می‌پردازند. خواهران باید به فقر مطلق پایبند بمانند، همان فقر روی صلیب هیچ چیز مگر خداوند. از آن‌جا که نباید ثروت به قلب‌شان راه یابد، پس نباید چیزی از بیرون در اختیارشان قرار گیرد. آن‌ها از

۱. Cossipore. شهری در شمال کلکته.

۲. St. John Sealdah. کلیسایی در شرق کلکته.

دسترنج خود زندگی خواهند کرد، فقر فرانسیسکن<sup>[۸]</sup>، رنج بندیکت<sup>[۹]</sup>.  
 در این انجمن دختران با هر ملیتی پذیرفته می شوند. با این همه می بایست  
 طرز فکر هندوها را داشته باشند، لباس های ساده بپوشند، یک ردای سفید  
 آستین بلند، ساری آبی روشن به همراه یک شال سفید، صندل بدون جوراب،  
 شمایل عیسای مصلوب، کمربند<sup>[۱۰]</sup> و یک تسبیح.

خواهران باید به کمک کشیشان مقدس با مفهوم زندگی درونی کاملاً آشنا  
 شوند و چنان با خداوند یگانه گردند که زمانی که به مأموریت اعزام می شوند  
 بتوانند نور او را به دیگران بتابانند. باید قربانی واقعی باشند. نیازی به بیان  
 نیست اما به تعبیری، قربانیان هندو برای هندوستان. عشق جاننشین هربیانی  
 خواهد بود. آتشی که آن ها را وادار می کند زندگی را با تمامیت آن زندگی کنند. اگر  
 راهبه ها بسیار فقیرند پس برای پرستش خدا آزادترند. این که تنها به او خدمت  
 کنند و به او تعلق داشته باشند. دو سال در انزوای مطلق بودن باید موجب شود  
 به درون بیندیشند، در حالی که به محیط بیرونی خدمت می کنند.

برای تجدید روحیه و بالا بردن میزان تحمل آن ها، خواهران می توانند در زمان  
 مأموریت، یک روز در هفته را در ساختمان مرکزی مؤسسه بگذرانند.

### وظایف مذهبی

وظیفه خواهران این است که سراغ مردم بروند؛ نه تنها به مدارس شبانه روزی،  
 بلکه مدارس مختلف، خواهران معاف از سوگند، فقط تا کلاس دوم. از هر ناحیه  
 فقط دو خواهر اعزام می شوند، یک نفر برای رسیدگی به بیماران و افراد روبه مرگ، و  
 دیگری برای رفتن به مدرسه. در صورت نیاز تعداد آن ها افزایش می یابد. خواهران  
 به کودکان تعلیم می دهند و به آن ها کمک می کنند به تفریحات سالم بپردازند و

۱. Franciscan: فرانسیس مقدس.

۲. Benedict: یکی از قدیسیان.

آن‌ها را از رفتن به خیابان و ارتکاب گناه دور نگه دارند. مدرسه باید در فقیرترین نواحی هر بخشی قرار داشته باشد تا به این ترتیب کودکان از خیابان‌ها جمع‌آوری شوند و در غیاب والدین فقیرشان که سرگرم کارند، از آن‌ها نگهداری شود. یکی از خواهران که مسئولیت مراقبت از بیماران را بر عهده دارد، باید به افراد رو به مرگ نیز کمک کند. برای فرد بیمار هر کاری انجام دهد، اگر نه بیش‌تر، لااقل در همان حدی که در بیمارستان رسیدگی می‌شود. حمام کردن و آماده ساختن محل برای ورود عیسی مسیح. در وقت مقرر همه خواهران از نواحی مختلف در یک نقطه جمع شوند و به خانه بروند، جایی که کاملاً از دنیا جدا باشد.

این در مورد شهرهایی است که تعداد فقرا در آن زیاد است. در دهکده‌ها نیز به همین ترتیب. آن‌ها می‌توانند به محض آن‌که کار راهنمایی و خدمات‌شان به پایان رسید دهکده محل خدمت خود را ترک کنند. برای جابه‌جایی سریع و راحت خواهران روحانی باید دوچرخه‌سواری بیاموزند، یا حتی راندن اتوبوس. این ممکن است بیش از حد امروزی به نظر بیاید، اما انسان‌ها چشم به راه این هستند که کسی به دادشان برسد، دل‌تنگ عشق. خواهران، این قربانیان واقعی، باید در هندوستان وظایف خود را بر اساس تعالیم عیسی مسیح انجام دهند. بهتر است بیمارستانی برای کودکان و بیماران مبتلا به امراض وخیم در نظر گرفته شود. راهبه‌هایی که این وظایف را بر عهده دارند جزو مبلغین نیکوکار یا خواهران مأمور نیکوکاری محسوب می‌شوند.

خداوند مرا می‌خواند؛ من حقیر گناه‌کار را. آرزو می‌کنم همه چیزم را در راه ارواح انسان‌ها ببخشم. همه فکر می‌کنند دیوانه‌ام، پس از این همه سال پرداختن به کاری که تنها رنج بسیار دارد، با این همه، او از من می‌خواهد حتی با کمترین نفرت و وظیفه‌ام را انجام دهم، با ایلوس بجنگم و او را که روزانه روح هزاران انسان کوچک را به تباهی می‌کشاند ناکام بگذارم. موضوع به درازا کشید. من همه چیز را برای تان گفتم، درست به همان ترتیبی که به مادرم گفته بودم. آرزو می‌کنم فقط به او تعلق داشته باشم. می‌خواهم وجودم را به شوق او و ارواح انسان‌ها بسوزانم، دلم می‌خواهد انسان‌های بی‌شماری او را مهربانانه دوست بدارند.

بنابراین اگر فکر می‌کنید یا می‌خواهید، من آماده‌ام تسلیم خواست و اراده‌ او باشم، بدون توجه به احساساتم، بدون توجه به هزینه‌ای که خواهم پرداخت؛ من آماده‌ام، زیرا پیش از این هر چه داشتم به او بخشیده‌ام. اگر شما فکر می‌کنید همه این‌ها نوعی فریب و نیرنگ است، آن را نیز می‌پذیرم. و خود را کاملاً قربانی می‌کنم. من این نامه را از طریق پدر و ناکسم برای شما می‌فرستم. من به او اجازه کامل داده‌ام آنچه راجع به رابطه‌ام با عیسی مسیح به او گفته‌ام، به هر شکلی که می‌خواهد به کار گیرد. به نظر می‌رسد جابه‌جایی من به آسن سول<sup>۱</sup> نیز بخشی از خواسته عیسی مسیح است. در آن جا فرصت کافی خواهم داشت به عبادت بپردازم و خود را برای آمدن او آماده کنم. در این مورد خود را کاملاً به شما می‌سپارم. برایم دعا کنید تا آن گونه که خواسته اوست بدل به موجودی با ایمان شوم.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

### می‌خواهی سرپیچی کنی؟

مادر ترزا حتی پیش از آن که چنین نامه‌ای بنویسد شخصیتی پرهیزکار شناخته می‌شد و از آن جا که انسانی از خود گذشته، شجاع، بخشنده و دلسوز به فقرا بود، هرگز به این فکر نکرده بود که لورتوراها کند و یک انجمن مذهبی تازه تأسیس نماید. گرچه آن الهام چنان اثر بخش و گیرا بود که نمی‌توانست به آن بی‌اعتنا بماند، مگر آن که هزینه گزاف عهدشکنی در مقابل بالاترین عشقش را می‌پذیرفت.

در آغاز، این تجربیات استثنایی او را وحشت زده می‌کرد؛ افکار نگران‌کننده‌ای در او شعله می‌کشید. توانایی خود را برای دشواری‌های پیش رویش به پرسش می‌گرفت. با صداقت کامل ترس، سردرگمی و اکراهش را از این که مورد ریشخند دیگران قرار گیرد آشکار می‌ساخت. چیزی که از آن اطمینان داشت، این بود که قطعاً همه اعضای کلیسا یا مردم شهر، با توجه به شرایط فرهنگی و بومی خود،

۱. Asnsol، شهری در بنگال غربی.



نمی پذیرفتند که يك راهبۀ اروپایی به قصد همدردی با فقرا بیرون از دیوارهای صومعه زندگی کند. در این حال او دلتنگ جدایی از لور تو بود حتی زمانی که قرار بود «قربانی واقعی عشق [او] شود». در تمامی این لحظات مادر ترزا سعی داشت همه چیز عادی و طبیعی جلوه کند، حتی تردیدش در مورد این که آیا خواهد توانست از عهده چنین مأموریتی برآید یا نه.

با این همه مادر ترزا، که با تمام وجود عیسی مسیح را دوست داشت، نمی توانست «صدای» او را که با پافشاری می پرسید «آیا می خواهی از خواسته من سرپیچی کنی؟» نادیده بگیرد. این سؤال نافذ، قلبش را می فشرد زیرا همان عهد پنهانی را که او چهار سال پیش بسته بود در وجودش بازتاب می داد. درخواست عیسی مسیح، که شبیه هیچ کس دیگر نبود، قدرت آن را داشت که در عمق وجود مادر ترزا رخنه کند. خداوند علو طبع او را گرامی داشته بود. این صدا هم زمان دو حس متفاوت را در او برمی انگیزخت: حس شادی به خاطر آن که عهد پنهانی او پذیرفته شده، و حس درد، از این که به نظرش می رسید چالشی که با آن روبه روست بیش از حد توانایی اوست.

پس از کشمکش های اولیه، مادر ترزا سرانجام قانع شد که این خداوند است که او را به سوی این زندگی جدید فرا می خواند. زمانی که در ماه ژانویه سرگرم نوشتن نامه برای اسقف پی ریه بود، به کاری که می خواست انجام دهد اطمینان کامل داشت. او در اهدافش ابتکار داشت. «آماده ام خود را در آتش شوق عیسی مسیح و ارواح انسانی شعله ور سازم.» او حاضر بود همه وجودش را در پاسخ به ندای عیسی مسیح ایثار کند.

## فصل چهارم

### برای آن‌که شادی را به قلب رنج‌کشیدهٔ مسیح بیاوریم

شوق رها کردن همه چیز

اگر تنها يك كودك غمگين با عشق مسيح شادمان شود،

آيا ارزشش را ندارد كه همه چیز را به خاطر آن رها كنيم؟

—مادر ترزا

#### سفر به آسن سول

کوتاه زمانی پیش از نوشتن اولین نامه اش به اسقف پی‌ریه، مسئول محلی<sup>[۱]</sup> به مادر ترزا خبر داده بود که به زودی از کلکته به انجمن لورتو در آسن سول منتقل خواهد شد که در ۲۴۰ کیلومتری شمال شرقی کلکته (واقع در بنگال غربی) قرار دارد. گروهی از خواهران روحانی در ماه‌های پس از دوران عزلت‌گزینی مادر ترزا در دارجیلینگ، متوجه گفت‌وگوهای مکرر و طولانی او با پدر و ن اکسم در جایگاه اعتراف شده بودند. همین موضوع ساده، تردیدهایی نسبت به ماهیت این ارتباط به وجود آورده بود. ظاهراً خواهران علت این ملاقات‌های طولانی هیچ اطلاعی نداشتند. و همین سبب شده بود تا سوء قضاوت‌هایی به وجود آید. آن‌ها این وضع را نامناسب تشخیص دادند و این مسئله توجه مقامات ارشد مادر ترزا را جلب کرد. براساس همین «عقاید و اظهار نظرهای غیر منصفانه» تصمیم بر این شد که او به انجمن آسن سول انتقال یابد.

رفتن مادر ترزا به آسن سول و جای خالی او در مدرسه ضربه‌ای آشکار بود. از

طرفی مادر ترزا، گرچه می دانست دلش برای سن مری و دخترانی که مسئولیت آن‌ها را بر عهده داشت تنگ می شود، با آرامش این جابه جایی را پذیرفت. به رغم فداکاری اش در ترك جایی که دوستش داشت، او دست خداوند را در این ماجرا می دید و باور داشت که این جابه جایی در نهایت، خواست او بوده است. عکس العمل آکنده از ایمان او در مقابل دشواری‌ها، از ویژگی‌های مادر ترزا بود. اسقف اعظم بعدها تأکید کرده بود:

به رغم گرفتاری‌هایی که گاه و بی‌گاه در زندگی معنوی اش تجربه کرده، به شدت به مؤسسهٔ باکرهٔ مقدس وفادار است و من هرگز نشنیده‌ام که از مقامات ارشد یا خواهران گلایه‌ای کرده باشد، حتی زمانی که می دانستم نسبت به او سوء تفاهمی پیش آمده است.

در واقع حتی هنگامی که در چنان موقعیت ناعادلانه‌ای قرار گرفت، باز به نحو تحسین برانگیزی نسبت به همه خیر خواه باقی ماند.

مادر ترزا پیش از ترك کلکته، از طریق پدر و ناکس در جریان واکنش اسقف پی‌ریه دربارهٔ طرح پیشنهادی اش قرار گرفته بود. گرچه پدر و ناکس انتظار داشت با حمایت مستقیم او از طرح مادر ترزا، اسقف رضایت خود را با اجرای سریع آن اعلام کند، اما اسقف جانب احتیاط را رها نکرد و گفت که برای نیایش، تفکر و مشاوره نیاز به زمان دارد.

این پاسخ غیرمنتظره منشأ تازه‌ای برای رنج‌های جدید مادر ترزا شد. رنجی به مراتب بزرگ‌تر از ترس‌ها و سرگستگی‌های پیشین او از درستی آن صدا مطمئن بود. به علاوه عادت داشت به محض آن که ارادهٔ خداوندی آشکار می شد، کار خود را آغاز کند. اما با وجود همهٔ اطمینانی که داشت، مادر ترزا بدون اجازهٔ مقامات ارشد مذهبی دست به کاری نمی‌زد زیرا عقیده داشت تنها از طریق فرمانبرداری از نمایندگان خداوند است که ارادهٔ خداوندی به شکل نهایی و قطعی آشکار خواهد شد. از این رو، و به رغم

آرزویش برای آغاز مأموریت جدید و اضطرابش از این که نتواند از عهده چنین کاری برآید، چاره‌ای جز صبر و انتظار نداشت.

به دنبال انتقال به آسن سول، در اواسط ژانویه ۱۹۴۷، مادر ترزا با صمیمیتی که خاص خود او بود، نقش جدیدش یعنی کار آموزشی را بر عهده گرفت. یکی از مزایای این انتقال آن بود که او در مقایسه با کلکته مسئولیت‌های کمتری داشت و می‌توانست وقت بیش‌تری را صرف عبادت کند. این فرصتی الهی بود تا خود را برای مأموریت جدیدش آماده نماید.

اشتیاق مادر ترزا برای شروع کار در میان فقیرترین فقرای کلکته به مراتب قدرتمندتر شده بود، و مادر ترزا طی ماه‌های بعدی درگیر مکاتبات پر شور و شوقی با اسقف پی‌ریه گردید و سعی کرد او را قانع کند که با همه محافظه‌کاری‌هایش اجازه دهد او کارش را آغاز نماید.

#### در آرزوی این که همه چیز را به خدا ببخشاید

اسقف اعظم سه مورد نگرانی‌اش را با پدر و ن اکسم در میان گذاشته بود. اول این که چقدر اراده شخصی و تمایل ذاتی مادر ترزا در این موضوع دخیل بوده است. دوم این که به نظر او بیان درخواست عیسی مسیح مبنی بر این که اسقف پی‌ریه باید تا روز عید شکرگزاری بیست و پنجمین سال اسقفی‌اش،<sup>[۱]</sup> آن را تأیید کند ناشی از احساسات است؛ و بالاخره این که مبادا جابه‌جایی مادر ترزا به آسن سول ناشی از درخواست شخصی او بوده تا به این ترتیب از مقررات لورتو سرپیچی نماید و اجتماع مذهبی جدیدی را پایه‌گذاری کند.

پدر و ن اکسم به مادر ترزا اطلاع داده بود، در انتظار پاسخ مکتوب اسقف اعظم بماند. او تا ۲۵ ژانویه پاسخی دریافت نکرد. زمان انتظار تا همین جا هم بیش از حد طولانی شده بود، به همین جهت مادر ترزا تصمیم گرفت یک بار دیگر نامه‌ای بنویسد و برای رفع تردیدهای اسقف به او توضیح دهد.

صومعه لورتو، آسن سول

۲۵ ژانویه ۱۹۴۷

عالیجناب

پدر و ناکسم به من اطلاع دادند که جواب نامه ام را داده‌اید، ولی تا امروز من نامه‌ای دریافت نکرده‌ام. می‌دانم که وضع پست در این منطقه بسیار نامطلوب است. در هر صورت به خاطر هر آنچه به ایشان گفته‌اید از شما سپاسگزارم. بار دیگر، در مورد آن «وظیفه مذهبی»، من بسیار عبادت کرده‌ام تا ببینم تا چه حد خود من در آن نقش دارم یا چه میزان احساسات در آن دخیل است. این‌جا در آسن سول، فرصت بیش‌تری داشتم تا وقت خود را با پروردگار بگذرانم، بارها و بارها، برای پی بردن به این موضوع عبادت و نیایش کرده‌ام که مبدا فریب بخورم یا دیگری را فریب دهم. با این همه آن «وظیفه مذهبی» هم چنان شفاف و روشن در ذهنم باقی است - آرزوی آن‌که هر چه دارم در راه خداوند ببخشایم و کاری کنم که انسان‌های بی‌شماری نیز چنین کنند.

با شروع این کارها فکر می‌کنم تحقیر، تنهایی و رنج بسیاری همراهم خواهد بود. من از وضعی که دارم، به ویژه در این‌جا بسیار خوشحال هستم، اما ندای خداوند پایان نیافته. بسیار تلاش کردم این افکار را متوقف کنم، اما فایده‌ای نداشت. نمی‌دانم چه چیزی از آن عاید خویشتم من خواهد شد، می‌دانم که همه علیه من نظر خواهند داد. نه، عالیجناب مرا به خاطر این حرفم ببخشایید، برای انجام این وظیفه به‌طور کامل هر آنچه را که دارم و هستم رها خواهم کرد.

هیچ چیز را باقی نخواهم گذاشت. اکنون من به او تعلق دارم. تنها به او، همه چیز خود را به او واگذار کرده‌ام. مدت‌هاست که دیگر به خود فکر نمی‌کنم. می‌دانم شما حقیقت را دوست دارید و این واقعیت است. او انجام این کارها را بر عهده گرفته است. اکنون من به او تعلق دارم. شما می‌دانید که همه چیز به شما گفته شده است. بنابراین اگر بگویید از این افکار دست بکشم سعی می‌کنم اطاعت کنم. ما هر دو سهم خود را پرداخته‌ایم؛ اکنون همه چیز به نظر شما بستگی دارد.

اما جنبه احساساتی ماجرا. شما نمی‌توانید انکار کنید که عیسی مسیح در این بیست و پنج سال کرامات بسیاری در حق شما انجام داده است، بنابراین آنچه اکنون او می‌خواهد، همان قدر که معنوی است مادی نیز هست. این با شماست که موافقت کنید یا نه. همه چیز را به شما واگذار می‌کنم. خواسته شما هر چه باشد با خوشنودی آن را انجام خواهم داد.

منتقل شدنم به آسن سول مطلقاً ارتباطی با این موضوع ندارد؛ وانگهی من آن را دلیل دیگری بر اراده‌ای می‌دانم که می‌خواهد کار را آغاز کنم.

از پنج سالگی وقتی برای اولین بار [در مراسم عشای ربانی] ادای او را شنیدم، عشق به ارواح انسانی درونم جای گرفت.

سال‌ها با آن بزرگ شدم تا زمانی که به هندوستان آمدم، به امید آن‌که انسان‌های بسیاری را نجات دهم. در آن هجده سال سعی کردم طبق خواسته‌های او زندگی کنم. در این شوق می‌سوختم که او را چنان دوست بدارم که تا پیش از این کسی دوست نداشته است؛ مرتب عبادت می‌کردم. در سن مری به او خدمت کردم؛ این خواست او بود. من اشتباهات بسیاری مرتکب شده‌ام. و این جمع فعالیت‌های من بوده است. من سن مری را به خاطر همین دوست داشتم. حضور مداوم عیسی مسیح در میان انسان‌ها؛ در تمامی این کارها در خدمت او بودم. وقتی مادر روحانی بخش به من گفت که باید به این‌جا نقل مکان کنم، در اعماق قلبم بسیار خوشحال شدم که توانستم آنچه را دوست دارم تقدیم عیسی مسیح کنم. این همان چیزی است که آن روزها و هم اکنون مرا شادمان نگه داشته است. من این‌جا به جایی را خواست خدا می‌دانم تا برای روز ورود او جسم و روحی قدرتمند و آماده داشته باشم. در این‌جا چیزی ندارم که به آن بیندیشم مگر این‌که به خاطر دیگران زندگی کنم؛ کاری که باید بکنم انجام آن کاری است که این درس را به من بیاموزد. این افکار، این صدا از سپتامبر گذشته در قلبم ظنین انداخته است، همان روزی که کشمکش‌ها در مورد ایمان و عقیده‌ام پایان یافت. اگر من در سن مری مانده بودم باز همین کار را می‌کردم. به محض آن‌که پدر اجازه داد برای شما نامه نوشتم. ما قبل از این‌که موضوع را با شما در میان بگذاریم همه تلاش‌مان را کردیم. من این نامه را بی‌تکلف و بی‌نگرانی برای تان می‌نویسم. خود را در این مورد به شما می‌سپارم.

برایم دعا کنید، زیرا من در مقابل آنچه او برایم انجام می‌دهد، حقیر و ناچیزم. از پدر خواسته بودم درباره گناهان فراوان من با شما صحبت کنند. شما نیز از خداوند مسئلت کنید که اگر این وظایف باید انجام شود فرد شایسته‌تری را در اختیار تان قرار دهد. لطفاً مرا به خاطر این نامه ببخشید چون راه دیگری ندارم. هر روز بخشی از فقر فرانسسیسکن را تجربه می‌کنم. چقدر خوب است که تهی دست و از بسیاری از چیزها آزاد باشی. برایم دعا کنید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

مادر ترزا علاوه بر اشاره به نگرانی‌های اسقف پی‌ریه به‌طور مخفی دو نکته را نیز آشکار کرده بود: این که از این پس دیگر چیزی را برای خود نخواهد خواست، و دیگر این که چگونه به لطف خداوندی «عشق به ارواح انسانی» از همان اولین مراسم عشای ربانی قلب او را تسخیر کرده است. این عشق استثنایی او را وادار کرده بود تا سرزمین محبوبش اسکوپیا را ترک کند و اولین گام جسارت‌آمیز را به سوی ناشناخته‌ها بردارد. «عشق به انسان‌ها» و هم‌زمان، جد و جهد برای آن که دیگران را آگاه و آن‌ها را به سوی عشق خداوند راهنمایی کند، اکنون او را به سوی نیازمندان سوق داده بود. با این افشاگری و با پذیرش این نکته که به محض آن که این عبارت و مضامین در قلبش طنین انداخت کشمکش‌ها در مورد ایمان و عقیده‌اش متوقف گردید (نشانه مهمی از این که منشأ آن نداها الهی بوده است) اسقف اعظم پذیرفت که در مقابل يك موجود استثنایی قرار گرفته است.

اسقف اعظم نیز مانند پدرون اکسم برای اهداف مادر ترزا ارزش بسیار قابل بود، گرچه از تصمیم‌گیری سریع‌تر برخوردار داشت. با این همه، پس از دریافت نامه‌ی مضرانه‌ی دیگری در صدد برآمد پاسخی برای او ارسال و جریان طولانی تصمیم‌گیری‌اش را توجیه کند.

کلکته، ۱۹ فوریه ۱۹۴۷

مادر ترزای عزیز

در پناه صلح و آرامش عیسی مسیح

هم‌چنان که هنگام ملاقات با پدرون اکسم که برای رساندن نامه‌ی شما نزد من آمده بود گفتیم، نکات اصلی در نامه‌ی مورخ ۱۳ و ۲۵ ژانویه‌ی شما حاوی پرسش‌هایی به مراتب مهم‌تر از آن هستند که بتوان ظرف يك روز یا يك ماه به آن پاسخ داد و برایش راه‌حلی یافت. این کار مستلزم عبادت بیش‌تر از جانب شما و از طرف من، تعمق و تفکر و همین‌طور احتیاط و عاقبت‌اندیشی بسیار است تا بتوانیم از مسیر خود در حال و آینده اطمینان یابیم. من تا پیش از آن که روح القدس، ضمیرم را روشن سازد نمی‌توانم و نمی‌خواهم در این مورد چیزی بگویم. این وظیفه‌ی انسانی نیست، کاری الهی است و برای آن که اطمینان یابیم این خواست الهی

است، باید از قابلیت‌های عقلانی و هم‌چنین روحانی عبادت و مراقبه کمک بگیریم. در ماه ژوئن من در رم خواهم بود. در آن‌جا، بدون ذکر نام، مسئله شما را با مقامات در میان می‌گذارم و منتظر تأیید یا رد آنان می‌مانم. امیدوارم تا ماه سپتامبر یا اکتبر باز گردم. به عبادت توأم با آرامش و سکوت خود ادامه دهید.

— عضو انجمن عشای ربانی و نیایش‌گران  
وفادار عیسی مسیح  
پدر پی‌ریه

در آرزوی این‌که همه چیز برای همگان باشد

اگر اسقف پی‌ریه امیدوار بود که «در میان گذاشتن مسئله مادر ترزا با مقامات» در رم (جایی که در آن چنین درخواست‌هایی تحت بررسی‌های دقیق و طولانی قرار می‌گرفت) موجب آن گردد که از شور و شوق او کاسته شود، اشتباه می‌کرد. برعکس، مادر ترزا سفر اسقف اعظم را به رم فرصت مناسبی برای انجام اراده خداوند می‌دانست؛ از این رویک بار دیگر او ضمن نامه‌ای از اسقف درخواست کرد که این مسئله را مستقیم با پاپ در میان بگذارد، مادر ترزا مطمئن بود که با میانجی‌گری پاپ این آرزو می‌تواند هر چه زودتر محقق شود.

صومعه لورتو، آسن سول

عالیجناب

از نامه شما بسیار سپاسگزارم. از این‌که مایل نیستید کاری انجام دهید، تعجب نمی‌کنم و همین‌طور این‌که برای پاسخ گفتن نیاز به زمان دارید. مطمئنم که روزی [تأییدیه] خواهد آمد و تردید ندارم که آن وقت شما اولین کسی خواهید بود که هر نوع کمکی این انجمن نوپا بدان نیاز داشته باشد در اختیارش قرار خواهید داد.

در نامه‌تان نوشته بودید که موضوع را با مقامات رم در میان خواهید گذاشت، جایی که مسئله به دقت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بسیار سپاسگزار خواهم شد اگر در این مورد با پدر مقدس صحبت کنید. ایشان این نکته را درک خواهد کرد. عالیجناب این بستگی به



شما دارد که همه چیز را با ایشان در میان بگذارید. بگویید که هدف مؤسسه، به ویژه ایجاد همبستگی و خوشبختی در بین خانواده‌هاست؛ زندگی کسانی که ایشان قلباً به آن‌ها توجه دارند. به ایشان دربارهٔ خانواده‌های بی‌شمار از هم‌گسیخته در هندوستان، این‌جا در کلکته و نقاط دیگر بگویید؛ و بگویید هدف این است که این خانواده‌های روی خوشبختی ندیده را خوشبخت کنیم؛ عیسی مسیح را به خانه‌های تاریک آن‌ها ببریم. آنچه که خداوند از من و خواهران می‌خواهد؛ این که زندگی مان را فدای آن‌ها کنیم، ما با تهی دستی، رنج و اشتیاق خود وارد هر خانه خواهیم شد تا کودکان را از این خانه‌های خوشبختی ندیده، جمع کنیم. به پدر مقدس مان بگویید که با تلاش خواهران مبلغ نیکوکار پاسخ خود نامهٔ رسمی را که چند هفته قبل نوشته‌اید خواهید گرفت. ما از طریق فقری که انتخاب کرده‌ایم یا خداوند از ما خواسته است، کاملاً احساس آزادی می‌کنیم؛ دختران هندی، هندی - انگلیسی و همین‌طور اروپایی بسیاری هستند که آرزو دارند همه چیز خود را در راه خدا ببخشند و به قلب انسان‌ها راه یابند، صرف نظر از این که اهل کدام کشور باشند. با پدر مقدس راجع به آرزوی من مبنی بر این که همه چیز باید برای همگان باشد صحبت کنید. دربارهٔ اولین نامه‌ای که برای تان نوشتیم با ایشان مشورت نمایید. من هیچ گواه دیگری ندارم، اما می‌دانم این آن چیزی است که خداوند از من و شما می‌خواهد. اگر با شکست مواجه شود من هراسی ندارم، حتی اگر یک خانواده یا یک کودک غمگین از عشق عیسی مسیح شادمان شود، ارزش آن را دارد که همه چیز خود را در راه آن بدهیم. آیا این شما را نگران می‌کند؟ عالیجناب، نمی‌دانم چگونه باید از شما درخواست کنم. این را به عیسی مسیح واگذار می‌کنم تا به شما بگوید به پدر مقدس چه بگویید؛ هر آنچه می‌دانید به ایشان بگویید او پدر روحانی مبلغین مذهبی ماست. رنج کشیدن او به دلیل وجود آن همه خانواده‌های بدبخت، عذاب مداومی بر عواطف پدران اوست. به ایشان بگویید خواهران روحانی من، یعنی دختران ایشان، با رساندن خوشبختی به خانواده‌های بدبخت می‌خواهند قلب ایشان را خوشنود سازند.

در بین این خانواده‌های فقیر، مادران چه رنج‌هایی که به خاطر فرزندان‌شان تحمل نمی‌کنند؛ به خاطر همسران‌شان. خواهران من از فرزندان آن‌ها مراقبت خواهند کرد، و از بیماران، سال‌خوردگان و آن‌ها که در خانه‌های خود در آستانهٔ مرگ‌اند پرستاری خواهند کرد.

آن‌ها به بسیاری از همسران جوان تعلیم می‌دهند که چگونه خانوادهٔ خوشبختی داشته

باشند. مکان های بسیاری هست که کشیشان حتی نمی توانند به آن جا قدم بگذارند. اما يك مبلغ نیکوکار قادر است وارد هر بیغوله ای شود، هر جا که در آن جا زندگی انسان ها جریان دارد، هر جا که روحی برای عیسی مسیح هست.

از من خواسته اید عبادت کنم، عبادت بسیار. بله، من چنین می کنم. از دیگران نیز می خواهم چنین کنند. شما هم دعا کنید. از سن فرانسیس خاویر<sup>۱</sup> بخواهید در طول این دعای نه روزه<sup>۲</sup> به ما اجازه دهد این وظیفه دلپذیر را آغاز کنیم.

من باید منتظر بمانم تا هر روز که پدر مقدس از من بخواهند همه چیز را کنار بگذارم. با يك کلام ایشان، و زندگی توأم با فقر و تهی دستی کامل را آغاز کنم تا بتوانم هر چه دارم به عیسی مسیح ببخشایم.

شما ممکن است بپرسید خواهشانی که می خواهند به من ملحق شوند کجایند. من با روحیات دختران بسیاری آشنایی دارم. از اشتیاق آن ها برای خدمت به عیسی مسیح آگاه هستم. این مرا مضطرب نمی کند. او همه چیز را برایم مهیا خواهد کرد، هر چه بیش تر به او اعتماد کنیم، او بیش تر جواب مان را خواهد داد.

لطفاً صحبت کنید و به پدر و ناکسم بگویید که نمی توانم برای شان به نحوی نامه بنویسم که مقامات ارشد نتوانند آن را بخوانند. من عادت داشتم همه چیز را برای شان بنویسم اما اکنون باید آن را تا زمان اعتراف در دل نگاه دارم.

خدا را شکر در سن مری همه چیز خوب پیش می رود. می دانم خداوند بهترین رحمت خود را شامل حال آن جا خواهد کرد.

مادر مری از کلمبیا یکی از بهترین راهبه های ماست. خواهران از او نکات بسیاری می آموزند. بسیار خوشحالم که شما گزارش های خوبی راجع به آن ها دریافت کرده اید. امیدوارم آسن سول هر چه زودتر شاهد ورود آن ها باشد. تاکنون کاری برای یومیان این جا انجام نشده است. به نظر می رسد اطلاعات آن ها بسیار بسیار محدود است. وجود خواهران لطف بسیار بسیار بزرگی خواهد بود. برای شان دعا می کنم هر چه زودتر به این جا بیایند.

من در این جا زبان های هندو بنگالی، بهداشت و جغرافی تدریس می کنم، بچه ها خیلی خوب و ساده اند؛ دلم برای سادگی دخترانم در سن مری و عشق فراوان آن ها نسبت به

۱. St. Francis Xavier: کشیش یسوعی اسپانیایی

۲. دعای نه روزه (معمولاً برای حاجتی خاص)

عیسی مسیح تنگ شده است. برابیم دعا کنید مؤمنی بخشنده و متواضع شوم تا آن گونه که موجب خرسندی خاطر اوست مرا به خدمت بگیرد.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

مقررات آن زمان لورتوبه مقامات ارشدِ مادر ترزا اجازه می داد که مکاتبات اگر به «مصلحت عیسی مسیح» تلقی می شد، مورد واریسی قرار گیرند. از آن جا که او به شکل غیرمنصفانه ای مورد سوءظن قرار گرفته بود که روابط ناسالمی با پدر و ناکسم دارد تا حدودی انتظار داشت مکاتباتش با پدر اکسم مورد بازبینی قرار گیرد. و چون مادر ترزا نمی خواست هیچ کس، حتی مقامات ارشد، نسبت به این الهام درونی چیزی بدانند، نامه نگاری با پدر و ناکسم را متوقف کرد.

#### در جست وجوی ارادهٔ خداوندی

ندای پنهان مسیح هم چنان ادامه داشت، یعنی او نسبت به این مسئله بی تفاوت می ماند؟ با خود فکر می کرد اگر عشق الهی در همین لحظه حتی به قلب یک نفر راه یابد، آرزویش برآورده می شود و این چیزی بود که ارزش فداکاری را داشت. او نمی توانست درک کند چرا اسقف اعظم کاری انجام نمی دهد.

تا جایی که به او مربوط می شد موجودی مسئول در برابر اسقف اعظم و مردمانش بود. اسقف اعظم پی ریه باید مطمئن می شد که طرح مادر ترزا نتایج مفید و مثبتی در بر خواهد داشت. او هم چنان در حال سبک و سنگین کردن این مسئله بود که آیا مادر ترزا می خواهد یک موقعیت نقد را به امید یک منفعت واهی رها کند. شاید اگر او از عهد پنهان مادر ترزا آگاه بود علت شتابزدگی آشکار او را درک می کرد. اسقف که از این همه پافشاری رنجیده بود، یک بار دیگر سعی کرد علت این همه دقت عمل خود را توضیح دهد.

مادر ترزای عزیزم

در پناه صلح و آرامش عیسی مسیح

در بازگشت از مأموریت روحانی ام، در سنتال پارگناس<sup>۱</sup> نامه شما را دیدم و به خاطر آن صمیمانه سپاسگزارم. این که نوشته بودید معتقدید با طرح شما مخالفم و دعا می کنید تا از صمیم قلب حرف بزنم مرا تحت تأثیر قرار داد. مایلم ذهن شما را نسبت به این گرایش فکری که به نظر می رسد آن را مسلم دانسته‌اید تغییر دهم. من با طرح شما نه مخالفتی دارم و نه با آن موافق هستم، و در مقام اسقفی تنها کاری که می توانم انجام دهم بی طرفی است. این مسئله اعتقاد شخصی، اشتیاق یا احساسات نیست که مرا تحت تأثیر قرار دهد. مسئله برای کلیسا مهم تر از آن است که بتواند فوراً درباره آن تصمیم گیری کند. چنین تصمیمی ممکن است ماه‌ها و یا حتی سال‌ها به درازا بکشد.

هم زمان خواهش می کنم این تصور را که من مخالف طرح شما هستم از ذهن خود بیرون کنید. هم چنان که گفتم من حق ندارم موافق یا مخالف نظر شما باشم. خداوند متعال راهی را که باید دنبال کنم، به من نشان خواهد داد و وقتی به لحاظ اخلاقی اطمینان یابم که وظیفه‌ام چه چیزی ایجاب می کند مطمئن باشید از انجام آن مضایقه نخواهم کرد؛ به هیچ قیمتی. شعار من این است «درهرکس و هر جا خدا را جست و جو کنم». خیال ندارم در پایان زندگی حرفه‌ای ام، این اصل را که در تمام دوران زندگی مذهبی ام با من همراه بوده کنار بگذارم، این عملی احمقانه است. من باید اراده خداوندی را انجام دهم، اما باید برایم روشن باشد. ممکن است تصور کنید وقتی کسی هست که مسئولیت را بر عهده بگیرد کار ساده‌ای است اما برای کسی که مسئولیت دارد، این کار مستلزم احتیاط، عبادت، دعای مداوم از صمیم قلب و آمادگی برای اطاعت از اراده خداوندی است، آن گونه که براو روشن می شود.

— عضو انجمن عشای ربانی و نیایش‌گران

وفادار به عیسی مسیح

پدرپی ریه

خوشنودی او تنها مسرتی است که در جست و جوی آن هستم.

به رغم اشتیاق مادر ترزا به فرمانبرداری، او نمی توانست ندای مصرانه عیسی مسیح را نادیده بگیرد: «می خواهی از انجام این کار سرپیچی کنی؟» به همین دلیل وقتی سفر برنامه ریزی شده اسقف اعظم به اروپا به تأخیر افتاد، مادر ترزا فرصت را برای درخواست دوباره از او غنیمت شمرد.

صومعه لورتو، آسن سول

۳۰ مارس ۱۹۴۷

عالیجناب

به همراه این نامه بهترین آرزوهایم را به مناسبت عید پاک به شما تقدیم می نمایم. من نیاز آخرین نامه ای که برابم نوشته بودید و چندی پیش آن را دریافت کردم تشکر می کنم. امیدوارم از من و نامه های مکرر و طولانی ام خسته نشوید. اما از آن جا که شما تنها مایه دلگرمی ام هستید، ناچارم همه چیز را با ذکر جزئیات با شما در میان بگذارم. دلم می خواست می توانستم همه چیز را شفاهی یا خصوصی با شما مطرح کنم اما چنین کاری به نظر غیرممکن می آید.

قرار بود در تاریخ بیست و ششم، سفر خود را آغاز کنید و حالا گویی همه چیز تغییر کرده است. تصور می کنم خداوند مانع انجام این سفر شده است تا شما خواسته او را مبنی بر آغاز کار به انجام برسانید. من حاضر هر چه بگوئید انجام دهم، به هر قیمتی. همین حالا وظیفه ام را شروع کنم یا سال ها منتظر بمانم. این بر عهده شماست که مرا به خدمت گیرید و برای انجام کاری در حق فقرا به خداوند پیشکش نمایید.

مردم شما را پدر فقرا خطاب می کنند. عالیجناب، اجازه دهید بروم و خود را فدای آن ها کنم. بگذارید من به همراه همه آن ها که دوست دارند به من ملحق شوند خود را در خدمت بیچارگان رانده شده، کودکان خیابانی، بیماران، افراد رو به مرگ و فقرا قرار دهم. اجازه دهید به بیفوله های آن ها سر بزیم و شادمانی و صلح را در خانه های محقرشان به آن ها تقدیم کنیم. می دانم که نگران من هستید. نگران اید که همه این ماجرا به شکست بینجامد، چرا نگران اید؟ آیا ارزش ندارد حتی به خاطر یک انسان، رنج احتمالی را بپذیرا شویم؟ آیا ارباب ما چنین نکرد؟ آیا مصلوب شدن او بر فراز تپه کالوری یک شکست بود؟ آن هم به خاطر من، من گناهکار.

می توانم صمیمانه و از ته دل به شما بگویم که من چیزی را از دست نخواهم داد. می دانم که

از بالاترین مقامات ارشد تا پایین ترین آن ها به من می خندند. به نظر آن ها من احمق، مغرور، دیوانه و ... هستم. اگر خدای مهربان مرا طلب کرده باشد چه؟ من تنها و تنها به او تعلق دارم. هیچ کس بر من تسلطی ندارد. اگر او را داشته باشم می توانم بدون کمک دیگران نیز وظیفه ام را انجام دهم، برای من نگران نباشید، نه حتی برای کسانی که قرار است به من ملحق شوند. او مراقب ما خواهد بود، همراه ما، اگر او دربارهٔ رساندن يك لیوان آب به کسی این همه وعده داده، پس چگونه برای قلب های فداکاری که خود را وقف فقرا کرده اند کاری نخواهد کرد؟ او همه کاری خواهد کرد. من، من تنها ابزار کوچکی در دستان او هستم، و از آن جا که چیزی نیستم، می خواهد مرا به کار گیرد.

عالیجناب، اجازه بدهید ایمانم را حفظ کنم. نمی خواهم به خاطر هیچ چیز حتی برای لحظه ای از لحظات کاری کنم که خوشایند او نباشد. آمل او، رنج های او به خاطر این کودکان، به خاطر فقرایی که آلوده گناه می میرند، به خاطر آن همه خانواده های از هم گسسته فراوان است. من خود را در مقابل همهٔ این مسائل بسیار درمانده می بینم، من، من ناچیز، آرزو می کنم بتوانم این همه رنج را از قلب او دور کنم.

روزها پس روزها، ساعت ها پس ساعت ها او از من می پرسد: «می خواهی از انجام این کار سرپیچی کنی؟» و من به او می گویم جواب این موضوع با شماست.

ممکن است تصور کنید من تنها به شوق این که شادی را به قلب عیسی مسیح بیاورم، حاضرم شادمانه همه چیز را رها کنم، گرچه این برایم بیشترین اهمیت را دارد، اما در عین حال متوجه هستم که محقق شدن این خواسته ها چه رنجی به دنبال دارد. به طور طبیعی من نیز موجودی حساسم. چیزهای قشنگ و زیبا را دوست دارم، آسایش و هرآنچه که می تواند با خود به همراه بیاورد، دوست داشتن و مورد محبت کسی قرار گرفتن، می دانم که زندگی يك مبلغ نیکوکاری از همهٔ این ها تهی است. فقر مطلق، زندگی به سبک هندوها، زندگی در فقیرانه ترین شکل آن، تلاش دشواری علیه حب نفس است. با این همه، عالیجناب، من آرزو دارم صمیمانه و صادقانه این نوع زندگی را آغاز کنم تا شادمانی را به قلب رنج دیدهٔ مسیح برسانم. بگذارید بروم عالیجناب. بیایید کورکورانه به او اعتماد کنیم. او خود توجه خواهد کرد تا ایمان ما به او افسانه شود.

آیا می توانید تا زمانی که در کلکته هستید، اقدامات لازم را از طریق نمایندهٔ رسمی پاپ انجام دهید و سپس وقتی مؤسسهٔ کوچک ما پا گرفت، برای به رسمیت شناختن آن درخواست خود را به مقامات رم تسلیم نمایید؟ نمی دانم قوانین حاکم بر کلیسا در این موارد چه می گوید اما

آنچه که از طریق جزوه کوچکی در مورد مادر مری رنج کشیده، خواننده و شنیده‌ام و همین طور در مورد بانوی بنیانگذار فرانسیسکن همین اواخر خوانده‌ام، به نظر نمی‌رسد آن‌ها با چنین دشواری‌هایی روبه‌رو بوده‌اند. در طول شب بیست راهبه آزاد بودند که زندگی به روش فرانسیسکن را در پیش بگیرند، البته در مورد آن‌ها اسقف نقش تعیین‌کننده‌ای داشته... شاید فکرمی‌کنید باید از طریق شما درخواستم را مطرح کنم؟ به همین دلیل است که فکرمی‌کنم توضیح حضوری ساده‌تر خواهد بود. من در تاریخ هشتم ماه می به دارجیلینگ خواهم رفت اما تا آن موقع احتمالاً شما به سفر رفته‌اید.

عالیجناب، لطفاً تأخیر نکنید. این موضوع را به تعویق نیندازید؛ ارواح انسانی به دلیل نیاز به توجه و نیاز به عشق است که گمراه می‌شوند. اگر بدون ذکر نام از سازمان کلیسا چنین درخواستی کنید مطمئناً به شما خواهند گفت که به چنین راهبه‌هایی نیاز دارند. به درخواست پدر مقدس در مورد کودکان اروپایی<sup>[۱]</sup> توجه کنید. اگر او فقرای شما و زاغه‌نشینان کلکته را می‌دید چه می‌گفت؟ پیش از این که عازم سفر شوید، در این مورد کاری بکنید و بگذارید این رنج مدام را از قلب عیسی مسیح دور کنیم.

گاهی دچار وحشت می‌شوم چون چیزی ندارم. نه عقلی، نه دانشی و نه خصوصیتی که لازمه چنین کاری است؛ با این همه، به او می‌گویم که قلبم از همه چیز خالی است و مطلقاً و فقط به او تعلق دارد. او می‌تواند آن‌گونه که خوشایند اوست مرا به خدمت بگیرد. خوشنودی او تنها مسرتی است که جست‌وجومی‌کنم. هندوستان این روزها دشمنی را تجربه می‌کند.<sup>[۲]</sup> این‌جا بار دیگر می‌شنوم که کلکته روزهای سختی را می‌گذراند. ممکن است بگویید از دست تو و چند دختر هندی چه کاری ساخته است؟ ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. اما عیسی مسیح و ما چند نفر می‌توانیم شگفتی خلق کنیم. بگذارید بروم و این وظیفه را شروع کنم. به نشانه پاسخ مناسبی از جانب شما به خواسته مشتاقانه مبلغین مذهبی. هر زمان که فکر می‌کنید مناسب است، من آماده‌ام تا همه چیز را با مادر ارشد یا مادر ناحیه در میان بگذارم. ترجیحاً بهتر است ماجرا را از زبان خودم بشنوند.

عالیجناب، از این‌که با درخواست‌های پی‌درپی شما را خسته می‌کنم، مرا ببخشید ولی ناچارم چنین کنم. بگذارید شادی را به قلب عیسی مسیح بیاوریم و آن رنج‌های جانکاه را از او دور کنیم. به این بیندیشید که عیسی مسیح چه کسب خواهد کرد، نه این‌که موجود ناچیزی چون من چه از دست خواهد داد. او محبت بسیاری در حق شما کرده است و اکنون در مقابل چنین عشق و عنایتی شما نگران‌اید که یکی از مبلغین حقیر شما فدای پیروان فقیر

شما شوند. اجازه دهید به جای دارچیلینگ به «خانه پسران»<sup>۱۶</sup> در کاسی پور بروم، تا زمانی که شما از سفر باز گردید. ما دوران گوشه نشینی خود را آغاز کرده ایم و پس از آن کار مبلغین آغاز خواهد شد.

دختران بسیاری در اروپا هستند که از این که همه چیز خود را رها کنند و با فقر کامل و از خودگذشتگی راه عیسی مسیح را دنبال کنند بسیار خوشحال خواهند شد.

نمی دانم آیا روح القدس، روح شما را از این افکار و آرزوها لبریز ساخته است یا نه، دعا می کنم چنین باشد.

در این روزهای توبه و عبادت، برایم دعا کنید، بسیار مرا دعا کنید تا شاید او را بیش تر دوست بدارم. یک بار دیگر عید پاک را به شما تبریک می گویم.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

«حقیر ناچیز» آن گونه که او خود را خطاب می کرد، آرزوی این را داشت که «شادی را به قلب رنج کشیده عیسی مسیح برساند.» به اولین عشق خود از دوران کودکی اش؛ به همین خاطر حاضر بود هر دشواری را با آغوش باز بپذیرد. تمایلات فردی یا از خود گذشتگی هایش اهمیت نداشت، تنها چیزی که آرزو می کرد خوشنودی او بود. اصرار مادر ترزا مبنی بر این که وظیفه اش را آغاز کند، به این دلیل بود که اعتقاد داشت خواسته عیسی مسیح چنین است. با این همه او در انتظار تصمیم اسقف به عنوان اراده خداوندی باقی ماند.

خدای من، آنچه را در من ناقص است کامل کن

اسقف پی ریه از دریافت نامه طولانی و هشدار دهنده مادر ترزا تکان خورد.

عمارت اسقف اعظم

۳۲، خیابان پارک

کلکته، ۷ آوریل ۱۹۴۷

از دلایل متعددی که در نامه خود ذکر کرده و گفته اید در مورد کاری که به من محول کرده اید



اقدامی نکرده‌ام، حقیقتاً شگفت‌زده شدم. فکرمی کردم قبلاً به شکلی روشن انگیزه‌ام را از این‌که چرا در مسئله‌ای به این اندازه خظیر، بسیار کند حرکت می‌کنم توضیح داده‌ام.

اگر پس از عبادت‌های مکرر و تفکر دقیق به این نتیجه برسم که اراده‌خداوندی بر این است که در جهت خواسته شما حرکت کنم، تردید نخواهم کرد. در آن صورت ذره‌ای به دشواری‌ها، شیوه‌ها یا هیچ چیز دیگر فکرنمی‌کنم. برای من اراده‌خداوندی بالاتر از هر چیز دیگری است و جز آن چیزی در نظر نیست. با این همه برای مقامات صاحب صلاحیت، دانستن اراده‌خداوندی و عمل کردن زیر نام او نیازمند مشاوره، عبادت و اندیشیدن است. من کاملاً قانع شده‌ام که شما برای هرکاری آمادگی دارید. اما مادر عزیز، شما هم باید از من حمایت کنید. با ارائه درخواست شما و دفاع از آن در مقابل پاپ، من مسئولیت بزرگی برعهده گرفته‌ام. با این کار نه تنها ممکن است میل به خدمت را در بسیاری از بین ببرم بلکه حتی ممکن است به دلیل بی‌توجهی موجب سوق دادن ارواح انسانی به سوی تاریکی شوم. الگوی شما در مورد مبلغین فرانسیسکن مری قابل اثبات نیست. نخست این‌که من از طریق تماس شخصی با کسانی که در آن دوران زندگی می‌کردند، از جمله مادر زالسکی، به طور قطع می‌دانم کارها به هیچ وجه به راحتی پیش نمی‌رفته و حتی می‌دانم در حال حاضر قدیسه نامیدن پایه‌گذار این انجمن در دست بررسی است و مسائل زیادی هست که باید روشن شود. به علاوه، قوانین حاکم بر کلیسا در آن روزها به قدر امروز مدون نبوده، گرچه از آن زمان تا به حال فتاوی مذهبی بسیاری نیز صادر گردیده است.

نکته دیگری که وقتی مرا برای آغاز وظیفه‌تان تحت فشار می‌گذارید باید به آن توجه داشته باشید، این است که من کوچک‌ترین اختیاری برای صدور چنین مجوزی ندارم. در این مورد مادر ارشد شما هم قدرتی بیش از من ندارد. موضوع حتماً باید با مقامات رم در میان گذاشته شود و ما باید آمادگی لازم را برای پاسخگویی به سؤالاتی که از ما خواهند پرسید داشته باشیم. برای پاسخگویی به این پرسش‌ها باید خود به یقین رسیده باشیم؛ نوعی از قطعیت معنوی که به من اجازه می‌دهد با رعایت وجدان له یا علیه این خواسته نظر دهم. من باید بتوانم در آینده در مورد این‌که نظر موافق یا مخالفم با این درخواست اشتباه بوده یا نه، جوابگو باشم. آیا اشتباه کرده‌ام که با حسن نیت در مورد درخواستی که پاسخ آن تا این اندازه به نظر دیگران بستگی دارد، از شتابزدگی جنون‌آسا پرهیز کرده‌ام یا نه.

هدف شما ممکن است به لحاظ نظری، رضایت عمیق مراجع جلب کرده باشد، اما هنوز در آن حدی نیست که بتوانم به شما اجازه دهم آن را آغاز کنید و یا اشاره کنم شاید بتوانید آن را

عملی نمایید. اگر اشتباه نکنم در یکی از نامه‌های قبلی پیشنهاد کردم که باید در محیطی آرام بنشینید و دقیقاً همه چیز را با جزئیات شرح دهید:

۱. چه کاری می‌خواهید انجام دهید؟
۲. هدف شما از انجام این وظیفه چیست؟
۳. مریدان خود را چگونه آموزش خواهید داد؟
۴. چگونه افرادی را برای این هدف به کار خواهید گرفت؟
۵. مرکز کار شما کجا خواهد بود؟
۶. آیا ممکن نیست از طریق گروهی که پیشاپیش وجود داشته، به این هدف دست یابید؟
۷. آیا بهتر نخواهد بود برای رسیدن به این اهداف از نوعی انجمن یا گروه خیریه<sup>(۷)</sup> کمک بگیرید و نه یک انجمن مذهبی؟

صدها سؤال دیگر در این جا وجود دارد که باید به دقت و به طور کامل مورد مطالعه قرار گیرد. در غیاب من، به کمک روح القدس روی طرح‌تان کار کنید. لزومی ندارد که شرح طولانی و خیال پردازانه‌ای از آن بدهید. چیزی که می‌خواهیم بدانیم در چند کلمه خلاصه می‌شود: اهداف، روش‌ها، مقررات، عضوگیری و موفقیت‌های احتمالی. نه جنبه‌های گیرا و جذاب یا خفت و خواری دشواری‌ها. در هر صورت اگر می‌خواهیم کاری را شروع کنیم باید بتوانیم به اهدافی که به خاطر آن دست به کار شده‌ایم، دست یابیم. این همان چیزی است که من آن را موفقیت می‌نامم. اگر تا زمان بازگشتم از رم، در ماه سپتامبر، آماده باشید بسیار مناسب خواهد بود؛ فکر نکنید مهلت در نظر گرفته شده بسیار طولانی است. چنین مسائلی مهمی مستلزم مراقبه‌های طولانی، عبادت، مطالعه و مشاوره است. در این مدت من بررسی خواهم کرد تا ببینم وجود چنین انجمن‌هایی در اروپا تا چه حد مؤثر بوده‌اند و سایرین در این زمینه چه تجربیاتی دارند. شاید بهتر باشد یک اجتماع غیر روحانی داشته باشیم تا یک انجمن مذهبی یا غیره. خداوند شما را بیخشد.

— عضو انجمن عشای ربانی و نیایش‌گران

وفادار به عیسی مسیح

پدر بی‌ریه<sup>(۸)</sup>

مادر ترزا به رغم ناامیدی از اسقف برای درخواست کمک رو به خداوند کرد و

در حاشیه نامه اسقف این دعا را نوشت:

خدای من، روشنی و عشقت را به من ارزانی دار تا بتوانم درباره شکوه و عظمت تو چیزی بنویسم. مگذار جهالت من مانع شود که اراده تو را به صورت کامل برآورده سازم. کاستی های وجودت را خودت به کمال برسان.

از آن جا که اسقف اعظم به طور ضمنی اشاره کرده بود که پس از بازگشتش از سفر در ماه سپتامبر، پاسخ درخواست او را خواهد داد، مادر ترزا تصمیم گرفت تا نوبت بعدی دوره عزلت گزینی و تعطیلاتش در دارجیلینگ منتظر بماند (۸ می تا ۱۴ ژوئن ۱۹۴۷) تا پاسخ درخواستش مشخص شود.

در ماه می، مادر ترزا در مسیر سفرش از آسن سول به دارجیلینگ، در کلکته توقف کرد و دو نوبت با پدر و ن اکسم ملاقات نمود. پدر در مورد این که اسقف اعظم مشابه پیشنهادهای را که او پیش تر به مادر ترزا داده بود، به او ارایه کرده است، چیزی نمی دانست:

در ماه می به مادر ترزا گفتم که این اراده عیسی مسیح است که او در طول تعطیلاتش به تدریج مقدمات کار، اهداف و راه هایی را که در نظر دارد از آن طریق به اهدافش برسد معلوم سازد. قواعد اصلی و اساسی انجمن را تدوین کند تا من از اهداف معنوی او اطمینان حاصل نمایم. پس از آن، و پس از این که این موضوع را با عالیجناب در میان گذاشتم مادر ترزا نامه هایی را که از عالیجناب دریافت کرده بود، برایم خواند و در یکی از آن ها متوجه شدم که عالیجناب نیز دقیقاً همان درخواست ها را از مادر ترزا داشته اند. من از او خواستم به سوالات مورد نظر پاسخ دهد تا میزان فرمانبرداری اش را آشکار سازد.

مادر ترزا به محض ورود به دارجیلینگ، به شکلی غیرمنتظره، با چالشی کوتاه مدت و در عین حال بسیار حاد مواجه گردید. در راه بازگشت به آسن سول در ماه ژوئن، موضوع را با پدر و ن اکسم در میان گذاشت که او نیز متقابلاً

مسئله را به اطلاع اسقف پی‌ریه رساند:

او دوره انزوا و تنهایی سختی را در دارجیلینگ پشت سر گذاشته (یک دوره پنج روزه) و در این مدت پرداختن به چنین وظیفه‌ای به نظرش احمقانه آمده است (از به کار بردن این کلمه که فکر می‌کنم متعلق به اوست متأسفم). نوعی عهد شکنی نسبت به تعهدات خود و مقامات مافوقش. مادر ترزا از این مسائل به شدت ترسیده و دستخوش وسوسه شده بود. او همان وقت برایم نامه‌ای نوشت و ماجرا را برایم شرح داد. تنها کاری که از من ساخته بود این بود که برایش دعا کنم. خوشبختانه این وسوسه پس از صد روز او را رها کرد و اکنون همه چیز با آرامش، خوشحالی، اطمینان و یقین همراه است. یقین به این که او در مسبردستی قرار دارد. این برداشت شخصی من پس از ملاقات با اوست. با این همه من در این جلسه از مادر ترزا چیزی در مورد تسلی یافتنش نپرسیدم. پس از تسلی یافتنش او در مورد هدف خود تردیدی ندارد، مگر به ظاهر. در این شرایط او بی‌پروا و کاملاً آماده است تا همه چیزش را در راه عیسی مسیح قربانی کند.

در دوره انزوا در مورد چنین وظیفه‌ای دچار تردید شده بود. بسیار می‌ترسید، گرچه هم چنان آماده قربانی شدن بود. پس از آن بود که عیسی مسیح به مادر ترزا گفته بود ترس، خاطر وی را آزرده ساخته و مادر ترزا را تا حدودی نسبت به آنچه اتفاق افتاده بود مسئول دانسته بود.

### طرح کلی سازمان جدید

پس از این روزهای تردید و سردرگمی در دارجیلینگ، آرامش و یقین مادر ترزا دوباره به جای خود بازگشت. او خود را آماده کرده بود تا به سؤالات اسقف پی‌ریه پاسخ گوید. تجربه پیچیده و انتزاعی‌اش را برای او «ترجمه» کند و جزئیات بیش‌تری در مورد آنچه که در ماه ژانویه بر روی آن کار کرده بود، به او ارائه نماید. این بار دیگر مادر ترزا اشاره‌ای به آن «صدای درونی» نکرد، بلکه تأکید او به ویژه بر عیسی مسیح و درخواستش از او بود. اکنون تمرکز او تنها بر عیسی مسیح بود: تنها دلیل خدمات مذهبی او در آینده، سرمشقی برای نیکوکاری‌اش، معیاری

برای روش تازه زندگی اش و تضمینی بر موفقیتش. عیسی مسیح همه چیز مادر ترزا بود:

صومعه لورتو، دارجیلینگ<sup>۱۹</sup>

عید رستاخیز مسیح - ۱۹۴۷

عالیجناب

در آخرین نامه خود نوشته بودید «در غیبت شما، با راهنمایی روح القدس، مقدمات وظیفه ای را که بر عهده گرفته ام فراهم سازم.

در طول دعای نه روزه روح القدس، من جزئیات برخی از مقررات را نوشتم، که ممکن است مفید واقع شود. امروز پس از عبادت بسیار سعی خواهم کرد با کمک و همراهی او به سؤالات شما پاسخ بگویم.

### ۱. دقیقاً و با ذکر جزئیات می خواهی چه کاری انجام دهی

عیسی مسیح می خواهد راهبه های هندو، قربانیان عشق او، که به قدری با او یگانه اند که بتوانند پرتو عشق او را به ارواح انسانی بتابانند، هم چون هندوها زندگی کنند. مانند آن ها لباس بپوشند و پرتوی از نور او و شعله ای از عشق او را به میان فقرا، بیماران، افراد روبه مرگ و کودکان خیابانی ببرند. من می خواهم این آرزوی عیسی مسیح را برآورده سازم. هندو شوم و به خاطر او و ارواح انسانی فقرا آن گونه زندگی کنم. برای یگانگی کامل با او، ما باید تهی دست باشیم. آزاد از هر چیزی. همان تهی دستی او بر فراز صلیب، فقر مطلق، و بتوانیم در فقر خدا را ببینیم، پرهیزکاری فرشته وار، همواره در اختیار او باشیم، پیروانی با نشاط. به کمک این سه، خواهران روحانی و من آرزو می کنیم بتوانیم عیسی مسیح را به بیغولۀ غم زده فقرای کلکته و سپس جاهای دیگر برسانیم.

### ۲. روش هایی که امیدوارید به وسیله آن اهداف تان را محقق سازید

حضور در میان مردم، پرستاری از بیماران در خانه های شان؛ کمک به افراد رو

به مرگ برای یافتن آرامش در پناه خداوند؛ برپایی مدارس مجانی در زاغه‌ها برای کودکان؛ عیادت از فقرا در بیمارستان‌ها؛ کمک به فقرای خیابانی برای داشتن يك زندگی آبرومند؛ به عبارتی، رساندن سخاوت عیسی مسیح به فقیرترین انسان‌ها تا با او آشنا شوند و حضور او را در زندگی توأم با فلاکت خود بپذیرند. اگر تعداد خواهران اجازه دهد، خانه‌ای نیز برای افراد معلول و نابینا خواهیم داشت: انسان‌های رانده شده از اجتماع. خواهران به دهکده‌های اطراف خواهند رفت و در آن جا نیز همین وظایف را دنبال خواهند کرد. برای آن که خواهران وقت آزاد بیش‌تری داشته باشند و فعالیت بیش‌تری انجام دهند در جایی به صورت دائم مستقر نخواهند شد، اما همواره برای انجام کاری که کلیسای هندوستان از آن‌ها بخواهد، آماده خواهند بود.

### ۳. چگونه مریدان خود را متشکل خواهید کرد؟

با آگاه کردن کامل آن‌ها نسبت به زندگی معنوی، تا این که چه در خیابان، چه در بیخوله‌های فقیرنشین، یا در خانه‌شان در صومعه در همبستگی با خداوند زندگی کنند؛ درون‌شان باید عامل قدرت بیرونی‌شان باشد. برای دستیابی به این منظور، خواهران اولین سال زندگی مذهبی خود را به تفکر و تعمق کامل خواهند گذراند؛ انزوای کامل — چیزی که هر شش سال يك بار پس از مراسم سوگند تجدید خواهد شد.

آن‌ها باید در زندگی معنوی خود هر نوع کمک ممکن را از کشیشان با تقوا دریافت دارند. به این ترتیب تکامل مذهبی کاری سهل و ساده خواهد شد. چیزی شبیه زندگی مریم مقدس در ناصره. زیرا اگر آن‌ها دل در گرو عشق پروردگار نداشته باشند، نخواهند توانست زندگی خود را به شکلی مداوم فدای ارواح انسانی کنند. آن‌ها باید بدانند اگر می‌خواهند یکی از مبلغان نیکوکار باشند باید عیسای مصلوب را دوست بدانند و به خاطر او برای کمک به انسان‌های

تهی دست، خود را فدا کنند.

#### ۴. اعضای خود را از میان چه گروهی انتخاب خواهید کرد؟

دختران ۱۶ سال به بالا با ذهن و جسمی قوی و دارای عقل سلیم. هیچ شرط دیگری در کار نیست، آن‌ها باید زبان آن کشور را به طور کامل بدانند یا بیاموزند. آن‌ها باید برای هر نوع خدمتی آماده باشند، حتی کارهایی که برای طبیعت انسان ناخوشایند است. خوش مشرب و با روحیه. دختران از هر قوم و ملیتی، برای خدمت به نقاطی اعزام می‌شوند که با زبان و زندگی آن‌ها آشنایی دارند. به عنوان مثال، وقتی یک تامیلی وارد انجمن شود، کار در میان تامیلی‌ها به او واگذار خواهد شد؛ چینی در بین چینی‌ها و به همین ترتیب. اگر دختری با قابلیت‌های بیش‌تر بیخوارند وارد گروه شوند منعی در کار نخواهد بود، اما داشتن آن قابلیت‌ها به معنای داشتن شرایط متفاوت نیست. آن‌ها نیز یکی از خواهران خواهند بود، اگر ثروتمندند، خود آن‌ها به گروه می‌پیوندند و نه ثروت‌شان. ما به مبلغین مذهبی نیازمندیم، روح انسان‌ها را نمی‌خریم. در سال‌های تفکر و عزلت‌نشینی آن‌ها باید آماده شوند تا همراه با فعالیت‌های جسمی، به شکل گروهی نیز عبادت و توبه کنند تا ذهن‌شان متوجه خداوند شود.

#### ۵. مرکز کارتان کجا خواهد بود؟

در حال حاضر برای زاغه‌نشینان و فقرای خیابانی کلکته و در صورت افزایش تعداد مبلغین، برای تمام شهرهای بزرگ هندوستان. ما منتظر نمی‌مانیم تا اسقف‌ها یا کشیشان از ما بخواهند چنین و چنان کنیم. ما خود به جست‌وجوی نیازمندان می‌رویم و درباره‌ی نوع خدمات خود به اسقف ناحیه پیشنهاد می‌دهیم. ما هر کاری انجام می‌دهیم به جز کارهای مربوط به آموزش. یعنی این که مدارس ما فقط تا (کلاس دوم) خواهند داشت.

آموزش خواهران در کاسی پور در یک جای متروک و خلوت با چندین محوطه برای دختران است که عیسی مسیح آن را انتخاب کرده است. تعلیمات سال

دوم در سیلدا خواهد بود که در آن جا خواهران دوره‌های مربوط به زنان و پرستاری را خواهند آموخت. این‌جا نیز انتخاب شده است. من خود شخصاً هیچ‌یک از این جاها را نمی‌شناختم، حتی آن‌ها را ندیده بودم. اما اگر خواهران نتوانند هر روز مراسم عبادت جمعی و عشای ربانی داشته باشند، در آن صورت انتخاب مکان با عالیجناب خواهد بود.

۶. آیا نمی‌توان از طریق انجمن‌هایی که قبلاً وجود داشته، به این اهداف دست یافت؟

خیر. اول به این دلیل که آن انجمن‌ها اروپایی هستند. وقتی دختران هندوی ما وارد چنین انجمن‌هایی شوند باید به سبک آن‌ها زندگی کنند. خورد و خواب و پوشاک‌شان شبیه آن‌ها بشود.<sup>(۱۰)</sup> به این ترتیب آن‌ها فرصتی نخواهند داشت تا فقر مقدس را تجربه کنند. دوم این‌که هر قدر هم خواهران تلاش کنند خود را با آن کشور وفق دهند، باز از دید مردم، خارجی به شمار می‌روند، پس قانون آن‌ها حاکم خواهد بود. به عبارت دیگر، یعنی آن‌ها نمی‌توانند یکی از آن مردم باشند. آن‌ها مدارس بزرگ و بیمارستان‌های خود را دارند؛ در این مراکز افراد به سراغ این خواهران می‌روند یا کسی آن‌ها را نزد ایشان می‌برد، در حالی که مبلغین نیکوکار ما خود به دنبال فقرا خواهند رفت و روز خود را با آن‌ها در زاغه‌ها و خیابان‌ها خواهند گذراند. جایی نزدیک به قلب انسان‌ها، و اهداف عیسی مسیح را در خانه‌های آن‌ها دنبال خواهند کرد. در بیخوله‌های کثیف فقرای خیابانی. چنان‌که عیسی مسیح می‌گوید «راهبه‌های بسیاری هستند که به افراد ثروتمند و توانا کمک می‌کنند، اما برای افراد بسیار فقیر من مطلقاً هیچ‌کس وجود ندارد. آن‌ها که دلم برای‌شان پرمی‌کشد و آن‌ها که دوست‌شان می‌دارم.» او به ویژه به دنبال راهبه‌های هندو است، لباس هندوها را برتن کنند، به سبک آن‌ها زندگی کنند.



هرکس که آرزو می‌کند جزو مبلغین نیکوکار باشد باید زندگی هندوها را دنبال کند. هم در پوشش و هم در زندگی کردن.

۷. بهتر نیست برای رسیدن به این اهداف از انجمن یا گروه خیریه کمک بگیریم، نه يك انجمن مذهبی؟

افراد غیرروحانی قادر نیستند آن نوع زندگی را که این گروه باید در پیش بگیرد زندگی کنند. برای آن که بتوانید همواره در قبال دیگران از خودگذشتگی و فداکاری کنید، نیاز به انسان‌های درونی دارید، عشقی سوزان به خداوند و دیگر انسان‌ها. ارواح خالصی که خداوند را در انسان‌های فقیر می‌بینند و جست‌وجو می‌کنند. انسان‌های آزاده، آن‌ها که می‌توانند همه چیز را در راه يك چیز قربانی کنند، این که انسان‌ها را به سمت خداوند راهنمایی کنند. این کار نیاز به توبه عمیق و عبادت از سرشور و شوق دارد. اعضای چنان گروه‌ها یا انجمن‌هایی نخواهند توانست جذب چنین خدمتی شوند و طرحی که اهدافش رساندن انسان‌ها به خداوند و رساندن خداوند به انسان‌هاست، به بار نخواهد نشست.

#### ۸. امکان موفقیت

عیسی مسیح می‌گوید: «به خود ترس راه ندهید؛ من همواره با شما خواهم بود. با عشق به من اعتماد کنید؛ کورکورانه به من اعتماد کنید.»

عالیجناب، شما می‌دانید جمعیت زیاد و فقرا از يك قماش اند. می‌دانید آن‌ها چگونه فرزندان‌شان را به حال خود رها می‌کنند تا آلوده گناه شوند و زندگی معصومانۀ خود را در خیابان‌ها سپری کنند؛ چه تعداد از آن‌ها بدون شناخت خداوند، جان خود را از دست می‌دهند. تنها به این دلیل که هیچ‌کس درباره رحمت خداوند کلامی به آن‌ها نگفته است. رنج جسمی آن‌ها سبب می‌شود تا رنج بسیاری را که روح‌شان برای ابد بدان دچار خواهد شد فراموش کنند. چرا عیسی به ما می‌گوید «حقدر دردناك است که می‌بینم این کودکان

به گناه آلوده می شوند. آن‌ها مرانمی شناسند، به همین دلیل است که مرا نمی خواهند. چقدر دلم می خواست وارد بیغوله آن‌ها شوم. خانه های تاریک و غم زده شان. بیا و قربانی آن‌ها باش، به خاطر پیمانی که بسته ای، به خاطر عشقی که نسبت به من داری. آنها مرا خواهند دید، خواهند شناخت و دوست خواهند داشت.»

نمی دانم موفقیت به چه معناست، اما اگر مبلغین نیکوکار حتی شادی را به قلب يك نفر ببرند؛ یکی از فرزندان بی گناه خیابانی را به خاطر عیسی مسیح پاك و منزله نگاه دارند؛ یکی از افراد رو به مرگ در آسودگی و آرامش الهی بمیرد، در آن صورت، عالیجناب فکر نمی کنید ارزش آن را دارد که همه چیز را در راه او ایثار کنیم. حتی به خاطر آن يك نفر، زیرا همان يك نفر قلب عیسی مسیح را بسیار خوشنود خواهد ساخت.

#### ۹. خواهران چگونه از خود حمایت خواهند کرد؟ (سؤال من)

آن‌ها با کشت دانه های خوراکی می توانند بیشترین غذای خود را تهیه کنند. آن‌ها بخشی از محصولات را جهت خرید سایر مایحتاج خود به فروش خواهند رساند. همین طور برای تهیه لباس. آن‌ها کارهای دستی از قبیل عروسک سازی و نقاشی انجام خواهند داد و با درآمد حاصله از فروش آن‌ها ضروریات خود را تهیه خواهند کرد. ما چیز زیادی احتیاج نداریم زیرا قصد ما این است که با تکیه بر لطف خداوندی، فقرا در همه جزئیات زندگی مراعات کنیم. به همین دلیل خانه ای نیز از خود نخواهیم داشت.

ما به پول زیاد نیازی نداریم. خواهران همه کارهای شان را خود انجام خواهند داد بنابراین به مستخدم نیاز ندارند. برای سایر چیزها یا در واقع برای هر چیز، من به او تکیه می کنم! او کنار ما خواهد بود. وقتی او حضور دارد ما نیازمند هیچ چیز نیستیم.

عالیجناب از شما يك درخواست دارم. این که کمک های معنوی مورد نیازمان را از مادر یغ نکنید. اگر عیسی مسیح را درون خود داشته باشیم، به همراه عبادت جمعی و عشای ربانی هرروزه، از چیزی برای خواهران و یا خود نگران نیستیم. او مراقب ما خواهد بود. بدون او من نیز نخواهم بود. من درمانده و ناتوان. اکنون همه چیز را با شما در میان گذاشتم. برایم دعا کنید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

### برای همیشه آن را کنار بگذار

مادر ترزا، این نامه طولانی را به همراه اولین مجموعه مقرراتی که چند روز پیش تر آن را نوشته بود،<sup>۱۱۱</sup> برای مطالعه و تأیید پدر و ن اکسم فرستاد. پدر اکسم یادداشت را دقیقاً مطالعه کرد و به انتظار ملاقات حضوری او در کلکته، سر راه بازگشتش از دارجیلینگ به آسن سول، باقی ماند. در پایان يك تبادل نظر طولانی در ۱۴ ژوئن، پدر و ن اکسم پاسخ کاملاً غیر منتظره ای به مادر ترزا داد. او نوشته بود، «از این پس نه او و نه اسقف اعظم در این مورد پاسخی ندارند.» و بهتر است برای همیشه [این تلاش را] کنار بگذارد. پدر برای تأکید برجدی بودن گفته هایش، آن را مکتوب ساخت. همان روز او ضمن نامه ای، روش جدیدی را که در پیش گرفته بود برای اسقف پی ریه شرح داد:

او باید همه کارها را به من و جنابعالی واگذار نماید و تمام ماجرا را از ذهنش بیرون کند. به او گفتم اگر از جانب من یا جنابعالی خبری دریافت نکرد «باید آن را برای همیشه کنار بگذارد.» در مورد دست نوشته های مادر ترزا، من به هیچ وجه به او نگفتم یا آن ها چه خواهم کرد؛ آیا آن ها را می سوزانم، پاره می کنم، نگه می دارم و یا برای جنابعالی ارسال می دارم. به او گفتم که تنها در زمان حال زندگی کند و نه آینده. سعی کند يك راهب تمام و کمال باشد. او می تواند در اجرای وظایف دینی فعلی اش نوآوری کند اما باید محتاطانه تر عمل کند، چیزی که واقعاً به آن نیاز دارد. من نسبت به فرمانبرداری توأم با اشتیاق به موقع، ساده و کورکورانه او تأکید کردم. به او اطمینان دادم در صورت

اطاعت هرگز دچار اشتباه نخواهد شد. من به او اجازه دادم کفارهٔ بیش‌تری بپردازد و بیش از همیشه استغفار کند. گرچه شك دارم او بتواند بیش از آنچه که اکنون انجام می‌دهد کاری کند. او تا کنون از هیچ کاری برای عیسی مسیح سرپیچی نکرده است.

این پاسخی نبود که مادر ترزا انتظارش را می‌کشید. او آرزو داشت «که شادمانی را به قلب رنج‌کشیدهٔ عیسی مسیح برساند». او که مشتاقانه در انتظار پاسخ «آری» اسقف اعظم بود، اکنون يك بار دیگر با آزمایش بزرگ دیگری مواجه شده بود؛ آن هم از جانب هیچ‌کس مگر مرشد معنوی مورد اعتمادش. با این همه مادر ترزا در عین وفاداری به تعهدش، که از فرمان عیسی مسیح سرپیچی نخواهد کرد، تصمیم گرفت این دستور را اطاعت کند.

## فصل پنجم بیش از این تأخیر نکنید، مانع من نشوید

در آرزوی رساندن نور عیسی مسیح  
رستگاری ارواح انسانی، فرو نشانیدن عطش عیسی مسیح برای  
عشق، برای انسان‌ها. آیا این‌ها به قدر کافی اهمیت ندارند؟  
— مادر ترزا

### بازگشت به کلکته

در ژوئیه سال ۱۹۴۷، مادر ترزا بار دیگر به انجمن انتالی در کلکته بازگشت. این انتقال به دنبال میانجی‌گری مقام ارشد او صورت گرفت که معتقد بود مادر روحانی بخش در ارزیابی نسبت به او دچار اشتباه شده است. مادر ترزا به سهم خود از این دستور اطاعت کرد. با اطمینان از این‌که همه این‌ها خواست خداوند است تا او بتواند به اهدافش دست یابد. پس از بازگشت به سن مری، گرچه او دیگر مدیر مدرسه نبود اما توانست بیش تر فعالیت‌های گذشته‌اش را از سر بگیرد و تدریس و هم‌چنین رسیدگی به برنامه‌های شبانه‌روزی را آغاز کند. اطرافیان مادر ترزا در حالی که هم‌چنان بزرگواری و نفوذ او را بر روی دختران تحسین می‌کردند، در مورد انگیزه جدید او چیزی نمی‌دانستند.

مادر ترزا کوتاه‌زمانی پس از بازگشت، با مرشد معنوی خود دیدار کرد. قبلاً به ذهنش خطور نکرده بود که دستوری که پدرون اکسم در ماه ژوئن به او داده بود — این‌که «افکار و سوسه برانگیز مرتبط با آن وظیفه را کنار بگذارد» — صرفاً آزمایش

دیگری برای سنجیدن اصالت آن ندای درونی بوده است.

به رغم کشمکش شدیدی که این موضوع درون مادر ترزا برپا کرده بود، او آن را به عنوان تأییدی بر تسلط اراده خداوندی در زندگی اش پذیرفته بود. در این مورد نزد پدر و ناکسما اعتراف کرده بود:

به من گفتید راجع به آن وظیفه فکر نکنم. هر وقت شوق این که همه چیز را در راه او فدا کنم درونم زبانه می کشد، به خود سخت می گیرم و از او تقاضا می کنم به دلیل آن که می خواهم فرمانبردار باشم نگذارد چنین افکاری به ذهنم رسوخ کنند. او خود نیز چونان بره کوچکی، عادت به اطاعت داشت. بسیار بسیار زیاد. او نیز از این که وقتی درخواست چیزی می کرد، خواسته هایش با تأخیر روبه رومی شد شکایت می کرد. او می گوید مردم نسبت به بسیاری از چیزها فوق العاده محتاط اند اما اگر دنیا بخواهد همه چیز به سرعت اتفاق می افتد.

— مادر ترزا

پدر و ناکسما که از تلاش شجاعانه مادر ترزا آگاه شده بود، اسقف اعظم رادر جریان آن قرار داد: «اکنون می دانم که او واقعاً سعی کرده که اطاعت کند و چنین کرده است.» به همین جهت تصمیم گرفت دستوراتش را اصلاح کند و خطاب به مادر ترزا گفت «آن فکرها را دور بریز. اما پیوندهای خودت را با عیسی مسیح حفظ کن.»

نه تنها مرشد معنوی مادر ترزا از او فرمانبرداری مطلق می خواست، بلکه آن «ندای درونی» نیز چنین خواسته ای داشت. او پس از بازگشت از آسن سول نیز این ندا را شنید. مادر ترزا کلمات عیسی مسیح را به طور محرمانه با پدر و ناکسما در میان گذاشت:

مردم تصور می کنند تو برای تدریس به این جا آمده ای. توبه خوبی از عهده کار برمی آبی و آن را از صمیم قلب انجام می دهی. اما این هدف قلبی من نیست. من تو را به این جا

آوردم تا تحت نظر مستقیم مرشد معنوی ات باشی، همان کسی که تو را در مسیر عشق من تربیت کرد و برای انجام اراده من آماده ات نمود. بدون واهمه از چیزی، به او اعتماد کن. در همه موارد از او اطاعت کن. اگر کامل از او که کاملاً به من وابسته است اطاعت کنی گمراه نخواهی شد. من اراده خود را از طریق او به تو منتقل خواهم کرد.

### یگانگی مداوم، عمیق و پرشور و شوق با عیسی مسیح

پیش از بازگشت اسقف اعظم، پدر ون اکسم «احساس می‌کرد که ناچار است در تصمیمش تجدید نظر کند.» یک بار دیگر او به مادر ترزا اجازه داد «آن افکاری را که عیسی مسیح در او برمی‌انگیخت بدون این که به آن‌ها به عنوان پدیده‌ای ماورای طبیعی ببیندیشد، شرح و بسط دهد.» با صدور چنین اجازه‌ای پدر انتظار داشت آن «ندای درونی» بار دیگر بازگردد و در عین حال از این نگران بود که هنگام توضیح دادن موضوع به اسقف اعظم، مسئله «بسیار خارق العاده» جلوه کند. او در توضیح نگرانی اش به اسقف، به زندگی درونی مادر ترزا به عنوان گواهی ارزشمند اشاره کرد:

می‌دانستم که عیسی مسیح این راهبه را به مراتب بالای ستایش پروردگار ارتقا داده است. ممکن است هنوز به مرحله جذبیده نرسیده باشد اما بسیار به آن نزدیک است. این موضوع به شکلی مبهم سال قبل و شاید پیش از آن بر من مسلم شده بود. رفتن به عالم جذبیده ممکن است به زودی اتفاق بیفتد زیرا یگانگی او با عیسی مسیح به شکلی مداوم عمیق و حاد ادامه دارد و به نظر نمی‌رسد روزهای شور و جذبیده آن قدر دور باشد. من هرگز در این مورد چیزی نگفته‌ام. مطمئناً کارها در همین مسیر پیش می‌روند. از این موضوع کمی نگرانم، زیرا ممکن است مسئله برای او و همین طور من «بسیار خارق العاده» جلوه کند. او از این که همه توجه‌ها به او جلب شود، بسیار وحشت دارد و به نظر می‌رسد به شدت به فروتنی و شکسته‌نفسی تمایل دارد.

گرچه نشانه‌ای وجود ندارد که مادر ترزا آن حس مبهم جذبیده را تجربه کرده

باشد<sup>۱</sup> ولی بسیار محتمل است که چنین باشد. در طول آن ماه‌ها مادر ترزا به شدت خود را در یگانگی با عیسی مسیح می‌دید. از جمله در دوران کشف و شهود و آن ابهتی که به گفته سن ترزا (ی) آویلا<sup>۲</sup> «تقریباً همیشه خلسه آور است.»

سال‌ها بعد او این روزگار غیر معمول را چنین به خاطر می‌آورد:

قبل از آغاز کار [۱۹۴۶-۱۹۴۷] به شدت با او احساس یگانگی می‌کردم، عشق، ایمان، اعتماد، عبادت و از خود گذشتگی. مادر ترزا می‌گفت بار دوم لطف و عنایت بیش‌تری شامل حالش شده بود. او به شکلی حسرت‌بار درباره این یگانگی می‌گفت: «در [سن سول] عیسی مسیح به طور کامل خود را بر من آشکار ساخت. حیف که آن شیرینی، تسلی خاطر و یگانگی شش ماهه خیلی زود سپری شد.»<sup>۱)</sup>

پدر و ناکسم به شکلی مداوم تحت تأثیر شور و شوق روبه افزایش مادر ترزا و اشتیاق او به یگانگی هرچه بیش‌تر با خداوند قرار می‌گرفت. این عشق چنان سوزان بود که مادر ترزا همواره در جست‌وجوی راهی برای ابراز آن برمی‌آمد. همین مسئله باعث شد تا مرشد معنوی اش بار دیگر راز پنهان مادر ترزا را برای استقف پی‌ریه آشکار کند:

---

۱. در مفهوم زندگی معنوی، جذبه پدیده‌ای عرفانی است که در آن ذهن روی خداوند و یا یک موضوع مذهبی متمرکز می‌شود و فعالیت عادی حواس قطع می‌گردد. شور و شغف بسیار و خیال‌پروری ممکن است با این تجربه همراه باشد. جذبه از مشخصه‌های یگانگی با زندگی معنوی است که در آن شخص به یگانگی با خداوند می‌رسد. چیزی فراتر از مراحل «تزکیه» و «روشن بینی» که مقدم بر این مرحله هستند.

هم چنان که نامه مورخ ۱۸ اوت ۱۹۴۷ مادر ترزا به پدر ناکسم نشان می‌دهد، انگیزه او در کسب اجازه برای بستن چنان پیمانی از توبه شنویش، ریشه در عباراتی دارد که هنگام بازگشت به کلکنه شنیده بود: «من تورا به این‌جا آوردم تا تحت نظر مستقیم پدر معنوی ات باشی. در هر مورد از او اطاعت کن. در صورت پیروی از او گمراه نخواهی شد زیرا پدر معنوی کاملاً به من وابسته است و من از طریق او تورا آگاه خواهم ساخت.»



او چند موضوع را با من در میان گذاشته است، این که کفاره بیش‌تری بپردازد، به عهد و پیمانی که برای اطاعت از من بسته کاملاً مقید باقی بماند و دیگر این که به عبادت شبانه بپردازد. او نوشته بود: کشش عشای ربانی مقدس برایش فوق العاده بوده است. من آن زمان در انتظار آیین عشای ربانی بودم. شب‌های متممادی بی‌خواب می‌شدم و آن ساعات را در انتظار او می‌ماندم. این ماجرا از ماه فوریه در آسن سول آغاز شد و اکنون بیش‌تر شب‌ها حدود یک یا دو ساعت (بین ساعت ۱۱ تا یک نیمه شب) باز همان شور و شوق خوابم را آشفته می‌سازد.

پدر و ناکسم خیال نداشت به خواسته‌های خیال‌بافانه مادر ترزا پاسخ گوید، در عین حال تلاش می‌کرد شور و شوق او هم چنان درونش زنده بماند. او باید به وظایف عادی خود در زندگی صومعه نشینی اش ادامه می‌داد و در جست‌وجوی راه‌های دیگری برای ابراز این عشق آتشین بر می‌آمد. مادر ترزا باید منتظر می‌ماند. از طریق این انتظار دردناک بود که عطش او برای عیسی مسیح افزایش می‌یافت.

### حقدراشتیاق دارم خود را فدا کنم

در پایان ماه سپتامبر، اسقف پی‌ریه از سفر طولانی اش به اروپا بازگشت. در نامه تبریکی که با بزرگواری در روز عید برای مادر ترزا فرستاد به او اطلاع داد: «قبل از نتیجه‌گیری نهایی هنوز به اندکی زمان نیاز دارم.» به رغم این تذکر، مادر ترزا فرصت را برای طرح دوباره خواسته اش غنیمت دانست. پدر و ناکسم او را آزاد گذاشته بود تا در افکاری که آن‌ها را الهام گرفته از عیسی مسیح می‌دانست، تأمل و تفکر کند. به همین جهت او خود را مجاز می‌دانست، به امید پیشبرد اهدافش با اسقف اعظم ملاقات کند و مستقیم در این زمینه با او به گفت‌وگو بپردازد.

سن مری، صومعه لورتو، انتالی

اول اکتبر ۱۹۴۷

عالیجناب

از شما به خاطر آرزوهای خوب و دعاهایی که به مناسبت روز عید در حق من کردید بسیار

سپاسگزارم. شگفت‌انگیز است که گل کوچک چگونه به این دعاها پاسخ می‌گوید. من از او خواسته بودم فرصتی به من عطا کند تا به مناسبت پنجاهمین سال ورودش به بهشت چند خطی از شما به دستم برسد و مطمئن بودم که چنین خواهد شد.

فقط می‌دانم که شما موضوع را فراموش نکرده‌اید. من منتظر می‌مانم تا این زمان اندک هرچه زودتر سپری شود. دعا می‌کنم کارها در همان مسیر پیش برود، خرسندی خاطر و سربلندی او. به من فکر نکنید، چون بسیار گناهکارم و سزاوار عشق او نیستم، تنها به او فکر کنید و عشقی که از خواهران و ارواح انسان‌هایی که به آن‌ها رسیدگی شده دریافت خواهد کرد. من به پدر و ناکسم گفته بودم همه چیز را به شما بگویم و از آن‌جا که من چیزی را از او پنهان نگاه نمی‌دارم، ایشان می‌توانند همه چیز را به شما بگویند.

از ۱۳ ژوئن ۱۹۴۷ تا به حال برای شما بسیار دعا کرده‌ام که این آرزوها که خداوند آن‌ها را در وجود من، یعنی بی‌ارزش‌ترین فرزند خود، قرار داده است با همان قدرت در قلب شما نیز جریان یابند.

گمان نمی‌کنم برای من ممکن باشد شما را ملاقات کنم چون قطعاً شما مشغله بسیاری دارید. اما هر وقت فکری می‌کنید مناسب است، بسیار سپاسگزارم خواهم شد که بتوانم با شما گفت‌وگو کنم.

می‌دانم دردسرهای بسیاری وجود دارد، اما اعتماد من به او دچار هیچ‌گونه تزلزلی نخواهد شد. هرچه مشکلات و رنج‌های این موضوع بیش‌تر باشد، تأیید بیش‌تری بر این است که اراده او بر این تعلق گرفته که چنین مأموریتی در آغاز پنجاهمین سال ورود گل کوچک به بهشت و هم‌چنین آغاز خدمت شما در جامعه مسیحیان انجام شود. بگذارید امسال مصادف با اولین سال فعالیت مبلغین نیکوکار نیز باشد. اگر می‌دانستید چقدر مشتاقم خود را به طور کامل در راه آن فقر مطلق فدا کنم و از آن طریق، نور عیسی مسیح را به زاغه‌های تاریک و غم‌زده فقرا برسانم.

برایم دعا کنید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

پنجاهمین سال درگذشت سن ترز در ۳۰ سپتامبر و سالگرد ورود اسقف

پی‌ریه به جامعه مسیحیت در سوم اکتبر بود. در آن زمان، روز عید سن ترز جشن گرفته می‌شد. آن «صدای درونی» با عشق و قدرت مادر ترزا را فرامی‌خواند. هم‌چنان که زمان می‌گذشت، عشق پاسخگویی به این ندا در او عمیق و عمیق‌تر می‌شد. از این رو بود که مادر ترزا می‌خواست در چنین سال مهمی کار خود را آغاز کند.

### عالیجناب علاقه‌ای به این نداها و تخیلات ندارند

استدعای مادر ترزا نتیجه مورد نظر را به بار نیاورد. اسقف پی‌ریه آمادگی ملاقات با او را نداشت. او در عوض، تردیدهایش را با مشاور معنوی مادر ترزا در میان گذاشت و در بعضی موارد از او توضیح خواست. پدر و ناکسم بلافاصله نظرات اسقف را به اطلاع مادر ترزا رساند و او نیز پاسخ لازم را تهیه کرد.

### پدر

از آن جا که ما قصد داریم از فردا کار خود را آغاز کنیم، پاسخم را خطاب به شما می‌نویسم. شما می‌توانید در صورت صلاحدید خود آن را برای عالیجناب ارسال دارید.

۱. کار در کلیسه آن قدر وسیع است که هرگز به قدر کافی، راهبه برای انجام آن نخواهیم داشت. با این همه حتی اگر برای کار در آن جا چند داوطلب داشته باشیم برای فقرا زاغه‌نشین مطلقاً هیچ‌کس را نداریم.

۲. گرچه پاسخ مثبت (اسقف پی‌ریه) به تنهایی برای شروع کار کافی نیست اما اگر قرار باشد کارم را آغاز کنم، کسب اجازه از مقامات رم ضروری است. عیسی مسیح هرگونه کمکی خواهد کرد اما جهت انجام کارهای مادی که باید بر اساس قوانین و مقررات حاکم بر کلیسا باشد و من به کلی از آن بی‌اطلاعم، پاسخ مثبت عالیجناب ضروری است. این مقدمه‌ای برای به جریان افتادن کار در رم خواهد بود.

۳. من تاکنون کاسی پورا ندیده‌ام، تنها شنیده‌ام که جایی آرام و بزرگ است که چند حیاط دارد. از همان ابتدا کاسی پورا و سیلدا در فهرست قرار داشتند. من شنیده بودم که آقای آئی ماناندا - که خداوند او را بیمار زد - در وصیت‌نامه اش خطاب به عالیجناب، «خانه پسران»

را برای او به ارث گذاشته است. این مسئله تا چه اندازه واقعیت دارد نمی دانم. در نامه ام در روز عید رستاخیز مسیح، نوشته بودم که انتخاب محل را به عالیجناب واگذار می نمایم. زیرا ما نمی توانیم از مراسم عشای ربانی مقدس محروم بمانیم.

۴. کلیسا مسئولیتی بر عهده نمی گیرد بلکه به روش های مختلف و از نیروی انسانی برای پیشبرد اهداف مقدس خود کمک می گیرد.

۵. می دانم شرایط زندگی من و خواهران روحانی دشوار خواهد بود، هم برای خواهران اروپایی و هم خواهران هندی. اما برای کسی که عاشق است هیچ کاری دشوار نیست. اگر ما موجودات حقیر، همه چیز خود را در راه خدا بیخشیاییم و به طور کامل در خدمت او باشیم چه کسی می تواند در بخشندگی از خداوند پیشی بگیرد؟ نه، او مطمئناً کنار و همراه ما خواهد بود، زیرا هر چه در وجود ماست متعلق به اوست.

۶. وقتی من زندگی ام را در انجمن باکره مقدس رها کردم، با فقر مطلق و پرهیزکاری یکسره خود را وقف خداوند کردم. فرمانبرداری مطلق. اما در حال حاضر در هر موردی مطیع عالیجناب خواهم بود، مگر آن که رم تصمیم دیگری بگیرد. هیچ کس نمی تواند پیوند بین من و خداوند را از هم بگسلد. من خود را وقف او کرده ام و آرزو می کنم در این راه بمیرم. نمی دانم قوانین حاکم بر کلیسا در این مورد چه می گوید، اما می دانم که عیسی مسیح هرگز از من جدا نخواهد شد و هم چنین اجازه نخواهد داد کسی مرا از او جدا کند. عالیجناب برای حمایت از من در رم نیاز به «دلایل عمده» دارند، آیا رستگاری انسان ها و فرونشاندن عطش عیسی مسیح در راه عشق و برای انسان ها به قدر کافی مهم نیستند؟

۷. باید بسیار دعا کنید، زمانی که وقت گفت و گو می رسد، من به روح القدس اطمینان دارم. او به دلیل ناآگاهی ام به من کمک می کند و قدرت خود را آشکار می سازد. مسلم است که از عالیجناب ذره ای واهمه ندارم و همین مسئله به من کمک خواهد کرد تا آزادانه با ایشان صحبت کنم.

۸. از این که عالیجناب علاقه ای به «صداهای درونی و خیال بافی ها» ندارند خوشحالم. آن ها ناخواسته آمدند و رفتند. آن ها تغییری در زندگی من ایجاد نکردند. تنها باعث شدند به خداوند توکل بیش تری پیدا کنم و به او نزدیک تر شوم. آن ها باعث شدند بیش ترو بیش تر آرزو کنم فرزند کوچک او باشم. من از دستور شما در قبال آن مسائل پیروی کرده ام، به همین دلیل هیچ ترسی ندارم. من اهمیتی برای آن نداها قائل نیستم زیرا آرزویم برای فدا شدن در راه او، پیش از آن هم به قدر کافی قدرتمند بوده است. این نداها از کجا آمدند

نمی‌دانم، حتی سعی هم نکردم که بدانم. بسیار خوشحالم که آن‌گونه که باعث رضایت خاطر اوست یا من رفتار می‌کند.

۹. در مورد آن نوشته‌ها آن‌ها را نگاه دارید، به آن‌ها نیاز خواهم داشت. به عالیجناب هر آنچه را می‌خواهند بدانند، بگویید. اگر سواردی هست که ایشان می‌خواهند بدانند، بگویید برای شان رونوشتی تهیه کنم یا اگر می‌توانید خود این کار را انجام دهید. این به مراتب بهتر است. هیچ‌کدام از نوشته‌هایی را که به وظایفم مربوط می‌شوند از بین نبرید.<sup>[۱]</sup>

۱۰. عالیجناب حق دارند. بعضی از چیزها یا بیش‌تر کارهای من، ناشی از گناهان بسیار و ناتوانی من است. شما به خوبی از این موضوع آگاهید.

من تنها می‌توانم کارهای عیسی مسیح را تباه کنم، اهداف او را. اما می‌خواهم به هر ترتیبی که هست در نظر او مطلوب جلوه کنم، حتی از راه حماقت‌هایم و یا گناهایی که به دلیل انجام ناقص و نه‌چندان مناسب دستورات خداوند مرتکب می‌شوم. او می‌داند که آرزوهای من همه در جهت خواست اوست. بله، مرا از هیچ چیز معاف ندارید. بگذارید در همه چیز ذره‌ناچیزی از من وجود داشته باشد.

۱۱. پدر مایریسون در رم برای من دو کاندیدا در نظر گرفته‌اند. دو خواهر از اهالی یوگسلاوی، در این‌جا هم سه خواهر روحانی هندو. ما برای شروع کار آماده‌ایم.

۱۲. در حال حاضر جابه‌جایی به هر دو طرف آسیب می‌رساند. ما در آینده به دختران [سن آن] برای آموزش افراد طبقه متوسط نیاز خواهیم داشت. وقتی توانایی بیش‌تری پیدا کنیم، یکپارچگی بیش‌تری در سازمان به وجود خواهد آمد.

۱۳. درباره پدر کروزن، مسئله کاملاً حقیقت دارد. من نگران این موضوع نیستم.<sup>[۲]</sup>

— مادر ترزا

پاسخ‌های مادر ترزا درباره نگرانی‌های اسقف اعظم کاملاً صریح و توأم با اعتماد به نفس بود، به‌ویژه زمانی که به صداهای درونی و خیال‌بافی‌ها اشاره می‌کرد. چنان‌پدیده غیر معمولی از نظر اسقف دوران‌دیش و عملگرایی چون پی‌ریه جالب نبود و او به هیچ‌وجه علاقه‌ای به آن نداشت. این مسئله مادر ترزا را نگران نمی‌کرد. گرچه این الطاف غیر معمول به او کمک کرده بود ولی مادر ترزا وجود آن‌ها را برای انجام این وظیفه ضروری نمی‌دانست. اسقف پی‌ریه ناچار

بود با توجه به «دلایل عمده»، طرح مادر ترزا را تأیید کند. مادر ترزا نمی‌توانست دلیلی مهم‌تر از رستگاری انسان‌ها و رفع عطش عیسی مسیح ارائه نماید. عطش عیسی مسیح که در کانون صدایی قرار داشت که او می‌شنید، تنها دلیلی بود که مادر ترزا را پیش می‌راند. آن دو تنها در یک مورد می‌توانستند با هم توافق داشته باشند: ناتوانی مادر ترزا. هر دو آن‌ها نگران بودند که مبادا نفس در این میانه نقشی داشته باشد. با این همه در مورد این که چگونه ممکن است نفس بر تلاش‌های مادر ترزا اثر بگذارد، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، در حالی که اسقف اعظم نگران بود که شاید وسوسه نفس سبب شده است مادر ترزا بر خواسته‌اش پافشاری کند. مادر ترزا از این نگران بود که نفس، سبب به تأخیر افتادن کارهایش شود.

پدر و ناکسم به شکلی مبتکرانه، پاسخ مادر ترزا را به همراه نامه مفصلی در تأیید نظر او برای اسقف پی‌ریه فرستاد. پیش از آن نیز او نظرات مثبت خود را در این زمینه به اسقف اعظم ارائه داده بود:

با مطالعه دقیق درباره آن «نداهاى درونى» چیزى نیافتم که باورم نسبت به آن‌ها را تغییر دهد. من قانع شده‌ام که این نداها الهی‌اند. هیچ دلیلی وجود ندارد که من در این مورد دچار تردید شوم.

اکنون بار دیگر پدر و ناکسم فرصت را غنیمت یافته بود که از نظر مساعد خود در این زمینه دفاع کنند. چیزی که تنها بر مشاهدات او از زندگی توأم با پرهیزکاری مادر ترزا تکیه داشت.

برای اطلاع عالیجناب باید روشن سازم که من در رهنمودهایم هرگز اعتبار بسیار برای اتفاقات عجیب و غیر عادی قائل نشده‌ام. این صرف «صداها» یا خیال‌بافی‌ها نبود که مرا نسبت به صحت آن ندای درونی مطمئن ساخت، بلکه آن نداها مرا واداشت به شما بگویم که درباره این ماجرا چه فکر می‌کنم. باور من در مورد واقعی بودن [این پدیده عجیب] هیچ نقشی در این ماجرا نداشته و تنها از اطمینان من به پرهیزکاری

استثنایی ایکس [مادر ترزا] ناشی می‌شود. به علاوه، استعداد طبیعی ایکس [مادر ترزا] برای پاسخگویی موفقیت آمیز به این ندای درونی، با امتحانات دشواری همراه بوده است. این آزمایشات دشوار بود که زمینه شنیدن این ندای درونی و جلوه لطف الهی در این روح را فراهم می‌ساخت. من می‌دانم که در این چهار مورد اغفال نشده‌ام.

اسقف اعظم زمانی که متوجه شد، پدر و ن اکسم جزئیات گفت وگوهای شان را با مادر ترزا در میان گذاشته است، چندان خوشنود نشد. او بسیاری از این نظرات را تنها جهت اطلاع پدر و ن اکسم مطرح کرده بود. پدر ضمن عذرخواهی از اسقف به دلیل کار غیر عقلانی اش به حمایت از مادر ترزا ادامه داد و هم‌چنان بر این عقیده پافشاری کرد که «این ناشی از اراده خداوند و قلب پاک مریم مقدس» است.

اسقف پی‌ریه گفته بود تنها وقتی به قدر کافی در این مورد اطمینان حاصل کند، دست به اقدام عملی خواهد زد. به این ترتیب نه نامه‌های مصرانه مادر ترزا و نه اعتقاد راسخ مرشد معنوی اش هیچ‌یک نتوانست زمینه را برای ابراز نظر موافق اسقف اعظم فراهم نماید. یک مبلغ دو آتسه با تجربه و یک اسقف که ۲۵ سال بود چنین سمی داشت، نمی‌توانست در این مورد تصمیمی بگیرد مگر «وقتی بتوانم در برابر وجدان و خداوند بگویم همه تلاشم را کردم تا درست تصمیم بگیرم.» او ضمن نامه‌ای به پدر و ن اکسم اشاره کرده بود: ممکن است که برای او [مادر ترزا] همه چیز مثل روز روشن باشد ولی نمی‌توانم بگویم که برای من نیز چنین است.

بگذارید بروم، در همین فاصله چه انسان‌ها که گمراه نشده‌اند

شور و شوق فراوان مادر ترزا برای فرو نشانیدن عطش عیسی مسیح او را هم چنان به پیش می‌راند. او نگران بود که مبادا عملکرد کند و آهسته، نشانه‌ای از بی‌توجهی به رنج‌های عیسی مسیح و مانعی برای رستگاری انسان‌ها تلقی

شود. او بی خبر از این که پافشاری اش موجب ایجاد تنش بین اسقف اعظم و پدرون اکسم شده است، هم چنان به درخواست از اسقف اعظم برای تسریع در کار ادامه می داد.

صومعه لورتو، انتالی

۲۴ اکتبر ۱۹۴۷

عالیجناب عزیز،

در آخرین نامه تان به مناسبت عید نوشته بودید که ممکن است برای تصمیم گیری نهایی به اندکی وقت نیاز داشته باشید. اکنون به نام عیسی مسیح و به عشق او از شما درخواست می کنم اجازه دهید بروم؛ بیش از این تأخیر نکنید. مانع من نشوید. من قصد دارم تا شب کریسمس کارم را شروع کنم. از حالا تا آن زمان فرصت کمی داریم تا مقدمات کار را فراهم کنیم. لطفاً اجازه دهید بروم.

شما هنوز نگرانید. اگر این کار نوعی خواست بشری باشد با من خواهد مرد اما اگر اراده الهی باشد برای سالیان سال زنده خواهد ماند؛ در این فاصله انسان های بسیاری گمراه شده اند. با دعای خیر خود اجازه دهید بروم، با دعا برای فرمانبرداری. چیزی که آرزو دارم هر کاری را با آن آغاز کنم. برای من نگران نباشید. مهم نیست که چه بر سرم می آید.

عالیجناب، هر چه با نام عیسی مسیح از خداوند درخواست کنیم اجابت می گردد. من نیز به همان نام از شما چنین درخواستی دارم. خواهش می کنم بگذارید بروم. برایم دعا کنید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

چند روز بعد، مادر ترزا در نامه ای به پدرون اکسم، برخی از پیام هایی را که از طریق «الهام» شنیده و قبلاً اسقف پی ریه را در جریان آن قرار داده بود عنوان کرد. هم چنین علت تصمیمش برای ترک لورتو را توضیح داد. شوق پاسخگویی به این احضار و در عین حال حس عدم شایستگی، آشوبی در او به پا کرده بود. با



این همه مادر ترزا می خواست شجاعانه قدم در دنیای فقر مطلق بگذارد.

می دانید که من تمایلی به ترك لورتون دارم. حتی هیچ گونه دلیل شخصی هم برای این کار ندارم. به هیچ وجه، اما آن ندا، زندگی و کاری که خداوند از من می خواهد انجام دهم، کاملاً با زندگی ام در لورتو تفاوت دارد. اگر من در این جا بمانم نخواهم توانست خواسته او را برآورده سازم.

او این الهام را درون کودکی انگیزخته که قادر نیست آن را محقق نماید. کسی که با وجود آن همه ناتوانی در وجودش، پیشاپیش با پیوندهای عاشقانه خود را به او بسته، با این همه او هنوز این آرزو را در قلب این موجود کوچک قرار داده است که تقریباً چیزی نمانده در انبوه آن ها گم شود. من همواره از جایی که بودم احساس رضایت می کردم. من تنها به این امید به هندوستان آمدم تا ارواح انسانی بسیاری را نجات دهم، به امید دستیابی به نخل مقدس. کاری که من در این سال ها انجام می دادم، به تحقق این خواسته بسیار کمک کرده بود. تا این که سال قبل ندایی را درون الهام دیگری شنیدم. این صدا در مراسم عشای ربانی شفاف تر و آشکارتر می شد. به نحوی که گاه از راه و روش عیسی مسیح شگفت زده می شدم.

دنیا مملو از افراد فقیر است. ما باید چنان مفهوم واقعی کلمه فقر را احساس کنیم که بتوانیم قلب آن ها را به سوی عیسی مسیح جلب کنیم. فقر زندگی پررنج و اندوهی دارند. آن ها نمی دانند اگر فقیر را به خاطر عیسی مسیح تحمل کنند چقدر می توانند خوشبخت باشند.

فقر مطلق که عیسی مسیح آن قدر بدان علاقه مند است، این جا در لورتو خلاف قانون محسوب می شود. خدمت مداوم و حشر و نشر با فقیرترین فقرا نیز به همین ترتیب. عالیجناب به خاطر من نگران اند که تحمل این گونه زندگی برای من و آن ها که همراه من اند غیر ممکن باشد، آیا سن کلر به دلیل آن که می خواست خود و دخترانش را کاملاً وقف خداوند کند، فقر مطلق را تجربه نکرد؟

مادر ترزا از کارهایی که اسقف پی ریه در پشت صحنه انجام می داد، آگاه نبود. در شرایطی که اسقف به تدریج به سوی پاسخ مثبت پیش می رفت، مادر

ترزا چنین تصور می‌کرد که طرحش به بن‌بست رسیده است. هم‌زمان آرزویش برای این‌که در فقر مطلق شریک رنج فقر عیسی مسیح گردد، درونش رشد می‌کرد. مادر ترزا بدون توجه به پاسخ‌های منفی پیشین اسقف اعظم، دو هفته بعد بار دیگر درخواست خود را با او در میان گذاشت.

صومعه لورتو، کلکته

۷ نوامبر ۱۹۴۷

عالیجناب

درست مانند زن نیکوکاری<sup>۱</sup> که در انجیل به او اشاره شده، بار دیگر سراغ‌تان آمدم تا از شما درخواست کنم بگذارید بروم. اگر با نوشتن نامه‌های مکرر، شما را خسته کردم مرا ببخشید. فرزند خود را ببخشید. او که با آرزومندی بسیار، مشتاق است خود را وقف خداوند کند؛ خود را در فقر مطلق شریک رنج فقر عیسی مسیح سازد.

عالیجناب، شما جان‌نشین پدر مقدس ما در این جا هستید. شما آرزوهای او را می‌دانید. می‌دانید چقدر این وظیفه در جهت خواست و اراده اوست. حتی چیزی بیش تر از آن. شما جان‌نشین عیسی مسیح هستید، رنجی را که او به خاطر فقرا تحمل می‌کرد به خاطر بیاورید. خواهش می‌کنم عالیجناب، اجازه بدهید هرچه زودتر بروم و کارم را شروع کنم. هیچ چیز برابم اتفاق نخواهد افتاد مگر آنچه او با رحم و بخشایش خویش اراده کرده باشد. ناتوانی، گناه‌آلودگی، عدم شایستگی و خواسته‌های فراوان من ممکن است موجب نگرانی شما را فراهم کرده باشد. همان‌طور که مرا نگران ساخته است، اما من برای بسیاری از چیزها، یا بهتر است بگویم در مورد همه چیز به او امید بسته‌ام. این همان چیزی است که این قدر به من جرئت بخشیده است. به کمک او و همراه او قادرم هر آنچه او از من بخواهد انجام دهم. پدر و ناکسم به من می‌گوید، تحمل این نوع زندگی که انتخاب کرده‌ام دشوار خواهد بود. این عیسی مسیح است که این فقرا را می‌خواهد. به دلیل ثروت‌های بسیار است که او از این همه عشق محروم شده است. هرچه از خود چیز کمتری داشته باشیم، بیش تر باید ببخشیم زیرا عشقی که بر مبنای از خود گذشتگی بنا نهاده شود، رشد خواهد کرد. او می‌خواهد فقر

۱. اشاره به زن نیکوکار سامری و گفت‌وگوی او با عیسی مسیح.

روی صلیب خواهران روحانی فقیر را در برگیرد. او بر فراز صلیب هیچ چیز از خود نداشت. این درست همان کاری است که او از ما انتظار دارد.

خدا را به خاطر خودش دوست بداریم. فقرا را به خاطر او، در وجود او و همراه او دوست بداریم.

عالیجناب، خواهش می‌کنم همه چیز را به قلب پاك مریم مقدس واگذار نمایید. او در سرزمین‌های دیگر شگفتی می‌آفریند و چنین کاری را برای قلمرو اسقفی شما نیز خواهد کرد. او از مبلغین نیکوکار شما به خاطر خدماتی که به فقرا می‌کنند مراقبت ویژه خواهد کرد. هدف ما این است که به کمک مریم مقدس، آن‌ها را به سوی عیسی مسیح راهنمایی کنیم. از دعای رزاری<sup>۱</sup> به عنوان سلاح اصلی خود استفاده کنیم. آرزوهایی که او در مورد ایمان آوردن گناهکاران از آن در فاتیما<sup>۲</sup> سخن می‌گوید، ما می‌خواهیم بار مریم مقدس را در زاغه‌ها به دوش بکشیم.

بگذارید من به نام او و به خاطر سرفرازی او بروم. به همراه مادر مقدس. به خاطر سرفرازی هر چه بیش‌تر او. عیسی مسیح اجازه نخواهد داد کار عشق و از خود گذشتگی ما، آن گونه که مورد نظر اوست، با شکست روبه‌رو شود.

من بسیار در مقابل الطافی که او طی این سال‌ها به من داشته است، ناچیز و بی‌ارزشم. بدون در نظر گرفتن شایستگی من، لطفاً به من بگویید آیا ممکن است خداوند این آرزوها را درون کسی بپروراند و نخواهد که آن‌ها محقق شوند؟ اکنون يك سال بیش‌تر است که این آرزوها در من حضور دارند. با هر بار شرکت در مراسم عبادت جمعی و عشای ربانی، در من فزونی می‌گیرند. من مشتاق و آرزومند این هستم که انسان‌های بسیاری را به سوی او جلب کنم. موجب شوم انسان‌ها با عشقی سوزان روی به خداوند بیاورند؛ عشق او را به زاغه‌ها و کوچه پس‌کوچه‌ها برسانم، به هر خانه و هر قلب. ممکن است بگویید در لورتوهم می‌توانم چنین کنم، اما آن‌جا نخواهم توانست آن‌گونه که او از من می‌خواهد زندگی کنم. نخواهم توانست او را به بیغوله‌ها برسانم، جایی که می‌خواهد حضور داشته باشد.

یک بار دیگر از شما خواهش می‌کنم عالیجناب، لطفاً اجازه دهید آن‌گونه که عیسی مسیح از

۱. Rosary دعای جمعی خانوادگی بعد از شام و پیش از خواب با تسبیح.

۲. Fatima، شهری در پرتغال که باکره مقدس در آن‌جا به مدت شش ماه، برسه کودک خردسال ظاهر شد. پیام او آوردن ایمان، نیایش و وفاداری به قلب پاکش بود.

من می‌خواهد زندگی کنم. بگذارید خود را وقف کاری کنم که او برایم انتخاب کرده است. عالیجناب ممکن است از شما تقاضا کنم برایم بسیار دعا کنید؟ دعا کنید که عدم شایستگی من مانعی سرراه کار او ایجاد نکند، سرراه آرزوهایش.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

به نظر می‌رسید مادر ترزا دلایل پایان ناپذیری برای رفتن دارد؛ رفتنی هرچه سریع‌تر. او به آینده پربرکت مبلغان نیکوکار اطمینان داشت. او این اطمینان صرف را بر اساس اعتقادش به خداوند و حضور فعال مریم مقدس بنا نهاده بود. این پاسخی بود که مادر ترزا در جواب پرسش‌ها و تردیدهای اسقف اعظم به او می‌داد: نوعی منطق «خدا محوری» بر اساس ایمان و اعتماد.

مدارکی وجود ندارد که نشان دهد اسقف پی‌ریه به این نامه پاسخ داده باشد. چنین به نظر می‌رسد که او هر نوع تلاشی را برای تفهیم نظراتش به این متقاضی مشتاق و ملتمس، دیگر کنار گذاشته بود. یک ماه بعد مادر ترزا تصمیم گرفت بار دیگر نامه‌ای بنویسد. او در این نامه از یادداشت‌هایی که نزد خود نگه داشته بود کمک گرفت و آن‌ها را جهت ارائه به اسقف ضمیمه نمود. کاری که در ماه ژانویه نیز کرده بود: گفت‌وگوهایی که بین او و آن «صدای درونی» رد و بدل شده بود، درخواست توأم با پافشاری او، خواسته‌های همیشگی و پایدار او حتی سرزنش‌های او و پاسخ‌های مادر ترزا، مقاومتش و عبادت‌هایش برای عیسی مسیح. او به ندهایی که در سال ۱۹۴۷ از عیسی مسیح دریافت کرده بود اشاره کرد و همین‌طور به پنداره‌ها و خیال‌بافی‌هایش که اسقف اعظم تنها از پدر و ناکسم درباره آن‌ها شنیده بود. مادر ترزا امیدوار بود که ذکر این جزئیات سرانجام اسقف را قانع کند که منشأ این الهام، الهی بوده است:

عید سن فرانسیس خاویرا

سپتامبر ۱۹۴۶

پدر عزیز

بسیار سپاسگزار خواهم شد که این اوراق را به عالیجناب برسانید.

در طول سال، بسیار پیش آمده که بخوام خود را وقف عیسی مسیح و سایر انسان‌ها کنم، به ویژه هندوها؛ تا به سوی او بیایند و از صمیم قلب او را دوست بدارند؛ اما از آن جا که تصور می‌کردم این تنها بخشی از آرزوهای من است بارها و بارها آن را کنار گذاشتم. یکی دانستن خودم با دختران هندو به نظرم غیرممکن می‌آمد. پس از مطالعه زندگی سنت کابرنی این فکر هم چنان در من ادامه یافت. چرا من نمی‌توانم کاری را که او در آمریکا برای عیسی مسیح انجام داد در هندوستان انجام دهم؟

چطور توانست آن قدر خود را با آمریکایی‌ها یکی بداند که بدل به یکی از آن‌ها شود؟ او منتظر نماند تا انسان‌ها به سراغش بروند بلکه خود به همراه دوستانش با اشتیاقش به جست‌وجوی آن‌ها رفت. چرا من نتوانم در این جا برای عیسی مسیح چنین کاری کنم؟ چگونه خواهم توانست؟ من به عنوان یک راهبه در لورتو بسیار خرسند بوده و هستم. ترك کردن آنچه دوست دارم و رویاروشدن با رنج دیدگان و ستم دیدگان جدید و نا آشنا دشوار است. مضحکه بسیاری شدن، به ویژه مذهبیون. انتخاب آگاهانه زندگی دشوار هندوها و پایبندی به آن [انتخاب و پایبندی] به تنهایی و بدنامی، عدم اطمینان، همه تنها به خاطر این که عیسی مسیح چنین می‌خواهد. زیرا چیزی از درون مرا فرامی‌خواند که همه چیز را رها کنم و فقط مختصری با خود بردارم تا زندگی او را زندگی کنم. وظیفه او را در هندوستان برعهده بگیرم. در تمامی دعاهایم و در همه مراسم عشای ربانی، او به شکلی مداوم از من می‌پرسد: «از خواسته‌ام سرپیچی می‌کنی؟ وقتی موضوع روح تو در میان بود، من به خود نیندیشیدم و به خاطر تو با رضا و رغبت بر صلیب کشیده شدم، تو چطور؟ آیا می‌خواهی سرپیچی کنی؟ من می‌خواهم راهبه‌های هندو، قربانیان عشق من، مری و مارتا، چنان با من یگانه شوند که عشق مرا به انسان‌ها بتابانند. می‌خواهم فقر من برفراز صلیب خواهران، را در خود گیرد. می‌خواهم فرمانبرداری من برفراز صلیب خواهران لبریز از عشق را در خود بگیرد؛ آیا تو از انجام این کار سرپیچی خواهی کرد؟»

عیسی مسیح عزیزم، چیزی را که می خواهی از قدرت من بیرون است. من به سختی نیمی از آنچه را که از من می خواهی حتی درک می کنم. من شایستگی اش را ندارم، گناهکارم، ناتوان و ضعیفم، بهتر است انسان شایسته تری را پیدا کنی. انسانی بزرگوارتر.

«تو به خاطر عشق همسرم شدی، به خاطر من به هندوستان آمدی، عطشی که به انسان ها داشتی تو را بدین جا کشاند، آیا از این که در جهت خواسته ات، گام دیگری برداری نگرانی؟ به خاطر من، به خاطر انسان ها؟ آیا بزرگواری تو ضعیف شده؟ آیا من برای تو در مرحله بعد قرار دارم؟ آیا نمی خواهی به خاطر انسان ها بمیری؟ به همین دلیل است که اهمیت نمی دهی چه بر سر آن ها می آید. قلب تو هیچ گاه به قدر مادرم غم ندیده است. ما همه چیز خود را در راه انسان ها دادیم، و تو؟ نگران این هستی که میل به خدمت را از دست بدهی؟ غیر مذهبی شوی؟ می خواهی محافظه کاری کنی؟ نه، وظیفه تو این است که انسان ها را دوست بداری، به خاطر آن ها زجر بکشی و آن ها را نجات دهی؛ با گام برداشتن در آنچه که من برای تو آرزو می کنم. تو لباس های ساده هندی خواهی پوشید، یا آن گونه که مادر من می پوشید ساده و فقیرانه. پوشش فعلی تو نیز مقدس است چون نشانه ای از من دارد. ساری تو هم مقدس خواهد بود زیرا نشانه ای از من است.»

به من روشنائی بده، و روح را در من جاری کن تا به من آنچه را که خواست توست بیاموزد، تا به من قدرت دهد کارهایی را که دلخواه توست انجام دهم. مسیح من، اجازه نده فریب بخورم. اگر این تویی که چنین می خواهی گواهی بر من بفرست، اگر نه کاری کن که مرا رها کند. من چشم بسته به تو اعتماد دارم، آیا اجازه خواهی داد روحم را گم کنم؟ عیسی مسیح من بسیار نگرانم. به شدت نگرانم، نگذار فریب بخورم، بسیار می ترسم. این ترس نشان می دهد که چقدر خود را دوست دارم. من از رنج هایی که ممکن است سراغم بیایند می ترسم؛ از این که بخوام به سبک هندوها زندگی کنم، مانند آن ها بپوشم، بخورم و بخوابم. این که هرگز به میل خود زندگی نکنم، بین چقدر قلب مرا تحت تأثیر قرار داده است.

همیشه گفته ای، هر آنچه آرزو داری از من درخواست کن، من حالا می خواهم به وظایف مان عمل کنیم. «همسر کوچک من، طفلک من، وحشت نکن. من همواره در کنارت خواهم بود. تو رنج خواهی کشید همان طور که حالا هم رنج می کشی، اما اگر تو عروس کوچک من هستی، عروس عیسای مصلوب، باید این رنج را در قلبت تحمل کنی، بگذار وظیفه ام را آغاز کنم. از خواست من سرپیچی نکن، با عشق خود به من اعتماد کن، کورکورانه به من اعتماد کن.»

مسیح من، من تنها به تو تعلق دارم، خیلی احمقم، نمی دانم چطور باید حرف بزنم. هرچه آرزو داری از من بخواه، هرطور که آرزو داری، تا هروقت که می خواهی. عیسی مسیح، من تو را به خاطر آنچه می بخشی دوست ندارم بلکه به خاطر آنچه می ستانی دوست دارم. چرا من نمی توانم يك راهبه تمام عیار در لورتو باشم، قربانی واقعی عشق تو، همین جا، چرا نمی توانم مثل هر کس دیگری باشم؟ به صدها راهبه دیگر در لورتو نگاه کن، آن ها به طور کامل به تو خدمت کرده اند و اکنون با تو اند. چرا من نمی توانم از همان راه عبور کنم و به سویت بیایم؟

«من راهبه های هندو را می خواهم، مبلغین نیکوکار که شعله عشق مرا به میان فقر ببرند. میان افراد روبه مرگ، بیماران و کودکان. فقرایی که می خواهم آن ها را روبه من بیاوری و خواهرانی که زندگی خود را وقف عشق من خواهند کرد، این انسان ها را به سوی من خواهند آورد. می دانم که تو ناتوان ترین افراد هستی، ضعیف و گناهکار. اما درست به همین دلیل می خواهم تو وسیله مباحث خود به من باشی. آیا از خواسته ام سرپیچی می کنی؟ طفلک من. انسان ها را به من برسان. روح کودکان فقیر خیابانی را. اگر می دانستی چقدر دردناک است که شاهد باشی این کودکان چگونه غرق گناه می شوند. من آرزومند عشق پاک آن ها هستم. اگر به خواست من پاسخ می گفتی و این ارواح انسانی را به سویم می آوردی، آن ها را از دست شیطان دور می کردی، اگر فقط می دانستی روزانه چند تن از آن ها در دام گناه می افتند. برای رسیدگی به ثروتمندان و افراد توانا خواهران بسیاری هستند اما برای فقرای من مطلقاً هیچ کس نیست. من شوق آن ها را دارم. آن ها که دوست شان می دارم؛ آیا از این خواسته سرپیچی می کنی؟»

«طفلک من بیا، بیا، مرا به سوی بیغوله فقرا ببر، بیا و پرتوی از من باش، من به تنهایی نمی توانم، آن ها مرا نمی شناسند، چقدر مشتاقم به بیغوله های آن ها بروم، خانه های تاریک و غمزه شان، بیا و خودت را وقف آن ها کن، با فداکاری ات، با عشق خودت به من. آن ها مرا خواهند دید، خواهند شناخت و پذیرایم خواهند شد. از خودگذشتگی بیش تری از خود نشان بده، با ملاحظت لبخند بزن، مشتاقانه تر عبادت کن، در آن صورت تمام دشواری ها ناپدید خواهند شد.»

«تو ترسیده ای. چقدر ترس تو مرا رنجیده خاطر کرده است. ترس، من از تو می خواهم که این کار را برایم انجام دهی، ترس، حتی اگر همه دنیا علیه تو باشند و به تو بخرند. اگر همکارانت و مقامات ارشد به چشم حقارت به تو بنگرند، ترس. من در وجود تو هستم، با تو و برای تو. تو رنج خواهی کشید، بسیار رنج خواهی کشید. اما به یاد داشته باش من با تو

هستم حتی اگر همه دنیا تو را طرد کنند. به یاد داشته باش که تو متعلق به منی. من هم به تو تعلق دارم... نترس... من هستم. فقط اطاعت کن، با خوشنودی اطاعت کن. بی درنگ و بی هیچ چون و چرایی فقط اطاعت کن. اگر حرفم را اطاعت کنی هرگز تو را رها نخواهم کرد.»

۱. من جمعیت بسیاری را دیدم، بسیاری از مردم را، فقرای بسیار، فرزندان شان، همه دستان شان را به سوی من دراز کرده بودند و صدا می زدند به میان ما بیا... بیا... بیا ما را نجات بده... عیسی مسیح را نزد ما بیاور...

۲. باز هم جمعیت بسیار، من رنج و اندوه بسیاری را در چهره آن ها دیدم. من کنار بانوی مان زانو زده بودم و او رو در روی آن ها ایستاده بود. من چهره اش را ندیدم ولی صدایش را شنیدم که می گفت مراقب آن ها باش، آن ها متعلق به من هستند... آن ها را نزد عیسی مسیح بیاور. عیسی مسیح را به آن ها برسان، نترس... به آن ها دعای ژزاری را بیاور، به خانواده شان. همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت. نترس، عیسی مسیح و من با تو و فرزندان تو خواهیم بود.

۳. باز همان جمعیت بزرگ. آن ها در تاریکی قرار داشتند، با وجود این هنوز می توانستم آن ها را ببینم. عیسی مسیح بر فراز صلیب. بانوی ما به فاصله کمی از صلیب، و من به شکل دختر کوچکی مقابل او. دست چپ بانو روی شانه چپ من بود و با دست راست، بازوی راست مرا گرفته بود. هر دو ما رو به صلیب ایستاده بودیم. عیسی مسیح گفت: «من از تو خواستم، آن ها از تو خواستند، و مادرم نیز از تو می خواهد. آیا از انجام این کار سرپیچی می کنی؟ این که از آن ها مراقبت کنی و آن ها را به سوی من بیاوری؟»

من پاسخ دادم، عیسی مسیح، می دانی که من آماده ام در هر لحظه کار را شروع کنم. از آن پس نه چیزی دیدم و نه چیزی شنیدم، اما می دانم هر آنچه نوشته ام حقیقت دارد، هم چنان که به شما گفتم خواست من بر این موضوع استوار نیست، گرچه می دانم حقیقت دارد. اگر در این مورد حرف زده ام، اگر سعی کرده ام این آرزو را در قلبم بکشم، در مقابل عیسی مسیح گناهکارم. چرا چنین چیزی برای من، حقیرترین مخلوق او، اتفاق افتاده است نمی دانم. بسیار سعی کرده ام تا عیسی مسیح را قانع کنم که فرد دیگری پیدا کند، بزرگوarter، قدرتمندتر، ولی مثل این که او از سردرگمی و ناتوانی من لذت می برد. آرزوی من برای فرو نشاندن عطش ارواح انسانی فقرا، برای قربانیان خالص عشق او با شرکت در مراسم عبادات جمعی و عشای ربانی افزون تر می شود. تمام عبادت هایم و به عبارتی، تمام روزم، سرشار از این آرزوست. لطفاً بیش از این تأخیر نکنید. از بانوی ما بخواهید که به مناسبت



عید روز هشتم<sup>۱</sup> این افتخار را به ما ارزانی دارد.

عالیجناب، اگر چیزهای دیگری هست که قبلاً به آن‌ها اشاره کرده‌ام و اکنون به یاد نمی‌آورم، لطفاً مراد جریان قرار دهید. من به ایشان گفتم که تنها می‌خواهم از خواست خداوند تبعیت کنم.

اکنون دیگر نمی‌ترسم، خود را کاملاً به دست او می‌سپارم. او می‌تواند هرگونه صلاح بداند مرا از سرراهش دور کند.

لطفاً به عالیجناب دربارهٔ دو دختر یوگسلاو در رم اشاره کنید؛ همین‌طور شش دختر بنگالی و یک دختر بلژیکی در جنوب. شما آن دختر بلژیکی را می‌شناسید. خدمات مذهبی آن‌ها آغاز خواهد شد. من از این موضوع وحشتی ندارم. گرچه همه فکر می‌کنند که موجود خوش‌بینی هستم اما می‌دانم که چقدر عشق و بزرگواری در قلب این دختران بنگالی وجود دارد، به خصوص اگر به آن‌ها فرصت داده شود که به مراتب بالا برسند. از خودگذشتگی و خویشتن‌داری سرانجام کار ما خواهد بود در این راه ناامیدی‌هاست. اما آنچه خدای مهربان از ما می‌خواهد تنها عشق و اعتقاد ما به اوست. لطفاً در طول عبادات جمعی مقدس برایم دعا کنید.

— ارادتمند به عیسی مسیح

ام. ترزا

پی‌نوشت: لطفاً به عالیجناب توضیح دهید منظورم از این‌ها چیست، من به خیال بافی‌ها و پنداره‌ها تکیه ندارم چیست، این را با قاطعیت می‌گویم، حتی اگر آرزوهایم به جایی نرسند باز به همان قوت بافی خواهند ماند. همین‌طور آمادگی برای تبعیت از ارادهٔ مقدس او.

#### رویاها و پنداره‌ها

این تنها موردی است که مادر ترزا در مکاتباتش، به آن پنداره‌ها و خیال بافی‌ها اشاره کرده است. توصیف‌های بعدی او از عیسای مصلوب نشان از این دارد که این تخیلات چقدر پر شور بوده‌اند. رویاهای مرتبط با یکدیگر که هر

۱. هشتم دسامبر، عید بارداری مریم مقدس.

يك بر مبنای دیگری شکل گرفته اند.

در تخیلات بار اول، او خود را در میان جمعیتی از فقرا و کودکان دیده بود. صدایی که می شنید متعلق به مسیح محبوبش نبود. آن صدایی که می گفت: «بیا، بیا، مرا به بیغوله فقرا برسان. و پرتوی از من باش.» بلکه این صدا متعلق به آن جمعیت بود که فریاد می زدند: «بیا و ما را نجات بده... بیا ما را به عیسی مسیح برسان.» صدای این دعوت دو جانبه هم از جانب عیسی مسیح و هم از سوی آن خیل عظیم جمعیت، تا پایان عمر درون مادر ترزا طنین انداز بود. در خواب و خیال دوم، او شاهد درد ورنج بیش تر انبوهی از جمعیت بود. مادر ترزا این بار کنار بانوی مقدس ایستاده بود؛ این بار نوبت مریم مقدس بود که خواسته اش را با او در میان بگذارد. «آن ها را به عیسی مسیح برسان... مسیح را به آن ها برسان.» مریم مقدس او را به پاسخگویی به هر دو درخواستش ترغیب می کرد. «راهی برای خوشبختی همگان.» با تعلیم دعای ژزاری به آن ها، به عنوان اعضای يك خانواده و مطمئن ساختن آن ها به این که بانوی مقدس کنارشان حضور دارد.

بار سوم انبوه جمعیت رنج کشیده با جوش و خروش می گفتند که «تاریکی آن ها را در خود فرو برده.» این بار مادر ترزا هم آن ها را می دید و هم عیسای مسیح را بر فراز صلیب. نقش مریم مقدس نیز در این پنداره بزرگ بود. او چون مادری که حامی فرزند کوچکش باشد پشت مادر ترزا ایستاده بود و هر دو رو به مسیح مصلوب داشتند. این بار صدا از عیسی مسیح بود که به مادر ترزا یادآوری می کرد: «من از تو خواسته ام، آن ها از تو خواسته اند و او، مادرم، از تو خواسته است. آیا می خواهی از خواسته ام سرپیچی کنی؟»

مادر ترزا پس از این فراخوان های سه مرحله ای و صدایی که آن پیمان پنهان را به خاطرش می آورد پاسخ داده بود: «یا عیسی مسیح، می دانی که من هر لحظه آماده رفتنم.» مادر ترزا یقین داشت که این ندایی الهی است و همین اشتیاق به برآورده ساختن خواست الهی به او جرئت می داد تا ایستادگی کند. نادیده گرفتن

و یا انکار این ندا، او را در پیشگاه خداوند گناهکار می ساخت. با این همه قبل از هر نوع اقدامی مادر ترزا باید در انتظار پاسخ اسقف اعظم می ماند.

### می توانی شروع کنی

اسقف پی ریه قدرت شخصیت و عظمت شجاعتی را که و رای ایستادگی مادر ترزا نهفته بود درک کرده بود. او با مطالعه «طرح کلی» و مقررات اولیه انجمن مذهبی جدید، افکار روشن، اهداف و عزم جزم مادر ترزا را به خوبی تشخیص داده بود. مادر ترزا با پاسخ های صریح خود به تمامی تردیدهای اسقف اعظم، ثابت کرده بود که او تنها یک آرمان گرای خیال پرداز نیست بلکه بسیار مصمم است و کاملاً روی اهداف والای خود تمرکز کرده است.

از آن جا که اسقف، ترزا و طرح او را بسیار جدی گرفته بود در تصمیم خود مبنی بر مطالعه دقیق و موثکافانه آن، با وجود درخواست های مکرر مادر ترزا برای تسریع در کار، هم چنان استوار باقی ماند. در طول سفرش به اروپا در ماه ژوئن سال قبل، اسقف با یکی از عالمان الهیات بلند پایه در رم ملاقات کرده بود. در بازگشت به هندوستان او با دو کشیش دیگر که به شرایط بومی منطقه آشنایی داشتند نیز مشورت هایی کرده بود. این مقامات بلند پایه، طرح را بدون توجه به آن «ندا های درونی و آن تخیلات» مطالعه و به اسقف اعظم توصیه کرده بودند «او می تواند با رعایت احتیاط اجازه چنین کاری را بدهد».

پس از نیاپیش ها و مطالعات طولانی، سرانجام اسقف احساس کرد که می تواند به مادر ترزا اجازه دهد که اهدافش را عملی کند. او بعدها خطاب به گرترو، مادر روحانی ارشد لورتو نوشت: «من عمیقاً قانع شده ام که با امتناع از اعلام رضایتم، مانع از آن می شوم که اراده خداوندی از طریق مادر ترزا محقق شود. فکرمی کنم برای روشن شدن ضمیرم کار بیش تری از دستم ساخته نیست.» تصمیم اسقف بر پدیده خارق العاده ای که مادر ترزا با آن مواجه گردیده بود، استوار نبود بلکه بر عمق زندگی معنوی، فرمانبرداری و شورش و شوق او تکیه

داشت. نظر اسقف این بود که طرح کلی مادر ترزا و مقررات انجمن مذهبی راه حل مناسبی برای برآوردن نیازهای حیاتی کلیسا خواهد بود. «می توانی شروع کنی» بیشترین کلماتی بود که مادر ترزا پس از آن همه انتظار ضمن دیداری با اسقف اعظم، پس از مراسم «مس» یا عشای ربانی در صومعه لورتورازا شنید - چیزی نزدیک به ۱۹ سال پس از ورود مادر ترزا به هندوستان، یعنی ششم ژانویه ۱۹۴۸.

فصل ششم  
دخمه‌های تاریک؛ سرانجام آن رویا جامه عمل پوشید

من به اختیار خود و به لطف فرمانبرداری پیش می‌روم  
— مادر ترزا

برای عظمت نام او

مادر ترزا تنها با تکیه بر رضایت اسقف اعظم نمی‌توانست گام بعدی را برای برآورده ساختن مشیت الهی بردارد. طبق مقررات کلیسا، او به اجازه مادر روحانی ارشد لورتو یعنی گرتروود کندی، نیز نیاز داشت تا پس از کسب مجوز قانونی از پاپ بتواند جهت شروع مأموریت جدیدش لورتورا ترک کند. در درخواستی که مادر ترزا چهار روز پس از دریافت نظر مساعد اسقف، برای مادر گرتروود نوشت هیچ‌گونه اشاره‌ای به آن نداها و پنداره‌ها نکرد، بلکه چکیده‌ای از مأموریت جدید و اهداف معنوی آینده را برای او توضیح داد.

صومعه لورتو، ایتالیا

۱۰ ژانویه ۱۹۴۸

مادر روحانی بسیار عزیزم

موضوع این نامه برای من بسیار مقدس است، به همین دلیل از شما خواهش می‌کنم محتوای آن را پنهان نگاه دارید. اگر تمایل دارید مادر روحانی ناحیه نیز در جریان امر قرار بگیرند من

نسخه‌ای از این نامه را برای شان ارسال خواهم کرد، در غیر این صورت ترجیح می‌دهم هیچ‌یک از خواهران روحانی از این ماجرا مطلع نشوند.

در سپتامبر ۱۹۴۶، من برای گذراندن تعطیلات و هم چنین هشت روز عزت‌گزینی به دارجیلینگ رفتم و در بازگشت موارد زیر را به اطلاع پدر معنوی ام رساندم:

خداوند از من می‌خواهد با رسیدگی به مستمندان در زاغه‌ها، بیماران و افراد رو به مرگ، فقرا در دخمه‌های کثیف شان و کودکان خیابانی در فقر مطلق خود را کاملاً وقف او نمایم، در زندگی توأم با فداکاری و از خود گذشتگی خود را با دختران هندویکی بدانم. به عبارتی خود را بدون هیچ ملاحظه‌ای و صرفاً به خاطر خداوند، وقف فقرای زاغه‌نشین و خیابانی کنم. پدر روحانی کار مرا به تأخیر انداختند گرچه می‌دانستند که این اراده الهی است، حتی از من خواستند به آن نیندیشم. بارها و بارها در این چهار ماه از ایشان درخواست کردم اجازه دهند در این مورد با عالیجناب صحبت کنم اما ایشان هر بار درخواست مراد کردند تا تاریخ هشتم ژانویه ۴۷.

آن زمان به من گفتند می‌توانم موضوع را با عالیجناب در میان بگذارم. من موضوع را با ذکر جزئیات به اطلاع ایشان رساندم. عالیجناب یک سال تمام آن را مورد مطالعه قرار دادند و برای این که اطمینان یابند منشأ این خواست الهی است یا نه، عبادت و نیایش بسیار کردند. در تاریخ ششم ژانویه ۴۸، که ایشان برای برگزاری مراسم «مس» به این جا آمده بودند به من گفتند «می‌توانی شروع کنی»، سپس به من اجازه دادند تا برای شما نامه بنویسم و جریان آن «ندای درونی» را به اطلاع‌تان برسانم.

مادر روحانی عزیز، آرزو می‌کنم این طرح را به بهترین نحو ممکن پیش ببرم. برای عظمت نام او، اکنون روی به شما آورده‌ام تا به من کمک کنید آرزوی مقدس او را برآورده سازم.

می‌خواهم در اولین فرصت، نزدیک‌ترین تاریخی که برای انجمن مقدس ممکن باشد، انجمن سوگند رهبانیت<sup>(۱)</sup> مرا لغو کند تا با آزادی از این تعهد بتوانم هرچه زودتر لورتو را ترک کنم و برای زندگی به سبک هندوها در هندوستان و کار در زاغه‌ها آماده شوم. از شما می‌خواهم اجازه دهید که برای این اجازه ویژه، درخواستی به انجمن مقدس ارائه دهم تا مرا از انجام تعهداتم معاف دارند. من در اکتبر ۱۹۲۸، وارد لورتو شده‌ام و در ماه می ۱۹۳۷، آخرین سوگند خود را بجای آورده‌ام.

مادر روحانی بسیار عزیز، اطمینان دارم که این اراده خداوند است که از من می‌خواهد بروم و کار را شروع کنم. این که چرا او مرا، این موجود حقیر بی‌ارزش، گناهکار، ناتوان و بیچاره را

انتخاب کرده نمی دانم. این چیزی نیست که بتوانم به آن پاسخ دهم. روش او برایم مبهم است. من بسیار و بسیار در این مورد نیایش کردم. همه زوایای آن را سنجیدم ولی پاسخ هم چنان همان است که بود: این که همه چیز را رها کنم و هرچه بیش تر به او خدمت نمایم. یک زندگی سراپا تسلیم و فداکاری برای او و فقرای او. می دانم که درباره ام نگران خواهید شد ولی خواهش می کنم مرا از در بیش گرفتن مسیری که او برایم انتخاب کرده است، باز ندارید. اگر شما هم در هندوستان بودید، اگر چیزهایی را که طی این سال ها دیده ام مشاهده کرده بودید، شما نیز از صمیم قلب آرزو می کردید تا عیسی مسیح را هرچه بیش تر به فقرایی که بیش ترین رنج را تحمل می کنند و سرانجام به تاریکی فرو می روند بشناسانیم. زیرا برای کمک به آن ها در بیغوله های تاریک شان هیچ راهبه ای وجود ندارد. مادر روحانی عزیز اجازه دهید من بروم. می دانم که من یکی از فرزندان حقیر شما هستم.

اما با همان اطمینانی که خداوند به من ارزانی داشته، به شما اعتماد دارم و مطمئنم شما به من در برآوردن خواسته او کمک خواهید کرد. لطفاً مرا از فدا شدن در راه او و فقرایش منع نکنید.

من بسیاری از دشواری ها و سختی هایی را که آن نوع زندگی سرراهم قرار خواهد داد پیش بینی می کنم. اما کورکورانه به خداوند اطمینان دارم و می دانم او مرا مأیوس نخواهد کرد حتی اگر مرتکب اشتباه شوم.

هم چنان که قبلاً به شما گفته ام، اسقف اعظم کلکته همه چیز را می دانند و برای عدم نیاز به هرگفت و گویی، من این نامه را از طریق ایشان برای شما می فرستم.

مادر روحانی عزیز لطفاً برایم دعا کنید، بسیار برایم دعا کنید و از راهبه های ارشد در صومعه نیز لطفاً بخواهید چنین کنند.

— فرزند دوستدار عیسی مسیح

مری ترزا بوژادیو

او کاملاً اطمینان دارد

هم چنان که مادر ترزا پیش بینی کرده بود،<sup>(۲۱)</sup> اسقف پی ریه از آن پس بدل به مشاور عمده و پشتیبان صمیمی او گردید. وظیفه او این بود که به مادر ترزا کمک کند از زبیر بار تعهداتش به عنوان راهبه لورتو معاف شود.

موضوع مهم این بود که آیا مادر ترزا در طول فعالیتش خارج از صومعه می‌تواند عضو انجمن لورتو باقی بماند یا نه. مادر ترزا در نامه‌اش خطاب به مادر گرتود، توجه او را به ابطال سوگندش و سوگند رهبانیت جلب کرده بود. گرچه مادر ترزا می‌دانست این کار مستلزم جدایی کامل او از صومعه لورتواست، با این حال او مصمم بود هم چنان به عنوان يك معتقد به عیسی مسیح باقی بماند. او قبلاً نیز در این مورد تأکید کرده بود:

هیچ کس نمی‌تواند مرا از خداوند جدا کند، من خود را وقف او کرده‌ام و آرزو می‌کنم در همین حال بمیرم. من نمی‌دانم قوانین کلیسا در این مورد چه می‌گویند، اما می‌دانم که عیسی مسیح هرگز خود را از من جدا نمی‌داند، همین‌طور به هیچ کس اجازه نخواهد داد مرا از او جدا کند.

می‌خواهم مطمئن باشم که از همان لحظه‌ای که سوگند من به عنوان راهبه لورتو ابطال می‌شود، به من اجازه خواهید داد نسبت به تعهداتم به عیسی مسیح پایبند بمانم. من حاضر نیستم لحظه‌ای از عمرم را بدون تعلق به او سپری کنم.

پدر ون اکسم به او پیشنهاد زندگی خارج از انجمن مذهبی برای مدت معین را داده بود. این پیشنهاد به او امکان می‌داد سوگندش را به عنوان يك راهبه لورتو حفظ کند و هرگاه احساس کرد که در انجام وظیفه موفق نیست، سرکار قبلی‌اش بازگردد. با این همه مادر ترزا هم چنان برای ابطال سوگندش تلاش می‌کرد.

گرچه او سعی می‌کرد درهای لورتورا به روی خود گشوده نگاه دارد اما می‌دانست که چنین مجوزی ضرورتی ندارد: «اگر این الهام از جانب خداوند باشد، که مطمئناً چنین است، دلیلی برای شکست وجود ندارد.»

اسقف اعظم به دفاع از مادر ترزا برخاست. گرچه او نیز حس می‌کرد پیشنهاد پدر ون اکسم به مراتب به نفع مادر ترزا خواهد بود. با این همه او پس از گفت‌وگوی سال گذشته‌اش با مادر ترزا شرایط او را درک می‌کرد و به آن احترام می‌گذاشت: «اسقف نیز منشأ این الهام را الهی می‌دانست.» می‌خواست مسئولیت آن را



برعهده بگیرد. از این روتمایی نداشت که با خواسته‌های مادر ترزا مخالفت کند:

درباره سوال‌شان در مورد انتخاب زندگی خارج از انجمن مذهبی و یا ابطال سوگند رهبانیت، ممکن است حق باشما [پدر و ناکسم] باشد که مورد اول را ترجیح می‌دهید. با این همه من نیز باید قبول کنم که درخواست این شخص نازنین (مادر ترزا) در مورد ابطال سوگند منطقی‌تر به نظر می‌آید. اگر او کاملاً اطمینان دارد که این عیسی‌ای ماست که از او انجام چنین مأموریتی را می‌خواهد، دلیلی برای شکست وجود ندارد و به تبع آن دلیلی هم برای بازگشت به سرکار قبلی‌اش در بین نخواهد بود. من به خوبی این نکته را درک می‌کنم. به همین دلیل است که نمی‌خواهم روی تصمیمش برای انتخاب هر یک از دو مورد فوق اثر بگذارم.

به منظور رازداری، اسقف پی‌ریه پس از آن‌که نامه مادر ترزا خطاب به مادر گرترو را از طریق پدر و ناکسم دریافت کرد، مسئولیت مکاتبات مادر ترزا را با مقامات ارشد لورتو برعهده گرفت. او با آگاهی ناشی از اطمینانش به مشاور یسوعی خود چنین نوشت: «کار ما اکنون در مراحل پایانی است. کار ما این بود که ببینیم آیا می‌توانیم به او اجازه دهیم کارش را شروع کند یا نه. از این پس باقی را به خدا واگذار می‌کنیم و تنها به ابزاری بدل می‌شویم که مناسب‌ترین مکان برای ما جهت انجام وظایف تثلیث مقدس است.»

روز بعد اسقف نامه مادر ترزا را به همراه گزارش خود به دو بلین فرستاد. در این گزارش او به روند طولانی تحقیق و مطالعات یک ساله خود اشاره کرده و نظرش را نسبت به این راهب لورتو و درخواست غیر معمول او بیان کرده بود:

اکنون باید اضافه کنم که من علاوه بر تحقیق درباره خواهر، به سخنان و گفته‌های پدر معنوی او و سایرین نیز گوش داده‌ام. من کاملاً آگاهم که مادر ترزا چنان‌که باید خوب شناخته نشده و بسیاری نسبت به او نظر مساعدی ندارند. این موضوع تا حدی به آموزش‌های پیشین او باز می‌گردد که از بسیاری لحاظ، با کسانی که از سایر

کشورهای اروپایی بدین جا منتقل شده اند تفاوت دارد: او یوگسلاوی تبار است.<sup>[۱]</sup> من سال هاست که او را می شناسم. از همان زمان که تعلیماتش را در هندوستان آغاز کرد. بی آن که تحت تأثیر احساسات قرار بگیرم و یا قصد مبالغه داشته باشم، باید بگویم به رغم ضعف های ظاهری اش، بدون تردید او به لحاظ زندگی مذهبی نمونه بسیار کاملی است. صمیمانه با عیسی مسیح همبستگی دارد، فروتن، فرمانبردار، بی نهایت پرشور و شوق و از خود گذشته.

شما ابرازی در دست او هستید، نه بیش تر

مادر ترزا مشتاقانه در انتظار پاسخی از جانب مادر گرترو بود و وقتی پس از گذشت سه هفته پاسخی دریافت نکرد، کمی نگران شد. البته این انتظار که خواسته او به سرعت مورد بررسی قرار گیرد و به آن سریعاً پاسخ داده شود انتظار معقولی نبود، اما او برای شروع کاری یکپارچه شور و شوق بود. مادر ترزا پس از گفت و گویا مادر روحانی بخش، (مقام ارشد خود در کلکته) اسقف را تحت فشار گذاشت تا روند کار با سرعت بیش تری انجام شود.

صومعه لورتو، اتالی

۲۸ ژانویه ۴۸

عالیجناب

خیال داشتم زودتر از این ها برای تان نامه بنویسم ولی فرصتی پیش نیامده بود. هنوز هم مشتاقم به وعده ام به خداوند عمل کنم.

مایلم هر چه زودتر چنین چیزی اتفاق بیفتد. شاید تا به حال تأخیر ضرورت داشت. اما اکنون که شما دریافته اید این خواست خداوند است که کار را شروع کنیم، و ارواح انسانی نیز در انتظار مبلغین نیکوکارند، چرا این قدر مرا در انتظار گذاشته اید؟ مقامات ارشد من اکنون هر آنچه را باید بدانند می دانند.

جلسه ملاقاتم با مادر روحانی بخش به خوبی پیش رفت. او مرا سرزنش نکرد. سعی نکرد نظر مرا تغییر دهد. او بی نهایت با محبت و مهربان است. بقیه مطالب را نیز که پدر و ناکسم با شما در میان گذاشته اند. اکنون سه هفته از روزی که برای مادر روحانی ارشد نامه نوشته ام،<sup>[۱]</sup>

می‌گذرد. تا کی باید منتظر بمانم؟ آیا بهتر نیست مستقیماً برای مقامات نامه‌ای بنویسیم؟ وقتی ماجرا به رم ارجاع شود کار به قدر کافی به تأخیر خواهد افتاد ولی تأخیر فعلی چرا؟ مرا به خاطر نوع نامه‌ام ببخشید اما اشتیاق برای فداکاری در راه خدا و انسان‌های مستمند، هرچه بیش‌تر در من در حال فزونی گرفتن است.

مسئله البته در صورت موافقت شما، این است که خیال دارم در شرایط جدید، هرچه که باشد، پدر و ن اکسم را به عنوان پدر معنوی خود حفظ کنم. به این علت که ایشان مرا کاملاً می‌شناسند و همه چیز را در مورد وظیفه مذهبی‌ام می‌دانند. اما اگر شما نظر دیگری داشته باشید با خوشنودی آن را اطاعت خواهم کرد.

در رم دو دختر یوگسلاو هستند که مایل‌اند به صومعه لورتو ملحق شوند اما از آن‌ها خواسته شده کمی صبر کنند زیرا خوابگاه صومعه در حال حاضر تعطیل است. آن دو می‌خواهند یکسره خود را وقف بنگال کنند. یکی از آن‌ها پرستاری مجرب و دیگری آموزگار است. اجازه می‌دهید من یا پدر و ن اکسم برای شان نامه‌ای بنویسم و درباره کار در زاغه‌ها اطلاعاتی به آن‌ها بدهیم؟<sup>[۵]</sup>

سؤال دیگری درباره فقر مطلق دارم که بسیار سپاسگزار خواهم شد نظر شما را در مورد آن بدانم. شما تا چه حد بر کم کردن یا ساده‌تر کردن آن تأکید دارید؟ مقصود نهایی ما باید کدام یک از آن‌ها باشد؟ منظورم از فقر مطلق، فقر واقعی و تمام و کمال است. نه مردن از گرسنگی، بلکه کمبود فقری در حد آنچه فقرا واقعی دارند. بی‌توجهی به آنچه مردم دنیا برای خود می‌خواهند. چقدر شما به ما برای چنین تغییری کمک خواهید کرد؟

برای مراسم عشای ربانی همراه با نان و شراب حضور چه تعداد ضروری است؟ کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم بدون الطاف مداوم او و عبادت ممکن نیست. او همه کارها را برعهده خواهد گرفت. ما باید تنها از او پیروی کنیم.

لطفاً برایم دعا کنید تا بتوانم کارهایی را که مورد رضایت اوست انجام دهم.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

مادر ترزا تصمیم داشت به نظرات اسقف اعظم درباره فقر مطلق در «انجمن مذهبی» آینده‌اش پایبند بماند. مقرراتی که به دلیل بریایی یک اجتماع مذهبی

جدید باید به مراتب جدی تر از روش فعلی رعایت می شد. عیسی مسیح از او خواسته بود «راهبه ها با فقر او بر فراز صلیب پوشانده شوند»، بنابراین مادر ترزا با مهارت سعی می کرد از هرگونه تلاشی از جانب اسقف اعظم برای مهار فقر طاقت فرسایی که او برای خواهرانش در نظر گرفته بود جلوگیری نماید.

اسقف گرچه از او حمایت می کرد اما مادر ترزا را بسیار شتابزده می دید و از این رو او را تشویق کرد تنها به عنوان يك ابزار ساده، مطیع و فرمانبردار در انتظار فرمان خداوند بماند.

عمارت اسقفی، ۳۲ پارک استریت

کلکته ۲۹ ژانویه ۱۹۴۸

مادر ترزای عزیز

در پناه صلح و آرامش عیسی مسیح

نامه تاریخ بیست و هشتم شما را سریعاً دریافت کردم.

نامه در تاریخ دوازدهم به ایرلند ارسال گردیده، به همین دلیل است که از شما می خواهم تا پایان هفته صبر کنید تا در کلکته خبرها را به شما برسانم. فکر می کنم مادر روحانی نامه را در هجدهم یا نوزدهم دریافت کرده باشد. انتظار دریافت جواب نامه در همین لحظه بدین معنی است که ایشان هیچ وظیفه دیگری نداشته مگر پاسخ دادن به نامه شما. شاید او بیمار و یا در سفر بوده است. کمی صبر کنید. اگر عیسی مسیح بخواهد معجزه ای نشان دهد قطعاً می تواند، ولی ما حق نداریم چنین انتظاری داشته باشیم و او نیز بدون دلایل مناسب، معجزه نخواهد کرد. صبور باشید. با نوشتن نامه به رم ممکن است کار دشوارتر شود. شاید مادر روحانی خود قبلاً چنین کرده باشد. منتظر جواب بمانید. کارها را عجولانه دنبال نکنید و از دیگران نیز چنین انتظاری نداشته باشید. من شرایط ایشان را درک می کنم. مادر ارشد می خواهد پیش از تصمیم گیری دعا و نیایش کند تا بازتاب نور الهی ضمیرش را روشن سازد. شما با مسئولیت خود درخواست کرده اید، من نیز به همین ترتیب؛ این بسیار طبیعی است، ما باید منتظر بمانیم که او نیز چنین کند. مادر روحانی ارشد باید آنچه را شما یا من خطاب به ایشان نوشته ایم، مسلم تشخیص دهد. از این که شنیدم مادر روحانی بخش با محبت پاسخ شما را داده اند بسیار خوشحال

شدم. البته او نیز برای روشنی درون شما دعا خواهد کرد. شاید بدون نام بردن از کسی با دیگران مشورت کند. پاسخ شما به موقع به دست تان خواهد رسید. صبور باشید. بسیار عبادت کنید. در یگانگی با عیسی مسیح زندگی کنید. از او بخواهید به شما نور درون و قدرت و اراده دهد. اما در کار او مداخله نکنید؛ سعی نکنید چیزی از خود به این مسئله اضافه کنید. شما فقط ابزاری در دست او هستید. نه چیزی بیش تر. من نیز دعا می‌کنم. اما اگر کارها به سرعت پیش بروند احساس ناامیدی خواهم کرد. بگذارید هر کس کار را بر اساس وجدان خویش انجام دهد نه از روی شتابزدگی. البته لزومی ندارد بی‌جهت کارها را به تأخیر بیندازیم، اما علتی هم ندارد که بی‌جهت آن‌ها را تسریع کنیم. اگر خداوند بخواهد این کار سریع‌تر انجام شود خود وسیله آن را فراهم خواهد کرد. در عین حال ما موجودات انسانی باید به روش خود عمل کنیم. خداوند نگهدارتان باد. همراه با عبادت‌کنندگان.

— ارادتمند عیسی مسیح

اسقف پی‌ریه

بخش‌هایی از نامه که زیر آن‌ها خط کشیده شده، کار مادر ترزا است، به دلیل تأثیری که این کلمات بر او داشته‌اند. او این نامه را به همراه یادداشت‌هایی که در حاشیه آن نوشته بود در اختیار پدر و ناکسم قرار داده بود.

لطفاً نامه را از بین ببرید. من از قسمت‌های مورد نیاز نسخه‌ای تهیه کرده‌ام. نامه دلنشینی بود، برایم دعا کنید تا بیاموزم چگونه از خویشتن خود رهایی یابم و در یگانگی با او زندگی کنم. شما این را به من خواهید آموخت. این طور نیست؟

برای نور درون و توانایی‌ام، برای انجام کارها بی‌آن‌که «خویشتن من» در من حضور داشته باشد برایم دعا کنید؛ اگر می‌خواهم خداوند تمامیت مرا در اختیار داشته باشد، باید من، به کلی ناپدید شود.»

هر نوع احتمال تباه کردن این وظیفه الهی برای مادر ترزا غیر قابل تحمل بود. به همین دلیل او بار دیگر تسلیم شد، اطاعت کرد و در انتظار پاسخ ماند.

### آرزوی شما شکوهمند و در خور تحسین است

درست سه روز پس از آن که مادر ترزا برای اسقف اعظم نامه نوشت، پاسخ نامه اش را از دو بلین دریافت کرد. آنچه به نظر مادر ترزا بسیار طولانی می آمد در آن شرایط به شکل غیر معمولی سریع بود.

مادر گرترود روز بعد از دریافت نامه تصمیم خود را گرفته بود:

آن گونه که من پس از مطالعه و بررسی های دقیق و نیایش های صمیمانه عالیجناب و همین طور نظرات دیگران دریافتم، این است که آن ها صلاحیت کامل برای قضاوت در مورد مسئله مادر ترزا را نداشته اند؛ بنابراین فکر می کنم به جز گردن نهادن به این موضوع کار دیگری نمی توانم بکنم، مبادا در راه محقق شدن اراده خداوندی کوتاهی کرده باشم.

اونه تنها به مادر ترزا اجازه داده بود مأموریتش را آغاز کند بلکه حتی هدفی را که به خاطر آن، لورتوناچار بود یکی از اعضای ارزشمند خود را از دست بدهد تحسین کرده بود.

۲۵ ژانویه ۱۹۴۸

مادر ترزای بسیار عزیزم

اشتیاق شما برای آن که زندگی خود را یکسره صرف فقرای خداوند کنید، بسیار شکوهمند و در خور تحسین است. گرچه می دانم جابه جایی شما برای مؤسسه ما یک ضایعه واقعی خواهد بود، با این همه دلایلی که شما ارائه داده اید مرا قانع کرده که این اراده الهی است و من نمی توانم با درخواست شما مخالفت کنم.

موضوع دیگر این که، به نظرم عاقلاته تر خواهد بود اگر در حال حاضر حکم ویژه زندگی خارج از صومعه را دریافت دارید و پس از آن اگر همه چیز به خوبی پیش رفت، درخواست ابطال سوگند خود را مطرح نمایید.

من در این مورد با هیچ کس حتی مادر روحانی بخش، صحبتی نخواهم کرد و لزومی ندارد که

شما هم چیزی بگویید. رضایت من کفایت می‌کند.  
خداوند همواره راهنما و نگهدار شما باشد. در نیایش‌هایم شما را فراموش نخواهم کرد. لطفاً  
با من در تماس باشید.

— دوستدار عیسی مسیح

ام. گرتروود

مادر روحانی ارشد

با چنین تأییدی، در دیگری به روی مادر ترزا گشوده شد. آخرین قدمی که او  
پیش از پا گذاشتن به خیابان‌های کلکته باید بر می‌داشت، تقاضای رسمی از  
دربار پاپ بود. مادر ترزا ضمن نامه‌وزین و محتاطانه‌ای خطاب به رییس شورای  
مذهبی کلیسا اهداف خود را چنین شرح داد:

صومعه لورتو، ایتالیا

کلکته، هندوستان

۷ فوریه ۱۹۴۸

عالیجناب کاردینال

ریاست شورای مذهبی رم

اینجناب با کسب اجازه از مادر ارجمند ام. گرتروود، مادر روحانی ارشد انجمن باکره مقدس  
(راث فارنهام ایرلند) با کمال تواضع این درخواست را خدمت عالیجناب کاردینال تقدیم  
می‌نمایم تا به این ترتیب بتوانم اجازه ویژه عالیجناب را جهت زندگی غیر کلیسایی دریافت  
دارم و به این ترتیب از سوگندهایی که مرا به انجمن فوق‌الذکر متعهد می‌سازد معاف شوم.  
از سپتامبر سال ۱۹۴۶، خداوند قادر متعال از من خواسته است که خود را مقید به فقر مطلق  
سازم. قدیس آسیزی<sup>۱</sup> را سرمشق خود قرار دهم و به‌طور کامل در خدمت فقرا و زانغه‌نشین در  
کوچه پس‌کوچه‌های شهر یا هر جای دیگر قرار گیرم. از بیماران و افراد رو به مرگ مراقبت کنم،  
کودکان خیابانی را از گناه و پلیدی‌هایی که سرراه‌شان قرار دارد دور سازم و به کمک افراد  
فقیر و تهی دست بشتابم. برای این‌که قادر به انجام چنین وظایفی باشم باید زندگی توأم با

۱. St. Assisi کشیش و راهب ایتالیایی.

عبادت و از خودگذشتگی را پیشه خود سازم. برای نزدیک شدن به فقرا و جلب توجه آن‌ها به سوی عیسی مسیح، زندگی کردن در فقر مطلق ضروری است.

من درباره این آرزوها و بسیاری چیزهای دیگر با مرشد معنوی خود گفت‌وگو کرده‌ام. برای مدت‌های مدید ایشانشان مرا در انتظار نگاه داشتند تا اطمینان یابند منشأ این اراده، الهی است. پس از چند ماه ایشانشان قانع شدند که این آرزو انگیزه انسانی ندارد اما برای پاسخگویی دقیق به موضوع، از من خواستند همه چیز را با اسقف اعظم کلکته در میان بگذارم. پس از یک سال اسقف اعظم اجازه دادند موضوع را با مادر روحانی ارشد مطرح نمایم و اکنون با نظر موافق ایشان، من این درخواست را خدمت عالیجناب کاردینال ارسال می‌دارم. تصور می‌کنم اگر قرار است به فقرای هندوستان خدمت کنم باید چون یک هندو در میان هندوها زندگی کنم. به همین دلیل نمی‌توانم هم‌چنان عضو انجمن باکره مقدس باقی بمانم. مادر روحانی ارجمند ما ضمن اعلام موافقت، نظر داده‌اند که بهتر است برای مدتی درخواست کنم اجازه زندگی بیرون از انجمن به من داده شود و در صورتی که همه چیز به خوبی پیش رفت، آن وقت درخواست ابطال سوگندم را مطرح کنم. من مایلم چنین بیندیشم که اگر این الهام ریشه الهی دارد، که اطمینان دارم چنین است، دلیلی برای شکست وجود ندارد. به همین دلیل مایلم هرچه زودتر اجازه ابطال سوگند رهبانیت خود را از عالیجناب درخواست نمایم. ممکن است در نظراتم دچار اشتباه شده باشم، و از آن‌جا که هیچ هدفی جز محقق ساختن اراده الهی را دنبال نمی‌کنم، هر تصمیمی که عالیجناب کاردینال در این مورد اخذ نمایند، بر آن‌ها گردن خواهم نهاد.

من در اکتبر سال ۱۹۲۸ وارد انجمن باکره مقدس شدم. اولین سوگندم را در سال ۱۹۳۱ و سوگند حرفه‌ای ام را در سال ۱۹۳۷ در دارجیلینگ بجای آوردم. از سال ۱۹۳۱ در هندوستان (بنگال) مشغول کار بوده‌ام. من در آلبانی به دنیا آمده‌ام اما به اتفاق والدینم در یوگسلاوی زندگی کرده‌ام.

با نهایت صداقت اعتراف می‌کنم که صاحب هیچ نوع فضیلت یا مزیتی نیستم. برای خود من نیز مبهم است که چگونه خدای مهربان چنین چیزی را از من حقیق خواسته است. در طول سال‌های زندگی روحانی‌ام به عنوان یک عضو انجمن باکره مقدس کاملاً خوشحال بودم و فکر ترک آن‌جا قلبم را می‌شکند. چرا خدای قادر متعال اکنون مرا به این زندگی جدید فرا می‌خواند، نمی‌دانم. اما می‌دانم که باید اراده مقدس او را بدون چون و چرا محقق سازم، به هر قیمتی که باشد.



مایلم افراد دیگری را برای خدمت به فقرا یا خود همراه کنم، خدمت به حقیرترین، ناامیدترین و رانده شده ترین آن ها، میلیون ها تن در شهرها و دهکده های هند زندگی می کنند که خداوند و عیسی مسیح را نمی شناسند. غرق در گناهان زشت، می خواهیم آن ها را به مسیح و مسیح را به آن ها برسانیم.

عالیجناب کاردینال

من چیزی نیستم مگر یک راهب حقیر، و نمی توانم آن گونه که باید، خواسته ام را بیان دارم. شما با مهربانی مرا خواهید بخشید، به این موضوع اطمینان دارم. لطفاً ضمن توجه به درخواستم پدرا نه برایم طلب مغفرت و دعا کنید.

سارادتمند حقیر عیسی مسیح

خواهرام، ترزا

(بیرون از صومعه) دوشیزه گونزا بوژادیو

به همراه این درخواست، نامه سربسته ای نیز از سوی اسقف اعظم ضمیمه شده بود. در این نامه، اسقف علاوه بر طولانی شدن روند پی گیری اش، احترام عمیق خود را نسبت به مادر ترزا مورد تأکید قرار داده بود.

بنا به درخواست خواهر مری ترزا، نامه ضمیمه را به عالیجناب تقدیم می نمایم. اظهار نظر درباره چنین موضوع حساسی در حوزه وظایف من نیست، تنها چیزی که می توانم بگویم این که وقتی پدر معنوی این عضو صومعه (مادر ترزا)، به من گفت که او خیال دارد انجمن فوق الذکر را ترک کند و منحصراً به خدمت فقیرترین فقرا درآید، من برای پاسخگویی به درخواست او کوچک ترین عجله ای نکردم، زیرا می خواستم از جدی بودن چنین آرزویی اطمینان حاصل کنم. شخصاً چند سالی است که خواهر مری ترزا را از نزدیک می شناسم. در واقع از زمان ورودش به هندوستان. او واقعاً سخاوتمند است، بسیار مطیع و متواضع. با روحیه بالای معنوی اش که همواره از خود نشان داده، موجبات خرسندی همه را فراهم ساخته است. بی نهایت به انجمنی که به آن تعلق دارد وابسته است و جدایی از آن برایش بسیار دشوار. به عقیده من خواهر ترزا بسیار خوششترن دار و بزرگوار است. در مجموع باید بگویم که او از قوه تشخیص خوبی برخوردار است. اصالتاً اسلاواست، در نتیجه گاه نگران می شوم که مبادا دچار مبالغه گویی یا

هیجان بیش از حد شود. اما این صرفاً برداشت شخصی من است و نمی‌توانم دلیلی برای آن ارائه نمایم.

من موضوع را برای مطالعه و هر نوع تصمیم‌گیری به عالیجناب واگذار می‌نمایم.

### چقدر انتظار کشیدن برایم دشوار است

گرچه مادر ترزا می‌دانست نباید به این زودی‌ها در انتظار دریافت پاسخی از رم باشد، اما انتظار کشیدن برای او، هم چنان‌که به اسقف پی‌ریه اعتراف کرده بود، بسیار دشوار بود:

به زودی دو ماه تمام خواهد بود که برای مقامات رم نامه نوشته‌ام و هم چنان‌که می‌دانید هنوز پاسخی دریافت نکرده‌ام. خیال ندارم به هیچ وجهی در اراده و مشیت او دخالت کنم فقط لطفاً برایم دعا کنید که عدم شایستگی و گناه کار بودن من عاملی برای این تأخیر نباشد.

در آخرین نامه‌تان نوشته بودید که اگر کارها سریع پیش بروند موجب ناامیدی‌تان خواهد شد، احتمالاً خداوند به خاطر خوشنودی شما چنین می‌کند، اما اگر می‌دانستید انتظار کشیدن و ادامه دادن به این وضع که گویی قرار نیست چیزی اتفاق بیفتد، چقدر برایم سخت است، در آن صورت از عیسی مسیح می‌خواستید بیاید و هرچه زودتر مرا با خود نزد زاغه‌نشینان و فقرایش ببرد.

صومعه لورتو، انتالی

۱۳ می، ۱۹۴۸

عالیجناب

آیا تصور نمی‌کنید زمان آن فرارسیده که درخواست پرتب و تاب‌تری برای مقامات رم ارسال کنیم؟ تقریباً چهار ماه است که شما نامه‌ام را برای آن‌ها فرستاده‌اید. چرا تا کنون پاسخی نداده‌اند؟ درست است که من نمی‌خواهم در اراده مقدس او مداخله کنم، حتی یک لحظه، اما عالیجناب، خواهش می‌کنم اجازه ندهید تنها به این دلیل که فکر می‌کنیم آنچه را که باید انجام داده‌ایم، هم چنان در انتظار بمانیم. من پیش از آن‌که شما موافقت خود را

ابراز کنید نامه های متعددی برای تان نوشتم. شاید برای مقامات رم هم چنین کاری ضروری باشد. آن ها هندوستان را نمی شناسند. آن ها نمی دانند کلکته چقدر نیازمند مبلغین نیکوکار است. عالیجناب لطفاً برای ایشان نامه بنویسید و در صورت نیاز، کار را به پاپ اعظم واگذار نمایید. ایشان قطعاً این موضوع را درک می کنند زیرا درست همان چیزی است که ایشان می خواهند. عالیجناب خواهش می کنم بیایید درخواست مشتاقانه تری برای شان بنویسیم زیرا من باید بروم. خیلی زود، چرا باید درباره موجود حقیر، گناهکار و ناتوانی چون من این همه بیندیشید؟ بیایید بیش از این تأخیر نکنیم. بگذارید بروم. ارواح انسانی هم چنان در زاغه ها و کوچه پس کوچه ها گمراه می شوند و قلب مقدس عیسی مسیح هرچه بیش تر رنج می کشد. من نیز در این جاتنها به خاطر یک «بله» به انتظار مانده ام. مطمئنم اگر پاپ اعظم جریان را بداند به من «آری» خواهند گفت.

لطفاً نامه را از طریق پست هوایی ارسال کنید، شاید به این ترتیب پاسخ نامه تا این ماه، ماه مریم مقدس،<sup>۱۶۱</sup> که مبلغین نیکوکار جسم و روح شان به او تعلق دارد به دست مان برسد. لطفاً مرا ببخشید، نمی دانم دیگر چه باید بگویم فقط خواهش می کنم هرچه زودتر اجازه دهید بروم؛ از همه راه هایی که خداوند مهربان سرراه تان قرار داده است کمک بگیرید. مشتاقانه از مقامات رم درخواست کنید یا بگویید من چه کنم. من هر کاری خواهم کرد مگر انتظار کشیدن. چنین چیزی از من نخواهید. با لطف و عنایت او این را تحمل می کنم. اما وقتی ذهن و قلب کسی اسیر چنین آرزوی قدرتمندی است، بسیار دشوار است که بی تفاوت بماند. بگذارید بروم عالیجناب. خواهش می کنم. خواهش می کنم برای برادرم دعا کنید. او به شدت بیمار است. لطفاً برایم دعا کنید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

ماری ترزا

اسقف اعظم به سرعت برداشت مادر ترزا را مبنی بر این که اصرار او موجب اعلام رضایت وی شده است تصحیح کرد:

من کاملاً این نکته را درک می کنم که شما از این که بین ارسال نامه برای شورای مذهبی کلیسا و دریافت پاسخ آن تا این حد تأخیر شده، احساس ناراضیایی و بی قراری می کنید. بگذارید ابتدا برداشت اشتباهی را که شما در نامه خود به آن اشاره کرده اید

تصحیح کنم [به ویژه] در این مورد که تعدد نامه هایی که برایم نوشتید، موجب شد به شما اجازه دهم برای مقامات رم نامه بنویسید. باید بگویم که این نامه ها تأثیری در این جریان نداشت و من بیش از یک بار به پدرون اکسم اطلاع دادم که برای مطالعه این موضوع نیاز به زمان دارم، نه بیش تر.

گرچه یکدندگی مادر ترزا برای طبیعت بسیار دقیق و موثکافانه اسقف، چالش برانگیز بود، با این همه تأثیری بر تصمیم گیری او به جا نگذاشته بود. از این رو اسقف تردید داشت که استدعای مجدد مادر ترزا تأثیری بر تصمیم گیری مقامات درباره واتیکان داشته باشد. اسقف به مادر ترزا هشدار داد: «گمان نمی کنم این درخواست موجب شود کار شما حتی یک سانتیمتر جلو برود.» علاوه بر آن، او اشاره کرد که روند بررسی این درخواست به طول خواهد انجامید. بنابراین دلیلی برای نگرانی وجود ندارد. اسقف اعظم به مادر ترزا اطمینان خاطر داد که انتظار توأم با شکیبایی چیزی از شور و شوق او نخواهد کاست. با این همه، مادر ترزا برای مکاتبه مجدد اجازه خواست. در آن تاریخ مادر ترزا تصمیم گرفت دست به کاری نزنند اما در ماه ژوئیه هر دو تصمیم گرفتند که یک بار دیگر با دربار پاپ تماس بگیرند، از این رو در ماه فوریه درخواست دیگری را به همراه دو نامه جداگانه به دربار پاپ فرستادند.

#### من به انتخاب خود می روم

در ۸ اوت ۱۹۴۸، مادر ترزا سرانجام اخباری از رم دریافت کرد: پاپ پیوس دوازدهم از طریق شورای مذهبی کلیسا به او اجازه داده بود «به مدت یک سال یا کمتر از آن» بیرون از صومعه لورتوزندگی کند. او می بایست تحت سرپرستی اسقف پی ریه به سوگندهای مذهبی راهبه لورتوفادار می ماند. این اجازه ویژه عملاً در تاریخ دوازدهم آوریل ۱۹۴۸ صادر گردیده بود.<sup>(۷)</sup> اما به دلایل نامعلومی سند آن در ماه اوت به کلکته رسید.

مادر ترزا که مدت‌ها انتظار جواب مثبت را می‌کشید، سرانجام به آن دست یافت. «لذت رها کردن همه چیز و رساندن شادمانی به قلب عیسی مسیح.» او پیش از دریافت این مجوز از رم، پیش‌بینی کرده بود که این جابه‌جایی بدون رنج و دشواری نخواهد بود. او در ماه فوریه برای کاردینال نوشته بود: «فکر ترك این جا قلبم را می‌شکند.» اکنون زمان آن فرا رسیده بود که این تصمیم شجاعانه را عملی سازد. چهار دیواری امن صومعه را ترك کند و به سوی يك آینده غیر قابل پیش‌بینی در زاغه‌ها حرکت کند. این راز را او تنها برای اسقف اعظم فاش کرده بود. گامی که خیال برداشتن آن را داشت، ممکن بود به چه قیمتی برایش تمام شود؟

صومعه لورتو، اتالی

۱۵ اوت، ۱۹۴۸

عالیجناب

ابتدا می‌خواهم به خاطر آنچه در حق من انجام دادید از شما تشکر کنم. این که کمک کردید به این ندا پاسخ گویم. من برای شما باعث دل‌مشغولی و گرفتاری بیش از حد شدم. آرزو می‌کنم خداوند مهربان به روش خود به شما پاداش دهد.

قرار است سه شنبه شب با قطار پنجاب<sup>۱</sup> این جا را ترك کنم، همه چیز برایم مبهم است، و اشک‌های فراوان، اما من این جا را به میل خود و به قصد فرمانبرداری ترك می‌کنم. خواهش می‌کنم برایم دعا کنید تا شهامت آن را داشته باشم که فداکاری ام را در حق او که خود انگیزه و افتخار آغاز آن را به من داده است، تکمیل کنم.

لطفاً برایم دعا کنید. من جرئت چندانی ندارم اما حس می‌کنم کورکورانه به او اعتماد دارم.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مری ترزا

پی‌نوشت: در پنتا<sup>۲</sup> من تنها مری ترزا خواهم بود

۱. Punjab: شمال غربی هند.

۲. Panta: مرکز ایالت بیهار هند.

در ۱۷ اوت ۱۹۴۸، مادر ترزا ملیس به يك لباس ساری سفید با حاشیه آبی به عنوان يك راهبۀ اروپایی در هندوستان تازه استقلال یافته، عازم سفر شد تا زندگی اش را در مقام يك مبلغ نیکوکاری آغاز کند. سبک زندگی او به اندازه لباسی که بر تن کرده بود برایش تازگی داشت. از آن جا که می دانست «فقر مطلق» از ضروریات مأموریتی است که بر عهده دارد، او سفرش را تنها با به همراه داشتن پنج روپیه آغاز کرد. این همه سرمایه «زن تنهایی» بود که لباس ساری در برداشت؛ «راهبه ای که دیگر چون راهبه ها به نظر نمی رسید.» ثروت او در قلبش بود: با ایمانی تزلزل ناپذیر به خداوند و وعده ای که به او داده بود. دو سال قبل عیسی مسیح به او گفته بود:

از چیزی ترس، من همواره با تو خواهم بود. با عشق به من اعتماد کن، کورکورانه به من اعتماد کن.

### فصل هفتم

## شب تاریک پیدایش انجمن؛ خواسته عیسی مسیح ما محقق گردید

خدای من... اکنون به من شهادت بده تا از این  
لحظه برای پیروی از ندای تو ایستادگی کنم  
— مادر ترزا

### بسیار گران تمام شد

وقتی مادر ترزا از دروازه لورتوی محبوبش با گام‌های استوار بیرون می‌رفت، تنها خدای می‌دانست چه بهای سنگینی خواهد پرداخت. مقصد او بیمارستان خاندان مقدس بود. یعنی بیمارستان خواهران مبلغ در پنتا، که او خیال داشت در آن با اصول اولیه پرستاری جهت خدمت به فقرا آشنا شود. او هنگامی که می‌خواست کار جدیدش را آغاز کند گفته بود: «ترك کردن لورتو برایم به مراتب دشوارتر از ترك خانواده‌ام بود.» پس از ورود به پنتا، مادر ترزا خطاب به اسقف پی‌ریه نوشت:

«اولین گام را برای رفتن به سوی زاغه‌ها پشت سر گذاشتم. این کار برایم بسیار گران تمام شد، اما خداوند را شکر می‌گویم که افتخار این وظیفه را به من بخشید و همین‌طور به من نشان داد که چه موجود ضعیفی هستم.»

نامه او با درخواستی خاتمه می‌یابد که نشان‌دهنده انگیزه قلبی اوست:

«لطفاً برایم دعا کنید که با شادمانی به او بنگرم.»

نیایشی که مادر ترزا روی نخستین صفحه دفتر یادداشت کمک‌های اولیه

پزشکی اش نوشته نیز، نشان دهنده رنجی است که او از ترك لورتو و خوگرفتن با نوع جدید زندگی احساس می‌کند:

«یا مسیح، تنها به دلیل عشق قلبی ام به تو مایلم از آنچه رنج می‌کشم، رنج برم، یا به خاطر هر آنچه تو می‌خواهی رنج بکشم. عشق ناب تو را به خاطر شایستگی‌هایی که ممکن است کسب کنم نمی‌خواهم. همین‌طور به خاطر پاداشی که وعده آن را به من داده‌ای، بلکه تنها به خاطر رضایت توست، ستایش تو، سزافرازی تو، تو را در غم همان‌گونه می‌خواهم که در شادی.»<sup>[۱]</sup>

### دوستان همیشگی

ترك لورتو بر همه کسانی که مادر ترزا را می‌شناختند، تأثیر عمیقی بر جا گذاشت، به خصوص در خواهران روحانی. طی بیست سال حضورش در لورتو، او روابط گرم و استواری با آن‌ها برقرار کرده بود. دوستان پیشین او از کلکته و نواحی اطراف، یادداشت‌ها و نامه‌های دلگرم‌کننده‌ای برایش می‌نوشتند که در آن روزهای درد و رنج برای او بی‌نهایت ارزشمند بود.

### مادر ترزای بسیار عزیزم

دوست کوچک<sup>[۱]</sup> [زائده!] همیشه من

تبریکات صمیمانه‌ام را به خاطر تصمیمی که گرفته‌ای، به همراه بهترین آرزوها و نیایش‌هایم برای موفقیت بیش‌تر در جلوه‌گرساختن عظمت خداوندی بپذیر. اطمینان دارم که با شورو شوق بسیار اهداف زندگی جدید خود را دنبال خواهی کرد و مایلم بدانم که همواره می‌توانی روی کمک‌ها و دعا‌های ما حساب کنی.<sup>[۲]</sup> برای عظمت هرچه بیش‌تر خداوند اگر کار دیگری از دست ما ساخته است، لطفاً در تماس گرفتن با ما تردید به خود راه نده. می‌دانم که با اطمینان لذت بخشی جهت تحقق اراده مسیح به سوی فقرا و رانده‌شدگان پیش خواهی رفت.

این یادداشت کوتاه، عشق و دعا‌های مرا برایت به همراه دارد. خداوند در کار جدیدی که



برایت در نظر گرفته همراهت باشد. وقتی این موضوع را شنیدم مات ماندم، اما تعجب نکردم. خداوند می خواهد موهبت هایی را که به تو عطا کرده، در راه خودش به کار بگیری، یعنی این که استعداد تو برای یادگیری زبان آن کشور (و نه انگلیسی)، تأثیر تو بر مردم آن سرزمین، به تو کمک خواهد کرد که پیش بروی و محصول بسیاری از ارواح انسانی برای بهشت برداشت کنی. گمان کنم وقتی سن پیتربیند که من و تو هم زمان از دروازه ابدیت عبور می کنیم، از خودش بپرسد کدام یکی است؟ چون من هم با دعاهایم در این مسیر خیلی به تو کمک کرده ام. لطفاً مرا هم به یاد داشته باش. من هم به دعا احتیاج دارم.

— دوست همیشگی تو

مری ژوزف

انجمن باکره مقدس

مادر گابریل، دوست دوران کودکی اش در اسکوپیا نیز جدایی او را دردناک می دانست:

خواهر بسیار عزیزم

امروز عید توست و من برایت بسیار دعا کردم. از نامهات خیلی ممنونم. دریافت آن مرا بسیار خوشحال کرد. خواهرم، دیشب پس از آن که شنیدم ما را ترک کرده ای برایت نامه نوشتم. آه، اگر می دانستی که وقتی نامهات را خواندم تمام روز گریه کردم و آن را تنها ناشی از اراده خداوندی دانستم. هر روز برایت دعا می کنم و هیچ وقت در دعاهایم تو را فراموش نمی کنم. اگر دوست داری بدانی، همه خواهران از توبه نیکی یاد می کنند، هیچ يك از آن ها حرف بدی درباره تو نگفته اند. همه تو را به خاطر دارند. عیسی مسیح، آن موجود شکوهمند، می خواهد اراده اش را از طریق تو عملی کند. چقدر متبرکی که خداوند چنین اشاری را از تو خواسته است. تو همواره از او جرئت گرفته ای. به خاطر همین است که خداوند تو را برای این کار دشوار انتخاب کرده است. او می داند که تو می توانی صلیبش را بردوش بکشی.

امیدوارم که اسمت را عوض نکنی.

با عشق و درود فراوان، بدان که هرگز فراموشت نخواهم کرد.

— خواهر کوچکت

مری گابریل<sup>۱۲۱</sup>

از این که می خواستی از خواسته ام سرپیچی کنی، نگران نباش  
 گرچه مادر ترزا اندوه جدایی را حس می کرد اما در نامه ای از پنتا برای پدر و ناکسم  
 نوشت: «روح من اکنون کاملاً در صلح و آسایش است.» او که چون همیشه فعال  
 بود، پیشاپیش در جست و جوی محلی بود که در بازگشت به کلکته در آن جا  
 ساکن شود. او پیشنهادی از پدر یسوعی جولیان هنری،<sup>[۵]</sup> روحانی کلیسای سن  
 ترزا در کلکته، دریافت کرده بود که از او خواسته بود به عنوان خدمتکار در ازای  
 جایی برای سکونت به کریشناگر<sup>[۶]</sup> برود. اولین عکس العمل مادر ترزا به این  
 پیشنهاد این بود:

«این بهترین دارو برای آخرین قطرات غرورم خواهد بود و به خوبی  
 خصلت های ذاتی مرا از بین خواهد برد.»

او از تصور زندگی کردن مانند فقرا لذت می برد: «فقط يك جای (خدمتکار).  
 این همان چیزی است که دوست می دارم. این موضوع به من کمک می کند با  
 روش زندگی و رنج فقرا آشنا شوم، زندگی در کنار آن ها و انجام کارهایی شبیه  
 آن ها.»

با وجود علاقه اش به فروتنی و تواضع و تمایلش برای رفتن به آن جا به عنوان  
 يك راهبۀ لورتو (دارای اجازه نامه ویژه) و انجام کار خدمتکاری، مادر ترزا  
 می دانست که امکاناتی که در آن جا در اختیارش قرار خواهد گرفت، جایی که او  
 را می شناختند، به او اجازه زندگی در فقر مطلق را نخواهد داد.

«کریشناگر برای این کار مناسب نیست زیرا من بسیاری از مقامات ارشد، خواهران  
 روحانی و آموزگاران را می شناسم. من در سال های پیش، خدماتی برای آن ها انجام  
 داده ام و مطمئناً آن ها سعی خواهند کرد که بر من آسان بگیرند؛ بهتر است جایی برایم  
 پیدا کنید که هیچ کس مرا نشناسد. گابرا<sup>[۷]</sup> چگونه است؟ من هیچ کس را در آن جا

۱. Krishnagar: شهری نزدیک بنگال.

۲. Gobra: ناحیه ای در بنگال غربی.

نمی‌شناسم. چیزی به آن‌ها نگوید. همین قدر اشاره کنید که مستخدمی جوایای کار هستم که اگر چیزی به او بدهند خوشحال می‌شود. به این ترتیب فرصتی پیدا می‌کنم با جذامی‌ها در تماس باشم که اطمینان دارم جزو فقرا هستند.»

او که به طور مطلق به راهنمایی الهی تکیه داشت، در نامه‌اش برای پدر ون‌اکسم درخواست مشابهی مطرح کرد: «اگر گبراً احتیاج به مستخدم نداشته باشد، از مادر مقدس بخواهید دعا کند که لاقلاً يك نفر پیدا شود. آن‌ها ممکن است از دیدن چهره روشن من تعجب کنند. به آن‌ها بگویید از ماه گذشته، هندو شده‌ام.» مشیت الهی بر این بود که در هیچ‌یک از این نقاط کاری برای او مهیا نباشد بنابراین مادر ترزا باید به جست‌وجویش ادامه می‌داد.

او هم چنین از پنتا نامه‌ای نوشت و در آن پرسید آیا می‌تواند پس از بازگشت به کلکته در ساختمان متروکه لورتو واقع در تنگرا اقامت کند یا نه. مادر ترزا که واکنش تقریباً مثبتی از همکاران قدیمش در این مورد دریافت کرده بود، از امتناع مادر روحانی ارشد مؤسسه باکره مقدس دیون که تازگی به این سمت برگزیده شده بود، شگفت‌زده شد.

کلیسای لورتو، راث فارنهام

۲۹ اکتبر ۱۹۴۸

مادر ترزای بسیار عزیز

بسیار متأسفم که اولین نامه‌ام خطاب به شما موجب ناامیدی‌تان خواهد شد، اما مطمئنم آن را به عنوان خواست خداوندی خواهید پذیرفت.

احتمالاً فراموش کرده‌اید که قوانین ما انتقال مالکیت را ممنوع کرده است، به همین دلیل این جزو اختیارات مادر دوروتی نبوده که اجازه چیزی را که در نامه قبلی خود از ایشان درخواست کرده بودید، صادر نماید. از این رو ایشان موضوع را با سرپرست ارشد کلیسا در میان گذاشت. مشاوران و من برای شما در انجام وظیفه جدیدی که در پنتا برعهده گرفته‌اید، یعنی رستگاری

ارواح انسانی موفقیت و سربلندی آرزومندیم با این همه مایلیم متوجه این نکته باشید که لورتو در زمینه سازمان جدیدی که شما در نظر دارید تأسیس کنید، هیچ‌گونه نقش یا مسئولیتی بر عهده ندارد. تأسیس سازمان جدید و در عین حال اقامت در صومعه لورتو چیزی کاملاً در جهت عکس مقررات انجمن ما محسوب می‌شود. تنگنارای نمی‌توانیم در اختیار شما قرار دهیم اما صمیمانه برای تان دعا می‌کنیم که هرچه زودتر محل سکونت مناسبی پیدا کنید.

من یکی از مشاوران مادر ارجمند، مادر گرترو بودم و بسیار تحت تأثیر تصمیم شما برای زندگی کردن هم چون یک بومی در میان فقیرترین فقرای کلکته قرار گرفتم و این‌که امیدوارید سایرین را نیز به سوی این هدف جلب کنید.

امیدوارم شرایط به خوبی پیش برود زیرا زندگی تان در پنا کاملاً تغییر خواهد کرد. بادم هست که پیش از سفر به هندوستان شما را در کلیسای این جا دیده بودم. شما برای چند هفته‌ای به این جا آمده بودید و فکرمی‌کنم آن موقع به زبان انگلیسی آشنایی نداشتید.

با عشق و بهترین آرزوها

— دوستدار عیسی مسیح

ام. پائولین دیون

سرپرست ارشد

و اگذاری مسئولیت به مقامات ارشد لورتو، برای حمایت از اعضای انجمن‌شان و این‌که مبادات تحت تأثیر چنین آزمون‌های «جسورانه‌ای» قرار گیرند، تصمیمی قابل درک بود. پاسخ آن‌ها این چالش را در مادر ترزا به وجود آورد که برای گامی که برداشته، باید پاسخگو باشد، و به همین دلیل موجب ناامیدی عمیق مادر ترزا شد: پاسخ او به مادر پائولین یک بار دیگر عقل سلیم، دوراندیشی و در عین حال اعتقاد او را به خداوند آشکار می‌سازد.

بیمارستان خاندان مقدس، شهر پنتا

۹ نوامبر ۱۹۴۸

مادر ارشد بزرگوار و گرامی

از نامه مورخ ۲۹ اکتبر شما بسیار سپاسگزارم. لطفاً از این‌که به خواسته‌ام پاسخ منفی داده‌اید

نگران نباشید، مطمئناً خیری در این ماجرا بوده است.

فکر می‌کنم در نامه‌ام به مادر دوروتی مسئله را به قدر کافی روشن بیان نکرده بودم. درخواست من این نبود که ساختمان برای اقامت همیشگی در اختیار من قرار گیرد، بلکه تنها تا زمانی که جای مناسب‌تری پیدا می‌کردم، اما از آن‌جا که شما می‌گویید این خلاف قوانین انجمن است، من نیز نمی‌خواهم این ساختمان در اختیار من قرار داده شود.

من هرگز برای لحظه‌ای فکر نکردم و نمی‌کنم که لورتو در قبال وظیفه جدیدی که آغاز کرده‌ام مسئولیتی برعهده دارد یا به نوعی به آن مرتبط است. گرچه می‌دانم هنوز یک راهبهٔ انجمن لورتو به حساب می‌آیم، اما این بدین معنی نیست که وظایف جدیدم ارتباطی با لورتو دارد. فکر می‌کنم از محتوای نامه‌هایم، دریافته‌اید که من می‌خواهم هم چنان پیرو لورتو باشم. البته طبیعی است که چنین باشد. انسان نمی‌تواند چیزی را که ۲۰ سال عاشقانه دوست داشته، به سادگی نادیده بگیرد، اما اگر فکر می‌کنید من نباید با راهبه‌ها مکاتبه‌ای داشته باشم و یا علاقه‌ام را به لورتو حفظ کنم، کافی است به من اشاره کنید.

این کاملاً درست است که من قصد دارم در عین حفظ اعتقاداتم و به لطف خداوند، چون یک هندو زندگی کنم. اما این بدین معنی نیست که می‌توانم همراهان جدیدم را بدون آن‌که آن‌ها را با علت از خود گذشته‌گی شان آشنا کنم، چشم بسته درگیر کاری دشوار نمایم. به خاطر آن‌ها بود که من درخواست کردم در جایی ساکن شوم. جایی که در آن‌ها محافظت شود و هم‌زمان برای انجام وظیفهٔ خود آماده شوند، با این همه مهم نیست. زمانی که عیسی مسیح و مادر مقدس در جست‌وجوی مکانی بودند «جایی در مهمانسرا» نبود، پس چرا ما باید جایی داشته باشیم؟ ما نیز باید جایی در انبار علف بیابیم و کار برای انسان‌ها را آغاز کنیم. - بله، من سال‌ها پیش در کلیسا بودم. روزهای بسیار خوبی بود. درست مانند روزهایی که طی ۲۰ سال زندگی در لورتو داشتم. اکنون از این‌که به ارادهٔ خداوندی گردن نهاده‌ام خوشحالم. ارزش بهایی را که می‌پردازم دارد. من احتمالاً تا تاریخ ۱۳ دسامبر همراه خواهران این‌جا خواهم بود و سپس برای دورهٔ عزلت‌گزینی ۸ روزه به کلکته خواهم رفت.

- خواهران کمک بسیاری به من کرده‌اند، گویی من یکی از آن‌ها بوده‌ام. مطمئناً به خاطر نیکوکاری شان، خداوند به آن‌ها پاداش خواهد داد.

- هر کاری در ابتدا با مخالفت‌هایی روبه‌رو می‌شود. اما برای من و آن‌ها که با من همراه خواهند شد دعا کنید تا خداوند به ما شهادت لازم را برای این کار عطا کند. مطمئنم که نحوهٔ زندگی و وظیفه‌ای که برعهده خواهیم داشت مورد تأیید بسیاری نخواهد بود، گرچه در حال

حاضر با هر کس که روبه رو شده‌ام آن را تأیید کرده است اما کار برای اوست، نه من. حتی اگر پیش از آغاز این کار بمیرم، می‌دانم که به ندای او پاسخ گفته‌ام و قدم‌های لازم را برای فقرا و مستمندان او برداشته‌ام. موفقیت یا شکست، هرچه او بخواهد. اولی از آن او و دومی از آن من خواهد بود. همه این‌ها برای اوست.

— مایلم با شما در تماس باشم. به خاطر آن‌که برایم دعا کنید حتی اگر شما چنین تمایلی نداشته باشید من هر روز برای تان دعا خواهم کرد.

— وقتی در اسن سول بودم درباره شما از مادر کن سبتا بسیار شنیده بودم. او سرپرست بسیار نازنینی است و اعضای پر شور و شوقی دارد. لطفاً محبت کنید بهترین آرزوهایم را برای مادر گرتروود و رزاریو به اطلاع‌شان برسانید.

ایام کریسمس و سال نو بر شما مبارک باد.

— فرزند دوستدار عیسی مسیح

ام. ترزا

در ماه دسامبر به لطف خواهران بخش آموزش بیمارستان، مادر ترزا آماده شد تا وظیفه‌اش را در زاغه‌ها آغاز کند. او روز نهم به کلکته بازگشت و به اتفاق «خواهران کوچک فقرا» در صومعه سن ژوزف ساکن شد. او پیش از شروع به کار، دوره هشت روزه عزلت‌گزینی‌اش را تحت سرپرستی پدر و ناکسم گذرانده بود.

چه رنجی... هرچه مشیت الهی است

سرانجام در ۲۱ ماه دسامبر، مادر ترزا برای اولین بار به عنوان يك مبلغ نیکوکار قدم به زاغه‌ها گذاشت. با به پایان رسیدن چالش‌های سال گذشته، مادر ترزا هم چنان به عهدی که سپرده بود، وفادار مانده و سرانجام به هدفش رسیده بود: «بیغوله‌های تاریک فقرا»؛ یکی از اولین مریدانش بعدها گفته بود: «دیدن او در آن لباس ساده ساری، در حالی که تسبیح رزاریو را در دست داشت، درست مانند این بود که بانوی گاسپل زنده شده و در حال معرفی عیسی مسیح به فقیرترین فقرا باشند. به نوعی می‌توان گفت، او نوری بود که در تاریکی بیغوله‌ها طلوع کرده بود.»

مادر ترزای کلکته، اکنون رودرروی پیامدهای جنگ جهانی دوم قرار گرفته بود: قحطی سال ۱۹۴۳ و شورش‌های مکرر در شهر. بلافاصله پس از استقلال هندوستان، هجوم مردم به پایتخت بنگال فزاینده بود؛ شهری که زمانی به خاطر کاخ‌هایش شهرت داشت، اکنون شاهد رشد زاغه‌ها بود. فقرا که تنها استطاعت اجاره کردن آلونک‌های حلبی را داشتند (اتاق‌هایی به مساحت چند متر مربع که غالباً پنجره نداشت و از سرهم کردن لوازم مختصری که داشتند، برپا شده بود) با حداقل غذا سر می‌کردند و به امکانات بهداشتی دسترسی نداشتند — داشتن مدرسه برای فرزندان شان، چیزی مافوق تصور آن‌ها بود. تعداد خیابان‌نشین‌ها که به این حداقل هم دسترسی نداشتند، در حال افزایش بود و در معرض انواع بیماری‌ها، گرسنگی و مرگ قرار داشتند. مادر ترزا واقعیت دردناکی را که در روز اول ورودش با آن مواجه شده بود چنین توصیف می‌کند:

ساعت ۸ صبح از سن ژوزف بیرون آمدم، سرراهم خواهر ورونیکا<sup>۸۱</sup> را از سن ترزا برداشتیم و با هم به راه افتادیم.

ما از جالتالا کارمان را شروع کردیم و به خانواده‌های کاتولیک سرزدیم. مردم بسیار خوشحال شدند. کودکان در همه جا بودند، چه بدبختی و نکبتی! چه رنج و دردی! من خیلی کم حرف می‌زدم، زخم بعضی‌ها را شستم و پانسمان کردم. به بعضی‌ها کمی دارو دادم.

پیرمردی کف خیابان دراز کشیده بود، او را تنها، بیمار و رو به مرگ رها کرده بودند. کمی به او آب و داروی ضد اسهال دادم. پیرمرد به طرز غریبی سپاسگزاری کرد. بعد به بازار جالتالا رفتم. پیرزنی رو به مرگ هم آن جا بود. فکرمی‌کنم بیش تر از گرسنگی بود تا بیماری سل.

چه فقری، زجر واقعی، چیزی به او دادم تا کمی بخوابد. اما زن دلش می‌خواست کسی به او رسیدگی کند. نمی‌دانستم تا چه مدت دوام خواهد آورد. او که در آستانه مرگ بود، برای اعتراف و عشای ربانی چند لحظه‌ای فرصت خواست. آن جا بود که متوجه فقر

وتهی دستی ام شدم زیرا چیزی نداشتم که به او بدهم. من برایش هر آنچه می توانستم انجام دادم اما اگر می توانستم به او یک فنجان شیر داغ یا چیزی شبیه به آن بدهم بدن بیخ کرده اش کمی جان می گرفت. باید سعی کنم نزدیک انسان ها باشم تا بهتر به آنچه نیاز دارند دسترسی داشته باشم.<sup>[۹]</sup>

سرزدن روزانه به زاغه ها برای مادر ترزا چالش جدیدی بود. او علاوه بر فقر، سختی و ناامنی هایی که باید با آن ها روبه رو می شد با انتقاداتی نیز مواجه بود. بسیاری علت تلاش های او را درک نمی کردند و هیچ کس متوجه جنبه های مثبت کار او در میان فقرا نبود. این ها اما او را نگران نمی کرد. پاسخ توأم با اطمینان مادر ترزا، عزم و اراده وی را به خوبی نشان می دهد.

مطمئنم که گروهی می گویند کار کردن در میان حقیرترین حقیران چه سودی دارد. بزرگان، عالمان، ثروتمندان آماده اند به ما ببینوند بنا بر این بهتر است با همه توان در اختیار آن ها باشیم. بگذارید آن ها چنین کنند. قلمرو اسقفی باید همه را موعظه کند. اگر ثروتمندان هند و مسلمان از خدمات کامل و بی کم و کاست آن همه راهبه و کشیش برخوردارند، پس فقیرترین فقرا و حقیرترین حقیران هم باید سهم کمی از عشق و فداکاری ما را داشته باشند.

آن ها مرا «خواهر زاغه نشین ها» می نامند، من به خاطر عشق و عظمت نام او بسیار خوشحالم که چنین باشم.

مادر ترزا برای آن که هم چنان «خواهر زاغه نشین ها» باقی بماند، اجازه ویژه خود را برای حضور در خارج از صومعه تمدید می کرد. او حس می کرد که باقی ماندن تحت عنوان یک دیرنشین که در آغاز آن را غیر ضروری می دانست اراده الهی است. راهبه بودن او به مردم و هم چنین به دختران جوانی که خیال داشتند به او ملحق شوند، اطمینان خاطر می داد. از این رو در فوریه ۱۹۴۹، او خطاب به اسقف اعظم نوشت:



من به انتخاب خود مایلیم که کار برای فقرای زاغه نشین را ادامه دهم و با آن‌ها زندگی کنم. به همین دلیل عالیجناب، از شما تقاضا می‌کنم به من اجازه دهید از شورای مذهبی کلیسا درخواست کنم که حکم اقامت خارج از صومعه من را تا زمانی که اساسنامه انجمن خواهران مبلغ نیکوکار، تأیید شود تمدید کنند.

به رغم رنج‌ها، سرزنش‌ها و وسوسه نفس به بازگشت به امنیت صومعه لورتو، مادر ترزا هم چنان به پیش رفتن در مسیر دشواری که خداوند سرراهش قرار داده بود ادامه می‌داد. راه سخت و دشواری که او در خاطراتش در ۱۶ فوریه از آن چنین یاد می‌کند:

امروز درس خوبی گرفتم: فقرتهی دستان. بسیاری از اوقات برای آن‌ها دشوار است. وقتی من برای پیدا کردن جایی برای سکونت، ناچار بودم به دور و اطراف سربرنم، آن قدر راه رفتم تا دست و پاهایم به درد آمد. با خود فکر کردم مستمندان در جسم و روح خود چه دردی را تحمل می‌کنند تا سرپناهی، غذایی یا کمکمی پیدا کنند. یک بار دیگر وسوسه درونم قوت گرفت. کاخ لورتو به ذهنم خطور کرد. آن همه چیزهای زیبا، آسایش، افرادی که با آن‌ها هم نشین بودم، همه چیز کافی است یک کلمه بگویی و بار دیگر همه آن‌ها را داشته باشی، وسوسه رهایم نمی‌کرد. من به انتخاب خودم، بی توجه به عشقی که خداوند نسبت به تو دارد، می‌خواهم این جا بمانم و آنچه را که اراده مقدس توست انجام دهم. اجازه نخواهم داد اشکی از چشمم جاری شود. حتی اگر بیش از رنجی که اکنون می‌برم رنج بکشم. هم چنان می‌خواهم اراده تورا محقق سازم. این شب تاریک تولد انجمن است، خدای من، همین لحظه به من جرئت بده تا ضمن تبعیت از ندای تو، از آن محافظت نمایم.

به رغم آن که مادر ترزا پیش بینی کرده بود که «بیشترین بخش این زندگی رنج و درد است» با این همه آن را پذیرفته بود زیرا این «شب تاریک، شب تولد انجمن بود». «فقر فقرا» اکنون به او تعلق داشت. در عین حال خداوند آن شجاعتی را که مادر ترزا به خاطر آن دعا کرده بود در وجودش تقویت می‌کرد.

پس از دو ماه جست و جوی طولانی، خداوند درخواست او را برای یافتن

مأوایی جدید اجابت کرد. برادران گومز، که دوتن از آنان ساکن بنگلادش بودند، طبقه سوم خانه خود را در ۱۴ کیلومتری کریک لین، برای اقامت او آماده کردند. آن جا اولین خانه «مبلغین نیکوکاری» بود. مادر ترزا در پایان ماه فوریه به آن جا منتقل شد. اما آزمون های دشوار هم چنان ادامه داشت:

خدای من، تنهایی چقدر دشوار است. نمی دانم قلبم تا چه زمان از این موضوع رنج خواهد برد. پدر باونز، کشیش بخش سن ترزا، برای متبرک ساختن خانه به این جا آمد. اشک هایم سرازیر شد. همه شاهد عجز و ناتوانی من اند. خداوند، به من شهامت بده تا علیه نفس و طبیعت خویش بجنگم. کمکم کن تا از این کاری که خود آن را برگزیده ام عقب نشینی نکنم. به خاطر قلب پاک مریم مقدس به فرزندان فقیرت رحم کن. به خاطر عشق تومی خواهم، یک مبلغ نیکوکار زندگی کنم و بمیرم.

این مسئله برای مادر ترزا که به طور طبیعی موجودی خویشتن دار بود، غیرطبیعی می نمود که اجازه دهد سایرین از رنج هایش آگاه شوند. همین دو هفته پیش بود که به رغم آزمون های دشوار و سوسه نفس گفته بود که «اجازه نخواهد داد قطره اشکی از چشمانش سرازیر شود.» توانایی اش برای تحمل درد و تنهایی اکنون به انتها رسیده بود. او با اطمینان از این که تنهایی قادر به رویارویی با چنین شرایطی نیست، بار دیگر رو به دعا و نیایش آورد.

### رشد آن جوانه کوچک

به کمک تعدادی داوطلب، او سرپرستی تعداد زیادی از فقرا را در بخش های مختلف کلکته برعهده گرفت. با مشاهده شدت نیازها و از آن جا که مصمم بود هرچه بیش تر به آن ها کمک کند، از «باکره مقدس» تقاضا کرد که تعداد بیش تری از پیروانش را برای کمک به او به فرستد:

مرتب به او می گفتم «من فرزندی ندارم»، درست همان گونه که او سال ها پیش به عیسی مسیح گفته بود «آن ها شرابی ندارند.» من تمامی اعتمادم را در قلب او جای

داده‌ام و مطمئناً او از طریقی که می‌داند، آن‌ها را به من خواهد رساند.

دعای او خیلی زود اجابت گردید. تعدادی از شاگردان پیشین او در سن مری علاقه مند بودند که در مأموریت جدید به مادر ترزا کمک کنند. او که قبلاً آموزگارشان بود، تأثیرش را بر آن‌ها گذاشته بود، و اکنون با راهی که برای خدمت به نیازمندترین نیازمندان در پیش گرفته بود سرمشق خوبی برای آن‌ها به شمار می‌رفت که همه چیز را رها کنند و به دنبال او بروند. در ۱۹ مارس ۱۹۴۹، شوباشینی داس، «خواهر آگنس آینده» به مادر ترزا پیوست. طی ماه‌های بعد داوطلبان بیش تری به سراغش آمدند. تا ماه ژوئن ۱۹۵۰، اعضای انجمن به ۱۲ تن رسیده بود.

در ژوئن سال ۱۹۴۹، مادر ترزا به اسقف پی‌ریه اعتراف کرده بود:

هرچه کار گسترده‌تری می‌شود، بیش تر آشکار می‌شود که این اراده اوست. به زودی یک سال خواهد شد [از تاریخی که اولرتورا ترک کرده بود]. گرچه رنج و اشک بسیاری با من همراه بوده اما لحظه‌ای احساس تأسف نکرده‌ام. از این‌که به اراده خداوندی گردن نهاده‌ام خوشحالم.

مقامات در رم، تا ماه مارس پاسخی به درخواست تمدید اجازه ویژه به مادر ترزا ندادند. گرچه او اطمینان داشت که در جایگاهی قرار دارد که اراده خداوندی است، اما عدم اطمینان به آینده نیز واقعیت دیگری بود: «خواهر ترزای بیچاره درک نمی‌کند چرا به درخواست او پاسخ داده نمی‌شود. او نمی‌داند آیا هدف این است که همه چیز را رها کند و بار دیگر به انجمن باز گردد.»

این نامه‌ای بود که اسقف پی‌ریه با توجه به آن که فعالیت یک ساله مادر ترزا رو به منقضی شدن بود، خطاب به دربار پاپ نوشت. چند روز بعد از ارسال نامه اسقف اعظم، وقتی مادر ترزا تأییدیه‌ای از دربار پاپ دریافت کرد که ضمن آن به او اجازه داده شده بود سه سال دیگر به مأموریت خود ادامه دهد، او نفس راحتی کشید.

دستاورد های مادر ترزا در این مدت، کمی بیش از یک سال، چشمگیر بود. او در مارس ۱۹۵۰، به پاپ پیوس دوازدهم نامه ای نوشت و از او درخواست کرد جامعه مذهبی جدید را به عنوان یک قلمرو اسقفی تأیید نماید، او در گزارش اثرگذاری فعالیت هایی را که طی این مدت انجام شده بود ارائه داد.

در بازگشتم از پنتا، هشت روز گوشه نشینی اختیار کردم و در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۸ کار خود را آغاز کردم. من ضمن دیدار با مردم در زاغه ها و بیغوله های تاریک شان از آن ها پرستاری کردم. کودکان فقیر فراموش شده همه جا مرادوره می کردند؛ به تدریج و به کمک مددکاران غیر روحانی، آن ها را در دوزاغه جمع کردم. در ماه مارس اولین دختر بنگالی به ما پیوست؛ اکنون تعداد ما هفت نفر است که در پنج مرکز مشغول به کاریم. ما درمانگاه هایی داریم که در آن فقرا توسط پزشکان با گذشت کاتولیک و هندو مداوا می شوند؛ آن ها که با سخاوتمندی خدمات خود را به صورت رایگان به این افراد ارائه می دهند. ما محله به محله به دیدار خانواده ها می رویم. روزهای یکشنبه کودکان را از محلات زاغه نشین جمع می کنیم و آن ها را به مراسم مس (عشای ربانی) یکشنبه ها می بریم. ماه می گذشته «مدرسه یکشنبه ها» را با ۲۶ کودک راه اندازی کردیم و اکنون حدود ۳۵۰ شاگرد داریم. ما کسانی را که در خیابان ها به حال خود رها شده اند جمع آوری می کنیم و به بیمارستان های مختلف انتقال می دهیم.

در ژوئیه ۱۹۵۰، مادر ترزا در نامه ای برای اسقف پی ریه به بخش پنهان موفقیت هایش اشاره کرد: «عالیجناب، خواهش می کنم برایم دعا کنید در هر آنچه انجام می دهم به خواسته های خداوند به هر قیمت گردن نهم.»

#### سوء برداشت راهبه های لورتو

در این حال در صومعه لورتو به دلیل آن که تعدادی از شاگردان سن مری، تصمیم گرفته بودند به مادر ترزا ملحق شوند، تنش ها و نا آرامی هایی به وجود آمده بود. حمایت هایی که او در آغاز از لورتو دریافت می کرد به دلیل اخطار مقامات ارشد رو به کاهش گذاشته بود. مادر ترزا در این مورد به طور محرمانه به اسقف اعظم گفته بود:

مادر ارشد فکر می‌کنند که من برای راهبه‌های لورتو خطر بزرگی محسوب می‌شوم، به همین دلیل هر نوع تماسی با من را ممنوع کرده‌اند. از همه روش‌ها کمک گرفته شده تا مبادا کسی به من کمک کند. هر وقت که داوطلب جدیدی به این جا می‌آید، نگرانی در صومعه انتالی احساس می‌شود. به همین دلیل است که من شرایطی فراهم کرده‌ام تا خواهران دروس الهیات و حتی کارآموزان سال آخر، مطالعات‌شان را در خانه انجام دهند. با وجود مخالفت‌هایی که به عمل می‌آید، تعداد دخترانی که مایل‌اند به ما ملحق شوند، روز به روز بیشتر می‌شود. من در مورد لورتو هیچ حرفی نمی‌زنم مبادا باعث شود مادر روحانی نیز در این مورد اظهار نظری کند.

این سوء برداشت‌ها که گاه و بی‌گاه با ادعای وظایف مذهبی همراه بود، به سنگینی باری که مادر ترزا بردوش می‌کشید اضافه می‌کرد، با این همه او همچنان نسبت به راهبه‌های لورتو وفادار و خیرخواه باقی ماند.

#### تولد يك انجمن جدید

به دنبال اجازة دربار پاپ، اسقف پی‌ریه در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۵۰، روز عید حضرت مریم (رزاری مقدس)، رسماً انجمن مبلغین نیکوکاری را در قلمرو اسقفی کلکته در حضور آنانی که در يك کلیسای کوچک گرد هم آمده بودند، بنیان نهاد. اسقف اعظم که اکنون مسئولیت انجمن تازه تأسیس را نیز بر عهده داشت، به طور رسمی متن حکم را قرائت کرد:

اکنون بیش از دو سال است که گروه کوچکی از زنان تحت سرپرستی خواهرام. ترزا که طبق فرمان ویژه، خارج از صومعه انجمن باکره مقدس زندگی می‌کنند، وجود خود را با قلبی بخشنده و به نفع ارواح انسانی در خدمت فقرا قرار داده‌اند. برای کودکان، بزرگسالان، سالمندان و بیماران این قلمرو اسقفی. از آن جا که آن‌ها تقاضا کرده بودند که گروه‌شان را به سطح يك انجمن مذهبی ارتقا دهیم، ما به دقت نحوه کار و زندگی آن‌ها را زیر نظر گرفتیم و به طور مستمر اهداف آن‌ها را مورد بررسی قرار دادیم. این بررسی‌های دقیق ما را به این نتیجه رساند که تاکنون هیچ انجمن مذهبی دیگری

وجود نداشته که اهدافی را که این مؤسسه دنبال می‌کند برآورده سازد. در نتیجه ارتقای گروه به سطح يك انجمن مذهبی برای آسایش انسان‌های بی‌شمار و رفع نیازهای مبرم آنان، گام دیگری خواهد بود در جهت نمایاندن جلوه‌ی شگرف عظمت خداوند و مزیتی برای معتقدان به مذهب کاتولیک در قلمرو اسقفی ما.

اکنون با این فرمان، به عنوان جلوه‌ای شگرف از عظمت الهی و برای ترویج حقیقت، عدالت و نیکوکاری در این قلمرو اسقفی، تأسیس و ارتقای سطح این انجمن مذهبی را جهت تحقق اهداف زیر اعلام می‌داریم:

عنوان: انجمن خواهران مبلغ نیکوکاری

قدیسۀ حامی: قلب پاک مریم مقدس

اهداف: رفع عطش عیسی مسیح برای رستگاری انسان‌ها

با در نظر گرفتن سوگندهای سه‌گانه فقر، پرهیزکاری و فرمانبرداری.

به علاوه سوگند چهارمی برای آن‌که اعضا با ترك علایق دنیوی، خود را وقف رسیدگی به فقرا و افراد نیازمند نمایند. آن‌ها که زیر بار فقر و تهی‌دستی از پا درآمده‌اند و در شرایطی به دور از کرامت انسانی زندگی می‌کنند. کسانی که به این انجمن ملحق می‌شوند، مصمم‌اند که وقت خود را به طور مداوم صرف جست‌وجوی چنین افرادی در شهرها و دهکده‌ها کنند. فقرا، رانده‌شدگان، بیماران، معلولان، افراد روبه‌مرگ، مراقبت از آن‌ها، کمک به آن‌ها و دیدار مستمر با آن‌ها و آشنا کردن‌شان با تعالیم عیسی مسیح با تمام توان، تا به این ترتیب موجب ایمان آوردن و تطهیر آن‌ها شوند.

انجام هر نوع خدمات مذهبی و یا سایر خدمات، هر قدر هم که این خدمات پست و ناچیز به نظر بیایند.

صدای عیسی مسیح که مادر ترزا در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶ آن را شنیده بود، اکنون از سوی کلیسای مورد پذیرش و تأیید قرار گرفته بود. مادر ترزا از آنچه خداوند در حقیقت روا داشته بود احساس شرمندگی می‌کرد. او در نامه‌ای برای اسقف اعظم نوشت:

عدم شایستگی در من، در برابر عنایاتی که او در حق من و فرزندانم روا داشته، روز به روز عمیق‌تر و آشکارتر می‌گردد. هنگام مراقبه و عبادت، که این روزها سراسر توأم با

پیشانی و سردرگمی است، یک چیز برایم روشن است ناتوانی من و عظمت او. من به دلیل ناتوانی ام، احساس وحشت می‌کنم اما کورکورانه به عظمت او ایمان دارم.

شادمانی مادر ترزا در آن روز، علاوه بر آن که ناشی از تأیید مقامات کلیسا از انجمن مذهبی اش بود، دلیل دیگری نیز داشت و آن برآورده شدن آرزوی دیرپایش یعنی برگزاری عشای ربانی همراه با نان و شراب، در صومعه کلیسا بود. او خطاب به اسقف نوشت: «به زودی عیسای مسیح با ما خواهد بود. از آن پس همه چیز آسان می‌شود. او شخصاً در این جا حضور خواهد داشت.» دلگرمی حضور عیسی مسیح در مراسم نان و شراب عشای ربانی در آن صومعه کوچک اکنون به مادر ترزا تعلق داشت. از این رو تصمیم گرفت برای بزرگداشت اولین مراسم نیایش در انجمن تمام روز عید شکرگزاری را به عبادت و نیایش پردازد.

### پرداخت بهای گزاف برای ارواح انسانی

مقاومت مادر ترزا و همراهان جوانش برای محقق ساختن آرزوهای شان برای آن‌ها چندان ارزان تمام نشد. کار در زاغه‌ها طاقت فرسا بود. مسیرهای دور و دراز را باید پیاده طی می‌کردند. غذای شان مختصر بود و گاه حتی ناچار می‌شدند برای آن التماس کنند. در عین حال بسیاری از آن‌ها باید هم‌زمان به تحصیلات خود نیز ادامه می‌دادند: «باید بهای رسیدگی به ارواح انسانی را بپردازیم.» او که این انجمن را بنیان نهاده بود، مرتب این موضوع را به خواهران جوانش گوشزد می‌کرد. او در شرحی بر اساسنامه اولیه انجمن نوشت:

عیسی مسیح می‌گوید: «به شما می‌گویم این‌گونه است؛ تا وقتی دانه گندم روی زمین نیفتد و نمیرد، تنها یک دانه گندم است، اما اگر بمیرد ثمرات بسیار به بار می‌آورد.» مبلغ مذهبی - اگر می‌خواهد انسان‌ها رو به خدا بیاورند - باید هر روز بمیرد. باید آماده باشد بهای آن را بپردازد. عیسی مسیح بهایش را پرداخت. او در مسیری که به جست‌وجوی انسان‌ها می‌رفت، بهای آن را پرداخت.

اهداف انجمن نه تنها از طریق رنج و دشواری، بلکه از طریق فعالیت اعضایش تحقق می‌یافت. مادر ترزا نمی‌خواست گذشت و فداکاری را از زندگی خود و پیروانش حذف کند، از این رو با تأکید به خواهرانش می‌گفت: «فرصت را برای پیشکش کردن چیزی به عیسی مسیح از دست ندهید.» مادر ترزا می‌دانست که رنج کشیدن آن‌ها ثمراتی به بار خواهد آورد. زمانی که اسقف پی‌ریه گفت که زندگی برای داوطلبان غیر هندی و بسیار دشوار خواهد بود، مادر ترزا پاسخ داد:

بسیار مایلم چند [داوطلب غیر هندی] داشته باشیم زیرا انجام این وظایف برای آن‌ها دشوار خواهد بود و هرچه آن‌ها بیش تر از خود فداکاری نشان دهند، هدف ما برای رفع عطش عیسی مسیح زودتر به نتیجه خواهد رسید. کاری که برای انسان‌ها انجام می‌دهیم بسیار عظیم است، اما بدون از خودگذشتگی و توبه ممکن نیست. ما به دلیل نزدیکی به گناه باید بیش از کارملیت‌ها توبه کنیم.

چالش‌ها، مادر ترزا را نه تنها دل‌سرد نمی‌کرد بلکه برعکس، او با روحیه بشاش خود اطرافیان‌ش را تحت تأثیر قرار می‌داد. این انتخابی آگاهانه بود و او می‌خواست برخلاف همه چیز چهره‌ای بشاش داشته باشد.

«همه چیز را با لبخند نثار عیسی مسیح می‌نمایم.» مادر ترزا با نادیده گرفتن غم‌هایش می‌خواست شادمانی را همه‌گیر سازد. او با تأکید بر خواسته دوران جوانی‌اش (نوشیدن جام مقدس تا آخرین قطره) در نامه‌ای خطاب به اسقف، اهداف بنیادین خود را این گونه شرح داد:

می‌خواهم به معنای واقعی بردهٔ مریم مقدس<sup>(۱)</sup> باشم، تنها از جام پراز درد عیسی مسیح بنوشم و به مادر قدیسه‌های واقعی تقدیم کنم. می‌دانم آنچه می‌خواهم، از توانایی‌ام فراتر است. کسی که این آرزو را در دل من نهاده، به من توانایی خواهد داد که ناممکن را ممکن سازم. عالیجناب، لطفاً برایم دعا کنید که بدون اندیشیدن به خود، هر آنچه عیسی مسیح از من می‌خواهد به او پیشکش کنم.



مریم مقدس، هم‌نشین جدا ناشدنی او بود و تسبیح رزاری وسیله ساده اما قدرتمندی بود که مادر ترزا را به او متصل می‌کرد:

ما آموخته ایم که دوست بداریم و در خلوت، ذکر رزاری بگوییم زیرا این کار ما را به مادر آسمانی‌مان نزدیک‌تر خواهد کرد. قوانین به ما اجازه نمی‌دهد هرگز بدون ذکر دعا‌های مریم مقدس، پا به زاغه‌ها بگذاریم. به همین دلیل است که مادر خیابان‌ها و دخمه‌های تاریک ذکر رزاری را تکرار می‌کنیم. ما به دعای رزاری آویخته ایم، چون برگی بردخت؛ زیرا بدون حضور مریم مقدس نمی‌توانیم به کار خود ادامه دهیم.

در ۱۱ آوریل ۱۹۵۱، اولین گروه از خواهران، مأموریت خود را تحت نام مبلغین نیکوکاری آغاز کردند. این گام مهم که همراه با پیشرفت معنوی آن‌ها بود موجب رضایت خاطر بسیار مادر ترزا گردید. او ماه‌ها بعد خطاب به اسقف اعظم گفت:

خواهران روحیه بالای خود را حفظ کرده‌اند. رقابت بسیاری برای پاکدامنی دارند. هدف آن‌ها تنها این است که راه و روشی برای سیراب ساختن عطش سوزان عیسی مسیح بیابند. وقتی آن‌ها را می‌بینم احساس می‌کنم که خواست عیسی در حال برآورده شدن است. اما هنوز نکته دیگری باقی مانده و آن این‌که من هم چنان باید رنج بیش‌تری بکشم. با وجود همه آنچه که در سال‌های گذشته اتفاق افتاده، از اعماق قلبم احساس لذت و آرامش می‌کنم. عیسی مسیح می‌داند که در خدمت او هستم. او می‌تواند آنچه را که آرزو دارد از طریق من به انجام برساند.

گرچه ممکن است شگفت‌انگیز به نظر بیاید اما مادر ترزا از این نگران بود که میادارنج‌های گوناگونی که تجربه می‌کند، پاسخ مناسبی به آنچه که در دوران الهام، «قول» آن داده بود نباشد. این‌که باید رنج بیش‌تری متحمل شود. اسقف اعظم بار دیگر نصیحت خردمندانه‌ای به او کرد:

برای رنج کشیدن نباید در جست‌وجوی آن باشی. خداوند قادر متعال، خود هر روز آن‌ها را در دسترس‌مان قرار می‌دهد. آن‌ها همواره به شکلی که ما تصور می‌کنیم،

دردهای جسمی یا مانند آن، بروز نمی‌کنند بلکه به شکل رنج‌های درونی، شکست برنام‌های مان، نگرانی برای اعضای مان، کارمان، سوء برداشت‌ها با سایر مذاهب، خانواده، مخالفت‌های غیرمنتظره و از این قبیل خود را نشان می‌دهند.

در این حال، اتهامات و شایعات در بین راهبه‌های لورتو و دختران سن آن<sup>[۱]</sup> درباره مادر ترزا بالا گرفته بود. مادر ترزا درباره موج جدید این رنج و درد، برای اسقف اعظم نوشت:

در انتالی توفانی برپا شده است. دختران سن آن از آمدن مادر مری برناردو به این جا بسیار عصبانی شده‌اند. من برای لورتو به موجود وحشتناکی بدل شده‌ام. مرا با شیطان مقایسه می‌کنند و کارهایم را به او نسبت می‌دهند. من به خاطر این‌ها خدا را سپاس می‌گویم. من لورتو را، اگر نه بیش تر، اما به قدر همان سال‌ها دوست دارم. بیش تراوقات برای شان دعا می‌کنم. «آزار» آن‌ها باعث می‌شود وظیفه فعلی‌ام را بیش تر دوست بدارم.

رنجش مادر ترزا از این نبود که برخی از این اظهار نظرها از جانب دوستان و هم‌نشینان پیشین او عنوان شده بود بلکه بیش تر به این دلیل بود که آن‌ها با شیطانی خواندن انجمن، به اصل الهی بودن آن ندای درونی می‌تاختند. این اتهام، تمامی جد و جهد او و اراده خداوند را برای خدمت به فقراش تضعیف می‌کرد. اعتقاد راسخ او به این که فرامین خداوند را اجرا می‌کند، چون لنگری بود که به او امکان می‌داد از این توفان‌ها به سلامت عبور کند.

مادر ترزا برای آن که پاسخی به این دروغ‌پردازی‌ها داده باشد، تصمیم گرفت نامه‌ای برای مادر فرانسیس خاویراستپلتون، مادر روحانی بخش، «جهت روشن شدن وظایف انجمن» بنویسد.

مادر روحانی بخش که متوجه جدی بودن ماجرا و رنجیدگی مادر ترزا از تعدادی از راهبه‌ها شده بود، فوراً پاسخی برای او نوشت و به وی اطمینان داد که در این زمینه وارد عمل خواهد شد.

شما پیشاپیش نظر مرا در مقابل کاری که انجام می‌دهید و خداوند آشکارا آن را متبرک ساخته است می‌دانید. اگر شما به این دلیل دچار رنجش خاطر شده‌اید، بسیار متأسفم و بیش‌ترین تلاشم را برای تصحیح آن به کار خواهم برد. سرانجام درک و همکاری متقابلی بین دو انجمن مذهبی به وجود آمد.

### قدیسه شدن و قدیسه ساختن

احتیاجات خواهران روحانی و فقرا روز به روز بیش‌تر و انجام کار نیز دشوارتر می‌شد. در فوریه ۱۹۵۲، مادر ترزا به اسقف اعظم اطلاع داد که «حتی دقیقه‌ای» وقت برای خود ندارد. اما با این همه مشغله، او لحظه‌ای تمرکزش را روی اهداف انجمنی که برپا کرده بود از دست نمی‌داد یا فراموش نمی‌کرد. نامه‌ای که در آوریل ۱۹۵۲ نوشته، انگیزه‌ایستادگی او را آشکار می‌سازد:

می‌خواهم با فرونشاندن عطش عیسی مسیح برای عشق و ارواح انسانی بدل به قدیسه‌ای شوم، و آرزوی بزرگ دیگرم این است که می‌خواهم قدیسه‌های بسیاری از اعضای انجمن مان تقدیم کنم. این دو تنها چیزهایی هستند که به خاطر آن‌ها دعا می‌کنم، تلاش می‌کنم و رنج می‌کشم. لطفاً برایم دعا کنید. شاید بتوانم آرزوی او را در مورد انجمن و خودم برآورده سازم.

اهداف مبلغین نیکوکاری و همین‌طور قدیسه شدن اعضای آن، مدت‌ها بود که ذهن و قلب مادر ترزا را به خود مشغول داشته بود. درخواست تقدیس شدن، ناشی از خود بزرگ‌بینی او نبود بلکه بیش‌تر نشانه‌ای از ارتباط عمیق او با خداوند بود. مادر ترزا در تلاش بود که چنین آرزویی را در دل خواهرانش نیز پیروانند. راه دستیابی به این آرزو، خدمت‌رسانی صمیمانه و رایگان به فقیرترین فقرا بود.

مادر ترزا برای اسقف اعظم نوشت: «دیدن این همه شور و شوق بین خواهران جوان برای سیراب کردن عطش عیسی مسیح به خاطر ارواح انسانی،

شگفت‌انگیز است. به نظر آن‌ها وقتی پای انسان‌ها در میان است، انجام هیچ کاری دشوار یا غیر ممکن نیست. «میزان کاری که توسط این ۲۰ خواهر انجام می‌شد، حقیقتاً شور و شوق آن‌ها را آشکار می‌ساخت.

### گنجینه انجمن مذهبی

مادر ترزا هنگام تردد در شهر برای رفع نیاز مستمندان، غالباً با کسانی مواجه می‌شد که در خیابان روبه مرگ رها شده بودند، و از آن‌جا که بیمارستان‌ها به این افراد به چشم کسانی که از آن‌ها قطع امید شده، نگاه می‌کردند و این‌گونه افراد را نمی‌پذیرفتند، لحظه‌های واپسین زندگی خود را در تنهایی سپری می‌کردند: رها شده و ناخواسته از سوی همگان. مادر ترزا خانه‌ای پیدا کرد که در آن‌جا می‌توانستند لااقل در آخرین لحظات زندگی به چنین افرادی عشق و محبت هدیه دهند. دولت محلی کلکته یکی از پناهگاه‌هایی را که جهت اسکان زائران در معبد کالی<sup>۱</sup> در نظر گرفته بود، در اختیار او قرار داد که مادر ترزا آن را به افتخار قلب پاك مریم مقدس «قلب پاك»<sup>۲</sup> نامید.

مادر ترزا و خواهرانش در آن‌جا افراد روبه مرگ را که از خیابان‌ها جمع‌آوری می‌کردند، اسکان می‌دادند و داروهای اولیه و از همه مهم‌تر، به آن‌ها عشق می‌دادند.

دو ماه پس از افتتاح این مرکز در ۲۲ اوت ۱۹۵۲، به مناسبت عید قلب پاك مریم مقدس، اسقف پی‌ریه بازدیدي از آن‌جا به عمل آورد. او که در قضاوت‌هایش معمولاً جانب احتیاط را رعایت می‌کرد، نظر خود را از مشاهده خدمات توأم با فداکاری اعضای انجمن که خود شاهد آن بود، چنین ابراز کرد:

از این‌که توانستم دیروز از بیمارستان شما که برای رسیدگی به افراد مستمند و روبه مرگ

۱. Kali: یکی از خدایان هندو.

۲. Nirmal Hriday: به زبان بنگالی به معنای قلب پاك.

اختصاص دارد، باز دیده به عمل آورم بی نهایت خوشوقت شدم. نمی توانم پنهان کنم که از دیدن آن همه فقر و بیچارگی بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم؛ همین طور از بخشندگی و بزرگواری گروه کوچک شما بانوان باایمان. خداوند قطعاً به آن ها با دیده عشق و رضایت خواهد نگرست و پاداش فوق العاده عظیمی به این راهبه ها (در بهشت) خواهد داد. زمانی که درخواست چنین بیمارستانی را کردید، عیسی مسیح الهام بخش شما بود و قطعاً راهبه های شما هم وقتی آن را با بزرگواری پذیرفتند، این الهام را دریافتند. بیایید امیدوار باشیم که این خدمت نیکوکارانه به شکلی مستمر ادامه یابد تا همگان شاهد آن باشند. افراد غیر روحانی که به شما کمک می کنند نیز قابل تحسین اند، خداوند آن ها را بسیار متبرک سازد! این تنها چیزی است که می توانم بگویم زیرا هیچ پاداشی روی زمین نمی تواند کار آن ها را جبران کند.

مادر ترزا نمی توانست نسبت به عقاید او بی تفاوت بماند زیرا او مقام بالایی داشت؛ او نماینده خدا بود. از این رو تأیید و تحسین او می توانست یکی دیگر از نشانه های متبرک ساختن این کار توسط خداوند باشد. مادر ترزا قادر نبود رضایتی را که حس می کرد، پنهان نگه دارد، گرچه او بیش ترین اعتبار را به خواهرانش می داد تا به خودش.

نامه شما را خطاب به خواهران خواندم. اکنون آن ها انگیزه بیش تری برای عشق به خداوند پیدا کرده اند. عشقی به مراتب سخاوتمندانه تر. بله، عیسی مسیح به من لطف بسیاری داشته که چنین فرزندان معنوی را به من داده است. وقتی می بینم آن ها در این مدت کوتاه چه خدماتی برای خداوند مهربان انجام داده اند و چقدر به لحاظ معنوی پیش رفته اند، احساس شرمساری می کنم. من که ۲۴ سال سابقه زندگی مذهبی دارم.

مادر ترزا «خانه قلب پاک» را گنجینه انجمن می دانست، «گنجینه مذهبی» افراد فراموش شده، مطرود و ناخواسته ای را در خود پناه داده بود که شباهت بسیاری به مسیح رنج کشیده داشتند؛ تحمل رنج عیسی مسیح در «قالبی دیگر». و همه این ها به او فرصتی داد تا عشق خود را در عمل آشکار سازد. رنج

شدید آن‌ها، به ویژه رنج‌های درونی‌شان که اکنون به او تعلق داشت، چیزی که او را با آلام مسیح و رنج فقیرترین فقرا پیوند می‌داد.

### خویشتن دوم

مادر ترزا برای انجام وظایفش به عنوان فرستادهٔ کلیسا، ابتکار عمل‌هایی نیز به خرج می‌داد. دشواری‌ها و چالش‌های شغلی غالباً فرصتی برای نوآوری برایش فراهم می‌ساخت. یکی از همین موارد به ژاکلین دکر مربوط می‌شد. یک پرستار و مددکار اجتماعی بلژیکی که می‌خواست به مبلغین نیکوکار ملحق شود اما به دلیل ضعف جسمانی کاری از دستش بر نمی‌آمد. مادر ترزا به این نتیجه رسید: ژاکلین نمی‌تواند برای کمک به سراغ فقرای کلکته برود، اما می‌تواند به عنوان فرستاده «خویشتن دوم»<sup>(۱۳)</sup> مادر ترزا، در انجام وظایفش به او کمک کند.

یک همزاد معنوی که از جانب او نزد خداوند دعا کند، و برای مادر ترزا و به نتیجه رسیدن تلاش‌هایش رنج بکشد. در عوض مادر ترزا دعاها و کارهای خوب خود را به نیابت از جانب ژاکلین ارائه نماید. ژاکلین و دیگرانی که نمی‌توانستند مستقیم درگیر کار شوند «شرکای بیمار و افراد رنجور» نام گرفتند. به این ترتیب آن‌ها به تلاش‌های خواهران برای رفع عطش عیسی مسیح ملحق می‌شدند. مادر ترزا عقیده داشت که در حین رنج کشیدن، داشتن هدف به آن‌ها دلگرمی تازه‌ای برای ادامه راه خواهد داد: «عشق، نیاز به از خود گذشتگی دارد. اگر تا زمانی که رنج می‌کشیم این رنج را دوست بداریم، خداوند از آرامش و شادمانی خود به ما سهمی خواهد بخشید. رنج کشیدن به تنهایی ارزشی ندارد اما اگر آن را با آلام مسیح تقسیم کنیم موهبت شگفت‌انگیزی خواهد بود.»

امید به گسترش کار انجمن، همراه با تقدیم عشق به آن‌ها که به نظر می‌رسید توانایی مشارکت در کار را ندارند، منبع لذت و دلخوشی مادر ترزا بود. او برای ژاکلین درک خود را از وظایف مبلغین نیکوکاری چنین توضیح داد:

خیلی خوشحالم که علاقه داری به گروه رنج کشیده مبلغان نیکوکاری ملحق شوی. متوجه منظوم که هستی؟ تو و همه آن‌هایی که به ما ملحق می‌شوند در نیایش‌ها، وظایف و همکاری که ما برای انسان‌ها انجام می‌دهیم مشارکت دارند و تونیز با نیایش و رنج‌هایت با ما هستی. می‌دانی که هدف انجمن ما، رفع عطش مسیح بر روی صلیب است. عطش او برای عشق به انسان‌ها از طریق کمک برای تظهِیر و رستگاری زاغه‌نشینان فقیر. چه کسی بهتر از تو و آن‌ها که چون تورنج می‌کشند، می‌تواند از عهده این کار برآید؟ رنج‌ها و نیایش‌های تو، همان جام مقدسی خواهد بود که ما اعضای انجمن، عشق انسان‌هایی را که از اطراف جمع‌آوری خواهیم کرد، در آن خواهیم ریخت. بنابراین وجود تو برای تحقق اهداف ما بسیار مهم و ضروری است. برای رفع عطش او، ما نیاز به یک جام مقدس داریم. ما به تو، دیگران، مردان، زنان، کودکان، پیرها، جوانان، فقرا و ثروتمندان، به همه برای ساخت این جام خوشامد می‌گوییم. در واقع آنچه که تو می‌توانی در بستر درد و رنج خویش انجام دهی، به مراتب بیش از کاری است که من می‌توانم با پاهایم انجام دهم، اما من و توبه اتفاق هم می‌توانیم همکاری که او قدرت آن را به ما می‌بخشد انجام دهیم.

چیزی که باید در آن مشترک باشیم روح انجمن ما است. تسلیم کامل به خداوند، عشق، اعتماد و اشتیاق. با دستیابی به این‌ها، تونیز یک مبلغ نیکوکاری خواهی بود. مقدم هر فرد و هر کسی که آرزو دارد جزو مبلغین نیکوکاری، یعنی پیام‌آوران عشق خداوند، باشد گرامی باد. اما من به ویژه مایلیم که افراد معلول، افلیج، بیماران لاعلاج به ما بپیوندند زیرا می‌دانم که آن‌ها انسان‌های بی‌شماری را به سوی عیسی مسیح خواهند آورد.

هریک از خواهران، خواهر همزادی خواهد داشت که برایش دعا می‌کند، رنج می‌کشد، می‌اندیشد و برای او نامه می‌نویسد و به همین ترتیب: خویشان دوم. می‌بینی خواهر عزیزم، کار ما بسیار دشوار است. اگر تو یا ما باشی، به خاطر ما دعا کنی، رنج بکشی و با ما کار کنی، در آن صورت ما قادر خواهیم بود کارهای بزرگی انجام دهیم. به خاطر عشق او و به خاطر وجود تو.

من شخصاً بسیار خوشحالم. با فکر کردن به تو و همین‌طور آن‌هایی که به این انجمن معنوی می‌پیوندند، نیروی جدیدی در وجودم جاری می‌شود. به کمک تو و دیگرانی که با ما کار می‌کنند چه کارها که از عهده‌مان ساخته نخواهد بود؟ چه کارهایی که برای

او انجام نخواهیم داد؟ دربارهٔ تو باید بگویم که زندگی تو مانند چراغ روشنی است که به خاطر انسان‌ها می‌سوزد.

کمک معنوی اعضای بیمار ورنج کشیدهٔ انجمن به عنوان «شریک - کاری» برای او دلگرمی عمده‌ای برای تحمل درد ورنج‌هایش به شمار می‌رفت. مادر ترزا برای ژاکلین نوشت: «زمانی که کارها دشوار می‌شود، قلب من از فکر داشتن شما که برایم دعا می‌کنید ورنج می‌کشید روشن می‌شود، آن وقت انجام کار به نظرم سهل و ساده می‌آید و لبخند در راه خداوند مهربان، سریع‌تر روی لبانم می‌نشیند.»

#### شکوفایی انجمن مبلغین و بهای آن

در اواخر سال ۱۹۵۲، طبقهٔ سوم خانهٔ «گومز» دیگر جایی برای پذیرفتن ۲۶ عضو انجمن نداشت. مادر ترزا ناچار بود به دنبال خانهٔ بزرگ‌تری باشد تا ظرفیت پذیرش خواهران رو به افزایش را داشته باشد. به خاطر دعا‌های فراوان، او توانست خانه‌ای در «سرکولارد» بیابد. جایی که تا به امروز نیز مرکز انجمن مذهبی مبلغین نیکوکاری است. سرانجام انجمن در فوریهٔ ۱۹۵۳ بدان جا نقل مکان کرد.

آن ندای درونی سال ۱۹۴۶، اکنون دیگر یک «واقعیت زنده» بود. انجمنی در حال رشد و شکوفایی. انجمن کمک به فقیرترین فقرای کلکته، ارزش این همه چالش ورنج را که لازمهٔ چنین خدماتی بود داشت. گرچه این دشواری‌ها هنوز به پایان نرسیده بود وظیفهٔ دیگری نیز بود که مادر ترزا هم چنان برای آن درخواست حمایت معنوی می‌کرد. پس از مدت‌ها، سرانجام او داستان آزمون سخت درونی‌اش را آشکار کرد، چیزی که عمیقاً در وجودش ریشه دوانده بود.



## فصل هشتم

### عطش عیسی مصلوب، ظلمت هولناك درون

می خواهم به عیسی مسیح لبخند بزنم و به این  
ترتیب درد و تاریکی روحم را حتی از او پنهان دارم  
— مادر ترزا

### تاریکی آشکار می گردد

#### عالیجناب

لطفاً برایم به طور خاص دعا کنید تا کارهای او را تباه نکنم و عیسی ما، خود را بر من آشکار  
کند، زیرا چنان ظلمتی درونم را فرا گرفته که گویی همه چیز در من مرده است. این ماجرا کم  
و بیش از زمانی که «وظیفه ام» را آغاز کردم وجود داشته. از خداوند درخواست کنید به من  
شهامت عطا کند.

لطفاً دعای خیر خود را شامل حال ما نمایید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مادر ترزا

پس از سال ها رنج کشیدن در سکوت و تنها اشاره های مبهم و گاه و بی گاه به  
آنچه در درونش می گذشت، سرانجام مادر ترزا به اسقف پی ریه اعتراف کرد که از  
همان آغاز خدمتش برای فقرا، چه درد بزرگی درونش را شکنجه می کرده است.  
با این همه، اسقف به دلیل آن که گفته های مادر ترزا در عین صداقت موجز  
و مختصر بود، چنان که باید متوجه نشد و چنین تصور کرد که این چالش ها

ناشی از سرپرستی انجمن جدید است. به نظر اسقف، «شتاب زدگی» مادر ترزا، که همواره عامل تنش میان آن دو بود، احتمالاً مسبب چنین رنجی بوده است. اسقف او را به آرامش فراخواند:

خداوند شما را هدایت خواهد کرد. آن قدرها هم که تصور می‌کنید غرق در تاریکی نیستید. مسیری که باید دنبال کنید، گاه چندان شفاف نیست. برای نور درون دعا کنید. به سرعت تصمیم نگیرید. به حرف دیگران توجه کنید. حقایق بیرونی متعددی هست که نشان می‌دهد خداوند کار شما را متبرک ساخته است. پس اواز کار شما رضایت دارد. این ایمان، عبادت، منطق و هدف واقعی است که شما را راهنمایی می‌کند. توجه به احساسات ضرورتی ندارد زیرا غالباً باعث گمراهی می‌شود.

### سعی کرده‌ام از خواست او سرپیچی نکنیم

مادر ترزا يك ماه پس از آن‌که دردهای درونش را با اسقف اعظم در میان گذاشت، تعدادی از خواهران آخرین، و ده تن از خواهران نیز اولین سوگند خود را به عنوان مبلغین نیکوکاری بجای آوردند. این مناسبت مسرت بخش باعث سپاسگزاری و فروتنی هرچه بیش تراو گردید. اوطی نامه‌ای به اسقف اعظم این‌گونه نوشت:

وقتی به دهم سپتامبر ۱۹۴۶ فکر می‌کنم از صمیم قلب، از پروردگار به خاطر آنچه در حق من روا داشته است سپاسگزاری می‌کنم. من هیچ ادعایی در مورد این «وظیفه» ندارم. این مسئله متعلق به او بوده، هست و خواهد بود. از شما تقاضا می‌کنم ایرادات مرا به من تذکر دهید تا کار او را تباه نکنم. می‌دانم کارهایی بوده که باید بهتر از این‌ها انجام می‌گرفته، اما من با صداقت کامل تلاش کردم در هیچ موردی از خواسته او سرپیچی نکنم.

عیسی مسیح خواسته بود فقری که او بر فراز صلیب تجربه می‌کرد خواهران روحانی را در برگیرد. اکنون ده نفر اول آماده چنین مأموریتی هستند. آن‌ها با بزرگواری و خوش رویی زندگی می‌کنند. اگر می‌دانستم این آن چیزی است که مسیح ما، به من خواهد داد، ممکن بود به ندای او پاسخ منفی بدهم. به خاطر عدم شایستگی‌ام برای این‌که مادر آن‌ها باشم. امروز قلبم سرشار از سپاسگزاری برای خداوند و برای شماست. به خاطر

هر آنچه که برای انجمن ما انجام داده‌اید، به ویژه این که این «وظیفه» را تحت حمایت و عطوفت خود گرفته‌اید، تنها راهی که می‌توانیم سپاس خود را نثار شما کنیم این است که بدل به مبلغین نیکوکار واقعی شویم. عالیجناب لطفاً برایم دعا کنید که با تمام وجود خود را وقف عیسی مسیح نمایم.

اسقف که تحت تأثیر فعالیت‌های این گروه مذهبی نوپا قرار گرفته بود، روز مراسم سوگند به مادر ترزا پاسخ داد و حمایت دلگرم‌کننده خود را به این انجمن جدید ابراز داشت:

آن الهام و آن ندای الهی سرانجام پس از چند سال شکل واقعیت به خود گرفته است، نه تنها به عنوان یک آغاز، بلکه به عنوان انجمنی که در یونته آزمایش قرار گرفته، تأیید شده و قابلیت وجودی خود را آشکار کرده است. بهره‌مند از مبلغینی پر شور و شوق برای انجام وظایفی پایدار و ثمربخش. من امروز از صمیم قلب در شادی شما شریکم خدا را شکر.

او بعدها اذعان کرد: «عمیقاً از خداوند سپاسگزارم که به من اجازه داد به عنوان ابرازی برای انجام این وظیفه خطیر، از طریق شما و خواهران شما مشارکت داشته باشم.»

ارواح انسانی بسیاری به سوی خدا بازگشتند

موقفیت‌های انجمن مادر ترزا پس از آن که در میان مقامات مختلف مورد تحسین و تمجید قرار گرفت، به تدریج جنبه ملی و بین‌المللی پیدا کرد. مادر ترزا نگرانی‌هایش را در این مورد با اسقف در میان گذاشت:

از این که شهرت زیاد کسب کنم نگرانم. امشب مطالبی شنیدم که مرا کمی وحشت زده و آندوهگیس کرد. خداوند ما را محافظت نماید. لطفاً برایم دعا کنید که در دنیا کسی نباشم و دنیا نیز برایم ارزشی نداشته باشد.

در رویارویی با این خطر، فروتنی درونی شده مادر ترزا به همراه آن ظلمت درونی و هم چنین نیازهای روزافزون ناشی از گستردگی این خدمت، مانع از آن می شد که هر نوع غرور و دنیا طلبی در قلب مادر ترزا رسوخ نماید. این واقعیت که او و خواهران همکارش همواره در معرض خطر واقعی قرار داشتند، به آن ها کمک می کرد انگیزه بیش تری پیدا کنند.

بار دیگر مادر کالیگا<sup>۱</sup> دچار دردسر شدیم. آن ها به من گفتند باید بسیار خدا را شکر کنم که آن ها تا به حال به من شلیک نکرده یا مرا کتک زده اند زیرا همه کسانی که برای آن ها کار می کردند، پاداش شان مرگ بوده است. من با مسالمت بسیار به آن ها گفتم که آماده ام در راه خدا بمیرم. روزهای سخت در راه اند. بیایید دعا کنیم، انجمن مادر برابر آزمایش نیکوکاری طاقت بیاورد.

در میانه همه این دشواری ها، مادر ترزا از شور و شوق خواهرانش روحیه می گرفت. هم چنان که برای اسقف نوشته بود:

امروز خواهر کوچک ما ماریا گورتی نزد خدا شتافت. بزرگ ترین لذت زندگی او این بود که جزو گروه مبلغین نیکوکاری<sup>(۱)</sup> باشد که چنین نیز بود. غالباً وقتی او را می دیدم یا با او حرف می زدم از این که او را بدل به یکی از ایثارگران لورتو کرده بودم خوشحال می شدم. از این که مادر چنین فرزندی بودم؛ اکنون او با عیسی مسیح است. اولین مبلغ نیکوکاری در بهشت. اکنون با حضور چنین خواهری در بهشت باید وظایف بیش تری بر عهده بگیریم.

خدمات مادر ترزا در میان مستمندان گرچه خالی از تلاش و تقلا نبود اما آثار چشمگیر آن هم چنان ادامه داشت. او می دانست که این ها همه «کار خداوند» است. او تنها وسیله ای بود که خداوند را به انسان ها و انسان ها را به خداوند می رساند. از ضروریات چنین مأموریتی ایثار و نیایش بود: یگانگی با رنج های

۱. Kalighat، ناحیه ای در جنوب کلکته.

رهایی بخش، نیایش‌ها و از خودگذشتگی‌های عیسی مسیح. چنین برداشتی از ایمان، مادر ترزا را بر آن داشت که گروهی را تحت عنوان «شرکای رنجور و بیمار» تشکیل دهد. او در این مورد به اسقف پی‌ریه چنین توضیح داد:

عالیجناب، نمی‌دانم به شما گفته‌ام یا نه، اما من نوعی رابطه معنوی با بیماران را آغاز کرده‌ام. هر یک از خواهران همزادی دارد که برایش دعا کند و رنج بکشد. خواهران در عوض در کارهای خوب و نیایش با آن‌ها سهیم می‌شوند. آن‌ها به لحاظ معنوی فرزندان این انجمن هستند، تعدادی از آن‌ها از انگلستان، بروکسل، آنتورپ، سوئیس و کلکته به ما پیوسته‌اند: مرد، زن و کودک. آن‌ها بسیار علاقه‌مندند در مراسم نیایش‌های کوتاه ما شرکت کنند. دوشیزه دکرو نیکلاس گومز همزاد من‌اند. در حال حاضر ۱۸ نفر در فهرست قرار دارند. ممکن است لطفاً این کار را متبرک سازید؟ این دعاها و رنج‌های آن‌هاست که وظایف مذهبی ما را متبرک می‌سازد. این‌که به خاطر دیگری رنج بکشند آن‌ها را بسیار خوشحال می‌کند. این‌که به رغم نایبانی، معلولیت، افلیج بودن، ابتلا به سل یا سرطان عضوی از مبلغین نیکوکاری‌اند. غالباً وقتی احساس می‌کنم که کار دشواری پیش رو دارم، رنج فرزندانم را به درگاه خداوند پیشکش می‌کنم و بلافاصله کمک‌هایی که بدان نیاز دارم، به‌سویم سرازیر می‌شوند. تصور می‌کنم بسیاری از بیماران و افراد رنجور ما، اگر برای رفع عطش عیسی مسیح رنج بکشند، سریع‌تر تطهیر خواهند شد. عالیجناب، وقتی شما را در این جا ملاقات کنم بهتر می‌توانم مقصودم را توضیح دهم.

اکنون ۲۵ سال است که رهبانیت پیشه کرده‌ام. لطفاً به خاطر آنچه خداوند در حق من انجام داده، از او سپاسگزاری کنید.

به تدریج که تحمل ظلمت درونی برای او دشوارتر می‌شد، سالروز وقایع مهم نشانه‌هایی از «دخالت» خداوند را در تاریخچه کوتاه این گروه کوچک به او یادآوری می‌کرد. در چنین مواردی، مادر ترزا کاری از دستش بر نمی‌آمد مگر آن‌که به خاطر پاسخ «مثبتی» که به خداوند داده بود عمیقاً آبراز سپاسگزاری نماید:

۲۱ ماه دسامبر، پنج سال است که ما کار را در زاغه‌ها آغاز کرده‌ایم. عالیجناب، مایلم از شما به خاطر علاقه شخصی و محبت پدران‌ه‌ای که نسبت به انجمن جوان ما ابراز داشته‌اید تشکر کنم. ارواح انسانی بسیاری به سوی خداوند باز گردانده شده‌اند. افراد رو به مرگ بسیاری را به سوی پروردگار فرستاده‌ایم؛ عشق به خدا را به بسیاری از کودکان آموخته‌ایم. بسیاری از بیماران تسکین یافته و آموخته‌اند که به خاطر عشق خداوند درد بکشند. از همه مهم‌ترین که بخشندگی و از خود گذشتگی خواهران جوان ما احتمالاً تاوان بسیاری به قلب مقدس پرداخته است. به خاطر همه این‌هاست که از شما تقاضای می‌کنم، همراه من از خدا سپاسگزاری کنید.

### روح من هم چنان در ظلمتی عمیق گرفتار است

در میانه این موفقیت‌های آشکار، تقریباً یک سال پس از راز گویی‌اش با اسقف اعظم، مادر ترزا بار دیگر به او اطلاع داد که «روح من هم چنان در ظلمت عمیق و اندوه باقی مانده است. من شکایتی ندارم، بگذار هرچه می‌خواهد با من بکند.» در تسلیمی دوباره، او آماده بود به شوق یگانگی با عیسی مسیح و تلاش برای دستیابی به ایمانی ناب و خالص، هرچه بیش تر اینثار و فداکاری کند. این تجربه علاوه بر تفاهم و شفقت بیش تر نسبت به دیگران، مادر ترزا را قادر می‌ساخت توصیه‌های واقع بینانه و دلگرم‌کننده‌ای به خواهرانش ارائه نماید.

زمانی که شرایط برای تان دشوار می‌شود، خود را در قلب مقدس پنهان کنید؛ در آن جا قلب من به همراه شما عشق و قدرت لازم را خواهد یافت. اگر می‌خواهید به خاطر عشق پاک و خالص رنج بکشید یا بهتر است بگوییم عشقی که او برای شما می‌خواهد، در آن صورت باید «میزبان بی‌کم و کاستی» باشید.

با وجود ظلمت درون، عیسی مسیح تنها مرکز توجه مادر ترزا بود. او را دوست می‌داشت و می‌خواست در یگانگی با او، به ویژه در آلام وی، زندگی کند؛ باز نمودی از روح او، نه تحت تأثیر احساسات بلکه به دلیل ایمان. این موضوع از توضیحاتی که او درباره چگونگی دعوت برای انجمن مبلغین نیکوکاری به

ژاکلین دکرمی دهد به خوبی نمایان است:

۱۷ اکتبر ۱۹۵۴

ستایش خداوند از طریق مریم مقدس<sup>۱</sup>

خواهرم ژاکلین ترزا<sup>[۲]</sup>

نامه خوشامدگویی شما را در تاریخ یازدهم با خوشحالی دریافت کردم؛ بسیار مشتاق بودم که خبری از شما به دستم برسد.

چقدر خدای مهربان، شما خواهر کوچک عزیزم را دوست دارد، وقتی شما را آن چنان به سوی صلیب خویش می کشد. اگر شما همزاد من نبودید فکر می کنم به شما غبطه می خوردم. شما بسیار رنج می کشید و روح شما با درد بر صلیب کشیده شده است. آیا این بدین معنی نیست که او زندگی اش را در وجود ژاکلینش زندگی می کند؟ چه وظیفه زیبایی بر عهده دارید. مبلغ نیکوکاری، قاصد عشق خداوند. ما با جسم و روح خود، عشق آن خدای بی نهایت تشنه را بردوش می کشیم. ما، یعنی من و شما، به اتفاق همه خواهران و همزادهای آن ها این عطش سوزان را فرو خواهیم نشانند. شما با آن درد ناگفته و ما با کار بسیار. آیا همه یکسان نیستیم؟ یکی نیستیم؟ هم چنان که عیسی مسیح می گوید: «پدر، تو در وجود من و من در وجود تو.»

شما بسیار آموخته اید. شما از جام مقدس عذاب او چشیده اید.

پاداش شما چه خواهد بود، خواهر عزیزم؟ رنج بیش تر و شباهت بیش تر به او بر فراز صلیب. من خود را شایسته خواهری شما نمی دانم. پس وقتی دعا می کنید از عیسی مسیح بخواهید مرا بر فراز صلیب خود بکشاند، شاید در آن جا با او یکی شوم.

اما ما زگریت عزیز، چقدر برای او سخت است که بداند مطلقاً نایبناست. گرچه او بهتر می تواند عیسی مسیح را ببیند و این آن چیزی است که اهمیت دارد.

لطفاً به برادر کلمنت عزیزمان بگویید که او می تواند یک یحیای تعمیددهنده واقعی باشد زیرا کار ما تنها این است که راه را آماده کنیم. بعد از ما راهبه ها و دوستان دیگری به سوی ارواح انسانی پیش خواهند رفت.

واقعا به شما افتخار می کنم. یک مبلغ نیکوکاری واقعی. شجاع باشید و بشاش. می دانید که

۱. Laus Deo mariae (L.D.M.): (در بعضی موارد، مادر ترزا جمله ستایش خداوند و مریم

مقدس را به اشتباه، ستایش خداوند از طریق مریم مقدس بیان می کند.)

او شما را با عشقی مهربانانه و ابدی دوست دارد. برایم دعا کنید. کارهای بسیاری هست که باید انجام دهم.

— با بیشترین عشق از جانب خواهرتان به عیسی مسیح  
ام، ترزا

«قاصد عشق خداوند»، «عشق خداوند بی نهایت تشنه»؛ این برداشت غرورآمیزی بود که مادر ترزا از مبلغین نیکوکاری داشت. خواهرانی که درگیر کارهای دشوار بودند و شرکای کاری آنها که از بیماری و ناتوانی رنج می بردند و به اتفاق یکدیگر جهت رفع عطش سوزان عیسی مسیح بر فراز صلیب تلاش می کردند.

#### همسر عیسای مصلوب

ظلمت درونی مادر ترزا، راه ایمنی بود که می توانست او را با رموز راز عیسی مسیح بر فراز صلیب آشنا کند. او با درک این نکته که رنج کشیدن بخشی از وظایف مبلغین نیکوکاری است، یکی از خواهران روحانی خود را چنین راهنمایی می کرد:

#### فرزند بسیار عزیزم

به خاطر نامهٔ محبت آمیز تاریخ چهاردهم از توسپاسگزارم. هم چنان متوجه قلب مقدس باش. چرا نگرانی که ممکن است بیماری ات سل باشد؟ توبه او تعلق داری و این هدیه ای از جانب اوست. هدیه ای به همسرش. مگر مریم مقدس به شما تعلیم نداده که هنگام سوگند بگویند، «آرزو می کنم همسر عیسای مصلوب باشم؟» مسیحی، نه قرین افتخار و در گهواره بلکه بر فراز صلیب، تنها، برهنه، خون آلود، رنجور و رو به مرگ. بنابراین اگر تو اولین کسی در انجمن هستی که او برگزیده تا تنها روی بستر مسیح بمانی، پس فرزندم، باید خدا را به خاطر همه چیز سپاس بگوئیم. به خاطر عشق خاصی که به تو دارد. برای من و برای انجمن. تو هنوز کودکی. زندگی زیباست اما راهی که او برای تو انتخاب کرده، حقیقی است.



پس لبخند بزن به دستی که تو را می زند، به دستی که تو را بر صلیب می کشد بوسه بزن. باور نمی کنم که دچار سسل شده باشی، اما بگذار آن ها هر چه می خواهند با تو بکنند. درست مثل يك بره کوچك به همه لبخند بزن. نگران نباش. من درخواست پول می کنم و به محض آن که از خواهران خبر قطعی شنیدم به دیدارت می آیم.

بگذار آن ها نگاه کنند و تنها مسیح را ببینند.<sup>[۳]</sup> من برای شفای تو ۲۵۰۰۰<sup>[۴]</sup> ذکر نذر مریم مقدس کرده ام. مادر این ۹ روز آن را ادا خواهیم کرد. لطفاً به خاطر محبت مادر رزا از او تشکر کن. از آنچه خداوند برای تو می خواهد خوشحالم. توبه او تعلق داری.

عیسی مسیح را دوست بدار و قلب شادمانت را برای او حفظ کن. این افکار ناخوشایند متعلق به شیطان است، همه آن ها را فراموش کن. خداوند تو را متبرک گرداند، فرزندم.

—مادر

### تنهایی عمیق در قلبم

در ژانویه ۱۹۵۵، کمی کمتر از يك سال، که او ماجرای ظلمت درونش را با اسقف پی ریه در میان گذاشته بود، مادر ترزا موضوع تازه ای را تجربه کرد: «تنهایی عمیق».

این تنهایی که از این پس نوعی «رفیق همراه» او به شمار می رفت، از جدایی صوری او از خداوند و همین طور کسانی که به آن ها اطمینان داشت ناشی شده بود. این حس بی خویشی برایش به مراتب دشوارتر از آن بود که بتواند آن را تاب بیاورد.

### عالیجناب

از سفر جناب عالی به این جا بسیار خوشحالم. هر بار پس از سفر شما حس می کنم بار غصه ام کمی سبک تر می شود. درست نمی دانم، ولی تنهایی عمیقی در قلبم حس می کنم که به سادگی قابل بیان نیست. ماه هاست که نتوانسته ام با پدر و ناکسم گفت و گو کنم و به نظرم می رسد که چنین گفت و گویی هر بار برایم دشوار و دشوارتر می شود.

۱. memorarc، داعایی برای درخواست کمک از مریم مقدس.

عیسی مسیح تا کی از من دور خواهد بود؟  
لطفاً برایم دعا کنید.

— فرزند سپاسگزار شما به عیسی مسیح  
مادر ترزا، م. ن.  
مبلغ نیکوکاری

در این دوران رنج و دردمندی، او آرزوی بازگشت عیسی مسیح را داشت، اما به نظر می‌رسید که حضرت مسیح از او روی برگردانده است. اسقف در جواب مادر ترزا نامه بلند بالایی برایش نوشت. به او دلگرمی داد و دلایل مختلفی برای حس درونی او ذکر کرد. گفت ممکن است این نوعی آزمون موقت باشد: «ممکن است خداوند برای مدتی خود را پنهان کرده باشد.» این حس دردناکی است و اگر ادامه یابد می‌تواند به شکنجه دائم بدل شود. «گل کوچک» هم مانند سن ترزای آویلایی چنین دوره‌ای را تجربه کرده، آنچه که اگر نگوئیم همه، بیش‌تر قدیسین از سرگذرانده‌اند. «اسقف هم چنین به مادر ترزا یادآوری کرد که این مسئله ممکن است ناشی از وسوسه شیطانی باشد تا او را از انجام وظایف درخشانی که برعهده داشت دلسرد نماید. گرچه مادر ترزا سعی داشت هم چنان جانب احتیاط و دوراندیشی را از دست ندهد.

اسقف یک بار دیگر بر آنچه خود حدس می‌زد، تاکید کرد: «شتاب‌زدگی از جانب مادر ترزا.» او بی‌آن‌که عمق درد و رنج مادر ترزا را دریافته باشد گفت، ممکن است این شرایط ناشی از کار زیاد و خستگی جسمی او باشد. گرچه نظرات مشورتی اسقف برای مادر ترزا مفید به نظر می‌رسید اما او هم چنان عقیده داشت که اسقف نتوانسته است عمق دشواری‌هایش را دریابد.

بیایید برای انسان‌ها چون مسیح باشیم

مادر ترزا سعی می‌کرد شور و اشتیاق خود را هم چنان حفظ کند. آنچه او احساس

۱. St. Teresa of Avila, سن ترزای (آویلا، پزشک، اصلاح طلب و نویسنده کارملیت اسپانیایی).

می‌کرد، تنها يك شادمانی سطحی نبود بلکه عمیقاً معنوی بود. او در نامه‌ای خطاب به شرکای رنجور و بیمارش، واقعیت پشت این شادمانی را چنین شرح داد:

خواهران و برادران بسیار عزیزم<sup>[۵]</sup>

مدت‌های مدیدی است که دلم می‌خواسته برای تان نامه بنویسم ولی هر بار پستی می‌رود، بی آن‌که من نامه‌ای نوشته باشم اما مطمئن باشید که تك تك ما هر بار ندای عشق شما را به درگاه خداوند می‌رسانیم و هر روز شما را، یا در واقع یکدیگر را، به خاطر ارواح انسانی به عیسی مسیح پیشکش می‌کنیم. ما مبلغین نیکوکاری چقدر باید سپاسگزار باشیم. شما به خاطر رنجی که می‌کشید و ما به خاطر خدمتی که انجام می‌دهیم. ما به کمک یکدیگر آنچه را که خواسته عیسی مسیح است محقق می‌سازیم؛ چه وظیفه دلبذیری برعهده داریم؛ قاصد عشق مسیح در زاغه‌ها. زندگی توأم با ایثار شما یا سوگندهای ما همان جام مقدس است و رنج شما و خدمات ما شراب آن. میزبان‌های بی‌کم و کاست. ما به اتفاق هم جام را در دست می‌گیریم و فرشتگان دوست‌داشتنی، عطش سوزان او را برای ارواح انسانی فرو می‌نشانند. فرزندان بسیار عزیزم، بیایید از اعماق قلب و روح خود، عیسی مسیح را دوست بداریم. بیایید انسان‌های بسیاری را به سوی او بیاوریم. لبخند بر لب داشته باشید. در رنجی که می‌کشید لبخند بر لب داشته باشید. برای این‌که يك مبلغ نیکوکاری واقعی باشید، باید قربانی سرزنده‌ای باشید. از داشتن همگی تان بسیار خوشحالم. شما نیز مانند همه خواهرانی که این‌جا هستند به من تعلق دارید؛ وقتی کار دشوار می‌شود به یاد یکایک شما می‌افتم. به خداوند می‌گویم به فرزندان رنج کشیده‌ام نگاه کن و به خاطر عشق آن‌ها این کار را متبرک گردان. این دعا به سرعت اجابت می‌گردد. می‌بینید، شما گنجینه مذهبی ما هستید. کانون اقتدار مبلغین نیکوکاری. همزادهای من، برایم دعا کنید. به خاطر عیسی مسیح و من، لبخند بر لب داشته باشید.

درد درونی مادر ترزا بر طرف شدنی نبود. او آرزو می‌کرد این درد روحی را با شخص قابل اعتمادی در میان بگذارد. با این‌همه از این کار امتناع می‌کرد. گفت و گویا مرشد

معنوی اش، پدر و ناکسم، را به مراتب دشوارتر می‌دید. احترام عمیقی که مادر ترزا برای نقش خداوند در خود قائل بود، به ویژه تجربه پر رمز و راز شنیدن آن ندای درونی سبب گردیده بود که او از آبراز مکنونات روحی اش به سایرین آگراه داشته باشد. از این رو ترجیح می‌داد در سکوت، به رنج خویش ادامه دهد تا این که راز عشق خود را به عیسی مسیح و عشق لطیف عیسی مسیح به خود را با کسی در میان بگذارد. او در نامه اش به اسقف پی ریه اشاره‌ای به هیچ یک از این موارد نکرد:

امروز روز ششم نیایش را پشت سر گذاشتیم.<sup>۱۶۱</sup> هر چه بیش تر عبادت می‌کنم، آرزوی این که «هر چه بیش تر شبیه او باشم» در من فزاینده‌تر می‌شود. به همین منظور سعی می‌کنم با عشق مادرانه، عاطفه و دلبستگی با یکایک خواهران روبه‌رو شوم، حتی اگر شده باشد با نرمی و ملاحظت بیش تر در صدایم، به ویژه وقتی که چیزی را تذکر می‌دهم یا وقتی ناچارم خواسته فقرا را نادیده بگیرم.

امسال من بیش تر اوقات موقع تذکر دادن، بی‌حوصله و حتی گاه پرخاشگر بوده‌ام. هر بار که با خواهران، رفتار خوبی نداشته‌ام خود متوجه آن بوده‌ام. وقتی با آن‌ها مهربانی می‌کنم نتایج بهتری به دست می‌آورم. یک مسئله مرا نگران می‌کند؛ بعضی اوقات وقتی درباره تعدادی از خواهران به مشکل برمی‌خورم، ناچار می‌شوم با پدر و ناکسم یا پدر کوردیرو درباره آن‌ها صحبت کنم. این چقدر با روح نیکوکاری فاصله دارد؟ می‌توانم سکوت کنم؟ اگر با پدر و ناکسم صحبت کردم به این دلیل بود که جانشین شما بودند و اگر با پدر کوردیرو، به این دلیل که توصیه‌های ایشان همواره عاقلانه و خردمندانه بوده است. من نیاز بسیاری به آموختن دارم. هر وقت با یکی از آن‌ها صحبت کرده‌ام نزدشان اعتراف نیز کرده‌ام، چه باید می‌کردم؟ گرچه به نظرم این نوعی سختگیری به شمار می‌رود، با این همه باید پاسخی برای مشکلاتی که گاه و بی‌گاه ناشی از ویژگی‌های شخصیتی خواهران است پیدا کنم. اما عالیجناب چگونه باید خدا را به خاطر این خواهران شکر گوئیم. به رغم تمام کم و کاستی‌های شان، آن‌ها بسیار مشتاق و سخاوتمندند. خداوند قطعاً از این همه فداکاری که خواهران هر روزه از خود نشان می‌دهند بسیار خوشنود است. خداوند همواره آن‌ها را چنین نگاه دارد. پیش از این، من به گرفتن چنین کمک‌ها و دلگرمی‌هایی از مشاور معنوی ام عادت

داشتم. اما از زمان آغاز وظیفه ام، دیگر نه. شاید به این دلیل که چیزی برای گفتن نداشته‌ام. اکنون بار دیگری خواهم گفت و گوی مفصلی داشته باشم. اما فکر این که باید به آنچه با آن ندای درونی مرتبط است اشاره کنم، مرا وادار به عقب نشینی می‌کند. به همین دلیل با کسی حرف نمی‌زنم. لطفاً به خاطر نوشته‌ام مرا ببخشید، شما کارهای زیادی دارید که باید انجام دهید. خواهشمندم برایم دعا کنید تا با بلند نظری به او پاسخ گویم.

### تنها آن باور کورکورانه مرا به پیش می‌راند

از آن جا که اسقف پی ریه، مقام مافوق او بود، از مادر ترزا انتظار می‌رفت که دست کم ماهی یک بار برایش گزارشی بنویسد و درباره زندگی معنوی، انجمن و وظایف مذهبی‌شان توضیحاتی را در اختیار او قرار دهد. مادر ترزا هم چنین از نظرات مشورتی و دستورات او در موارد خاص کمک می‌گرفت. در نامه نگاری با اسقف، مادر ترزا بیش تر به مسائل روزمره می‌پرداخت؛ گرچه گاه و بی‌گاه به آن ظلمت درونی نیز اشاره می‌کرد. این اشارت گوشه‌ای از عمق رنج درونی و علو طبع مادر ترزا را آشکار می‌سازد.

۱۵ دسامبر ۱۹۵۵

عالیجناب

سال ۱۹۵۶ که بیاید، یک دهه از اولین باری که عیسی مسیح با من درباره انجام وظیفه‌ام گفت و گو کرد می‌گذرد. شاید بتوانم سال آینده را به عنوان سال آغاز «مراسم عشای ربانی و آیین‌های نیایشی» در انجمن مذهبی مان نام‌گذاری کنیم. ما سعی خواهیم کرد مفهوم عشق و فداکاری آیین عشای ربانی را به شکرانه برپایی انجمن مان به میان زاغه‌ها ببریم.

روز دوازدهم روز دلپذیری بود. از شما به خاطر آمدن تان به این جا تشکر می‌کنم. ۱۳۰ تن از کودکان واقعی عیسی مسیح آرزوی او را محقق ساختند؛ «افراد نابینا، افلیج، بیماران و فقرایی که آن‌ها را دوست می‌دارم.» از خانه کودکان ۱۲ نفر این جا حاضر بودند.

به پیوست، وظایف خواهران در سال ۱۹۵۶ را برای تان ارسال می‌دارم. من همه وظایف آن‌ها را توضیح داده‌ام و فکر می‌کنم با مطالعه آن، با وظایف آن‌ها بیش تر آشنا خواهید شد.

خداوند کار بسیار شگفت‌انگیزی می‌کند که از فقرا به عنوان ابزار برای کارهایی که مایل به انجام آن‌هاست استفاده می‌کند. از صمیم قلب می‌توانم بگویم که در انجام این وظیفه مطلقاً هیچ چیزی مد نظر نبوده، مگر این که بگذاریم خداوند از خواهران و من به‌طور کامل استفاده کند.

بسیار خوشحال می‌شوم اگر نامه‌ای برای همه خواهران بنویسد. به آن‌ها بسیار کمک خواهد کرد. ما بیش از همه انجمن‌های مذهبی دیگر، حق داریم از عشق و توجه شما برخوردار باشیم زیرا ما به شما تعلق داریم و به خاطر شماست که این‌جا حضور داریم.

به نظر می‌رسد سال آینده بین ۱۰ تا ۱۲ مأموریت مذهبی خواهیم داشت. هر وقت آن‌ها درخواست خود را به‌طور رسمی ارائه دهند من موضوع را به اطلاع شما خواهم رساند.

خواهران همگی خوب‌اند. حتی خواهرام... کاملاً تغییر کرده است باید از خداوند بسیار سپاسگزاری کنم.

من به عمد قبل از کریسمس، نامه مفصل‌تری برای تان نوشتم زیرا می‌دانم در آن ایام شما بسیار درگیر خواهید بود.

آیا برای تان ممکن است که برای شرکت در مراسم مس در تاریخ بیست و هشتم، پیش‌ما باشید؟ آیا اجازه دارم که خواهران را در تاریخ ۳۱ دسامبر به بندل ایرم؟

ما میهمانی کریسمس را در سن لورنس برگزار خواهیم کرد. کارهای زیادی داریم که باید برای پذیرایی از حدود ۲۴۰۰ میهمان و هم‌چنین یافتن وسیله برای نقل و انتقال آن‌ها انجام دهیم.

خداوند تا به حال همه چیز را برای ما فراهم کرده و باز چنین خواهد کرد. بانوان انجمن ماریان برای ۱۲۱۲ کودک کاتولیک زاغه‌نشین، لباس نو خریداری کرده‌اند. در ماه سپتامبر به

کودکان هندو و به کودکان مسلمان چنین هدایایی خواهیم داد،<sup>(۱۷)</sup> به تازگی یک ارگ کوچک خریداری کرده‌ایم. آیا می‌توانم ارگ قبلی را برای استفاده در سایر مراکز برای تان ارسال کنم؟

ارگ وضع خوبی داشت، اما عالیجناب، پدر باوئز مدت‌های مدید آن را در سن ترزا نگه‌داری کردند و اکنون وضع مناسبی ندارد.

خواهران از خود گذشته‌گی بالایی دارند. انبار علف تقریباً پراز گاه است. برای کریسمس مقداری از آن را برای تان می‌فرستم.<sup>(۱۸)</sup>

کاپیتان چشر چند تکه از اشیای درجه یک متعلق به گل کوچک را که توسط سلین به او هدیه

شده بود، به من داد. من هم در عوض تسبیح ززاری را به او دادم. کارهای او و کارهای ما مکمل یکدیگرند. او بسیار تحت تأثیر مؤسسه قلب پاك قرار گرفته بود.

برایم دعا کنید. زیرا همه چیز درونم منجمد شده است. تنها آن اعتقاد کورکورانه است که مرا پیش می‌راند. اما در واقعیت همه چیز برایم تاریک تاریک است. با این حال تا زمانی که عیسی مسیح خرسند باشد، من به حساب نمی‌آیم.

من خواهان تمدید مجوزهای عمومی ام هستم. اجازه برای پرداخت و دریافت و هزینه کردن بودجه برای خواهران، انجمن، فقرا و همه آن‌ها که به کمک ما نیازمند و متکی هستند. اگر ممکن است به من اجازه دهید که مجوزهای لازم را برای خواهران صادر کنم. امیدوارم مرا به خاطر همه اشتباهاتم ببخشید.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مادر ترزا م. ن.

من عطش تو را سیراب خواهم کرد

در فوریه ۱۹۵۶ بود که مادر ترزا جزئیات بیش تری از تجربیات معنوی اش را با اسقف پی‌ریه در میان گذاشت. تصویری از درد درونش که به نظر می‌رسید هیچ انسانی قادر به التیام بخشیدن آن نیست.

### عالیجناب

مایلم مسئله‌ای را با شما در میان بگذارم. اما نمی‌دانم چگونه آن را بیان کنم. با تمام وجود مشتاقم که در خدمت خداوند باشم. آن گونه مقدس باشم که مسیح بتواند زندگی اش را در من ادامه دهد. هرچه بیش تراور می‌خواهم، کمتر از سوی او پذیرفته می‌شوم. می‌خواهم او را چنان دوست بدارم که هرگز کسی او را این گونه دوست نداشته است. اما این جدایی هم چنان وجود دارد. آن پوچی وحشتناک، احساس فقدان خداوند، به مدتی بیش از چهار سال غیر از راهنمایی‌های عالیجناب پدر و اکسم من راه دیگری نداشتیم. هنوز هم چشم بسته از او اطاعت می‌کنم. بسیاری از اوقات به اتاقلک اعتراف می‌روم به این امید که حرفی بزنم، اما چیزی بر زبانم نمی‌آید. سال گذشته یک بار در این مورد با ایشان صحبت کردم و پدر گفتند که این مسئله را باید با شما مطرح کنم. من شکایتی ندارم تنها می‌خواهم

تمام راه را با مسیح طی کنم. من از شما هیچ چیزی را پنهان نکرده‌ام به من بگویید فرزندتان چه باید بکند، من به هر قیمتی آن را اطاعت خواهم کرد. حتی اگر شما بگویید تا آخر عمر به همین وضع ادامه دهم، حاضرم با روی باز آن را بپذیرم.

عالیجناب لطفاً برایم دعا کنید تا شاید بیش از این‌ها به خداوند نزدیک شوم.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مادر. ترزا — م. ن.

اسقف اعظم در پاسخ به این رازگشایی روحی، خلاصه‌ای از تعالیم سن جان کراس را با عنوان «شب تاریک» بدون اشاره مستقیم به آن نقل کرده:

آنچه بدان اشاره کردید چیزی نیست که در زندگی عرفانی ناشناخته باشد. این موهبتی از جانب خداوند به شماست تا مطلقاً متعلق به او باشید، بی توجه به خویشتن خود و یا سایر موجودات. با او در او زندگی کنید اما این آرزو که منشأ آن الهی است، در این جهان چندان عملی نیست زیرا او باقی است و ما فانی.

او بار دیگر به موفقیت انجمن در انجام وظایفش به عنوان نشانه‌ای از حضور خداوند اشاره کرد: «برکت خداوند همراه خدمات شماست. به خاطر این از او سپاسگزاری کنید.» اسقف به او سفارش این نیایش را کرد: «آنچه می‌خواهی با من بکن... از اراده‌توسریپچی نخواهم کرد.»

اسقف اعظم بی آن‌که بداند، به عهدی پنهانی اشاره می‌کرد که او چهارده سال پیش بسته بود. این‌که حتی زیر بار عذاب گناهان کبیره، از خواست او سربپچی نکند. او به همان راز نهفته‌ای اشاره می‌کرد که همه چیز را در وجود او پنهان نگاه می‌داشت. آیا مادر ترزا درک می‌کرد که در این اندرز گویی دست خداوند پنهان است، تا بار دیگر او را تشویق کند راهی را که برایش انتخاب کرده ادامه دهد؟

در حالی که درد جانفرسای درونی هم چنان ادامه داشت، مادر ترزا امیدوار بود در دوران گوشه‌نشینی پیش رووقفه‌ای در این رنج و درد پدیدار شود. او در



پاسخی که خطاب به اسقف نوشت، اشاره کرد که قصد دارد به عیسی مسیح اختیار تام بدهد و آنچه را که او برای رفع عطش خود اجازه می دهد انجام دهد.

لطفاً برایم دعا کنید، شاید خداوند را خوش آید و این تاریکی را حتی اگر برای چند روز هم باشد از روحم دور کند زیرا گاه عذاب تنها ماندن و هم زمان آرزوی آن موجود غایب در وجودم آن قدر زیاد است که تنها دعایی که می توانم بگویم این است، ای قلب مقدس مسیح، به تو اطمینان دارم و عطش تو را برای ارواح انسانی سیراب خواهم کرد.

#### لبخند به خداوند

در دوران گوشه نشینی، در آوریل ۱۹۵۶، موعظه های کشیش یسوعی، پدر لاورنس تریدر پیکاجی، آرامشی را که مادر ترزا انتظار داشت برایش به بار نیاورد، گرچه جلسه سرنوشت سازی بود. بعدها بود که مادر ترزا اهمیت آن را برای پدر پیکاجی آشکار ساخت:

سال ها پیش وقتی شما جلسه گوشه نشینی را برای اعضای جدید برگزار می کردید، من نیز با آن ها بودم. عیسی مسیح مرا واداشت با شما گفت و گو کنم و رازم را با شما در میان بگذارم و پس از آن به عنوان تأییدی بر از خود گذشتگی ام، شما را توبه شنوی من قرار داد.

گرچه در آن شرایط توجیه پذیر نبود که او در جست و جوی کمک یا پشتیبانی برآید اما مادر ترزا در مناسبت های مختلف بر این موضوع تأکید می کرد که این تنها به خاطر خداوند بود که او شرایط روحی اش را با پدر پیکاجی در میان گذاشته است. او بعدها نوشت: «نمی دانم چرا او از من می خواهد اسرار روحی ام را با شما در میان بگذارم، من تنها به خاطر این که نمی توانم از خواست او سرپیچی کنم، چنین می کنم.»

مادر ترزا به اسقف اعظم اطلاع داد که توانسته از عهده این گوشه نشینی

برآید:

خیلی خوشحال بودم که می‌توانستم مانند یکی از آن داوطلبان، ساعت‌ها دعا کنم. نتایجی که از آن سه روز نیایش به دست آورد، بخش عمده‌ای از دیدگاه‌های او نسبت به زندگی را شامل می‌شد: برداشت او از تواضع، نیکوکاری به دیگران و «لبخند» به عنوان ابراز عشق به خداوند به رغم احساساتش.

-تصمیمات من: پیش از هر چیز پیروی از عیسی مسیح با خضوع و فروتنی. با خواهران، مهربانی، مهربانی بسیار، اما با عزم راسخ در فرمانبرداری. با فقرا، با مهربانی و دلسوزی.

با بیماران، بی‌نهایت مهربان.

لطفاً برایم دعا کنید که با رسیدن به اهداف یکم و دوم، عظمت خداوند را آشکار سازم.

مکاتبات مادر ترزا نشان می‌دهد که رنج کشیدن به جای آن که قلب او را سخت‌تر کند، باعث رافت بیش‌تر او شده بود. او دیگران را نیز تشویق می‌کرد که هنگام رنج کشیدن لبخند بزنند. کاری که او خود بعدها می‌کرد.

### ژاکلین ترزای عزیزم

نمی‌دانم سکوت من چقدر باعث ناامیدی شما شده است اما خواهش می‌کنم مرا ببخشید تا بتوانم تمام روز به کارم ادامه دهم. تقاضا می‌کنم به نام من، از همه آن کسانی که چنان سخاوتمند بوده‌اند تشکر کنید. من همه آن درآمد‌ها را برای صومعه هزینه کرده‌ام.

حتماً از شنیدن این خبر که ما برای کسانی که سوگند یاد کرده‌اند خانه جدیدی تدارک دیده‌ایم، خوشحال خواهید شد: ظاهر خانه بسیار مخروبه بود اما حالا واقعاً زیبا به نظر می‌رسد. کلیسای ما نیز در همان ساختمان است. امیدوارم روزی به هندوستان بیایید و کلیسای زیبای ما را از نزدیک ببینید. کشیشان بسیار مایل‌اند برای مراسم مس مقدس به این‌جا بیایند.

خواهر کوچک‌تان چطور است؟ نمی‌دانید چقدر به شما تکیه دارم. به عشق شما برای عیسی مسیح و ارواح انسانی. ممکن است به نظر برسد شما را فراموش کرده‌ام اما گمان نمی‌کنم روزی را بدون همبستگی با شما گذرانده باشم. بنابراین چه اهمیتی دارد که نامه بنویسم یا نه. شما می‌دانید که در قلب مقدس عیسی مسیح ما یکی هستیم، پس لبخند

بزیند با تسلیم کامل. اطمینان توأم با عشق و شادمانی تمام و کمال. چیزی که روح انجمن ما را تشکیل می دهد و انسان های بسیار بسیار زیادی را به سوی خداوند می آورد.

عیسی مسیح را دوست بدارید. با او زندگی کنید، شاید برای او زندگی کنید.

— ام. ترزا

اسقف پی ریه به مشاوره هایش با مادر ترزا درباره نگرانی های او ادامه می داد. در آن زمان، اسقف نگرانی های مادر ترزا را وسیله ای برای تطهیر و همین طور محافظت از او در مقابل غرور ناشی از موفقیت های چشمگیر انجمنش تفسیر می کرد.

احساس تنهایی، رها شدگی، ناخواسته بودن و ظلمت روح، از جمله حالاتی است که برای نویسندگان علوم دینی و راهنمایان معنوی بسیار شناخته شده است. این اراده خداوند است تا به این ترتیب تنها به او پیوسته باشیم، راه حلی برای فعالیت های بیرونی ما. و هم چون هر وسوسه دیگری، راهی برای حفظ فروتنی در میانه تحسین، شهرت، ستایش و سیاسگزاری دیگران؛ احساس این که ما چیزی نیستیم تا بتوانیم کاری انجام دهیم، نشان از درک حقیقی دارد. ما این را می دانیم، ما آن را می گوئیم، آن را حس می کنیم. به این دلیل است که به خداوند متوسل می شویم، درست مانند برنادت<sup>۱</sup> کوچک که در آخرین گوشه نشینی اش نوشته بود: «تنها خداوند، خداوند در همه جا، در همه کس و همه چیز، همیشه خداوند...» به این نکته باید گفته های قدیس ایگناسیوس<sup>۲</sup> را اضافه کنی: «تنها امید و آرزوی من، چیزی که فروتنانه آرزو می کنم داشته باشم، لطف و عشق خداوند است. این که تنها او را دوست بدارم. بیش از این دیگر چیزی نمی خواهم.

برای همه شما عید قدیس ایگناسیوس خوبی آرزو می کنم. خداوند شما و همگی را متبرک گرداند.

مادر ترزا توصیه های او را جدی گرفت و در عین حال انگیزه بیش تری برای تحمل این درد ورنج به دست آورد. این بهایی بود که باید برای نزدیک کردن مردم،

۱. Bernadette: یکی از قدیسین.

۲. St. Ignatius: پایه گذار اسپانیایی مکتب یسوعی.

به خداوند می پرداخت. چند ماه بعد او از اسقف اعظم درخواست کرد، «لطفاً برایم دعا کنید. اکنون بیش از همیشه درک می‌کنم اگر می‌خواهم ارواح انسانی را به سوی خداوند بیاورم چقدر باید به او نزدیک شوم.»

### حقیقتاً خداوند همواره در بیغوله‌های تاریک حضور دارد

از زمانی که ظلمت درون، مانع از احساس حضور عیسی مسیح در زندگی مادر ترزا شده بود، او حضور عیسی مسیح را با قیافه‌ی مبدل، لایه‌لای رنج مستمندان مشاهده می‌کرد: «وقتی وارد زاغه‌ها یا بیغوله‌های تاریک این فقرا می‌شوم، مسیح همواره در آن جا حضور دارد.» دخمه‌های تاریک اکنون به وعده‌گاه پنهانی برای ملاقات با او بدل شده بود. در این مکان‌ها بود که مادر ترزا آرزو می‌کرد، او را تا ابد دوست بدارد.

برای خودم تنها یک آرزو دارم، خداوند را چنان دوست بدارم که هرگز تا پیش از این کسی دوست نداشته است. یک عشق عمیق فردی. به نظر می‌رسد در قلبم چیز دیگری نیست، مگر او.

عشق دیگری نیست مگر عشق او. خیابان‌ها، کالیگا، زاغه‌ها و خواهران مکان‌هایی هستند که او عمر خود را با عشق کامل در آن‌ها زندگی می‌کند. «عالیجناب، برایم دعا کنید که تنها عیسی مسیح در من حضور داشته باشد.» دو ماه پس از اولین نامه‌اش خطاب به پدر پیکاجی، مادر ترزا تلاش کرد دردی را که تحمل می‌کرد به او انتقال دهد:

امروز ما و اعضای جدید، روزنمایش زیبایی داشتیم. از این‌که می‌دیدم فرزندانم با چنان شور و شوقی عبادت می‌کنند حس خوبی داشتم. به خاطر این قلب‌های جوان باید از خداوند بسیار سپاسگزار باشیم. اگر بدانید چه رنجی را تحمل می‌کنم. او همه چیز را در من از بین می‌برد. اما از آن جا که در مورد خود هیچ ادعایی ندارم او می‌تواند هر رفتاری می‌خواهد با من داشته باشد. برایم دعا کنید تا هم چنان در مقابله‌ی لبخند بربل داشته باشم.

خرسندی از این که حتی برای خدا هم کسی نباشم  
گرچه پدر پیکاجی اکنون توبه شنوی مادر ترزا بود اما او هم چنان به اعترافات  
شفاف نزد اسقف پی‌ریه ادامه می‌داد:

### عالیجناب

چرا همه این قدر نسبت به ما محبت دارند؟ من هیچ پاسخی ندارم مگر سپاسگزاری عمیق.  
در روح تناقضات بسیاری وجود دارد. عشق عمیق من به خداوند، آن قدر عمیق است که  
روحم را به درد می‌آورد. رنجی مداوم و در مقابل طرد شده از جانب او. نه عشقی، نه اشتیاقی.  
انسان‌ها دیگر مرا جلب نمی‌کنند. بهشت برایم مفهومی ندارد. به نظرم جای پوچی جلوه  
می‌کند. اندیشیدن به آن برایم بی‌معناست و با این همه آرزوی دردناکم برای عشق خداوند.  
لطفاً برایم دعا کنید که با وجود همه چیز، در برابر او لبخند بر لب داشته باشم.  
زیرا من تنها به او تعلق دارم. او بر من حق دارد. من از این که حتی برای خداوند نیز کسی نباشم  
بسیار خوشحالم.

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

ام ترزا - م. ن.

حس این که ارکان زندگی اش، ایمان، امیدواری و عشق همه در وجودش  
ناپدید شده‌اند قطعاً برای مادر ترزا دردناک بود. ظلمت درون، قطعیت عشق  
خداوند به او و واقعیت بهشت را در خود فرو برده بود. عشق سوزانی که برای  
رستگاری انسان‌ها او را تا هندوستان کشانده بود، اکنون رنگ باخته بود.  
هم‌زمان، و به شکلی متناقض، او با استواری بر عهدی که بسته بود وفادار  
مانده بود، حتی بدون ذره‌ای پشتیبانی یا دلگرمی. او از صمیم قلب در زندگی  
روزمره اش برای فقیرترین فقرا تلاش می‌کرد.

مادر ترزا اعتراف کرده بود از این که حتی برای خدا هم کسی نباشد خوشنود  
است. در سال ۱۹۴۷، او خطاب به اسقف اعظم نوشته بود: «به طور طبیعی من

نیز موجودی حساسم. چیزهای قشنگ دنیا را دوست دارم. آسایش و هر آنچه که می‌تواند با خود به همراه بیاورد. دوست داشتن و مورد محبت کسی قرار گرفتن. «او عمداً دربارهٔ فقدان عشق سکوت می‌کرد، گرچه عمیقاً آن را احساس می‌کرد.»<sup>۱۹</sup> مادر ترزا نسبت به علائم عشق از جانب خداوند یا در مورد فقدان آن‌ها حساس بود. اشتیاق او به احساس نزدیکی با خداوند، تاریکی درون را برایش به مراتب دردناک‌تر می‌ساخت. با این حال او به نوعی هماهنگی معنوی دست یافته بود که به فروتنی او و پذیرفتن بدون اکراه همه چیز کمک می‌کرد. این‌که حتی برای خداوند نیز کسی نباشد.

### يك مبلغ مذهبی شادمان

مادر ترزا طی گوشه‌نشینی سالیانه‌اش، زندگی‌اش را مرور و هم‌چنین تعهدش به پرهیزکاری را تجدید می‌کرد. او نسبت به خود بسیار پرتوقع بود. در آوریل ۱۹۵۷، مادر ترزا به اسقف اعظم اطلاع داده بود که تصمیم دارد ضعف‌های شخصیتی خود را برطرف سازد؛ به علاوه با تصمیماتی که سال قبل آغاز کرده، می‌خواهد با فروتنی و فرمانبرداری برکاستی‌هایش غلبه کند.

راجع به گناهانم صحبت می‌کنم. گاهی اوقات هنگام مؤاخذه از خواهران شتابزده عمل می‌کنم. صدایم خشن می‌شود. چندین نوبت حتی با مردم نیز بی‌حوصلگی به خرج داده‌ام. به خاطر این‌ها و سایر گناهانم متواضعانه درخواست بخشش و کفاره می‌کنم. همین‌طور درخواست تجدید مجوزهای عمومی (برای بخشیدن، گرفتن، خریدن، فروختن، قرض گرفتن، قرض دادن، تخریب و اجازهٔ صدور این مجوزها به خواهران خواه به صورت جنسی و یا نقدی) و همهٔ کارهای مربوط به انجمن را دارم. از شما تقاضا می‌کنم اشتباهاتم را به من تذکر دهید.<sup>۱</sup> می‌خواهم طبق خواستهٔ قلبی او با تسلیم و فروتنی بدل به قدیسه شوم. به همین دلیل برای دستیابی به این دو فضیلت

۱. اشاره به شیوه‌ای در زندگی مذهبی که در آن هر خواهر روحانی از اشتباهات خود سخن می‌گوید و هر ماه يك بار اجازهٔ عمومی مقامات ارشد را تمديد می‌کند.

عیسی مسیح، بیشترین تلاش خود را به کار خواهم گرفت. دومین هدف من این است که بدل به مبلغ شادی شوم تا قلب عیسی مسیح را به کمک آن تسلی بخشم. لطفاً از مریم مقدس بخواهید قلب خود را به من ببخشاید. شاید بتوانم به سادگی آرزوهای عیسی مسیح را از طریق خود محقق نمایم. می خواهم به او لبخند بزنم و اگر ممکن باشد درد و ظلمت درونم را حتی از او پنهان کنم. خواهران با شور و شوق دوره گوشه نشینی را طی می کنند. باید از خداوند بسیار سپاسگزاری کنیم که چنین خواهران بخشنده ای به ما داده است.

اگر به لحاظ انسانی در نظر بگیریم، تعهد او به این که بدل به «مبلغ شادی» شود - آن هم در شرایطی که خود به شدت احساس یأس و ناامیدی می کرد - کار قهرمانانه ای بود. او می توانست از عهده چنین کاری برآید زیرا شادی او ریشه در اعتقادش به مهربانی خداوند در قبال وظیفه اش داشت. گرچه ایمانش به چنین واقعیتی روح او را تسلی نمی داد اما او سعی داشت خنده بر لب با چالش های زندگی مواجه شود. اولین اهرم او در این کار، اطمینان کورکورانه به خداوند بود. آرزوی توأم با بزرگواری او که درد خود را حتی از عیسی مسیح نیز پنهان دارد، نشانه ای از عشق بزرگ و لطیف او بود. مادر ترزا همه تلاش خود را به کار می برد که با رنج خود باعث آزار دیگران نشود.

حتی نمی خواست رنج او سبب ایجاد مزاحمت برای «همسرش» عیسی مسیح گردد. در قیاس با آلام عیسی مسیح و فقرای او، مادر ترزا حس می کرد رنجی که تحمل می کند حتی ارزش جلب توجه دیگران را ندارد. او در عوض ترجیح می داد از طریق شاد کردن قلب عیسی مسیح موجب تسلائی او شود. برای چنین منظوری، مادر ترزا روی حمایت مریم مقدس حساب می کرد.

من داوطلب شدم که این رنج دهشتناک را تا ابد بپذیرم در نامه ای خطاب به اسقف پی ریه، مادر ترزا آشکار ساخت که به نقطه ای رسیده که می تواند درد درونش را با عمق بیش تری توصیف کند. عذاب جهنم

که او اکنون جدایی از خداوند را تنها با آن مقایسه می‌کرد.

برایم دعا کنید، دعا کنید تا بتوانم به روی عیسی مسیح لیخند بزنم، بدون حضور خداوند اکنون کمی از عذاب جهنم را درک می‌کنم. برای آنچه حس می‌کنم کلامی نمی‌یابم تا آن را بیان کنم، با این حال در اولین جمعه نیایش<sup>(۱)</sup> آگاهانه و مشتاقانه از قلب مقدس خواستم، اگر این موجب رضایت خاطر او را فراهم می‌سازد یا حتی عشق تنها یک نفر را به سوی او جلب می‌کند، بگذارد تا ابد این رنج را تحمل کنم. می‌خواهم حرف بزنم ولی چیزی بر لبانم جاری نمی‌شود. کلامی برای بیان عمق ظلمت درونم نمی‌یابم. به‌رغم همه این‌ها هنوز به او تعلق دارم. او را دوست می‌دارم. نه به خاطر آنچه بر من می‌بخشاید بلکه به خاطر آنچه از من می‌ستاند.

ده سال پیش از این، زمانی که مادر ترزا در جست‌وجوی اجازه برای ترک لورتو بود و به تازگی کارش را در زاغه‌ها آغاز کرده بود، دربارهٔ مستمندان نوشته بود: «برای فقرایی که بیش‌ترین رنج را می‌کشند و تا ابد در تاریکی می‌مانند زیرا هیچ راهی برای نیست که در بیغوله‌های تاریک‌شان به آن‌ها دست یاری برساند.» او گفته بود، «ارزش آن را دارد که حتی به خاطر یک نفر، هر دردی را به جان خرید.» «همه چیز، حتی به خاطر یک نفر، زیرا همان یک نفر هم می‌تواند شادی را به قلب عیسی مسیح برساند.» اکنون که او «عذاب جهنم» را تحمل می‌کرد، اشتیاقش به ادامهٔ راه نشان می‌داد که آن پافشاری‌های اولیه ناشی از اشتیاقی آنی و گذرا نبوده است. او «آگاهانه و مشتاقانه» آماده بود تا ابدیت با رنج دشوار ظلمات درونی‌اش به سربرد، به امید این که این کار او عیسی مسیح را خوشنود سازد و یا حتی یک نفر را به سوی او بیاورد. برای او عشق به خداوند و عشق به هم‌نوع دست در دست یکدیگر داشتند.

در همان نامه، او به گوشهٔ دیگری از رنجی که می‌کشید اشاره کرد:

۱. مراسمی که برای بزرگداشت قلب مقدس (عیسی مسیح) به طور سنتی در اولین جمعهٔ هر ماه برگزار می‌گردد.



نامه مفصلی از مادر پیرم به دستم رسید، بعد از مدت ها بالاخره خبری از من به آن ها رسیده بود. او به تازگی دربارهٔ مبلغین نیکوکاری چیزهایی شنیده است. در سال ۱۹۴۸، او شنیده بود که من لورتورا ترك کرده ام و دیگر خبری از من نداشت. فکرمی کرد که من مرده ام. لطفاً برایم دعا کنید.

وقتی درانا، مادر مادر ترزا، از قصد دخترش برای کمک به فقرا آگاه شده بود، پشتیبانی و حمایت خود را از او اعلام کرده بود. به دلیل شرایط آلبانی، یازده سال طول کشیده بود تا بار دیگر مکاتبه بین آن دو امکان پذیر گردد. رنج متقابلی برای هر دو آن ها که مادر ترزا دربارهٔ آن سکوت کرده بود.

#### ظلمت بیش ترمی شود

تلاش های مادر ترزا برای کمک به نیازمندان، به تدریج توجه مطبوعات محلی را به خود جلب کرده بود:

مادر ترزا در کلکته نیازی به معرفی ندارد. شور و شوق او، دورافتاده ترین نقاط شهر را در برمی گیرد. او به خاطر کمک به رفع مشکلات عدیدهٔ انسانی، با مخالفت ها و بی اعتنائی هایی نیز مواجه گردیده است. مادری برای کودکان رها شدهٔ بی شمار، هم نشینی برای افراد مستمند رو به مرگ و همراهی برای بیماران. او نبرد را به میدان هایی که تا پیش از این به آن ها توجه نمی شد کشانده است.

هم زمان مادر ترزا، ماجرای کشمکش درونی رو به افزایش خود را با اسقف پی ریه در میان گذاشت:

لطفاً برایم دعا کنید. عشق به خداوند حقیقتاً دردناک است و این تاریکی روزه روز عمیق ترمی شود. چه تناقضی در من جریان دارد. رنج درونی ام بسیار دردناک است. با افتادن نامم بر سر زبان ها، نسبت به شهرت هیچ حسنی ندارم. لطفاً از مریم مقدس بخواهید در این تاریکی مادرم باشد.

مادر ترزا در عین تاریکی می‌توانست به وضوح الطافی را که شامل حالش می‌شد درک کند و بابت آن‌ها از خداوند سپاسگزاری نماید. او بارها در این مورد با توبه شنویش حرف زده بود:

وقتی برای تشکر از عیسی مسیح به کلیسای شما رفتم، لطف بسیاری شامل حالم شد. پنج‌شنبه آینده در این مورد با آن‌ها گفت‌وگو خواهم کرد. لطفاً از عیسی مسیح به خاطر آنچه به من بخشیده، سپاسگزاری کنید.

در ژوئن ۱۹۵۸، مادر ترزا در نامه‌ای خطاب به پدر پیکاجی به لطف دیگری از عیسی مسیح چنین اشاره کرد:

احتمالاً برایم بسیار دعا کرده‌اید. من در این رنج بی‌نهایت احساس خوشبختی می‌کنم، گرچه شدت درد گاهی غیرقابل تحمل است. شما نمی‌دانید چه موجود بیچاره ناچیزی هستم.

مادر ترزا از رنج کشیدن به صرف خود رنج کشیدن لذت نمی‌برد. آن را فرصتی برای یگانگی با عیسی مسیح برفراز صلیب و نشان دادن عشقش به او تلقی می‌کرد و عزیز می‌شمرد. «اشتیاق دیوانه‌وار» که او هنگام تسکین یافتنش در ماه‌های پس از الهام درونی سال ۱۹۴۶ احساس کرده بود، هنوز در وجودش شعله‌ور بود.

«برایم دعا کنید تا خداوند را آن‌گونه دوست بدارم که هرگز هیچ‌کس او را چنان دوست نداشته است.» چه آرزوی احمقانه‌ای.

**لبخند در واقع يك ردای بزرگ است**

«اشتیاق دیوانه‌وار» همراه با این اعتقاد راسخ که کار متعلق به عیسی مسیح است، به مادر ترزا قدرت می‌داد تا پیش برود. او مدت ده سال شاهد کمک‌های خداوند به انجمن نوپایش بود؛ سپاسگزار از آنچه که خداوند از طریق او انجام

می داد. مادر ترزا از هر فرصتی برای پیشبرد کار خداوند در میان فقرا استفاده می کرد. در سال ۱۹۵۸، او امیدوار بود مرکزی برای جذامیان با نام شانتی نگر (شهر صلح) دایر کند: آشنا با درد رانده شدن. مادر ترزا به شکل فوق العاده ای نسبت به جذامیان که احساس طردشدگی می کردند، احساس همدردی می کرد.

### عالیجناب

از آن جا که می دانم مشغله بسیار دارید مدتی بود برای تان نامه نوشتم. روز پیش آمار رسمی<sup>۱۱۱</sup> را خدمت مونسین یورباریر فرستادم. کاری از من ساخته نبود، جز زانو زدن در مقابل خداوند و سپاسگزاری از او.

ده سال قبل از آن، «ندای درونی» چیزی جز یک آرزو نبود و امروز بدل به یک واقعیت زنده شده است. انجمن زندگی او را زندگی می کند. با قدرت او کار می کند. من با تمام روحم انجمن را دوست دارم. با این همه اعتقاد راسخ دارم که این خود اوست که به من روحیه می دهد و این احساس را در من زنده نگه می دارد. به من که ابزار کوچکی در دستان او هستم؛ موجود ناچیز او. این اوست که کار می کند، نه من.

شرایطی که خانواده های جذامیان در آن زندگی می کنند هولناک است. دلم می خواهد آن ها خانه های بهتری داشته باشند. آن ها را به «قلب مقدس» برسانیم. کاری کنیم که آن ها نیز بپذیرند که فرزندان محبوب خداوند هستند. به آن ها انگیزه ای برای زندگی کردن بدهیم. می خواهیم به تدریج شهرکی برای شان بنا کنم که به خود آن ها تعلق داشته باشد و جذامیان ما بتوانند زندگی معمولی را تجربه کنند.

اگر مریم مقدس چنین بخواهد، خود همراهی خواهد کرد. دلم می خواهد آن را شانتی نگر بنامم (شهر صلح). البته عالیجناب، همه این ها پس از آن خواهد بود که شما آن را تأیید کنید.

اگر می دانستید در قلبم چه می گذرد. بعضی اوقات این درد آن قدر عظیم است که حس

۱. آمار رسمی فعالیت های مذهبی که هر ساله از طریق کشیشان برای مقامات ارشد کلیسا ارسال می شود.

می‌کنم نزدیک است همه چیز در هم بشکند. لبخند، ردای بزرگی است که دردهای بی‌شمار مرا در خود می‌پوشاند، خواهشمندم برایم دعا کنید.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا — م. ن

لبخندی که «دردهای بی‌شمار» را می‌پوشاند، یک نقاب ریاکارانه نبود. مادر ترزا سعی می‌کرد درد و رنج خود را از همه پنهان دارد. حتی از خدا! تا به این ترتیب مبادا دیگران، به ویژه مستمندان، به خاطر آن‌ها رنج بکشند. وقتی او به یکی از دوستانش قول داد که «کمی بیش تر عبادت کند و لبخند بزند» به طور ضمنی بر ایثاری دردناک و پرهزینه اشاره داشت: «عبادت کردن زمانی که عبادت آن قدر دشوار بود و لبخند زدن، زمانی که رنج درونی اش آن قدر دردناک.»

در شرایطی که رنج درونی ادامه داشت، فعالیت خواهران روحانی اش به مادر ترزا قوت قلب می‌داد.

او برای یکی از دوستانش نوشت: «خواهران تازه وارد به سوی قدیسه شدن پیش می‌روند. همه این‌ها مایه شادی من است. با مشاهده آن‌ها می‌توانم دو برابر کار کنم.»

### واحه‌ای در دل کویر

در اکتبر ۱۹۵۸، مادر ترزا در مراسم دعای آموزش برای پاپ پیوس دوازدهم، لطف و عنایت غیرمنتظره‌ای دریافت نمود. او به اسقف پی‌ریه نوشت:

مطمئناً بسیار خوشحال خواهید شد که به اطلاع‌تان برسانم، روزی که شما مراسم دعای آموزش را برای روح پدر مقدس در کلیسای جامع بجا آوردید، من نیز دعا کردم که اگر خداوند از کار انجمن رضایت دارد به ما بگوید. پس از آن دیگر آن ظلمت درونی ناپدید شد. آن درد فقدان، تنهایی، آن درد و رنج عجیب ده ساله. امروز روح من سرشار از عشق و لذتی ناگفتنی است. عشقی ناگستنی. لطفاً از

خداوند همراه من و برای من سپاسگزاری کنید.

این تجربه هم چون واحه‌ای در دل کویر بود. این نه تنها به شکلی ملموس نشان می‌داد که «خداوند از فعالیت انجمن او رضایت خاطر دارد» بلکه طراوتی برای روح فرسوده او نیز بود. این به منزله تأیید دوباره‌ای بر باور مادر ترزا بود که خداوند در نهایت، مسئول شرایط درونی اوست و از این رو او را تشویق می‌کرد تا هر چه بیش تر به کار خود اطمینان یابد.

با این همه، این دلگرمی مدت کوتاهی بیش تردوام نیاورد. او مسئله را این‌گونه با اسقف اعظم در میان گذاشت:

عیسی مسیح این‌گونه صلاح دید که بهتر است هم چنان در ظلمت باقی بمانم. او دوباره مرا رها کرده است؛ تنها. از او به خاطر عشقی که طی يك ماه به من بخشید سپاسگزارم. لطفاً از مریم مقدس درخواست کنید مرا نزدیک خود نگاه دارد تا مبادا راهم را در تاریکی گم کنم.

از آن جا که مادر ترزا با تمام وجود این وظیفه را بر عهده گرفته بود، معمای عطش مسیح مصلوب، مشتاقانه پذیرفت که بار دیگر در ظلمت باقی بماند؛ این «تاریکی قیرگون». آنچه برای مادر ترزا مهم بود، عشق او نسبت به خداوند بود، خواه تسلی و دلگرمی او شامل حالش می‌شد، خواه نه؛ عیسی مسیح ترجیح می‌داد با او یگانه بماند، همان‌گونه که مادر غم‌زده‌اش را هنگام «عطش هولناک» بر فراز صلیب چنین خواسته بود. مادر ترزا باید عطش عیسی مسیح را به فقرا و مستمندانی که به آن‌ها خدمت می‌کرد نمایان می‌ساخت. او نمی‌دانست که آیا نور درونی آشکار خواهد شد یا نه. او به مریم مقدس متوسل شد، زیرا اطمینان داشت که با حضور او راه را گم نخواهد کرد.

## فصل نهم خدای من، این درد ناشناس چقدر دردناک است

نشانه‌های پایدار این آلام،  
خدای من با این موجود ناچیز چه می‌کنی؟  
— مادر ترزا

### نهفته‌ترین راز من

در آوریل سال ۱۹۵۶، و در دوران گوشه‌نشینی که پدر پیکاجی در آن برای انجمن خواهران موعظه می‌کرد، مادر ترزا حالات معنوی خود را با وی در میان گذاشت. علاوه بر آن صراحت چشمگیر که از ویژگی‌های همیشگی او در گفت‌وگو با مشاوران معنوی اش بود، او به شکلی خودانگیخته درباره‌ی دردهایش با پدر پیکاجی صحبت می‌کرد که در ارتباطات و مکاتبات او با پدر پیکاجی مشهود است. مادر ترزا رازهای درونی اش را نزد کسی که به او اعتماد داشت و او را یک دوست تلقی می‌کرد، فاش می‌نمود.

۱۵ اوت ۱۹۵۷

پدر عزیز

مایلم تشکرهای خود را به شما تقدیم کنم، نه به خاطر آنچه که به من دادید بلکه به خاطر نحوه‌ی ارائه آن.

مرا ببخشید که از شما می‌پرسم، فکر می‌کنید عیسی مسیح مایل نیست شما با روح من

گفت وگو کنید؟ دلگرمی های شما در مراسم اعتراف به من کمک کرد اما من حتی حاضرم به خاطر انسان ها با اشتیاق این را نیز کنار بگذارم.

هیچ کشیشی<sup>(۱)</sup> به جز پدر و ن اکسم و شما، از تاریکی درونم آگاه نیست؛ اگر فکرمی کنید سکوت من بیش تر او را خرسند خواهد کرد، بسیار خوشحال خواهم شد اگر بقیه عمر در این باره سکوت کنم.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

مادر ترزا «نهفته ترین» راز خود را به پدر پیکاجی محول کرده بود، در شرایطی که تأکید داشت حرمت آن باید حفظ شود:

شما پنهان ترین راز مرا در اختیار دارید. خواهشمندم به خاطر عیسی مسیح در هر آنچه می خوانید، وجدان خود را در نظر بگیرید. من با چشم بسته به شما اعتماد کرده ام. می خواستم امروز چیز زیبایی به شما هدیه دهم. این هدیه من برای شما خواهد بود. به خاطر عیسی مسیح آن را نگاه دارید.

به رغم اعتماد مادر ترزا به پدر پیکاجی، در تماس هایش با او وقفه هایی پیش می آمد که ظاهراً مادر ترزا نمی توانست روی آن ها پل بزند. زمانی که پدر پیکاجی متوجه این مسئله شد به مادر ترزا توصیه کرد درباره تجربیات درونی اش برای او نامه بنویسد. پدر نه تنها می خواست با این حالات معنوی او آشنایی پیدا کند تا بتواند دقیق تر او را راهنمایی کند بلکه مهم تر از آن، علاقه مند بود به مادر ترزا کمک کند تا بر رنج جانکاهش غلبه نماید. به کمک نوعی محافظه کاری در مکاتبات بعدی، پدر پیکاجی توانست شدت رنج مادر ترزا را بهتر درک کند.

این ها همان سه نامه ای هستند که به آن ها اشاره کرده بودم. لطفاً آن ها را بخوانید و اگر به نظرتان احقمانه آمدند آن ها را از بین ببرید. مرا ببخشید که نتوانستم آنچه را می خواستم، به شما بگویم. من سخت مشغولم. نمی دانستم که عشق می تواند تا این اندازه دردناک باشد. آن یکی رنج فقدان بود و این یکی اشتیاق به درد انسان ها که منشأ

الهی دارد. برایم اکنون بیش از همیشه دعا کنید.

مادر ترزا می دانست که عشق باعث این همه درد ورنج او شده است. فقدان محبوبش اکنون به شکنجه‌ای در حسرت او بدل شده بود. او بین احساس گم کردن خداوند و اشتیاق سیراب نشدنش اش برای رسیدن به او، در آستانه از هم پاشیدگی قرار داشت: نمونه واقعی يك شکنجه همیشه‌گی.

مادر ترزا اگرچه گیج و سردرگم بود اما تاریکی درونش او را گمراه نکرده بود. او این را چون موهبتی در خدمت فقرا به کار گرفته بود.

دوست ما، آن دختر پنجابی، به شدت درد می‌کشد. زمانی که او را دیدم با صدای بلند فریاد می‌زد. وقتی مادرش نزدش آمد او را ترك کردم. بیايید برایش بسیار دعا کنیم. کاش می‌توانستم رنج معنوی بیش‌تری بکشم؛ شاید این رنج، درد او را تسکین دهد. چه تضادی بین ثروتمندان و فقرا وجود دارد. مردم من در کالیگارنج می‌برند ولی کلامی بر زبان نمی‌آورند. پسر جوانی که درد بسیار داشت، می‌گفت از این‌که می‌میرد متأسف است زیرا تازه یاد گرفته است به خاطر عشق خداوند رنج بکشد.

مادر ترزا تنها با اعتقاد راسخ و عشق فراوان - همان عشقی که تصور می‌کرد آن را گم کرده - می‌توانست برای آن‌ها که دوست می‌داشت، برای فقرا رنج بکشد. فداکاری اش نسبت به آن‌ها او را وادار می‌کرد نسبت به رنجی که می‌کشید بزرگواری بیش‌تری از خود نشان دهد. او پذیرفته بود «رنج» درونی خود را در سکوت تحمل کند. آن را از نزدیک‌ترین افراد به خود نیز پنهان نگاه دارد و آن را فرصتی برای نشان دادن عشق به خداوند و کسانی که آن‌ها را از خود می‌دانست تلقی می‌کرد.

خداوند آنچه را خود تهی کرده، لبریز خواهد ساخت

طی ده سال، جز يك وقفه يك ماهه، ظلمت درونی نتوانسته بود تسلط او را بر روحش تضعیف کند. گاه و بی‌گاه خواندن عبارت کوتاهی، این امید را در



دل او شعله ور می‌کرد که تاریکی پایان خواهد گرفت. همان‌گونه که اوبه پدر پیکاجی اعتراف کرده بود: من چیز زیبایی درباره زندگی برادر بنیتواس. جی. خواندم، «زمانی خواهد رسید که خداوند آنچه را تهی کرده، خود لبریز خواهد کرد.»<sup>[۲۱]</sup> نشانه‌ای از وضع روحی برادر بنیتو، در لحظات آخر زندگی اش، تهی بودن و ناامیدی مطلق. مادر ترزا آنچه را که در زندگی نامه برادر بنیتو آمده بود، بسیار مشابه وضع خود می‌دانست:

به نظر می‌رسید حتی خداوند هم او را فراموش کرده است. درست هم چون گذشته‌ها. یعنی روزهایی که به وظایف مذهبی اش سرگرم بود. و خداوند خود را پشت نعمت خشم و خلاء پنهان می‌کرد. یعنی خداوند هم دشمنش بود؟ ممکن نبود. خداوند وقتی بنا بر مشیبتی انسان‌ها را به حال خود رها می‌کند، باز دادگراست. زمانی می‌رسد که او آنچه را تهی کرده، خود لبریز می‌سازد. بنیتو به این مسئله اطمینان داشت، حتی زمانی که چندان امیدوار نبود. وقتی زمان آن فرا برسد ظلمت شب به لطف خداوند زایل خواهد شد.

مادر ترزا نیز چنین امیدی داشت. پدر پیکاجی، که می‌دانست مسئولیت مادر ترزا برای رشد سریع انجمن و وظایف مذهبی چه بار طاقت‌فرسایی بردوش او گذاشته و از رنج درونی او نیز آگاه بود، به مادر ترزا توصیه می‌کرد که دوران گوشه‌نشینی طولانی‌تری را تجربه کند. بدین امید که با ایجاد وقفه در کار کمی آرامش بیابد. مادر ترزا ابتدا از قبول این پیشنهاد دلگرم کننده خودداری کرد. او نیکوکاری در قبال خواهرانش را به آسایش خود ترجیح می‌داد.

من به این موضوع خوب فکر و به خاطر آن نیایش کردم. گرچه برایم واقعاً لذت بخش است که دوره گوشه‌نشینی طولانی‌تری داشته باشم، با این حال تصور نمی‌کنم که انجام چنین کاری صحیح باشد. جای من بین اعضای جدید است. من معمولاً دوران گوشه‌گیری ام را با آن‌ها می‌گذرانم. آن‌ها به مراتب بیش از سال‌سومی‌ها به من نیاز دارند.<sup>[۲۲]</sup> هم‌چنان که همواره چنین کرده‌ام، من خود در جلسات مراقبه شرکت

خواهم کرد تا بتوانم به خواهران بیش‌تر کمک کنم؛ برایم بسیار و همواره دعا کنید. مادر ترزا، آماده برای ایثاری دیگر، در این تردید نکرد که آسایش ناشی از حمایت و توصیه پدر پیکاجی را نادیده بگیرد تا بتواند برای دیگران لطف و برکت بیش‌تری فراهم آورد. «به نظر می‌رسد شما خط مشی عیسی مسیح را دنبال می‌کنید. بسیار خوشحالم که این حد‌پشتیبانی در حقم روا داشته‌اید.»

می‌توانم بخشی از بار رنج او را بردوش کشم  
مادر ترزا نظرش را تغییر داد و تصمیم به گوشه‌نشینی گرفت. این عزلت‌نشینی طولانی که پدر پیکاجی توصیه کرده بود، از ۲۹ مارس تا ۱۲ آوریل سال ۱۹۵۹، به درازا کشید. تنها نگرانی‌اش این بود که مبادا این دوره، زمانی برای احساس تنهایی بیش‌تر و درد عمیق‌تر باشد زیرا ممکن بود غیبت صوری خداوند به مراتب بیش‌تر احساس شود و اشتیاق به «اولی» غایب» دردناک‌تر باشد.

قلبم کاملاً تهی است. از آن نگرانم که دوره‌ی عزلت‌گزینی دردی طولانی باشد اما بهتر است این طور فکر نکنیم. می‌خواهم گوشه‌نشینی پرشور و شوقی داشته باشم ...

چند روز قبل از مراسم، مادر ترزا برای اسقف پی‌ریه نوشته بود:

فکر می‌کنم پدر پیکاجی خیال دارند مراسم پرشوری برای دوران گوشه‌نشینی خواهران برپا کنند. لطفاً در این روزهای مقدس<sup>[۴]</sup> برایم دعا کنید. قلبم غرق در تاریکی و تنهایی ورنجی مداوم است.

روزهای گوشه‌نشینی، پدر پیکاجی به خواهران برگه‌ی ماشین شده‌ای می‌داد تا آن‌ها را برای انجام مراقبه آماده کند و نیز از احساسات درونی آن‌ها آگاه شود. مادر ترزا پاسخ‌هایش را روی همین اوراق یادداشت می‌کرد.<sup>[۵]</sup> پاسخ‌های توأم با صداقت و صراحت، تصویری از روحیات، فروتنی و پرهیزکاری او را آشکار می‌کرد. پاسخ‌های صریح و غیرریاکارانه‌ی او نشان می‌داد که مادر ترزا در مورد

زندگی معنوی خود چه نظری دارد. آن‌ها نشان‌دهنده ایمان شگفت‌آور کسی بودند که تصور می‌کرد ایمان خویش را از دست داده است.

چند روز پس از آغاز عزلت‌گزینی، مادر ترزا برای اسقف نوشت: «موعظه‌هایی که عالیجناب پیکاجی در دوران عزلت‌گزینی برای آماده کردن خواهران جهت ادای سوگند بیان کرده‌اند، عملی‌ترین آن‌ها در طول سی سال دوره رهبانیتیم بوده است.» این در حالی است که او به دقت شیوه مذهبی قدیس ایگناسیوس را مدنظر داشته است.

گرچه این امر برای مادر ترزا، ایثار بزرگی بود اما او یادداشت‌های خود را در اختیار پدر پیکاجی قرار داد. مادر ترزا در سومین روز عزلت‌گزینی نوشت:

ارائه این یادداشت‌ها به شما، یکی از بزرگ‌ترین ایثارهای من در دوران گوشه‌نشینی است، هدیه‌ای برای خواهرانم و زمان مناسبی برای استفاده از فرصت و فداکاری با هدف کمک معنوی به پیروان.»

### تسلیم بی‌چون و چرا به اراده خداوندی

دوره گوشه‌نشینی با برگزاری مراسم سوگند ورود به خدمت اولین گروه خواهران در ۱۲ آوریل ۱۹۵۹ به پایان رسید. مادر ترزا در حالی که از مشاهده موهبتی که شاهدش بود اشک در چشمانش نشسته بود، در پایان مراسم خطاب به اسقف پی‌ریه نوشت:

قلبم در برابر خداوند قادر متعال که من و خواهران را به چنین خدمتی فراخوانده، سرشار از سپاسگزاری است. نسبت به کلیسا که آخرین پیشکشی ما را پذیرفت و نسبت به شما به عنوان یک پدر و یک دوست به خاطر هر آنچه برای ما انجام داده‌اید، می‌دهید و آماده‌اید انجام دهید. به خاطر آنچه خداوند در حق ما انجام داده بسیار گریستم، افکارم و قلبم مملو از سپاسگزاری است.

مادر ترزا در دوران گوشه‌نشینی برای اسقف اعظم، نامه نوشته و ابراز نگرانی

کرده بود که ممکن است جانشین او چنان که باید و شاید اهمیت و تأثیر کار مبلغان نیکوکاری را درک نکند و اعتباری برای آن قائل نباشد. سپس پیشنهاد کرده بود با توجه به سال‌خوردگی و وضع مزاجی اسقف، به انجمن اجازه داده شود به طور مستقل، آن گونه که در اساسنامه پیش بینی شده اداره شود و تحت سرپرستی او به کار خود ادامه دهد.

اسقف اعظم با این امر موافقت و مادر ترزا را به عنوان سرپرست ارشد منصوب کرد. مادر ترزا با فروتنی این مسئولیت تازه را پذیرفت.

مریم مقدس، به خاطر تو و با تسلیم کامل برای پذیرش ارادهٔ مقدس الهی این وظیفه را با ایمان، عشق و شادمانی می‌پذیریم. هر آنچه ارادهٔ توست از من بخواه... من در اختیار توام. ایزاری تسلیم ارادهٔ تو.<sup>[۶]</sup>

اسقف اعظم هم چنین با پیشنهاد مادر ترزا مبنی بر تأسیس انجمن‌هایی بیرون از کلکته موافقت کرده بود. به دنبال این موافقت، دو انجمن مذهبی جدید تا پایان سال در رنجی<sup>۱</sup> و دهلی افتتاح گردید. با برپایی این دو مرکز، «آن بذر کوچک» اکنون به درخت تناوری بدل شده بود. آرزوی مادر ترزا برای پراکندن شعلهٔ عشق خداوند در میان مستمندان، بیماران، افراد روبه‌مرگ و کودکان اکنون به رسمیت شناخته شده بود. مادر ترزا با سپاسگزاری و شگفتی، شاهد این رشد چشمگیر بود و آرزو می‌کرد بیش از این‌ها کاری انجام دهد:

این نامه بهترین آرزوها و دعا‌های همهٔ ما را به همراه دارد. ۸۵ خواهر سرگند خورده‌اند و ۱۵ خواهر آینده به کودکان، بیماران، افراد روبه‌مرگ و جذامیان در ۵۲ مرکز ما در کلکته کمک خواهند کرد. عالیجناب، ما تنها در بهشت قادر خواهیم بود آنچه را به شما مدیونیم، جبران نماییم. ده سال پیش در چنین روزهایی مافقط سه نفر بودیم. این شما بودید که به آن «بذر کوچک» با چشم بسته اعتماد کردید. امروزه وقتی خواهران ما

برای خدمت می‌روند، من نیز در قلبم چشم بسته به آن «قلب مقدس» اعتماد می‌کنم. به هریک از آن‌ها عیسی مسیح را هدیه می‌دهم. امیدوارم او به ما کمک کند که روزی شعله عشق نیکوکاری را در تمام شهرهای هندوستان بیفروزیم. آن جا که فقرا در زاغه‌ها زندگی می‌کنند. فرد خیرخواهی تمام وسایل ما را با کامیون به رنجی برد. راه آهن نیز پنجاه درصد به ما تخفیف داد. آن‌ها برای این که از بازگشت من مطمئن شوند برای برگشت هم به من تخفیف دادند. خداوند در این کارهای ساده هم شگفت‌انگیز است: عشق بی‌کران. همان‌طور که به پدر و ناکسم گفته‌اید، من همه مدارک را دریافت کردم.

به نظر می‌رسید ظلمت درون به جای سرکوب‌انگیزه خدمت، آن را سرزنده‌تر می‌کرد. مادر ترزا اندوهی را که روح انسان در غیاب خداوند حس می‌کرد، می‌شناخت و آرزو می‌کرد شعله عشق مسیح را در «دخمه‌های تاریک» انسان‌های مستمند، تنها و مطرود برافروزد. او می‌دانست شرایط درونی اش هر چه باشد، عشق خداوند همواره در او حضور دارد. این عشق از طریق محبت‌های کوچکی که دیگران در حق او روا می‌داشتند و یا تسهیلات غیرمنتظره‌ای که در انجام مسئولیت‌ها برایش پیش می‌آمد، خود را آشکار می‌ساخت.

یکی از ثمرات عزلت‌گزینی مادر ترزا تحت نظارت پدر پیکاجی، این بود که او درد و رنج رازگونه درونش را پذیرفت و تسلیم یکی از فضایل کلیدی زندگی اش شد:

پدر لطفاً برای من بسیار دعا کنید تا وظیفه او را تباه نکنم. دعا کنید تا فراموش نکنم که می‌خواهم خود را به طور مطلق تسلیم اراده الهی نمایم. من تصمیمات گوشه‌نشینی ام را نوعی عبادت تلقی می‌کنم. نمی‌دانم این آزمون تا کجا خواهد رفت و چه درد و رنجی برآیم به ارمغان خواهد آورد. گرچه این موضوع دیگر مرا نگران نمی‌کند. این را نیز چون همه چیزهای دیگری به او واگذار می‌کنم. می‌خواهم مطابق میل عیسی مسیح قدیسه شوم، بر دبار و متواضع. این حقیقتاً آن چیزی است که برایم اهمیت دارد. خواهر مری آگنس به خوبی از عهده مسئولیتش برآمده، آن‌ها همگی کار خود را به خوبی انجام می‌دهند؛<sup>۱۷</sup> خدا را شکر. او کودک پرہیزکاری است که خداوند از

طریق او کارهای بسیاری انجام می دهد.

خواهران، دوران گوشه نشینی پر شور و شوقی را گذراندند. اکنون کارها ثمره خود را نشان می دهند. یکی از فضیلت هایی که پس از دوران گوشه نشینی کاملاً به چشم می آید، فروتنی است. پدر از شما به خاطر همه چیز سپاسگزارم. تنها راهی که می توانم امتنانم را به شما ابراز کنم، این است که آنچه دارم وقف اهداف شما نمایم. ظلمت، تنهایی، درد، فقدان، خلاء، ایمان، عشق و اعتماد، این ها همه آن چیزهایی است که به سادگی آن ها را به خاطر اهداف شما و به نشان سپاسگزاری تقدیم خداوند خواهد کرد.

برایم دعا کنید تا از خواسته خداوند سرپیچی نکنم؛ در برابر همه چیز و هر چیز تسلیم اراده مقدس خداوند باشم. برای اکنون و همیشه. لطفاً نامه ها و یادداشت هایم را از بین ببرید. خداوند می خواهد با شما صریح و صادق باشم. من از این خواسته سرپیچی نکرده ام. درصدد یافتن دلیل هم نیستم. تنها خواهش می کنم همه آن ها را از بین ببرید. برای پاسخ خود را به زحمت نیندازید.

### من کیستم که تواز من روی گردان شدی؟

مادر ترزا در نامه مورخ ۳ ژوئیه ۱۹۵۹ خود، برای پدر بیکاچی، بر این موضوع تأکید کرد که به خاطر پیروی از خواست خداست که اسرار درونش را با وی در میان می گذارد:

من این نامه را ضمیمه می کنم. نوشتن افکارم بر روی کاغذ کمی موجب آسودگی ام می شود. چرا او از من می خواهد همه این ها را با شما در میان بگذارم، نمی دانم. آرزو می کردم بتوانم از این خواسته سرپیچی کنم. دلم می خواست با خوشحالی چنین می کردم.

نامه ای که مادر ترزا در این جا بدان اشاره می کند<sup>[۸]</sup> و به عنوان نیایش برای پدر بیکاچی ارسال شده بود، یکی از طولانی ترین نامه هایی است که او در آن با ذکر جزئیات، به شرح آنچه ظلمت درون می خواند پرداخته است:

## موضوع اعتراف

در تاریکی ...

خدای من، من کیستم که باید از من روی گردان شوی؟ فرزند عشق تو که اکنون به یکی از کسانی که بیش از همه از او متنفری و به عنوان موجودی ناخواسته و دوست نداشتنی او را طرد کرده‌ای، بدل شده است. من تو را می‌خوانم. به تومی آویزم و تو را می‌خواهم، اما هیچ پاسخی دریافت نمی‌دارم. هیچ کس دیگری نیست که به او متوسل شوم. مطلقاً هیچ کس تنها در این تاریکی قیرگون... موجودی ناخواسته. قلب تنهایی که در جست و جوی عشق است، غیرقابل تحمل است. ایمانم کجاست؟ در اعماق وجودم چیزی جز پوچی و تاریکی نیست... خدای من... این درد ناشناس چقدر جانکاه است؛ دردی بی‌وقفه. دیگر اعتقادی ندارم. جرئت نمی‌کنم کلمات و افکاری را که در قلبم می‌گذرند بر زبان آورم. چیزی موجب می‌شود درد ناگفتنی را تحمل کنم، سوالات بی‌پاسخ بسیاری در وجودم هست که از مطرح کردن آن‌ها وحشت دارم. به دلیل کفر گویی! آیا خدایی هست؟ لطفاً مرا ببخشید. اطمینان به این که همه چیز به بهشت و عیسی مسیح ختم خواهد شد، وقتی سعی می‌کنم افکارم را تا بهشت بالا ببرم، به دلیل خلأ توأم با یقینی که در درونم موج می‌زند همه آن‌ها چون چاقوی تیزی رو به پایین باز می‌گردند و روح و جسمم را زخمی می‌کنند. عشق تنها يك کلمه است. چیزی با خود ندارد. به من گفته شده خداوند مرا دوست دارد، اما با این همه آن ظلمت، سردی و خلأ چنان واقعی است که هیچ چیز روحم را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. پیش از آغاز کار آن همه یگانگی، عشق، ایمان، اعتماد به عبادت و از خودگذشتگی وجود داشت، آیا اشتباه کردم که خودم را کورکورانه تسلیم قلب مقدس کردم؟ نسبت به کارم تردیدی ندارم. می‌دانم که این کار از آن اوست، نه من. حتی برای لحظه‌ای این فکریا وسوسه به ذهنم خطور نکرده است که درباره کارم چیزی بگویم.

در تمام لحظه‌ها لبخند بر لب دارم. خواهران و مردم با مشاهده این نشانه‌ها تصور می‌کنند ایمان و اعتماد، درونم را پر کرده یا دوستی با خداوند و یگانگی با اراده او، قلب مرا در خود غرق کرده است. اما آن‌ها نمی‌دانند که این شادمانی ردایی است که من در آن تنهایی و بیچارگی خود را پوشیده می‌دارم.

به‌رغم همه این‌ها، تاریکی و پوچی درونم، به قدر اشتیاقم برای حضور خداوند دردناک نیست. نگرانم که این تناقض موجب ناتوانی ام گردد. خداوندا، با موجود ناچیزی چون

من، چه می‌کنی؟ آن زمان که می‌خواستی آرام تو در قلبم نقش ببندد... آیا این پاسخ توست؟

اگر این موضوع بر عظمت تومی افزاید، اگر از این موضوع ذره‌ای احساس خوشنودی می‌کنی، اگر انسان‌ها به سویت می‌آیند، اگر رنج من عطش تو را سیراب می‌کند؛ اکنون من آماده‌ام با رضایت، تمامی این رنج‌ها را تا ابد پذیرا شوم. من همواره به «چهره پنهان» تو لبخند خواهم زد.

مادر ترزا از این نگران بود که این رنج درونی که موجب عدم توازن در او بود، درک نشود. طبق گفته‌های یکی از مریدان اولیه، مادر بسیار فرد متعادلی بود، وقتی شرایط خوب پیش می‌رفت شادمان بود، حتی وقتی برنامه‌هایش با مشکل مواجه می‌شد سعی می‌کرد بی‌حوصلگی و اندوه خود را ابراز ندارد. در سرد و گرم روزگار، او شادمان بود.<sup>۱۹</sup> پس از مرگ مادر ترزا، یکی از معاشران طولانی مدت او چنین گفت: «فکر می‌کنم توازن یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های مادر ترزا بود. او اجازه نمی‌داد درد و رنج‌هایش با عشق او به عیسی مسیح در منافات باشد. این عشق به اولادت بسیار می‌داد. او قادر بود همه چیز را تحمل کند.

نزدیکی‌اش با خداوند، که او خود نمی‌توانست آن را درک کند، ریشه در ایستادگی و متانت او داشت. چیزی که دیگران در او تحسین می‌کردند سرزندگی، شادمانی و شور و شوقی بود که او هنگام انجام مسئولیت‌هایش از خود نشان می‌داد و به شدت کسانی را که با او در تماس بودند، به ویژه خواهران و مستمندانی را که به آن‌ها خدمت می‌کرد، تحت تأثیر قرار می‌داد. با این حال، لبخند پرتراوت او، درد نهفته در اعماق وجودش را پنهان می‌کرد. کالوری درونش را می‌پوشاند «وقتی خواستی نقش تو را در قلبم حک کنم... آیا این پاسخ آن است؟»<sup>۲۰</sup> اما سوال توأم با تألم او از عیسی مسیح، بی‌پاسخ ماند. او باید در سکوت، رمز و راز رنجی را که عیسی مسیح خواسته بود با او تقسیم کند، زندگی می‌کرد.

بخش پایانی این اعتراف، هدیه بزرگوارانه توأم با عشق و تسلیم بود. برداشتن



گام دیگری فراتر از توانایی اش. مادر ترزا قول داد ضمن رنج کشیدن، تا آخرین لحظه زندگی اش به چهره پنهان عیسی مسیح لبخند بزند. ایمان، امیدواری و عشقی که او حضور آن ها را درون خود درک نمی کرد، در وجودش بسیار فعال بودند. گرچه تاریکی توان فرسا، مسیح را درون او پنهان کرده بود، با این حال نتوانسته بود واقعیت وجودی مادر ترزا را تحت الشعاع خود قرار دهد. او اکنون بیش از هر وقت «فرزند عشق او» بود.

مادر ترزا چنین وانمود می کرد که رابطه او با عیسی مسیح وجودش را لبریز از آرامش و دلگرمی ساخته است. در حقیقت این لطف و تأیید خداوند، عزم جزم و قدرت شخصیت مادر ترزا بود که به او توانایی آن را می داد که بر خود تسلط داشته باشد و آن گونه شادمانه زندگی کند؛ چیزی که خود آن را احساس نمی کرد. او از خواهبران خود می خواست که به همین نحو با آزمون های دشوار زندگی روبه رو شوند:

خواهر بسیار عزیزم، امروز از دیدن چهره گرفته و افسرده شما بسیار غمگین شدم. می دانید که عیسی مسیح چقدر شما را دوست دارد؛ می دانید چقدر از طریق مریم مقدس، عشق خود را به شما نشان داده است؛ مریم مقدس با چه دغدغه ای به شما کمک کرده تا عیسی مسیح را دوست بدانید، نیکوکار و پرهیزکار باشید. نگذارید شیطان از وجود شما استفاده کند. می دانید که عیسی مسیح و مریم مقدس چه انتظاری از شما دارند؛ بشاش باشید. عشق عیسی مسیح را در بیمارستان بنا کنید. لطفاً مراقب باشید به اطرافیان خود چه می گوئید و چگونه می گوئید.

من برای شما این شمایل مقدس را ارسال می دارم. به چهره عیسی مسیح که شما را دوست می دارد بنگرید.

— خداوند شما را محافظت فرماید

مادر

چرا؟

مادر ترزا ضمن قبول رنجی که در درونش جریان داشت، چاره ای نمی دید جز

این که به پدر پیکاجی متوسل شود:

به من بگوید پدر، چرا درونم این قدر تاریک و پردرد است؟ گاهی خود را در حالی می بینم که می گویم «بیش از این نمی توانم تحمل کنم.» و بلافاصله می گویم «متأسفم، هرچه می خواهی با من بکن.»

در شرایطی که او تقلا می کرد در برابر ظلمتی که درون وجودش گسترده بود سر تسلیم فرود بیاورد، هم زمان مصمم بود در مسیری که عیسی مسیح برایش ترسیم کرده بود گام بردارد، به این ترتیب نبرد مداومی بین وسوسه رها کردن یا ادامه دادن خدمتش، درونش جریان داشت.

چند هفته پس از آن، مادر ترزا بار دیگر نوشت: «برایم دعا کنید تا از خواسته خداوند سرپیچی نکنم. کار من به درهم شکستن می رسد اما نمی شکنم. امیدوار بودم می توانستم آنچه را آرزو می کنم به شما بگویم، برای تان بنویسم، اما برای این کار کلماتی نمی یابم»

مادر ترزا غرق در تاریکی، قاصر از درك علت ماجرا، در تردید بین ادامه خدمت یا ترك آن و ناتوان از یافتن کلماتی برای بیان احساساتش هم چنان مصمم به اطاعت کورکورانه از اراده خداوندی بود. در این میان، نوعی سوء تفاهم بین او و اسقف پی ریه به وجود آمده بود زیرا اسقف عقیده داشت که احساس بد او ناشی از شتابزدگی اوست. مادر ترزا برای روشن کردن موضع خود، ضمن نامه ای به اسقف، برایش روشن ساخت که آن «عهد پنهان» انگیزه همه تلاش های اوست. تردیدی نیست، رنجی که می کشید و آن ظلمت درونش، اکنون با تسلیم شدن به اراده خداوندی آرام گرفته بود.

اول سپتامبر ۱۹۵۹

عالیجناب

آخرین باری که با جناب عالی گفت و گو کردم، به نظرم رسید شما تصور می کنید که من سر خود

رفتار می‌کنم. صمیمانه می‌توانم به شما بگویم که وجدانم مرا ملامت نمی‌کند زیرا به یقین می‌دانم از ۱۷ اوت ۴۸، همواره سعی به فرمانبرداری داشتم، و این اطاعتی مبتنی برخواست و تمایل شخصی‌ام بوده است. اگر عالیجناب آنچه را که اکنون برابم نوشته‌اید چند روز پیش تذکر داده بودید، هرگز قدمی بر نمی‌داشتم. شما همه چیز را تأیید کردید. همه چیز را تبرک کردید؛ از هر قدمی که برمی‌داشتم ابراز خوشنودی می‌کردید. من نامه‌های دلگرم‌کننده‌ای از شما دریافت کردم که به من کمک کرد دشواری‌های بسیار سنگین را پشت سر بگذارم. عالیجناب، هرگز به شما نگفتم‌ام علت آن‌که همواره خواسته‌ام کاری را سریعاً انجام دهم، چه بوده است. در سال ۱۹۴۲، می‌خواستم بی‌چون و چرا چیزی به عیسی مسیح هدیه کنم. آن زمان با اجازه توبه‌شنویم عهدی با خداوند بستم که حتی زیر بار عذاب گناهان کبیره، هرچه خداوند از من بخواهد، برایش انجام دهم و از خواسته‌او سرپیچی نکنم. ۱۷ سال همه تلاش‌م را به کار بردم. این علت شتابزدگی من است. این برعهده شماست که در صورت تمایل از کارم جلوگیری کنید. اگر شما بگویید «نه» مطمئن خواهم شد که سوگندم درست است. از آن پس هرگز از رضایت خدا سرپیچی نکرده‌ام. زیرا تحت آزمایشات دشوار بوده‌ام و هنوز نیز هستم. اما تا این لحظه، هرگز در روح تردیدی ایجاد نشده است. زیرا همواره مسائل‌م را با شما و پدر و ناکسم در میان گذاشته‌ام و هر بار پاسخ «آری» یا «خیر» شما به عنوان اراده خداوند به من اطمینان خاطر داده است. مطالبات ما از شما بسیار بیش‌تر از سایرین است؛ برای اعضای دیگر، شما تنها نایب اسقف هستید اما برای ما شما پدر هستید. خداوند از شما خواست تا کوچک‌ترین انجمن او را برپا کنید. عالیجناب، تغییرات بیرونی که آوریل گذشته از جانب شما صورت گرفت هیچ تغییری در نگرش یا رفتار من به وجود نیاورده است. از نظر من و همه خواهان، عالیجناب، شما هنوز در رأس انجمن قرار دارید. «پدر انجمن ما»، هم‌چنان که از دهم سپتامبر ۴۶ بوده‌اید. در تمام این سال‌ها من تنها یک خواسته داشتم؛ این‌که بدانم براراده خداوند کردن نهاده‌ام و هنوز در عمق این ظلمت تیره و سخت، تنها خواسته‌ام همان است که بود. او دیگر همه چیز را از من گرفته است، فکر می‌کنم او همه چیز را در من نابود کرده است. تنها چیزی که ظاهر مرا حفظ می‌کند، حس فرمانبرداری است.

عالیجناب خواهش می‌کنم از من دلگیر نشوید. اشتباهاتی که مرتکب می‌شوم عمدی نیستند بلکه ناشی از بی‌توجهی‌هایم هستند. من باید چیزهای بسیاری بیاموزم و این مستلزم صرف وقت است. از زمان کودکی‌ام همواره توسط مادر یا توبه‌شنویم راهنمایی شده‌ام. اکنون نیز

نیاز به راهنمایی‌های بسیار دارم. «در دهم سپتامبر، لطفاً برای من نیز دعا کنید.»

— فرزند وفادار شما به عیسی مسیح

مادر ترزا، م.ن.

### لطفاً نگران احساسات من نباشید

صرف نظر از تلاش مادر ترزا برای وفاداری به سوگندش، همین که نمی‌توانست راز درونش را به کسانی که به آن‌ها اعتماد داشت بیان کند، ذهنش را مشغول کرده بود. این مسئله نوعی حس از خود بیگانگی در او ایجاد کرده بود، گرچه مادر ترزا آن را به عنوان بخشی از رنجی که خداوند برای او می‌خواهد پذیرفته بود. در سپتامبر ۱۹۵۶، برای پدر پیکاجی نوشت:

از من خواسته‌اید که بنویسم. من قادر به بیان چیزی نیستم. نمی‌دانم چرا چنین شرایطی پیش آمده است. دلم می‌خواهد چیزی بگویم ولی کلمات مناسبی برای بیان درد نمی‌یابم. اجازه ندهید شما را فریب دهم؛ مرا تنها بگذارید. حتماً خداوند خواستار «تنهایی» من است؛ برایم دعا کنید. با وجود همهٔ پیشامدها می‌خواهم خدا را به خاطر آنچه از من می‌گیرد دوست بدارم. او همه چیز را در من از میان برده است. برایم دعا کنید. اگر نگران این نیستید که فریب بخورید<sup>[۱۱]</sup> «سعی می‌کنم در دوران اعتراف یا پس از آن با شما حرف بزنم.»

از سوی دیگر، مادر ترزا وقتی هنگام نیایش، عیسی مسیح را خطاب قرار می‌داد، به راحتی می‌توانست رنج خود را با او در میان بگذارد. او برای پاسخگویی به درخواست توبه شنویش نامه‌ای را که خطاب به عیسی مسیح نوشته بود، به همراه نامه‌ای که از تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۵۹، نوشته بود برای وی ارسال کرد:

### بخشی از اعترافات امروز

عیسی مسیح من

از دوران کودکی‌ام، تو مرا صد ازدی و برای خود نگاه‌داشتی، و حالا که هر دو یک مسیر را انتخاب کرده‌ایم، حس می‌کنم به راه خطا می‌روم.

می‌گویند انسان‌ها در جهنم، عذاب ابدی را به خاطر عدم حضور خداوند تحمل می‌کنند؛ آن‌ها اگر ذره‌ای امید داشتند که می‌توانند خداوند را با خود داشته باشند این رنج را می‌پذیرفتند. من در روح خود درد چنان فقدان را حس می‌کنم، این‌که خداوند مرا نمی‌خواهد. این‌که خداوند حقیقتاً خدا نیست. این‌که خدایی وجود ندارد (یا عیسی مسیح مرا به خاطر کفرگویی‌ام بیخوش، به من گفته شده همه چیز را بنویسم). تاریکی از همه سو مرا در خود گرفته و من نمی‌توانم روحم را به خدا نزدیک کنم. هیچ نور یا انگیزه‌ای به درون روحم راه نمی‌یابد. من درباره‌ی عشق به انسان‌ها می‌گویم. عشق لطیف خداوند، کلمات از میان کلمات عبور می‌کنند [همین طور لبانم] و من مشتاقانه آرزو می‌کنم که آن‌ها را باور کنم. من برای چه تلاش می‌کنم؟ اگر خدایی نباشد، روحی نیز در کار نیست. اگر روحی نباشد پس ای عیسی مسیح، تونیز واقعیت نداری؛ خداوند اچ‌خلانی. حتی تصویری از بهشت در ذهنم نمی‌گنجد. زیرا امید می‌ندارم، و از بیان آنچه در روحم می‌گذرد وحشت دارم. آن‌ها حتماً موجب رنجش شما خواهند شد.

در قلبم هیچ ایمانی وجود ندارد؛ نه عشقی، نه اعتمادی، تنها رنج و عذاب درد اشتیاق، درد این‌که کسی مرا نمی‌خواهد. من خدا را با همه‌ی توانم می‌خواهم؛ با این حال، بین من و او جدایی وحشتناکی فاصله انداخته است. دیگر عبادت نمی‌کنم. تنها نیایش‌های جمعی را بجا می‌آورم و بیش‌ترین تلاشم را به کار می‌بندم تا شیرینی نهفته در کلمات را حس کنم، اما دعای یگانگی با او دیگر وجود ندارد. دیگر دعا نمی‌کنم. روحم با او یکی نیست. با این همه وقتی در خیابان‌ها تنها به راه می‌افتم ساعت‌ها با توحرف می‌زنم: از اشتیاقم برای تو؛ آن کلمات چقدر صمیمانه‌اند؛ در میان این همه بوجی، آن‌ها مرا از تو دور می‌کنند.

کار دیگر برایم لذت، جذابیت و شور و شوقی ندارد. یادم هست به مادر روحانی بخش گفتم که من به خاطر ارواح انسانی، لورتورا ترک می‌کنم. حتی اگر شده، به خاطر یک نفر. او کلمات مرا درک نمی‌کرد. من همه‌ی تلاشم را به کار بردم. خودم را وقف کردم. گرچه معتقدم این کار متعلق به من نیست، در این مورد شك ندارم. تو بودی که مرا با عشق و تمام نیرو صدازدی. تو بودی، می‌دانم. به خاطر همین است که می‌گویم این کار به تو متعلق داشت و هنوز نیز دارد. اما من دیگر ایمانی ندارم. باور نمی‌کنم. ای مسیح اجازه نده روحم بیش از این فریب بخورد. اجازه نده کسی را گول بزنم.

در «ندا» یست گفتمی که من باید بسیار رنج بکشم. یا مسیح، ده سال است که هرگونه خواسته‌ای یا من رفتار کرده‌ای. اکنون نیز دعایم را بشنو. اگر این موضوع تو را خرسند می‌سازد،

اگر درد ورنج من، ظلمت درون و جدایی از تو، ذره‌ای تورا تسلی می‌دهد، هرگونه می‌خواهی با من رفتار کن... تا هر زمان که بخواهی. بی آن‌که گوشه‌چشمی به حسی که من دارم و یا به درد ورنجم داشته باشی. من به تو تعلق دارم. بخشی از درد ورنج قلبت را بردوش من بگذار. نگران احساساتم نباش، حتی درد ورنجی که می‌کشم. اگر جدایی من از تو، دیگران را به سوی تو جلب می‌کند و تواز عشق و مصاحبت آن‌ها خرسند می‌شوی و لذت می‌بری، یا عیسی مسیح، من با تمام قلبم حاضر از آنچه که رنج می‌کشم، رنج بکشم. نه تنها برای همین لحظه، بلکه برای ابد. اگر چنین چیزی ممکن باشد، شادمانی تو تنها چیزی است که می‌خواهم. برای سایر مسائل، خواهشمندم خود را دچار زحمت نکن. حتی اگر ببینی که از شدت درد از حال رفته‌ام. همه این‌ها خواست خود من است. من می‌خواهم با قطره قطره‌خونی که بتوانی در رگ‌هایم بیابی، عطش تورا سیراب کنم. اجازه نده که نسبت به تو مرتکب خطا شوم. مرا از من بگیر. قدرت آزدن خود را از من بگیر. من با تمام قلب و روحم برای خواهران تلاش خواهم کرد. زیرا آن‌ها به تو تعلق دارند، لطفاً به این زودی‌ها زحمت بازگشت را به خود مده. من حاضرم تا ابد در انتظارت بمانم.

— طفلق تو

مادر ترزا به همراه این نامه یادداشتی برای پدر پیکاجی فرستاد و درباره‌ی نامه‌اش از او راهنمایی خواست.

آنچه را از من خواسته بودید برای تان می‌فرستم. اگر مایل باشید می‌توانید درباره‌ی آن برایم نامه بنویسید، یا با من گفت‌وگو کنید.

نوشتن نامه چندان دشوار نبود. اگر مایلید حضوراً برایم توضیح دهید، من تمام بعد از ظهر را در خانه خواهم بود.

«فراموش نکنید روز دهم سپتامبر برایم دعا کنید.»

عشق عمیق مادر ترزا به عیسی مسیح از تناقضی که او به آن اشاره کرد، آشکار است. دردی که احساس می‌کرد و راهی که از روی ایمان مطلق برگزیده بود. او از این‌که راجع به تاریکی درونش صحبت کند اکراه داشت، چیزی که او آن را با عذاب جهنم قابل قیاس می‌دید زیرا او از آن نگران بود که آنچه می‌اندیشید

یا می نوشت، عیسی مسیح را آزرده خاطر کند.<sup>[۱۲]</sup> شگفت آن که هر چه بیش تراو ایمانش را از دست می داد، حرمت عشق به خداوند در وجودش فرونی می گرفت. مادر ترزا همواره عمق کاری را که برای تکریم خداوند انجام می داد، پنهان نگاه داشته بود. عهد پنهان، جزئیات آن ندای درونی و الهام ها؛ و اکنون آن ظلمت درونی. او به دلیل احترام محافظه کارانه ای که برای ارتباط خود با خداوند و نقش خداوند در روحش قائل بود، با این موضوع هم چون چیزی مقدس رفتار می کرد و تنها با مرشدان مورد اعتمادش در این مورد حرف می زد.

نامه او خطاب به عیسی مسیح نیایشی لطیف، روشن و آشکار و همراه با سادگی کودکانه است. او هم چون دورانی که ندای درونش را می شنید، عیسی مسیح را مورد خطاب قرار می دهد. زمانی که در اوج دلخوشی بود «عیسی مسیح من» و در انتهای نامه اش به جای نوشتن نام خود، چنین امضا می کند: «طفلك تو». این رابطه صمیمانه اکنون به مراتب عمیق تر شده بود. تنها چیزی که مادر ترزا برای عیسی مسیح آرزو می کرد خوشنودی او بود. می خواست با قطره قطره خون خود، عطش او را فرو بنشانند و اگر لازم می بود باید صبر می کرد؛ حتی تا ابدیت. صبوری برای کسی که به او ایمان داشت اما فکر می کرد وجود ندارد. صبوری برای کسی که او را دوست می داشت اما عشق او را حس نمی کرد.

در آوریل ۱۹۵۹ در دوران گوشه گیری، با صداقت تمام گفته بود:

من او را عاشقانه و چشم بسته دوست دارم؛

به رغم احساسی که دارم، تمام توانم را به کار می بندم تا خواهران روحانی و مردم او را دوست بدارند.

در مورد خودم به او اختیار تام می دهم

زمانی که شدت تاریکی در او چنان بود که نمی توانست روحش را به سوی خداوند «بالا» بکشد، وقتی که حس می کرد خدایی وجود ندارد، نوشتن چنین

عباراتی نشان دهندهٔ ایمان بی نظیر اوست.

تنها از طریق چنین ایمانی بود که مادر ترزا اطمینان داشت عیسی مسیح در او حضور دارد، اما سکوت اختیار کرده است. با این همه چنین ایمانی، تنهایی بی امان و آن تاریکی توان فرسایی را که او در خود حس می کرد زایل نمی ساخت. در میانهٔ کشاکش های معنوی و در شرایطی که کلام دلگرم کننده ای از مرشد معنوی اش دریافت نمی کرد، مادر ترزا برای چنین اعترافی تردید به خود راه نداد:

از شما انتظار داشتم چند خطی برایم بنویسید. شما نیز مانند او راه سکوت را در پیش گرفته اید.

اشتباه توأم با مهربانی، بهتر از معجزهٔ توأم با نامهربانی است

مادر ترزا چند هفته پس از ارائهٔ این نوشته های افشاگرانه به مرشد معنوی اش، در نامه ای خطاب به خواهرانش آن ها را ترغیب کرد تا به فضیلت هایی آراسته شوند که تاریکی درون در او پرورانده است: محبت بیش تر.

با یکدیگر مهربان باشید؛ ترجیح می دهم در محبت کردن دچار اشتباه شوید تا با نامهربانی معجزه بیافرینید. در کلماتی که به کار می برید مهربان باشید. ببینید مهربانی مریم مقدس چه ثمراتی برای او به بار آورد. ببینید او چگونه سخن می گفت. او می توانست به سادگی پیام فرشتگان را به سن ژوزف برساند. ولی کلامی بر زبان نیاورد تا این که خداوند خود در این مورد دخالت کرد. او همهٔ این ها را در قلب خود نگاه داشت. کاش ما نیز می توانستیم تمام گفته ها را در دل خود نگاه داریم. آن همه رنج، آن همه سوء برداشت، به خاطر چه؟ تنها به خاطر یک کلمه، یک نگاه، یک حرکت سریع. این گونه است که تاریکی، قلب خواهر شما را انباشته کرده است. در دوران دعای نه روزه از مریم مقدس بخواهید قلب شما را با محبت پر کند.

مادر ترزا با پرهیز از این که مبدا رنج درونش، سبب بروز کاستی در فعالیت های نیکوکارانه اش شود به شدت تلاش می کرد همواره لبخندی بر لب،



کلام مهربانانه‌ای بر زبان و چهره گشاده برای همه داشته باشد و چنین چیزی راز خواهرانش نیز انتظار داشت.

دومین فضیلتی که او بر آن تأکید می‌کرد سکوت بود. پوشیده نگه داشتن وظیفه الهی در درونش، شبیه تجربه‌ای که مریم مقدس در عید بشارت داشت، برای مادر ترزا نشانه‌ای از احترام و اطمینان بود. مریم مقدس که «همه چیز را در قلب خود نگه می‌داشت» سرمشق او بود و درست مانند مریم مقدس، مادر ترزا نیز امیدوار بود، خداوند به موقع خود و به روش خود در این ماجرا میانجی‌گری نماید.

نه تنها مادر ترزا برای التیام درد درونش سکوت مقدس را پیشه خود ساخته بود بلکه به نظرش می‌رسید که خداوند نیز چنین می‌کند. مادر ترزا احساس می‌کرد آن همه لطف الهی که هنگام انجام وظایف شامل حالش می‌شود، راهی است که خداوند برای پنهان کردن راز او برگزیده است!

اوبه پدر پیکاجی نوشت: «حالم به مراتب بهتر است. روز جمعه با قطار به دهلی می‌روم. با بلیت ۳ روپیه‌ای؛<sup>۱۳۱</sup> یک جای خواب مناسب در طول سفر، می‌بینید خداوند ظاهراً مرا لوس می‌کند، به همین دلیل است که توجه مردم به سوی من جلب می‌شود.»

### نگرانی از سرپیچی از اراده خداوند

مادر ترزا در عین حال که با قدرت و تعقل خواهران روحانی را هدایت می‌کرد، هم‌زمان از پدر معنوی خود نیز می‌خواست به او کمک کند. او هم چنان مشتاق بود که این پشتیبانی را حفظ کند، صرف نظر از رنجی که ممکن بود به همراه داشته باشد:

ممکن است از شما تقاضا کنم برایم کاری کنید؟ لطفاً آنچه را به من می‌گویید روی کاغذ بیاورید تا بتوانم آن را همواره بخوانم، آن گونه که من برای عیسی مسیح نوشتم.

نیازی نیست که حتی آن را امضا کنید. فکرمی‌کنم این می‌تواند کمکی به حال من باشد. اما اگر فکرمی‌کنید مسیح از این حرکت خوشنود نخواهد شد آن را ننویسید. می‌دانم که برایم دعا می‌کنید.

از محبت‌ها و کمک‌هایی که در حق خواهران روحانی و من انجام می‌دهید بسیار سپاسگزارم. دعاهایم گرچه به‌طور محنت‌باری سرد و بی‌روح‌اند اما من غالباً آن‌ها را به شما و کاری که برای ارواح انسانی انجام می‌دهید تقدیم می‌کنم. تعارض موجود در روح من رو به افزایش است. چه درد غیرقابل‌وصفی، برایم دعا کنید.

بخشی از این تعارض، ناشی از ترس مادر ترزا بود که مبدا درد درونی اش بر وظایف او در قبال خداوند تأثیر بگذارد. از این رو در لحظات ناتوانی، بی‌آن‌که واقعاً خواستار آن باشد، بار دیگر عهد خود را با خداوند تمدید می‌کرد که از خواست او سرپیچی نخواهد کرد. او به پدر پیکاجی نوشت: «برایم دعا کنید پدر، درونم پراز درد است. دعا کنید مبدا در این لحظات از خواست خدا سرپیچی کنم. نمی‌خواهم چنین کنم ولی نگرانم که مبدا چنین شود.»

مادر ترزا با علاقه و شور و شوق بسیار به عنوان فرستادهٔ کلیسا به وظایف خود ادامه می‌داد، گرچه هیچ دلگرمی از خداوند دریافت نمی‌کرد. آن گونه که او برای پدر پیکاجی نوشته بود از شادی دیگران احساس شادمانی می‌کرد:

خدا را شکر. دیروز همه چیز به خوبی برگزار شد. امسال خواهران، کودکان، جذامیان، بیماران و فقیرای ماه همه خرسند و راضی بودند. یک کریسمس واقعی، با این حال در درونم چیزی نیست مگر تاریکی، تعارض و تنهایی دردناک. از این‌که تا آخر زندگی ام چنین باشم بسیار خوشحالم.

آیا او کمک‌های انسانی را قطع کرده است؟

در آوریل ۱۹۶۰، پدر پیکاجی از کالج سن‌خاویر کلکته به بزننتی انتقال یافت و

مادر ترزا نیز از دسترسی به او که مشاور معنوی اش بود محروم ماند. از آن جا که مادر ترزا باور داشت که خداوند از او خواسته تا رازهای درونش را با پدر پیکاجی در میان بگذارد اکنون حس می‌کرد از دست دادن این حمایت، چالش بزرگی پیش روی او قرار خواهد داد. مادر ترزا در نامه خداحافظی اش برای توبه شنویش نوشت که انتقال پدر پیکاجی برای او فقدان بزرگی خواهد بود. با این حال آن را با بزرگواری، وقار و قدردانی به خاطر همه کمک‌هایش می‌پذیرد.

#### عالیجناب، پدر عزیز

چند سال پیش وقتی شما مراسم گوشه‌گیری اعضای جدید را برگزار می‌کردید، من نیز در آن شرکت کردم. عیسی مسیح از من خواست با شما حرف بزنم، راز دل بگویم و سپس به عنوان تأییدی بر از خود گذشتگی ام، شما را توبه شنوی من قرار داد. من تمام روحم را به رغم دشواری‌ها، تاریکی‌ها و کار برای خداوند، آن چنان که خواستید برای تان آشکار کردم. هر اعتراف، مکاتبه یا گفت‌وگو با شما برای من ایشار بزرگی بوده است. تنها به این دلیل که اطمینان داشتم نمی‌توانم از خواست او سرپیچی کنم. من با شما حرف زدم و اکنون می‌خواهم به خاطر همه محبت‌های تان از شما تشکر کنم. همین طور شکیبایی تان. شما در جریان همه دشواری‌هایم قرار داشتید، هربار مشکلاتم را با شما در میان می‌گذاشتم و به نظر می‌رسید که هرگز از این تکرار مکررات خسته نمی‌شوید.

حفظ روح و روانم با تمام تاریکی و تنهایی، اشتیاقش و آن درد عذاب‌آور جایی نزدیک محراب. برایم بسیار و همواره دعا کنید. در حال حاضر به نظر می‌رسد، او کمک یکی دیگر از انسان‌هایش را از من گرفته و مرا تنها رها کرده تا در تاریکی گام بردارم. برایم دعا کنید تا بتوانم لبخندم را و وظایفم را بدون چون و چرا ادامه دهم. دعا کنید بتوانم با شجاعت و لبخند بر لب گام بردارم. از عیسی مسیح بخواهید از انجام اراده او، هر قدر هم کوچک باشد، سرپیچی نکنم. در آن صورت ترجیح می‌دهم بمیرم.

از شما درخواستی دارم. لطفاً هر چه برای تان نوشته بودم از میان ببرید. من آن‌ها را نوشتم چون باید چنین می‌کردم اما دیگر به آن‌ها احتیاجی نیست. خواهش می‌کنم پدر، آن‌ها را از میان ببرید.

درخواست از شما برای این که به این جا بیایید! گمان نمی‌کنم من چنین چیزی بخواهم. اما

اگر عیسی مسیح از شما چنین چیزی خواست لطفاً بیایید. بسیار بسیار سزاوار خواهم شد. از شما به خاطر محبتی که به خواهران کردید ممنونم. روش شگفت‌انگیزی که همواره از آن طریق آن‌ها را هدایت کرده‌اید، با در نظر گرفتن خواسته‌های عیسی مسیح و قوانین انجمن ما، دعای هر روزه من برای شما این خواهد بود که هر چه بیش‌تر و بیش‌تر مسیح‌گونه شوید و ارواح انسان‌های بسیاری را به سوی او بیاورید.

— خداوند شما را محافظت فرماید

ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن

### ایثار تنها راه برای اثبات عشق شماست

پدر پیکاجی پیش از عزیمت به سوی محل مأموریت جدیدش بیمار شد. این مسئله به مادر ترزا فرصتی داد تا بار دیگر برای او نامه‌ای بنویسد:

عالیجناب، پدر عزیز

مطمناً از هدیه سن ایگناسیوس خوشحالید. در بزنتی فداکاری‌های بسیاری در انتظار شماست. برای شما که عاشق عیسی مسیح و ارواح انسانی هستید، فداکاری تنها یکی از روش‌های اثبات عشق است.

شما مأموریت مذهبی خوبی را آغاز کردید. با بیماری در آغاز کار، امیدوارم حالتان بهتر شده باشد. آن‌ها به زودی راه‌هایی برای بهبود شما خواهند یافت. در تمامی خوابگاه‌ها، خواهران برای شما دعا می‌کنند و من تنها به «لبخند زدن» به خاطر شما ادامه می‌دهم. در آینده‌ای نزدیک روز عید شما فرامی‌رسد. همه خواهران و من، بهترین آرزوها و دعا‌های خود را تقدیم شما می‌داریم. ممکن است سن لورنس<sup>۱</sup> الطافی را که از او انتظار دارید شامل حال شما گرداند. برای من آفتاب تاریکی‌ها هم چنان روشن است. برایم دعا کنید.

اگر بنیه‌اش را داشته باشید، خواهران بسیار خوشحال خواهند شد که برای روز سیزدهم نزد ما بیایید. آن روز خیال داریم برای انجمن خود عضوگیری کنیم. لطفاً به ما ملحق شوید.

برای تعید شما دنبال شمالی‌بودم و این تنها عکسی است که این‌جا دارم. او بسیار به

۱. St. Laurence: یکی از قدیسمین و روز نام‌گذاری پدر پیکاجی.

من کمک کرده است. قطعاً برای شما نیز چنین خواهد کرد. کلماتی که بالای آن می بینید برنامه‌ای بود که برای سال ۱۹۶۰ داشتم. می‌توانید آن قسمت‌ها را جدا کنید. برای خواهران بسیار دعا کنید. آن‌ها بسیار جوان‌اند، چه برای زندگی معنوی و چه غیر آن. لطفاً برایم دعا کنید تا بتوانم به آن‌ها برای جست‌وجو و یافتن عیسی مسیح کمک کنم. امیدوارم هر چه زودتر بهبود پیدا کنید.

— خداوند یارتان باد

ارادتمند به عیسی مسیح

ام. ترزا — م. ن.

مادر ترزا نیز درست مانند پدر پیکاجی، «فداکاری‌هایی» برای دهه‌های آینده در پیش رو داشت. او اکنون پنجاه ساله بود و تصمیم داشت مرحله جدیدی را برای توسعه مأموریت توأم با عشق خود آغاز کند. چیزی که مستلزم سفرهای متعدد به اطراف دنیا بود. عشق در عمل به اثبات می‌رسد. «هرقدر این کار برای ما نگران‌تر تمام شود، تأیید بیش‌تری بر عشق ماست.» این سفرها هزینه‌های خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کرد. خستگی، شرکت در سخنرانی‌های عمومی و انجام خدمات بیش‌تر برای اثبات این عشق.

### اولین سفر خارجی

در ژوئیه ۱۹۶۰، مرکز خدمات رسانی کلیسای کاتولیکی نیویورک، مادر ترزا را از جانب شورای ملی زنان کاتولیک به مجمع سراسری آن‌ها که قرار بود در لاس‌وگاس برگزار شود دعوت کرد. مادر ترزا ابتدا این دعوت را رد کرد:

متأسفم که ضمن سپاسگزاری از دعوت شما، باید بگویم نمی‌توانم در این مراسم شرکت کنم. من برای شرکت در گردهمایی‌ها و مجامع عمومی آمادگی ندارم و با صحبت در جمع موافق نیستم. دوستم دوشیزه آیلین اگن<sup>۱</sup> برای این کار به مراتب از من مناسب‌تر است.

۱. Hileen Egan, یکی از دوستان مادر ترزا در کلکته و همراه و همسفر سی ساله او.

چند روز بعد نامه دوم و سومی به دستش رسید. مادر ترزا از اسقف پی‌ریه خواست در این مورد او را راهنمایی کند، درحالی که تمام مدت دعا می‌کرد «اسقف پاسخ منفی بدهد»، اما او ناچار شد در تصمیمش تجدید نظر کند. مادر ترزا به دوستش آیلین اِگن گفت:

من از عالیجناب در این مورد سوال کردم، ایشان گفتند باید بروم. بنابراین من در این جلسه شرکت خواهم کرد. خدا را شکر کارهای بسیار دارم که باید انجام دهم، در غیر این صورت از همین حالا نگران شرکت در این مراسم عمومی می‌شدم.

### من در آستانه «نه» گفتن بودم

چند روز پیش از عزیمت به سوی لاس‌وگاس، مادر ترزا خطاب به پدر پیکاجی نوشت: ساعت ۶ صبح روز ۲۵ اکتبر عازم سفر خواهم شد، همراه عیسی مسیح و به‌خاطر او، و روز بیست و ششم درلس آنجلس خواهم بود. دوشیزه برکن در آن جا به استقبال خواهد آمد. در بازگشت در انگلستان، آلمان و ایتالیا توقف خواهم داشت. لطفاً برایم دعا کنید. وقتی خواندم که شما راه حل‌های مرا مورد استفاده قرار داده‌اید خنده‌ام گرفت. چه کسی آن را تدوین و چه کسی از آن پیروی می‌کند؟ چقدر خوشبخت‌اید که این قدر با عیسی مسیح نزدیک و همراهید. به او نزدیکید. من در آستانه «نه» گفتن قرار داشتم. کار بسیار دشواری بود. آن اشتیاق دردناک هم چنان رو به فزونی است. احساس می‌کنم همین روزها چیزی درونم درهم خواهد شکست و باز آن تاریکی، دل‌تنگی و آن حس وحشتناک تنهایی. درهای بهشت از هر سوبه رویم بسته است. حتی انسان‌هایی که مرا از کاشانه‌ام و از لورتویرون کشیدند، گویی وجود ندارند. عشق به همه چیز و همه کس از وجودم رخت بر بسته است، با این حال هنوز اشتیاق خداوند در من حضور دارد. می‌خواهم او را با همه نیروی زندگی‌ام دوست بدارم. عشقی از اعماق وجودم. نمی‌توانم بگویم سردرگم شده‌ام، زیرا ذهن و قلبم از روی عادت با خداست. ممکن است این موضوع به دلیل تناقضی که در آن وجود دارد در نظرتان احمقانه جلوه کند. برای مراقبه از آلام مسیح کمک می‌گیرم. گاه نگران می‌شوم. آنچه انجام می‌دهم مراقبه نیست. زیرا من تنها به رنج‌های مسیح می‌اندیشم و زیر لب خطاب به مریم مقدس تکرار می‌کنم، «بگذار در آلام او با تو شریک باشم»<sup>[۱۷]</sup>

وقتی نزد عیسی مسیح می‌روید لطفاً از طرف من کاری به نشانه عشق انجام دهید، زیرا خود قادر به این کار نیستم. دیگر کلمات، مریاری نمی‌کنند. چیز بیش‌تری نمی‌توانم بنویسم. با وجود آن‌که دلم می‌خواست برای تان بیش‌تر بنویسم اما دیگر کلامی بر لبانم جاری نمی‌شود.

در اعماق آن تاریکی، زمانی که اشتیاق او برای خداوند به نقطه غیر قابل تحملی رسیده و در آستانه «نه» گفتن بود، باز مادر ترزا اطمینان داشت که به طور مداوم در یگانگی با خداوند است. اگر این آرامش فکری ناشی از عبادت نبود، او نمی‌توانست این سال‌های تاریکی را زندگی کند. این آرامش نه تنها پیش‌شرطی برای مشارکت رمزگونه او با مصائب مسیح بود بلکه تأییدی بر خاستگاه واقعی این آزمون دشوار نیز به شمار می‌رفت.<sup>[۱۵]</sup>

#### دشوارترین بخش فرمانبرداری

مادر ترزا در ۲۵ اکتبر ۱۹۶۰، و تنها به همراه و به خاطر عیسی مسیح برای اولین بار از تاریخی که قدم به خاک کلکته گذاشته بود، یعنی ژانویه ۱۹۲۹، هندوستان را ترک کرد. در لاس‌وگاس بیش از سه هزار زن مشتاقانه در انتظار بودند تا این «مبلغ کوچک اندام ناشناس» را از نزدیک ببینند. «مبلغ کوچک اندام تهی دست، بدون ظاهری چشمگیر»: این‌ها کلماتی بود که مادر ترزا خود را با آن توصیف می‌کرد. «خود را در آمریکا و مقابل هزاران شخصیت مهم مجسم می‌کنم، از ترس و خجالت خوام مرد.» این‌ها جملاتی بودند که او پیش از سفر نوشته بود. با این حال اکنون او در آن جا حضور داشت، در حالی که پیراهن بلندی بر تن کرده بود و درباره «مردمانش» و هم‌چنین کار در زاغه‌ها صحبت می‌کرد. در پایان او همه را دعوت کرده بود تا در این «خدمات توأم با عشق» مشارکت نمایند.

من هرگز سخنرانی نکرده‌ام و این بار اول است. حضور من در این جا، در برابر شما و این‌که بتوانم داستان عشق خداوند را به فقیرترین فقرا، برای تان بازگو کنم از الطاف

خداوند است. من بسیار خوشحالم و از صمیم قلب از شما می‌خواهم تا در این «خدمات توأم با عشق» مشارکت نمایید.<sup>۱۶۴</sup>

مادر ترزا از آمریکا به انگلستان، آلمان، سوئیس و ایتالیا سفر کرد. در روزهایی که در رم به سر می‌برد به یکی از دوستانش گفته بود، چقدر آرزو دارد خواهرانش را ببیند، «برای دیدن چهرهٔ خندان آن‌ها لحظه شماری می‌کنم. سفر هر چند طولانی اما بسیار مفید بود، و من خوشحالم که می‌توانم بار دیگر به عنوان یک مبلغ نیکوکاری به آن زندگی ساده بازگردم.»

دراول دسامبر ۱۹۶۰، و پس از بازگشت به کلکته، او به اسقف پی‌ریه اعتراف کرد: «سفرم به آمریکا» دشوارترین بخش فرمانبرداری ام از خواست خداوند بود. او هم چنین گزارشی از سفرش برای دوستش آیلین اگن فرستاد:

#### آیلین عزیزم

سفر پرهیجانی داشتم. حدود ساعت ۳/۳۰ عصر وارد کلکته شدیم. دوشیزه می‌لی و سه تن از خواهران در انتظارم بودند. نمی‌توانم بگویم وقتی وارد خوابگاه شدم خواهران چقدر خوشحال شدند. گمان کنم تمام کلکته سروصدای آن‌ها را شنیده باشد. خدا را شکر در این جا همه چیز خوب است.

امیدوارم سرماخوردگی‌ات بهتر شده باشد و مراقب خودت باشی. خواهران درباره‌ام اظهار نظرهای زیادی می‌کنند، «زیباتر، جوان‌تر، غیره و غیره... اما از همه مهم‌تر مادر عزیزشان.» می‌توانی مجسم کنی آن‌ها بر این چه کارها که نکردند. من غیر از عشق تمام و کمال آن‌ها، چیزی حس نمی‌کنم.

به آن‌ها گفتم که در این دنیای بزرگ، هر چند نقاط زیبا و شگفت‌انگیزی وجود دارد، اما هیچ جایی مانند الف ۵۴<sup>۱</sup> نیست.<sup>۱۶۷</sup> می‌خواهم از تو درخواست کنم فداکاری به خرج بدهی. لطفاً در کتابی که در دست نوشتن داری، نامی از من به میان نیاور. می‌توانی هر چه بخواهی راجع به خواهران و وظایف انجمن بنویسی، اما از تو درخواست می‌کنم نامی از من به میان

۱. ۵۴ A، شماره به ساختمان مرکزی مبلغین نیکوکاری.



نیاوری. موضوع را از سال ۱۹۴۸ شروع کن.<sup>۱۸۱</sup> داستان زیبایی از محبت خداوند نسبت به فرزندانش. آیلین، می دانم که این کار کتاب را خراب می کند اما من هرگز نمی خواهم حتی یک نفر از کسانی که این کتاب را می خواند به جای توجه به کار شگفت انگیز خداوند، روی کار من تمرکز کند. اگر همزاد من هستی باید در برابر خداوند همان حسی را داشته باشی که من دارم. عشقی عمیق توأم با احترام برای چیزی بسیار مقدس. این کاری است برای عالیجناب؛ «کاری بسیار بزرگ».

همراه با بهترین آرزوها و دعاهایم برای همه افراد خانواده ات و هاوارد (آیا شما هم اسم او را همین طور هجی می کنید؟)

— عشق خداوند شامل حالتان باد

ام. ترزا - م. ن.

### بار دیگر در آستانه سرپیچی کردن

مادر ترزا به محض بازگشت به کلکته، بازدیدهای منظم خود را از مراکز مذهبی تحت نظارت خود از سر گرفت.<sup>۱۹۱</sup> در آن دوران، او انجمن هایی در دهلی، جانسی<sup>۱</sup> و رنچی داشت. اکنون مسئولیت های بسیار، علاوه بر خستگی و بیماری بردشواری های قبلی اش اضافه شده بود. مادر ترزا مشکلاتش را با پدر پیکاجی که بعد از بازدید از سایر مراکز، به کلکته آمده بود در میان گذاشت:

از نامه ای که به تاریخ دوازدهم برابم فرستاده بودید بسیار سپاسگزارم. خوشحالم که برگشته ام. چه تجربه ای... خدا را شکر که تمام شد... و این که همه چیز به خاطر مسیح بود. متأسفم که فرصت دیدار با شما را از دست دادم. باید می رفتم و به خواهران در سایر انجمن ها سرمی زدم. سفر یک هفته ای من به دهلی، جانسی و رنچی ۳۵ روز به درازا کشید. در رنچی سرمای سختی خوردم اما از آن جا که مهمانی کریسمس کودکان نزدیک است، تمام وقت باید در رفت و آمد باشم. بقیه ماجرا را خودتان می توانید حدس بزنید.

بسیاری از اوقات حس می کنم در آستانه سرپیچی از خواست او قرار دارم. اگر

۱. Jhansi: جنوب ایالت اوتار پرادش هند.

می دانستید که جقدر دشوار است. می خواهم بنویسم ولی چیزی برای گفتن ندارم. برایم دعا کنید.

ایام کریسمس و سال نو مبارک باد.

ممکن بود مادر ترزا احساس کند میل به «سریچی» دارد اما او بیش تر مایل بود از خواسته خود «سریچی» کند «تا اراده خداوند». کارهای او، خواهران و انسان ها همگی بر خواسته خود او تقدم داشتند. آمادگی برای انجام اراده الهی به جای توبه کردن و كفاره های غیر معقول، عصاره آن چیزی بود که مادر ترزا می خواست آن را در فکر خواهرانش جایگزین نماید. او در این باره از پدر پیکاجی درخواست کمک کرد.

هنگام ارشاد خواهران تأکید کنید، آنچه عیسی مسیح از انجمن ما می خواهد این نیست که همه نیروی خود را صرف توبه از گناهان مان کنیم، بلکه از ما می خواهد مسیح را به فقرا برسانیم. برای این کار به خواهران قوی بنییه و متفکر نیازمندیم. اگر خداوند ما را دچار بیماری کند خود بر آن نظر دارد، اما گمان نمی کنم ما اجازه داشته باشیم سلامتی خود را به خطر بیندازیم و وقتی سراغ افراد مستمند می رویم، به دلیل ضعف جسمی احساس شرم کنیم. بهتر است خوب تغذیه کنیم تا نیروی لازم را برای لیخند زدن و رسیدگی به فقرا داشته باشیم.

نمی دانم از این ظلمت، چه لذتی برای او حاصل می شود

پدر پیکاجی که اکنون در بزنتی اقامت داشت، گاه و بی گاه به کلکته سر می زد. با این حال حتی زمانی که مادر ترزا بخت این را داشت که از نزدیک با او گفت و گو کند قادر به این کار نبود. پس از آن گردهمایی، مادر ترزا نامه ای برای پدر نوشت و از او درخواست کرد برای سرزنده بودنش دعا کند.

پدر پیکاجی عزیز

جقدر چشم به راه دیدار شما بودم. اما هیچ اتفاقی نیفتاد، خداوند حتی قدرت حرف زدن را

از من سلب کرده است. نمی دانم از ظلمت درون من چه لذتی عاید او می شود. اما همان طور که شما گفتید من او را آزاد می گذارم. نمی دانم چگونه بگویم اما می خواهم آن را آن گونه بخواهم که او می خواهد. فقط برایم دعا کنید که بتوانم شادی بیرونی و ظاهری ام را حفظ کنم. من به کمک این اسلحه دیگران را فریب می دهم، حتی خواهرانم را. نمی دانم چرا با شما حرف زدم، این برای خودم هم مبهم است اما می دانم که نمی توانم از آن سرپیچی کنم. شما نیز مشکلات خود را دارید. نمی خواهم مسائل من سر بار شما شود. پس لطفاً برایم دعا کنید. امیدوارم نوبت بعد که به این جا سفر می کنید بتوانم با شما بیش تر حرف بزنم، نه این که خاموش بمانم.

میز کارم معمولاً نامه هایی است که باید به آن ها پاسخ بدهم. برایم دعا کنید تا بتوانم برای ارواح انسانی، مسیح گونه باشم. برایم همواره و بسیار دعا کنید، اگر فرصت کردید برایم نامه بنویسید. در غیر این صورت خود را به زحمت نیندازید.

— ارادتمند به عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

گرچه مادر ترزا خیال داشت دست خدا را باز بگذارد، اما نمی توانست پاسخی برای این سؤال بیابد که «از ظلمت درون من چه لذتی عاید او می شود؟» با این حال مفهوم و هدف این رنج درونی که او با تسلیم مطلق آن را پذیرفته بود، باید برایش روشن می شد.

## فصل دهم به فکرم رسیده، ظلمت درونی را دوست بدارم

بعد معنوی وظیفه

برای اولین بار در این یازده سال تصمیم گرفته‌ام این ظلمت را دوست بدارم زیرا به این نتیجه رسیده‌ام که این بخش بسیار بسیار کوچکی از تاریکی و رنجی است که عیسی مسیح روی زمین تجربه کرده است. تو به من آموختی، آن‌گونه که خود نوشته‌ای، این ظلمت را به عنوان بُعد معنوی وظیفه‌ای که برعهده دارم بپذیرم. —مادر ترزا

اگر ظلمت درون من پرتوی برای چند تن باشد...

در سال ۱۹۵۷، کشیش یسوعی، پدر ژوزف نیونر،<sup>[۱]</sup> مقاله‌ای در مورد مادر ترزا و فعالیت‌های او در مجلهٔ مبلغین آلمانی به چاپ رساند. به فاصلهٔ کوتاهی، مادر ترزا از او کمک خواست تا به نامه‌هایی که خوانندگان برای او ارسال می‌کردند پاسخ گوید. تماس آن‌ها چند سال بعد شکل تازه‌ای به خود گرفت. پدر نیونر که الهیات را در شهر یونی<sup>۱</sup> در هندوستان تدریس می‌کرد، بر حسب تصادف به کلکته آمد تا در کالج مورنینگ<sup>[۲]</sup> استار تدریس کند و ضمناً سرپرستی عزلت‌نشینان را برعهده گیرد.

در آوریل ۱۹۶۱، از او دعوت شد تا در ایام گوشه‌نشینی برای انجمن مبلغین نیکوکاری در کلکته موعظه کند. مادر ترزا در این مراسم شرکت کرد و در خلوت

با او گفت وگو کرد. پدر نیونر بعدها این گفت وگورا چنین به یاد می آورد:

در جلسه گفت وگو، مادر ترزا درباره رنج های درونی اش سخن گفت و این که نمی تواند آن ها را بر کسی آشکار سازد. بدین جهت از او درخواست کردم تجربیاتش را مکتوب کند و او این کار را با صراحتی به مراتب بیش از آنچه انتظارش را داشتم انجام داد. او نوشته هایش را با این درخواست صریح به من ارائه داد و خواست که بعد از مطالعه آن ها را بسوزانم. من تحت تأثیر اظهار نظر ساده و صادقانه او قرار گرفتم. همین طور نگرانی اش از ظلمت درونی که دچار آن شده بود: آیا او در مسیر درست گام برمی داشت یا قربانی مجموعه ای از توهمات شده بود؟ چرا خداوند کاملاً او را فراموش کرده بود؟ با این که او از اوایل زندگی اش خود را بسیار به خداوند نزدیک حس کرده بود، دچار چنین ظلمت درونی شده بود؟ و با این که او خود در خلأ درونی کامل به سر می برد، باید خواهرانش را به عشق خداوند و عبادت او ترغیب کند: آیا او تنها یک موجود ریاکار و خجالت زده بود که با دیگران درباره رموز الهی سخن می گفت، در حالی که چنین چیزی کاملاً از درون وجودش رخت بر بسته بود؟ همه این ها به صورت مکتوب ذکر شده و نیازی نمی بینم آن ها را توضیح دهم.<sup>[۳]</sup>

این مدرک که پدر نیونر فکر می کرد باید آن را حفظ کند،<sup>[۴]</sup> به شکلی دقیق اشاره ای به سفر معنوی او دارد:

پدر، در انجمن لورتو، من بسیار خوشحال بودم. فکر می کنم شادترین راهبه بودم. تا این که آن ندا مرا مخاطب قرار داد. عیسی مسیح مستقیماً از من درخواست کرد. این صدای درون کاملاً شفاف و قانع کننده بود. در سال ۱۹۴۶، او بارها و بارها چنین چیزی را از من خواست، شک ندارم که خود او بود. حس ترس و وحشت داشتم. ترس از آن که مبادا فریب خورده باشم. اما از آن جا که همواره فرمانبردار بوده ام، هر چه پیش آمده بود با پدر معنوی خود در میان گذاشتم. همواره به این امید بودم که او بگوید این یک فریب شیطانی است، اما چنین نشد. او نیز مانند همان «ندا» گفت که این خواست عیسی مسیح بوده است. بعد از آن را که شما هم اطلاع دارید. در سال ۱۹۴۷، مقامات ارشد مرا به آسن سول فرستادند. در آن جا بود که عیسی مسیح خود را بر من آشکار کرد.

آن شادکامی، پشیمانی و یگانگی شش ماهه چقدر سریع گذشت. پس از آن مأموریت ما آغاز شد. در دسامبر ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰، با به پای افزایش تعداد خواهران، بر حجم کارها نیز افزوده شد.

اکنون پدر، از سال ۴۹ یا ۵۰، این حس فقدان، این ظلمت ناگفته، این تنهایی، این اشتیاق مداوم برای خداوند است که آن درد ورنج عمیق درونی ام را موجب می شود. این ظلمت به حدی رسیده که دیگر چیزی نمی بینم، نه با فکر، نه با عقل. جای خداوند در روح خالی است. هیچ خدایی در من وجود ندارد. وقتی درد اشتیاق آن قدر عظیم است؛ من تنها خدا و خدا را می جویم. اما سپس آنچه حس می کنم این است که او مرا نمی خواهد. او هیچ جا نیست، نه در بهشت، نه در ارواح انسان ها. این ها تنها کلماتی هستند که برای من معنایی ندارند. زندگی ام سراپا تناقض است. من به انسان ها کمک می کنم که کجا بروند؟ برای چه؟ روح من کجاست؟ خداوند مرا نمی خواهد. گاهی اوقات، صدای فریاد قلبم را می شنوم. «خدا می من» و دیگر چیزی بر لبانم جاری نمی شود. رنج و دردی که نمی توانم بیان کنم. از دوران کودکی ام در مراسم عشای ربانی عشق عمیقی نسبت به عیسی مسیح در خود داشته ام. اما اینک هیچ حسی ندارم، با این حال ممکن نیست مراسم عشای ربانی با نان و شراب را از دست بدهم.

پدر، تناقض را در زندگی ام می بینید؟ همان عشق خدا را آرزو می کنم؛ می خواهم او را دوست بدارم. هرچه که ممکن است بیش تر، تنها به خاطر عشق او زندگی کنم، تنها او را دوست بدارم، اما آنچه هست تنها درد ورنج است. این شور و شوق و این فقدان عشق، سال ها پیش حدود ۱۷ سال قبل<sup>[۵]</sup> می خواستم هدیه زیبایی به خداوند بدهم. خود را متعهد ساختم، حتی زیر بار عذاب گناهان کبیره، از خواست او سرپیچی نکنم. از آن زمان تا به حال به این عهد وفادار بوده ام. زمانی که ظلمت درونم بسیار تاریک می شود و در آستانه «نه گفتن به خداوند» قرار می گیرم، آن عهد پنهان مرا متوقف می کند. با این همه چیزی در اعماق قلبم که مشتاق خداوند است در هم می شکند. در کارهای روزمره و در ملاقات با مردم، احساس می کنم کسی در من حضور دارد. کسی در من زندگی می کند.<sup>[۶]</sup> بسیار نزدیک به من، نمی دانم چه هستم. روز به روز عشق خدا در وجودم واقعی تر می شود؛ خود را در شرایطی می بینم که ناآگاه نشانه هایی از عشقم را به او ابراز می دارم.

پدر، من راز دلم را با شما در میان گذاشتم. عشق الهی را به من بیاموزید. هر قدر که

می‌توانید. من در این مورد چیزی نمی‌دانم. در مورد خداوند چیزهای بسیاری هست که نمی‌دانم. می‌خواهم او را آن گونه که باید دوست بدارم: «به عنوان پدرم».

بسیاری از اوقات آرزو می‌کنم بتوانم از نیرویی که به خواهران می‌دهم کمک بگیرم.<sup>[۷]</sup> اما هرگز موفق نمی‌شوم. در مورد کتاب‌های معنوی نیز وضع به همین منوال است.

همه این موارد پیش از این‌ها برایم بسیار طبیعی جلوه می‌کرد تا وقتی که عیسی مسیح وارد زندگی‌ام شد. من خداوند را با تمام نیرویی که در قلب یک کودک موج می‌زند دوست داشتم. او در مرکز همه چیزهایی بود که می‌گفتم یا انجام می‌دادم، اما اکنون همه چیز فرق کرده، همه چیز تاریک است. اما او هنوز هم همه چیز من است. با این‌که او مرانمی‌خواهد و به من توجهی ندارد، زمانی که کار شروع شد می‌دانستم چه شرایطی خواهد بود اما با تمام قلبم آن را پذیرفتم. تنها یک دعا بر لبانم جاری بود؛ به من این لطف را ارزانی دار که قدیسانی تقدیم کلیسا کنم. پدر، خواهران هدایای خداوندی من اند. یکایک آن‌ها برایم مقدس‌اند. به همین دلیل است که آن‌ها را به مراتب بیش از خودم دوست‌شان دارم. آن‌ها بخش بسیار مهمی از زندگی من هستند. قلب، روح و جسم تنها به خداوند تعلق دارد. او که مرا به عنوان کودک ناخواسته عشق خود به دور انداخته. به خاطر همین است که پدر، در این گوشه نشینی، نیت کرده‌ام: «در اختیار او باشم».

بگذارم هر آنچه می‌خواهد به سرم بیاورد. آنچه که می‌خواهد، آن گونه که می‌خواهد و تا آن زمان که می‌خواهد. اگر ظلمت درونی من، روشنی وجود حتی یک نفر باشد یا حتی برای کسی چیزی نباشد، من کاملاً راضی‌ام گلی در کشتزار خداوند باشم.<sup>[۸]</sup>

برای اولین بار بود که مادر ترزا با کسی غیر از اسقف پی‌ریه و پدر و ناکسم، درباره‌ی ندای درونی سال ۱۹۴۶، صحبت می‌کرد. با توجه به تجارب معنوی پربراری که مادر ترزا از ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶ کسب کرده بود، می‌توانست بیش از این‌ها درباره‌ی خود رازگشایی کند. اما فروتنی ذاتی او باعث شده تنها مختصری در این مورد به پدر نیونر که نقش مرشد معنوی او را داشت توضیح دهد. شاید او بتواند ماجرای سفر درونی مادر ترزا را درک و در این مورد به او کمک کند.

۱. اشاره به انجیل متی، سوره ششم، آیه ۲۸.

آنچه که مادر ترزا آشکار کرده بود، حایز اهمیت و در عین حال بسیار شخصی بود: این که این «ظلمت ناگفته» از همان ابتدای کار با او همراه بود، عهد پنهان و تأثیری که بر زندگی اش داشته و یادآوری دورانی که می توانست ساعت ها را با حضور عیسی و عشق او سر کند.

واقعیت ارتباط او با عیسی مسیح متناقض بود. عیسی مسیح در درون و از طریق مادر ترزا زندگی می کرد، بی آن که او بتواند شیرینی حضورش را احساس کند. او به هنگام دعا، عیسی مسیح را مخاطب قرار می داد و از اشتیاق دردناکش برای او سخن می گفت. اما مادر ترزا تنها هنگامی که در میان فقرا به سر می برد می توانست حضور او را به شکلی شفاف و روشن احساس کند: زنده و واقعی.

مادر ترزا پس از اطمینان از این که پدر نیونر مفهوم وظیفه الهی در روح او را درک کرده، جزئیاتی درباره دوران کودکی اش را هم نزد او اعتراف کرد که آن ها را با مشاوران قبلی اش در میان نگذاشته بود؛ از جمله عشق اولیه اش به مراسم عشای ربانی (همراه بانان و شراب). گرچه او دیگر حضور مسیح را احساس نمی کرد، اما «شرکت در مراسم عشای ربانی» را به هیچ وجه از دست نمی داد. یکی از خواهران ارشد که هر روز شاهد فعالیت های مادر ترزا بود، درباره ایمان عمیق او به مراسم عشای ربانی چنین گواهی می دهد:

مادر ترزا با ایمانی شگرف هر روز در این مراسم شرکت می کرد. اگر بنابه دلایلی عشای ربانی دوباره ای در ساختمان مرکزی سازمان برگزار می گردید، او سعی می کرد با وجود مشغله زیاد در آن نیز حضور یابد. گاه و بی گاه از او شنیده بودم که می گفت: «چقدر خوب است روزانه دو نوبت به عیسی مسیح خوشامد بگویی». احترام عمیق و عمیق مادر ترزا به مراسم عشای ربانی، نشان از باور حقیقی او به حضور عیسی مسیح در مراسم نان و شراب داشت. رفتار تحسین برانگیز او، از جمله کرنش بر روی دوزانو در مراسم عشای ربانی، حتی در سنین بالا، زانو زدن با دستان درهم گره شده و اشتیاق او برای دریافت قطره ای شراب مقدس بر روی زبان، همه حکایت از باور عمیق او به این مراسم داشت.



مادر ترزا از آن عشق و یگانگی که تجربه کرده بود با حسرت یاد می‌کرد. هم‌زمان او می‌دانست که برداشتش از این حالت معنوی با همهٔ تاریکی‌اش، همهٔ آن نیست. او می‌توانست کورسویی از عشق خود به خداوند را حس کند. حسی که روز به روز واقعی‌تر می‌شد. «نشانه‌ای از عشق خاص» که به شکلی خودانگیخته در ضمیر او شکل می‌گرفت. درحالی که احساس می‌کرد «گویی» خداوند به او توجهی ندارد، می‌دانست که فرزند «عشق خداوند» است. سال‌ها بعد پدر نیونر، عکس‌العملش را در مورد نامه‌های افشاگرانهٔ مادر ترزا دربارهٔ خود چنین ارزیابی کرد.

پاسخ من به این اعترافات مکتوب ساده بود؛ هیچ دلیلی مبنی بر شکست از جانب او وجود نداشت که بتواند این بی‌تفاوتی معنوی را توصیف کند. نوعی شب‌ظلمانی که تقریباً تمامی مرشدان در زندگی معنوی با آن آشنا هستند. گرچه من طی این سال‌ها آن را چندان در وجود خواهر ترزا قدرتمند نیافتم. هیچ نوع مداوای بشری برای آن وجود ندارد؛ تنها با اطمینان از حضور پنهانی خداوند و یگانگی با عیسی مسیح که با آلام و اندوه، تاریکی دنیای گناه‌آلود را به خاطر رستگاری ما تحمل می‌کرد، می‌توان این درد را تاب آورد. تنها نشانهٔ حضور پنهان خداوند در این تاریکی، عطش برای اوست. آرزوی دیدن اشعه‌ای از پرتو او. هیچ‌کس نمی‌تواند اشتیاق خداوند را داشته باشد، مگر آن‌که پروردگار در قلب و روح او حضور داشته باشد.

از این روراه پاسخ به این درد ورنج، تسلیم مطلق در برابر خداوند و پذیرش این ظلمت ضمن یگانگی با عیسی مسیح است.<sup>(۹)</sup>

به فکرم رسیده که این ظلمت را دوست بدارم  
پدر نیونر توانست مفهوم ارزشمندی از رنج درونی مادر ترزا را برایش بیان کند.  
چیزی که سپاسگزاری فراوان او را در پی داشت.

## پدر عزیز

برای تشکر از شما که به خاطر محبتی که بر من روا داشته‌اید به شما مدیونم، کلمات مناسبی نمی‌یابم، زیرا برای نخستین بار در این یازده سال به این نتیجه رسیده‌ام که تاریکی را دوست بدارم. اکنون باور دارم که این بخش بسیار بسیار کوچکی از رنج و ظلمتی است که مسیح تجربه کرده است. شما به من آموختید که آن را به عنوان بُعد معنوی وظیفه‌ام بپذیرم. امروز حقیقتاً احساس شادمانی کردم، این که دیگر مسیح نباید رنجی را تحمل کند. او از این پس آن رنج را از طریق من تحمل خواهد کرد. اکنون بیش از هر زمان دیگر در اختیار او خواهم بود. بله، بیش از هر زمان دیگر.

تعالیم و اندیشه‌های شما به من توانایی بسیار داده است. گرچه رهنمودهای من به خواهران، به قدر گفته‌های شما دلنشین و کامل نیست اما همان محتوا را دارد: عشق و اطمینان، عشق شخصی‌ام به عیسی مسیح. اکنون حس می‌کنم این اوست که به خواهران کمک می‌کند نه من، بله آن‌ها گنجینه‌های من هستند. مایه قوت من و هدیه‌ای از جانب خداوند برای من. و این که آن‌ها به او تعلق دارند. یک بار دیگر از کمک‌تان تشکر می‌کنم؛ باور نمی‌کنم پدر، این همه کندوکاو مداوم در زندگی معنوی من و آن همه گفته‌های طولانی و مداوم، کمکی که به من کردید مرا برای مدت‌ها همراهی خواهد کرد. زندگی معنوی ما باید ساده باقی بماند تا بتوانیم اندیشه فقرا را درک کنیم. برای شما قطعاً دشوار بوده که خود را تا سطح ما پایین بیاورید. مسائل را به آن زیبایی ساده کنید تا برای ما قابل فهم باشد. خداوند به شما پاداش دهد.

عالیجناب نیونر، پدر عزیز، من نمی‌دانم قوانین درباره هزینه‌های شما چه می‌گویند اما لطفاً این را به خاطر هزینه سفر با قطار از ما بپذیرید. خواهران و من، به پاس همه محبت‌های‌تان از شما سپاسگزاریم.

می‌خواهم پیش از دیدار با خواهران اعتراف کنم. تعداد زیادی هنوز در انتظارند. هر یک از آن‌ها می‌خواهند در تصمیمات خود از فیض فرمانبرداری برخوردار شوند. من نیز باید در غم و شادی آن‌ها شریک باشم.

برایم دعا کنید.

— ارادتمند به عیسی مسیح

ام. قرزا — م. ن.

به برکت وجود پدر نیونر، شناخت مادر ترزا از شرایط درونی اش عمیق تر شده بود. او دریافته بود که تاریکی وجودش، بُعد معنوی کار اوست. نوعی مشارکت در رنج‌رهایی بخش عیسی مسیح، و دیگر مهم نبود که مادر ترزا چگونه به چنین برداشتی رسیده بود. این رنج ناشی از یقین، امید و عشق، تطهیر از کاستی‌های خاص آغازکنندگان زندگی معنوی، یا حتی آن‌ها که پیشاپیش در مسیر یگانگی با خداوند گام برداشته بودند نبود. در دوران الهام، مادر ترزا صادقانه نزد پدر ریه اعتراف کرده بود که از این پس در جست‌وجوی خود نیست. علاوه بر آن، ماه‌ها پیش از شنیدن آن ندای درونی در دهم سپتامبر، مادر ترزا طبق برآورد توبه شنویش در آستانهٔ خلسه قرار داشت.

«ظلمت درون»، یکی انگاشتن خود با کسانی بود که به آن‌ها خدمت می‌کرد: او به شکلی مبهم به سوی درد عمیقی که آن‌ها تجربه می‌کردند کشانده می‌شد. درد طرد شدن و ناخواسته بودن، و از همه مهم‌تر، زندگی بدون ایمان به خداوند. سال‌ها پیش از این، او آماده بود حتی به خاطر یک نفر هم خود را قربانی و فدا کند. اکنون او فراخوانده می‌شد تا در باور آن‌ها شریک شود آن‌هم نه به خاطر یک نفر، بلکه به خاطر انسان‌های بی‌شماری که از این تاریکی دردناک رنج می‌بردند.

پدر نیونر بعداً چیزی را که روح مادر ترزا را دگرگون کرده بود، این‌گونه توصیف می‌کرد:

این تجربهٔ نجات‌بخش در زندگی اش زمانی رخ داد که دریافت شب درونش، نوعی مشارکت با آلام مسیح است. از این روست که می‌بینیم این تاریکی عملاً نوعی پیوند اسرارآمیز با عیسی مسیح و یگانه شدن با اوست: نوعی اشتیاق شخصی برای ارتباط با خداوند. هیچ چیز دیگری ذهن او را به خود مشغول نمی‌دارد. چنین اشتیاقی تنها می‌تواند ناشی از حضور پنهانی خداوند باشد. ما نمی‌توانیم به چیزی که چندان به ما نزدیک نیست چنین اشتیاقی داشته باشیم. عطش معمولاً از عدم دسترسی به آب ناشی می‌شود. سنگ‌ها چنین حسی ندارند. این حس تنها متعلق به جانداران است

که زندگی‌شان به آب بستگی دارد، چه کسی بیش تر قدر آب را می‌داند؟ کسی که هر روزه با باز کردن شیر آب، بی آن که حتی به آن فکر کند، به آن دسترسی پیدا می‌کند یا مسافر تشنه‌ای در صحرا که در جست‌وجوی يك چشمهٔ آب، عذاب می‌کشد؟

از آن پس مادر ترزا تصمیم گرفت تاریکی درونش را در حکم بخش جدایی‌ناپذیر آن ندا دوست بدارد. او نیایش می‌کرد: «بگذار با تو در رنج او شريك باشم.» اکنون به نظرش می‌رسید که به این دعای او پاسخ داده می‌شود. عیسی مسیح به مادر ترزا اجازه می‌داد، درد او را تسکین بخشد و از آن جا که این درد متعلق به مسیح بود مادر ترزا از تحمل آن احساس شادمانی می‌کرد.

پدر نیونر از قرار معلوم پذیرفته بود جلسات بیش تری با یکدیگر داشته باشند تا بتواند بهتر به مادر ترزا کمک کند؛ اما مادر ترزا خوشنود از آنچه کسب کرده بود از قبول آن امتناع می‌کرد. او به خود اجازه نمی‌داد حتی برای برخورداري از ارشادهای معنوی از فقرا دور بیفتد. کمک‌های بی‌شائبه‌ای که خداوند در اختیار او قرار می‌داد برای ادامهٔ راهش کفایت می‌کرد. این اعتماد کامل به کمک الهی در هر زمینه، حتی نیازهای معنوی، یکی از نمادهای زندگی مادر ترزا بود.

مادر ترزا در دومین نامه‌اش (یا در واقع یادداشت کوتاه) به پدر نیونر که در همان دوران گوشه‌نشینی نوشته بود، به الطافی که شامل حالش شده بود اشاره کرده و هم چنین بار دیگر بر فرمانبرداری مطلق از خواست خداوندی تاکید کرده بود.

#### عالیجناب نیونر، پدر عزیز

به خاطر دعای تان از شما متشکرم. من نیازی ندارم خود را وادار کنم که خوشحال باشم یا در مقابل دیگران لبخند بزنم. من حقیقتاً خوشحالم چون خداوند لطف بزرگی در حقم روا داشته است. اکنون کاملاً تسلیم خواست و ارادهٔ او هستم. يك «بله» از صمیم قلب به خداوند و يك «لبخند» سخاوتمندانه برای همه.<sup>۱۰۱</sup>

برایم دعا کنید که طبق خواستهٔ او زندگی کنم، به محض آن‌که کارم با خواهران به پایان

برسد، برای گفت و گو به سراغ آنان خواهیم آمد.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا

چند هفته بعد او نامه پر محبتی برای دوتن از شرکای کاری اش در انگلستان نوشت:

من دویاسه بسته حاوی هفته نامه های کلیسای کاتولیک و (امروز) نیز کتاب سن جان کراس را که برایم فرستاده بودید دریافت کردم. سرگرم مطالعه کارهای او هستم، چقدر نوشته هایش درباره خداوند شگفت انگیز است.

ما دوران گوشه نشینی بسیار خوبی داشتیم. عالیجناب پدر نیونر تنها از خداوند صحبت می کرد. عشق او، عشق ما و فقرای خداوند. همه چیز آن قدر زیبا دست به دست هم داده بود که اکنون دیگر عشق صمیمانه به خداوند، کار دشواری به نظر نمی رسد. می دانید، من بیش تر اوقات برای شما دعا می کنم و همواره يك خواسته دارم. خداوند، آن ها را پرهیزکار گردان. فکر می کنم اگر شما پرهیزکاری و عشق به او را داشته باشید، بقیه چیزها را خود به شما خواهد بخشید.

به لبخند زدن ادامه دهید. به اتفاق یکدیگر دعا کنید تا عیسی مسیح قلب شما را همواره از عشق به او و عشق به یکدیگر لبریز کند.

گرچه او برای پدر نیونر نوشته بود که نمی تواند از مطالعه کتب معنوی بهره ای ببرد اما می توانست از خدمات سن جان کراس سود جوید. این تنها توصیف استادانه تزکیه درونی در طول «شب تاریک» نبود که توجه مادر ترزا را به خود جلب کرده بود بلکه بیش تر عارفانه های او به زبان اسپانیایی درباره خداوند بود که حواس مادر ترزا را به خود معطوف کرده بود. گرچه مادر ترزا با افکار قدیسان کارملیت آشنایی داشت اما نمی توانست رنج های خود را در زمرة «شب های ظلمانی» به شمار آورد. او از طریق درک و شهود و هم چنین اطمینان خاطر مرشد معنوی خود، دریافتی بود که گرچه این رنج ها به یکدیگر تشابهاتی

دارند اما اهداف شان متفاوت است. <sup>[۱]</sup> وقتی مادر ترزا به تغییرات درونی خود اشاره می‌کرد دوستانش متوجه نبودند که او دقیقاً به چه چیز اشاره دارد: «اکنون این قدرها دشوار به نظر نمی‌آید.»

يك بله صمیمانه به خداوند و يك لبخند سخاوتمندانه برای همه تاریکی کمتر نشد، درد ورنج نیز کاهش نیافت، اما حس آرامش و پذیرش توأم با متانت، در روح مادر ترزا مشهود بود؛ راهنمایی‌های پدر نیونر موجب شده بود که او در درك و زندگی همراه با آن ظلمت درونی، به نقطه عطفی دست یابد. گرچه کمک‌های اسقف پی‌ریه و پدر پیکاجی همواره مفید بودند اما بیش‌تر جنبه حمایت و دلگرمی داشتند تا روزه‌ای به شرایط درونی او. با این همه، مادر ترزا احساس می‌کرد دلش برای آن حمایت‌ها تنگ شده است؛ چنان‌که در نامه‌ای به پدر پیکاجی نوشت:

هروقت شما به کلکته آمدید، من نتوانسته‌ام به دیدارتان بیایم. قطعاً این خواست خداوند است. او می‌خواهد آخرین قطرات خودخواهی را در وجودم ریشه‌کن کند. اکنون آن کمک‌های هفتگی نیز از من مضایقه شده است. از این روتاریکی عمیق‌تر و رنج بیش‌تر شده است اما به‌رغم همه این‌ها، تصمیم من همان است که بود: يك «بله» صمیمانه به خداوند و يك «لبخند سخاوتمندانه» به همه. به نظر می‌رسد که تنها این دو کلمه مرا به حرکت وامی‌دارند. پدر برایم دعا کنید که به این دو کلمه «بله» و «لبخند» وفادار بمانم. می‌دانید که من هر روز برای تان دعا می‌کنم.

برای مدت ۲۰ سال، مادر ترزا با اعتقاد کامل به عهد پنهانی که بسته بود، این‌که از اراده خداوند سرپیچی نکنند و مشتاقانه در اختیار خداوند باشند، وفادار ماند. او به خوبی از پیامدهای «بله» صمیمانه‌اش به خداوند آگاه بود؛ این نه تنها تأییدی بر عهد و پیمان مادر ترزا در مقابل خداوند، بلکه نوعی پاسخ

سخت‌و‌تمندانه و از صمیم قلب برای تسلیم در برابر اراده‌ی خداوند در تمامی اجزای زندگی‌اش بود.

«لبخند سخت‌و‌تمندانه‌ای برای همه کس» به این معنا نبود که مادر ترزا همه را تأیید می‌کند. او به‌رغم محبت و دوست داشتن دیگران، بسیاری از اوقات با خواهران و دوستانش از موضع قدرت و سرسختی برخورد می‌کرد. او نمی‌خواست توان و تلاش همراهانش جز در راه خداوند صرف شود. خداوند برای مادر ترزا به معنای همه چیز بود: عشق او، علایق او، اهداف و اراده‌ی او بالاترین میزان اهمیت را برای مادر ترزا داشت و او عمیقاً آرزو می‌کرد برای کسانی که آن‌ها را دوست می‌داشت نیز چنین باشد.

### بخشی از رستگاری

به کمک پدر نیونر، مادر ترزا توانست از رنجی که می‌کشید احساس خرسندی کند و کلمات سن پل را با خود تکرار نماید: «اکنون از رنجی که به خاطر تو می‌کشم خوشنودم. من با جسم خویش، آلامی را که عیسی مسیح به خاطر آن رنج کشید تحمل می‌کنم.»<sup>۱</sup>

بیان روشنی از درک جدید مادر ترزا نسبت به رنج پنهانش که اکنون آن را بخشی از مأموریت‌های بخش عیسی مسیح و همین‌طور مأموریت خود برای فقرا می‌داند. او در نامه‌ای برای خواهرانش در ژوئیه ۱۹۶۱، به آن‌ها چنین توصیه کرد:

تلاش کنید تا آگاهی خود را نسبت به معمای رستگاری افزایش دهید. این آگاهی، شما را به سوی عشق راه‌نمایی خواهد کرد و عشق به شما امکان خواهد داد باز خودگذشتگی در آلام مسیح مشارکت نمایید.

فرزندان عزیزم، بدون تحمل رنج، فعالیت ما تنها وظیفه‌ی اجتماعی خواهد بود، گرچه بسیار مفید است، اما نه کاری برای عیسی مسیح به‌شمار می‌رود، و نه بخشی از تلاش

۱. انجیل عهد جدید ۱:۲۴.

برای رهایی و رستگاری. عیسی مسیح می‌خواست با مشارکت در زندگی، تنهایی، درد و مرگ به ما کمک کند. با هر آنچه که آن را بر عهده گرفته و در تاریخ‌ترین شب، آن را بر دوش کشیده بود. او تنها به خاطر یگانگی با ما، ما را نجات داد و به ما نیز اجازه داد که چنین کنیم: فلاکت افراد فقیرانه تنها فقر مالی بلکه فقر معنوی آن‌ها - باید جبران شود و ما باید سهم خود را در آن بر عهده بگیریم. بنابراین هر وقت حس می‌کنید که کار دشوار است دعا کنید: «من می‌خواهم در این دنیا که بسیار از خداوند دور افتاده، و از انوار عیسی مسیح روی برگردانده است زندگی کنم تا به فقرا کمک کنم، تا بخشی از رنج خود را بردوش من قرار دهند.» آری، فرزندان عزیزم، بیایید غصه‌های فقرا را قسمت کنیم. زیرا از طریق حضور در کنار آن‌هاست که می‌توانیم آن‌ها را نجات دهیم. یعنی خدا را به زندگی آن‌ها ببریم و خداوند را به سوی آن‌ها بیاوریم.

گرچه او پیش از این‌ها نیز چنین تصویری داشت اما حدود ده سال طول کشید تا مفهوم واقعی آزمون دشواریش را دریابد. میزان فرمانبرداری و درک جدید او از این مفهوم در مکاتباتش با پدر پیکاجی نیز بازتاب یافت:

درباره خودم، خدا را شکر، به ما گفته شد که راه مسیح را دنبال کنیم. از آن‌جا که من پیشاپیش او حرکت نمی‌کنم حتی در تاریکی هم راه هموار است. در بعضی روزها وقتی هوا گرم‌تر از حد میانگین است، من چون کودک خردسالی این‌جا می‌ایستم و با شکیبایی منتظر می‌مانم تا شدت آن فروکش کند، برایم دعا کنید.

حتی در تاریکی راه قابل اطمینان بود: نیازی به یافتن راه و مسیر، وجود نداشت بلکه فقط می‌بایست راهی را دنبال کند که مسیح پیش‌تر آن را طی کرده بود. این باوری بود که او به خواهرانش منتقل می‌کرد:

روزی خواهری را دیدم که با چهره‌ای خسته برای انجام وظیفه مذهبی‌اش می‌رفت. او را به اتاقم دعوت کردم و از او پرسیدم «عیسی مسیح از تو خواسته صلحش را پیشاپیش او حمل کنی یا پشت سر او؟» به من نگاه کرد و بالبخند سخاوتمندانه‌ای گفت «این‌که او را دنبال کنم.» از او پرسیدم «پس چرا سعی می‌کنی جلوتر از او گام برداری؟» خواهر



لبخند زنان از اناقم بیرون رفت. او مفهوم پیروی از عیسی مسیح را دریافته بود.<sup>[۱۳]</sup>

**هرچه ظلمت عمیق تر باشد، لبخندم برای خداوند دلپذیرتر خواهد بود**

در شرایطی که مادر ترزا در تاریکی مسیح را دنبال می‌کرد، عیسی مسیح کمک‌های لازم را در اختیارش قرار می‌داد. او به این نشانه‌ها در طول راه آشنا بود. هم چنان که به پدر نیونر گفته بود:

نامه شما پاسخی بود برای آرزویم، این که «امیدوارم پدر برایم نامه بنویسد، چون من فرصتی ندارم». این نشانه‌ای از ژرف‌نگری عالیجناب بود.

نماینده سیاسی واتیکان<sup>[۱۴]</sup> و اسقف اعظم ما از من خواسته‌اند برای شرکت در جلسه مقامات ارشد به بمبئی بروم. این برای من نوعی از خودگذشتگی و اطاعت کورکورانه است. خیلی خوب بود اگر می‌توانستم شما را از نزدیک ملاقات کنم.

پدر، درباره خودم، چیزی برای گفتن ندارم. تاریکی بسیار عمیق و درد هم چنان دردناک است. گاهی میزان درد بسیار شدید است به نحوی که صدای خودم را می‌شنوم که فریاد می‌زنم «خداوندا کمک کن». زمانی که سعی می‌کنم خواهران را به عیسی مسیح

برسانم، وقتی از آن‌ها می‌خواهم صمیمانه او را دوست بدانند، با اینار و عشقی عمیق، آرزو می‌کنم ای کاش خود نیز قادر به این کار بودم. هر روز مقابل چشمانم خواهران را می‌بینم که چگونه عشق خود را به خدا ابراز می‌دارند و به او نزدیک می‌شوند. روز به روز به او شبیه‌تر می‌شوند. ولی من، پدر، «تنها»، تهی، رانده شده و ناخواسته، با این

حالت از صمیم قلب، از این که می‌بینم او محبوب واقع شده است خوشحالم. از این که خواهران هر روز بیش‌تر به او شبیه می‌شوند؛ و از این که می‌توانم از طریق آن‌ها مسیح را دوست بدارم. عالیجناب، پدر و ناکسم هشت روز در این جا بودند و مسئولیت

عزالت‌گرینی مقامات ارشد را بر عهده داشتند. هیچ کلامی از من شنیده نشد. این مرا زنج می‌دهد زیرا هرگز چیزی را از او پنهان نداشته‌ام اما اکنون واقعاً چیزی برای گفتن ندارم؛ با این همه، دل‌تنگی برای خداوند بسیار دردناک است. من هم چنان بر تصمیم

خودم پا برجا هستم. درد هرچه بزرگ‌تر، تاریکی هرچه عمیق‌تر، لبخندم برای خداوند دلپذیرتر خواهد بود. لطفاً برایم دعا کنید که عیسی مسیح را دوست بدارم.

لطفاً از مقامات مذهبی<sup>(۱۴)</sup> بخواهید تا برای مبلغین نیکوکارشان دعا کنند. خواهران از دریافت نامه شما بسیار خوشحال شدند.

تنهایی هم چنان مادر ترزا را عذاب می داد و او قادر نبود برای تسکین آن کاری انجام دهد. این مسئله نیز به شدت او را آزار می داد که نمی توانست برای پدر و ناکسم نامه بنویسد - که مادر ترزا برای او به منزله «کتابی گشوده» بود. مادر ترزا در موارد مشابه نسبت به دیگران همدردی بسیاری از خود نشان می داد: «حتماً این برای او بسیار دردناک است<sup>(۱۵)</sup> که می خواهد حرف بزند اما قادر به این کار نیست». او در نامه ای برای دوستش آیلین نوشت که خود نیز «این رنج و حشتناک» را احساس می کند. جدایی از خداوند و جدایی از مردم، سرنوشت روزانه او را تشکیل می داد.

با این عزم جزم «درد هرچه بزرگ تر، تاریکی هرچه عمیق تر، لبخندم برای خداوند دلپذیرتر خواهد بود.» او به نوعی عقاید قدیسه حامی خود، سن ترلزویو،<sup>(۱۶)</sup> را بازتاب می داد. درست مانند او، مادر ترزا نیز همواره در جست و جوی راهی بود که به خداوند چیز بیش تری ببخشد.

خدا را شکر که او هنوز برای گرفتن چیزی از من، خم می شود

در اولین اجلاس عمومی کلیسای جامع در اکتبر ۱۹۶۱، مادر ترزا در مقام سرپرست ارشد انتخاب شد. این عنوان تنها تأییدی بر پیوند معنوی موجود بین او و خواهرانش بود. مادر ترزا سرمشق، الگو و همه مهم تر «مادر» آن ها بود. او سودای هیچ نقش دیگری را در سر نداشت. مادر ترزا در نامه ای خطاب به پدر نیونر این موضوع را آشکار ساخته بود:

پدر جی. نیونر عزیزم

از نامه شما بسیار سپاسگزارم. خوشحالم که اخبار منتشره مربوط به ما را دوست داشته اید. به

دلیل انتخابم به عنوان مادر ارشد به من تبریک گفته‌اید. شما اولین نفر بودید و امیدوارم آخرین نفر نیز باشید. برای خواهران و من، این تنها عنوانی برای مدارک رسمی است و گرنه برای ما هیچ تفاوتی نمی‌کند. من می‌خواهم برای آن‌ها چون مریم مقدس برای عیسی مسیح باشم، مادر آن‌ها.

مشتاخانه منتظر سفر به بمبئی هستم. گردهمایی‌ها تأثیر بی‌مارگونه‌ای بر من دارند. این یک فداکاری واقعی و نوعی اطاعت کورکورانه است. من با شادمانی به پونی خواهم آمد تا از آن ۴۰۰ مقام مذهبی بخواهم که برای من و خواهرانم دعا کنند. اما پیشنهاد شما برای سخنرانی مرا کمی دلسرد می‌کند. نوشته بودید پیش از فکر کردن، به شما پاسخ «منفی» ندهم. من فکرها را کرده‌ام. حالا باید از عالیجناب پرسیم که ایشان چه نظری دارند؛ اگر ایشان بگویند «آری»، هر چه از من بخواهید انجام خواهم داد؛ می‌آیم و راجع به کارهای زیبای خداوند برای شان حرف می‌زنم.

نه پدر، من تنها نیستم. من ظلمت او را با خود دارم؛ رنج‌های او را. به علاوه شور و شوق وحشتناکی برای خداوند، این که او را دوست بدارم بی آن‌که دوست داشته شوم. می‌دانم که عیسی مسیح را دارم. آن یگانگی بی‌وقفه. زیرا بنابه میل و اراده خودم، ذهن و فکرم فقط بر او متمرکز است. فقط او.

در صورتی که به پونی نیامدم، لطفاً زحمت آمدن به بمبئی را به خود ندهید زیرا ارزش این سفر را ندارد، اگر شما بیایید و من چیزی برای گفتن نداشته باشم! این روزها او حتی این توانایی را از من سلب کرده است. ولی من در عوض سخاوتمندانه به او لبخند می‌زنم. خدا را شکر که او هنوز برای آن‌که چیزی را از من بستاند، زحمت خم شدن را به خود می‌دهد.

اگر عالیجناب موافق باشید می‌خواهم برای تان یک کارت پستال بفرستم؛ برایم دعا کنید.

ازادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

مادر ترزا در پاسخ به اشاره پدر نیونر که از او دربارهٔ تنهایی اش پرسیده بود یکی از صریح‌ترین اظهاراتش را دربارهٔ اعتقادش به تاریکی بیان داشت: «این تاریکی و این درد متعلق به عیسی مسیح است و مادر ترزا تنها در آن با او شریک است.» او به دلیل ایمان خالص خود او اطمینان داشت که در «یگانگی بی‌وقفه» با عیسی

مسیح قرار دارد زیرا می دانست که افکارش «تنها متوجه او» است. مادر ترزا به اختیار خود دریگانگی با عیسی مسیح، ثابت قدم بود گرچه احساساتش چیز دیگری به او می گفتند. دردی که مادر ترزا را رها نمی کرد به او یادآوری می کرد که مسیح در درونش حضور دارد، گرچه آنچه از این «یگانگی بی وقفه» می توانست احساس کند، رنج و مصائب او بود. مادر ترزا به دنبال آن تصمیم با لبخندی سخاوتمندانه، عجز خود را برای صحبت کردن درباره آن تاریکی پذیرفت. او بسیار سپاسگزار بود که ارزش توجه خداوند را داشته است. گرچه مفهوم آن نهی شدن از چیز ارزشمند دیگری بود. در این لحظه حمایت مرشد معنوی اش از او، هدیه کوچکی بود که مادر ترزا می توانست به عیسی مسیح تقدیم کند.

### هرچه بدهی می پذیرم

پدر نیونرپس از دریافت این نامه به مادر ترزا پیشنهاد کرد در بمبئی یکدیگر را ملاقات کنند اما او از قبول دعوت خودداری کرد:

از آن جا که من هیچ کس را در بمبئی نمی شناسم مطلقاً نمی توانم این دعوت را بپذیرم. من به آن سه روز طولانی می اندیشم. نشستن برای ساعات طولانی در جلسه؛ گرچه این نیز می تواند جلوه شگرفی از عظمت خداوند باشد.

لطفاً به این جاننیااید. من چیزی برای گفتن ندارم. فقط برایم دعا کنید. امروز من نیایش جدیدی کردم: «یا عیسی مسیح، هرچه بدهی می پذیرم. هرچه از من بخواهی به تو می بخشم.» حرف هایم معنایی ندارند ولی مطمئنم که او گفته ام را درک می کند. همین که نامه بنویسد برایم کفایت می کند، ولی خواهش می کنم نیایید.

این نیایش، یکی از دعاهاى مورد علاقه مادر ترزا، ریشه در اعماق ظلمت درونی او داشت. ثمره تجربیات زندگی اش. يك تصمیم ارادی برخلاف احساساتش. او بعدها این را به اندرز همیشگی اش بدل کرده بود «هرچه می دهد بپذیرد و هرچه می ستاند ببخشد، با لبخندی سخاوتمندانه.» این نیایش جوهره

فعالیت مذهبی او را نشان می‌دهد: تسلیم مطلق، اعتمادی از سر عشق و شادمانی، چکیده‌ای از برداشت او برای زندگی در عمق تاریکی. او در برخی از رهنمودهایش به این تصمیم خود به صراحت اشاره می‌کند، «به عیسی مسیح اختیار تام بده و بگذار بدون مشورت با تو، هر چه می‌خواهد انجام دهد.»

مادر ترزا به خاطر امتناع از ملاقات با پدر نیونر، احساس پشیمانی کرد اما از آن جا که خود را چون یک «تکه یخ» می‌دید، این را کار درستی نمی‌دانست که از در دسترس بودن پدر نیونر استفاده کند و وقت او را هدر دهد. با این حال به خاطر نامه‌اش از او سپاسگزاری کرد:

نامه شما را دریافت کردم و بسیار خوشحال شدم. پدر، خداوند را شکر که مجبور نیستم سخنرانی کنم؛ دلم برای راهبه‌ها و پدرانی که باید از جانب من سخنرانی کنند می‌سوزد. اما شکر خدا آن‌ها همه مطالب را نوشته‌اند، در نتیجه سخنرانی کار دشواری نخواهد بود.

متأسفم که گفتم سراغم نیایید، اما حقیقتاً ارزش این همه زحمت را ندارد؛ روح من مانند یخ سرد است، چیزی برای گفتن ندارم. شما می‌گویید «او آن قدر به من نزدیک است که نمی‌توانم او را ببینم، یا صدایش را بشنوم و یا حتی حضورش را حس کنم.» من از این موضوع سردر نمی‌آورم پدر. با این همه، آرزو می‌کنم ای کاش می‌فهمیدم. نمی‌دانم چه اتفاقی برایم خواهد افتاد. حتی همین حالا هم که اطرافم را راهبه‌ها و مردم بسیاری احاطه کرده‌اند و کارهای بسیاری مرا کاملاً به خود مشغول داشته‌اند، اما باز ذهنم، قلبم، افکار و احساساتم بسیار از من دورند پدر، آن قدر دور که نمی‌دانم کجا هستند. اما وقتی کمی آرام می‌گیرم به نظرم می‌رسد نزد خدا هستند.

گفتید «حس کردید جلسه دردل بیابان تشکیل شده است.» این مسئله حتماً برای شما که عشقی شخصی نسبت به عیسی مسیح دارید دشوار بوده است. این حقیقتی است که شما به خاطر عشق به خداوند، آن قدر به من کمک کردید. بسیار خوشحال شدم کسی را یافتم که خدا را آن قدر که من آرزو می‌کنم دوست بدارم، دوست دارد، چیزی که هرگز نتوانستم. عالیجناب، پدر میراندا، آنچه را گفتم به شما خواهند گفت. با ایشان چنان گفت و گو کردم که گویی از صمیم قلب عاشق خداوندم؛ عشقی لطیف

و شخصی. اگر شما جای پدر میراندا بودید قطعاً می‌گفتید چه تئوری. بسیاری از خواهران از من به خاطر سخنرانی‌ام تشکر کردند. من تنها به خاطر آن‌که شما خواسته بودید این وظیفه را پذیرفتم. نمی‌توانم بگویم این خواهران چقدر مهربان‌اند. در کالج سن صوفیا چه عشقی دریافت کردم. همه تنها به این خاطر که من به خدا تعلق دارم. مرا به خاطر نحوه نوشتنم ببخشایید. این نامه را در قطار در حال حرکت برای تان می‌نویسم. <sup>(۱۷۱)</sup>

مادر ترزا هم چنان نسبت به تناقض موجود در زندگی‌اش سردرگم بود؛ چگونه خداوند می‌توانست، آن‌گونه که پدر نیونر می‌گفت، آن قدر به او نزدیک باشد اما مادر ترزا درست خلاف آن را احساس کند؟ با این حال، گرچه زندگی مادر ترزا به شکلی مداوم به این «بازی» ریاکارانه می‌گذشت اما او نمی‌توانست این واقعیت را انکار کند که با تمام وجودش بر خداوند تمرکز دارد. نگران بود مبادا موجودی ریاکار باشد اما هم‌زمان شاهد ایمان راسخ و نیکوکاری واقعی نیز بود. ثمره یگانگی او با خداوند، که نمی‌توانست آن را احساس کند. تصور می‌کرد نمی‌تواند به خداوند «برسد»، اما همین فکر که می‌تواند کاری کند که دیگران به خدا نزدیک شوند، او را خوشنود می‌ساخت.

### لذت نداشتن هیچ چیز

در مکاتبات مادر ترزا با پدر نیونر، به موارد بسیار محدودی برمی‌خوریم که او به درد درونی خود اشاره کرده باشد. صرف نظر از این‌که مادر ترزا می‌گفت حرفی برای گفتن ندارد اما می‌دانست که نوشتن چند خط نامه، درد مداوم او و نیازش به دعا را به پدر یادآوری خواهد کرد:

این نامه بهترین آرزوهای اعضای انجمن دختران ما را برای شما به همراه دارد. ما همگی برای تان دعا می‌کنیم. شما نیز پدر، برای ما دعا کنید تا قلب‌های ما آن انبار علفی<sup>۱</sup> باشد که مریم مقدس برای نوزادش برمی‌گزید. برای من فقط دعا کنید... اکنون

می خواهم همه چیز همین گونه باشد زیرا این خواست عیسی مسیح است.

مادر ترزا بیش از آن که بر رنج های خود تکیه کند شادمانی خود را از پیشرفت انجمنش ابراز می داشت. یادآوری مداومی از کار خداوند و توجه عیسی مسیح.

پدر نیوتر عزیز

ژانویه گذشته ۱۳ داوطلب جدید به مؤسسه ما اضافه شدند. همه آماده و خوشحال از این که رنج عیسی مسیح را برای فقرا به دوش بکشند. تا ماه می، گروه نازنینی برای خوشنودی خداوند خواهیم داشت. من به آن ها نگاه می کنم و شگفت زده می شوم. هیچ چیز درونم راه نمی یابد. این روزها به نکته ای پی برده ام. از آن جا که خداوند می خواهد از لذت ثروت معنوی محروم باشم، من تمام قلب و روحم را در اختیار خواهران قرار داده ام تا از آن بیش ترین استفاده را ببرند. هر روز شاهد آن هستم که پرهیزکاری در آن ها چقدر رشد می کند. عشق آن ها به خداوند و همین چیزها قلب مرا شاد می کند. درباره خودم، لذت این که هیچ ندارم، حتی حقیقت حضور خداوند را؛ این ها مرا خشنود می سازد؛ نه نیایشی، نه عشقی، نه ایمانی. هیچ چیز مگر درد اشتیاق خداوند. می دانم که این روزها عیسی مسیح به خواهران امتیازات شگفت انگیزی می دهد. پس از آن تعالیم سعی کردم بهترین و مناسب ترین افکار و کلماتی را که در ذهنم می گذرند دوباره تسخیر کنم. اما هیچ چیز به ذهنم خطور نکرد. می خواهم بنویسم اما حرف بیش تری برای گفتن ندارم. مگر این که از شما بخواهم برابم دعا کنید. از صمیم قلب می خواهم شرایط به همین گونه باشد، زیرا او چنین می خواهد.

ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

مادر ترزا در این مرحله از زندگی، حتی از رنج درونی خود احساس لذت معنوی می کرد: «لذت نداشتن چیزی» و «فقر مطلق، همان فقر مسیح بر فراز صلیب»، چیزی که از آغاز آن را آرزو کرده بود.

تازه واردان به انجمن مبلغین نیکوکاری فرصت‌های فراوانی برای ایثار در اختیار داشتند: دشواری زندگی در ساختمان‌های پرجمعیت، محرومیت از داشتن حریم خصوصی، غذای ساده و کارهای بدنی دشوار، بخشی از چالش آن‌ها برای خدمت به فقرا بود.

مادر ترزا از این‌که می‌دید مریدانش از «رنج کشیدن برای فقرای خداوند لذت می‌برند» خرسند بود. در شرایطی که کسالت معنوی او ادامه داشت، مادر ترزا با طیب خاطر محرومیت از هر نوع پشتیبانی را پذیرفته بود. با این حال او به خواهرانش برای برگزاری مراسم عید مقدس کمک می‌کرد - خداوند هم چنان از او به عنوان ابزاری برای رساندن عشق به فرزندانش استفاده می‌نمود.

### من تنها می‌خواهم يك مبلغ نیکوکاری واقعی باشم

چند روز پس از نوشتن نامه‌ای برای پدر نیونر، مادر ترزا تلقی خود را از قبول جوایز و سایر افتخارات خطاب به دوستش آیلین چنین بیان کرد:

مطمئنم بسیار خوشحال خواهی شد اگر بشنوی دولت هندوستان به من و انجمن به خاطر فعالیت‌های مان جایزه «پدما شری» اعطا کرده است. به گمان من این بسیار برای کلیسا خوب است. گرچه از نظر شخصی برایم هیچ مفهومی ندارد. من مایلیم يك مبلغ واقعی نیکوکاری باشم همان‌گونه که بانوی ما «مریم مقدس» بود.

«پدما شری» اولین جایزه مهم مادر ترزا بود ولی این افتخار باعث غرور او نشد؛ او آن‌گونه که پدر نیونر شرح می‌دهد از این مرحله خطرناک عبور کرده بود:

یگانگی او با عیسی مسیح چنان آزادگی به او بخشیده بود که او را هم از تحسین و هم از سرزنش بی‌نیاز کرده بود. حتی وقتی بزرگ‌ترین افتخارات از چهار گوشه دنیا نصیبش می‌شد کوچک‌ترین تأثیری بر او نداشت. او همه چیز را یکسره تسلیم خداوند کرده بود، حتی وجودش را. این مفهوم اساسی معنویت او بود که من



احساس کردم باید آن را برای خواهرانش حفظ کنیم.

او این افتخارات را، هم چنان که موارد بعدی را، با سپاس و به نام و به خاطر فقرا می پذیرفت اما آنچه برای خود می خواست باقی ماندن در وجههٔ يك مبلغ نیکوکاری واقعی بود. هم چون مریم مقدس، بانویی که مادر ترزا او را «اولین مبلغ نیکوکاری» نام می برد. او خطاب به خواهرانش می گفت: «بیایید مانند او با شور و شوق و شتاب به راه بیفتیم و عشق عیسی مسیح را به دیگران برسانیم.»

**اگر روزی قدیسه شوم، قدیسهٔ تاریکی ها خواهم بود**

پس از نزدیک به يك سال راهنمایی و مشاوره، اکنون نوبت پدر نیونر بود که احساس کند برای آزمون های معنوی دشوار مادر ترزا، کلمات مناسب را نمی یابد. این موضوع مادر ترزا را غمگین نمی کرد: هر دو آن ها برداشت یکسانی از رمز و راز حضور خداوند در درون او داشتند.

به همراه این نامه بهترین آرزوهای همهٔ ساکنان الف ۵۴ را به مناسبت عید مقدس به شما تقدیم می دارم. همهٔ این ها، فداکاری ها و فعالیت های آن روز ما خاص شما خواهد بود.

از شما انتظار داشتم کمک کنید اما نه به قصد پشتیبانی، و اکنون بسیار خوشحالم که شما واقعاً چیزی [چیزی] برای گفتن ندارید. از همان روز که برای تان نامه نوشتم، احساس کردم که دیگر نمی توانم این رنج را تحمل کنم، اما سن پل در مراسم هشتمین يك شنبه از عید پاك پاسخم را داد، همین طور جواب نامهٔ شما را.

بسیار خوشحالم که هم چنان رنج می کشم، با لبخندی سخاوتمندانه. اگر قرار باشد روزی قدیسه ای شوم، قدیسهٔ تاریکی ها خواهم بود و دائماً از بهشت غیبت خواهم کرد تا چراغ آن هایی را که روی زمین در «تاریکی» به سرمی برند بیفروزم. در دعا های تان

کان پورا، امراتوی،<sup>۲</sup> رایبی گار<sup>۳</sup> و بها گالپور<sup>۴</sup> را فراموش نکنید، این مناطق ممکن است مکان های آتی مأموریت ما باشند. برایم بسیار و همواره دعا کنید تا کارهایی که مورد رضایت اوست انجام دهم؛<sup>(۱۸)</sup> همان کس که مرا به این کار فراخوانده است.

در یک روز به شدت تاریک در زندگی مادر ترزا، او با مطالعه سوره یازدهم (۱۹ تا ۲۳) و سوره دوازدهم (۹ تا ۱۹) انجیل متی نوری مشاهده کرد. او باید این ظلمت را به عنوان خاری در زندگی اش دوست می داشت تا زمانی که از وجودش رخت بریندد، اما درست مانند سن پل، بر این عقیده بود که با قبول مشتاقانه آن، خواهد توانست بر این قول عیسی مسیح تکیه کند که «لطف من تورا کفایت می کند.»

درست زمانی که مادر ترزا احساس می کرد قدرتش رو به پایان است، چیزی گفت که می توانست مفهوم مأموریتش را بیان کند: «اگر روزی قدیسه شوم، قدیسه تاریکی ها خواهم شد، دائماً از بهشت غیبت خواهم کرد تا چراغ آن هایی را که روی زمین در تاریکی به سر می برند بیفروزم.» او اشتیاقی به لذت بردن نداشت. او بهشت را فرصت جدیدی می دید برای عشق، سرزدن به بیغوله های تاریک و برافروختن شعله عشق خداوند. از اشتیاق او ذره ای کاسته نشده بود. او از رنج طاقت فرسایش قدرت می گرفت و آماده بود تا آخر دنیا به مأموریتش ادامه دهد.

آیا ما حقیقتاً مسیح را درون خود می بینیم؟

الطاف الهی که مداوماً در روزهای سخت مادر ترزا، شامل حالش می شد تأییدی بود بر حضور و هدایت خداوند در خلاء درونی اش. مادر ترزا برای دوستش آیلین

۱. Kanpur: شهری در ایالت اوتار پرادش هند.

۲. Amravati: شهری در ایالت ماهاراش (ترای) هند.

۳. Rajgarh: شهری در جنوب بمبئی.

۴. Bhagalpur: شهری در بیهار هندوستان.

نوشت: «خداوند به طوری شگفت‌انگیز و از راه‌های مختلف الطاف خود را برای پیشبرد کارهایش شامل حال من می‌سازد. اکنون بیش از همیشه نه تنها حس می‌کنم، بلکه یقین دارم که این وظیفه متعلق به اوست.» از طریق همین آگاهی و اعتقاد بود که مادر ترزا با اطمینان، از شرکای کاری‌اش می‌خواست در بیگانگی با خداوند زندگی کنند:

#### عزیزان عیسی مسیح

آیلمن از من خواسته چند خطی بنویسم چون همه شما نظر داده‌اید که می‌خواهید برای مراسم رژه چند کلمه‌ای از من داشته باشید. احتمالاً در این رأی‌گیری اشتباهی رخ داده است. درست مانند همیشه، از این‌که دوباره نزدیک شما باشم<sup>۱۹۹</sup> احساس شادمانی می‌کنم و فکرمی‌کنم هنوز می‌توانم آن اشتیاق سوزان به پرهیزکاری را که آن زمان در چهره‌تان می‌دیدم، در صورت شما ببینم. خداوند این اشتیاق را شعله‌ور نگاه دارد. در دعای روزانه خود می‌گوییم «بگذار به بالا نگاه کنند و تنها مسیح را ببینند»، اما چقدر پیش می‌آید به درون خود بنگریم و مسیح را آن‌جا ببینیم؟ آیا هنگام استفاده از چشم، ذهن و قلب مان خود را متعلق به او می‌بینیم؟ آیا واقعاً خود را به او بخشیده‌ایم آن‌چنان که حس می‌کنیم چشمانش از دریچه چشم ما می‌نگرد، زبانش سخن می‌گوید، دستانش کار می‌کند؛ پاهایش گام برمی‌دارد و قلبش دوست می‌دارد؟ آیا حقیقتاً مسیح را درون خود می‌بینیم؟ شما باید در دنیا زندگی کنید ولی نه برای دنیا، نوری که می‌بخشید باید بسیار زلال، عشقی که می‌ورزید باید بسیار سوزان و ایمانی که به آن باور دارید باید بسیار قاطع باشد تا همگان وقتی به شما می‌نگرند تنها مسیح را ببینند. وظایف مذهبی زیباترین چیزی است که می‌توانید به عیسی مسیح هدیه دهید، مشروط بر آن‌که خود را یکسره تسلیم او کرده باشید. بسیار و بسیار برای‌تان دعا می‌کنم تا شما ثمره عشق مسیح در دنیا باشید. پرهیزکاری پیشه کنید تا از طریق شما شادمانی مسیح محقق شود. در انجمن مان غالباً می‌گوییم مریم مقدس باعث خرسندی ماست زیرا او مسیح را به ما داده است. آیا ما می‌توانیم بارساندن مسیح به دیگران مریم مقدس را خوشنود سازیم.

پا چهره‌ای گشاده، کنار عیسی مسیح بمانید.

ناخواسته، غیر محبوب، رها شده

در شرایطی که مادر ترزا سرگرم انجام وظیفه اش یعنی رساندن عشق خداوند به قلب فقرا بود به نظرش می رسید «تصویر» زنده فلاکت آن ها که در ذهن او حک شده، مناسب ترین راه برای بیان شرایط روحی اوست. چند هفته پس از نوشتن نامه به همکارانش، او خطاب به پدر نیونر نوشت:

چقدر محبت کردید که برایم نامه نوشتید و دعایم کردید. من مشغول خواندن زندگی نامه «راهبه» سن مارگرت مری و قلب مقدس نوشته مارگرت فرونه هستم. عشق او به عیسی مسیح شوق دردناکی به وجود آورده تا من نیز آن گونه که او عیسی مسیح را دوست داشت او را دوست بدارم؛ چه بی روح، چقدر تهی، چه رنجی در قلبم موج می زند. عشای ربانی، نان و شراب؛ تمام جنبه های مقدس زندگی معنوی. حضور مسیح در من، همه چیز تهی شده، این قدر بی روح و سرد. این قدر ناخواسته. قوای جسمی من که در خیابان ها رها شده اند ناخواسته، نامحجوب و مطرود، تصویری واقعی از زندگی معنوی من است. تصویری از عشق من برای عیسی مسیح، با این همه این رنج هولناک هرگز موجب نشده است که آرزو کنم شرایطم تغییر کند. وانگهی می خواهم تا آن زمان که مسیح می خواهد این گونه بمانم.

شاید در ماه ژوئن، به بمبئی سفر کنم. اگر نیرمالا هنوز مایل به دیدارم باشد علاقه مندم سری به پونی بزنم، در غیر این صورت می توانم از او بخواهیم به صومعه بمبئی بیاید. این سفر به او فرصت خواهد داد با نحوه کار از نزدیک آشنا شود. برایم دعا کنید تا با مهربانی و شادمانی به انجام وظایفم پردازم.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا — م. ن.

مادر ترزا شرایط فقرای سرگشته در خیابان های کلکته را که از سوی همه رانده شده و با دردهای شان تنها مانده بودند، «تصویر واقعی زندگی معنوی خود» می دانست. او به نقطه کامل «همانندسازی خود با مردمانش» رسیده بود: با بدبختی، تنهایی و طردشدگی آن ها. او نیز احساس می کرد موجودی ناخواسته است، نه از جانب کسانی که به او احتیاج داشتند بلکه از سوی کسی که برای

او بیش از زندگی اش ارزش داشت، از جانب خدایش. او نیز احساس می کرد نامحبوب و ناخواسته است، نه از سوی انبوه پیروانی که در اطرافش بودند بلکه از سوی خداوندی که او را با تمام روحش دوست می داشت. او نیز احساس رهاشدگی می کرد، نه از سوی فقرایی که در وجود او يك «مادر» را می دیدند، بلکه از جانب خدا، خدایی که مادر ترزا می گفت فرزند عشق اوست.

ظلمت درونی مادر ترزا به او این ظرفیت را داده بود که احساس فقر را درك کند. او بعدها گفته بود: «بزرگ ترین شیطان، نبود عشق و خیرخواهی است؛ بی تفاوتی نسبت به همسایه ای که در کنار خیابان زندگی می کند و مورد هجوم تباهی، بهره کشی، فقر و بیماری قرار دارد.»<sup>[۲۰]</sup>

مادر ترزا سهم خود را می پرداخت. تمام تلاش خود را به کار می برد تا شرایط هولناك آن ها را تغییر دهد. او نه تنها به خواسته های مادی آن ها توجه می کرد بلکه چیز بیش تری به آن ها هدیه می داد. او می دانست که «مردم امروز نیازمند عشق اند. آگاهی از عشقی که بسیار عظیم است و پاسخ مناسبی به تنهایی و فقر مطلق آن ها است.» کسانی که مادر ترزا به آن ها خدمت می کرد می دانستند که او به آن ها علاقه مند است. شرایط آن ها را درك می کند و پابه پای آن ها رنج می کشد. و آن ها احساس می کردند که برای او در آن لحظه، آن ها تنها موجودات روی زمین هستند. تنها كمك های مادی مادر ترزا نبود بلکه عشقی که به دیگران می بخشید نیز او را از دیگران متمایز می کرد. او به خواهرانش تأکید می کرد، آن ها تا زمانی که خود تنگ دستی را تجربه نکنند نخواهند توانست وضعیت فقر را درك کنند:

عیسی مسیح از سوی پدرش نزد فقرا فرستاده شد. او برای آن که شرایط دشوار زندگی فقرا را درك کند باید این تنگ دستی را با روح و جسمش می شناخت. ما نیز اگر می خواهیم قاصدان حقیقی عشق خداوند باشیم باید این فقرا تجربه کنیم. برای آن که بتوانیم خبرهای خوشایند را به فقرا برسانیم باید فقرا بشناسیم.<sup>[۲۱]</sup>

بدون تاریکی درون، بدون چنان اشتیاقی برای عشق، بدون حس دردناك

ناخواسته بودن و بدون یکی دانستن واقعی خود با فقرا، مادر ترزا موفق نمی شد اعتماد قلب آنان را در چنان ابعاد وسیعی به سوی خود جلب کند.

رنج مادر ترزا در عمیق ترین سطح ممکن قرار داشت: ارتباطش با خداوند و اشتیاقش برای رستگاری انسان ها. او با طیب خاطر این رنج را تحمل می کرد تا شاید فقرایی را که دوست می داشت، بتوانند میزان عشق واقعی خداوند را درک کنند. در نتیجه این ظلمت برای او بزرگ ترین لطف الهی بود: «عمیق ترین راز» او در واقع بزرگ ترین هدیه او بود.

## فصل یازدهم در اختیار او، آن یکی بودن

من آماده‌ام آنچه را به من می‌بخشاید و آنچه را از  
من می‌ستانند با لبخندی سخاوتمندانه پذیرا شوم  
—مادر ترزا

من از صمیم قلب هرچه را او بخواهد می‌خواهم  
در اواسط سال ۱۹۶۲، مادر ترزا وارد دورانی از زندگی‌اش شده بود که مثل گذشته  
با مشاوران معنوی‌اش مکاتبه نداشت، و تنها در جلسات معدودی به اتفاق  
آن‌ها شرکت می‌نمود. این همه آن کمکی بود که او در این دوران دریافت  
می‌کرد. با این حال، او به نامه‌نگاری با پدر نیونرو پدر پیکاجی ادامه می‌داد. در  
این نامه‌ها او به جزئیات اشاره نمی‌کرد. صرف نوشتن این نامه‌ها، خود نوعی  
یادآوری شرایطی بود که آن‌ها پیش از این درباره آن می‌دانستند. این نامه‌ها بیش  
از آن که به درد و رنج او اشاره داشته باشند حاکی از روحیه تسلیم و پذیرش وی  
بودند.

از آن جا که مادر ترزا پدر پیکاجی را یک دوست واقعی تلقی می‌کرد، وقتی پدر  
درباره دشواری‌های مأموریتش در بزنتی (می ۱۹۶۲) به مادر ترزا مطالبی گفت،  
او آن‌ها را متعلق به خود دانست:

دشواری‌های شما و من، همه را به خاطر ارواح انسانی به عیسی مسیح پیشکش  
می‌کنیم. مطمئناً شما نیز هم چون من تعجب کرده‌اید که این ماجراتا کی ادامه خواهد

داشت. می‌دانم که از صمیم قلب آنچه را او می‌خواهد، آن گونه که او می‌خواهد و تا آن زمان که او می‌خواهد، من نیز خواهم خواست. با این حال، پدر، این «تنهایی» دشوار است؛ و تنها چیزی که باقی مانده اعتقاد راسخ به این است که این کار به او تعلق دارد با هر آنچه که در دهلی<sup>[۱]</sup> اتفاق افتاده است. من لحظه‌ای به رضایت فردی خود نیندیشیده‌ام. این نیز ایثار دردناک دیگری بود. مسائل بزنتی نیز حتماً برای شما دردناک‌اند. بیش تر اوقات برای شما دعا می‌کنم که همه چیز به زودی پایان گیرد. گرچه مایلم برای تان نامه بنویسم اما کارهای بسیاری دارم که باید انجام دهم و نامه‌های متعددی که باید بنویسم، همه این‌ها برای من اولویت دارند.

حتی در این شرایط دردناک، حس شوخ‌طبعی مادر ترزا او را رها نمی‌کرد. او بعدها نحوه پیروی اش از عیسی مسیح را در ظلمت درونی خود با شیطنت چنین توصیف می‌کرد: «تنها یک کار از عهده‌ام برمی‌آید. این که مانند سگ کوچکی پا به پای عیسی مسیح قدم بردارم. برایم دعا کنید تا سگ خوشحالی باشم.»

در ژوئیه ۱۹۶۲، مادر ترزا مطلع شد که پدر پیکاجی قرار است به مقام اسقفی نایل شود. او از این انتصاب بسیار خوشحال بود اما حس می‌کرد که جدایی‌شان عمیق‌تر خواهد شد. او در نامه‌ای خطاب به پدر نوشت: «برایم بسیار دشوار خواهد بود که شما را حضرت اجل<sup>[۲]</sup> خطاب کنم. اما باید چنین کنم؛ در زندگی جدیدتان فراموش نکنید که برایم دعا کنید.»

چرا او همه چیز به من هدیه می‌دهد، مگر خودش را؟

فعالیت مبلغین نیکوکاری، مادر ترزا را هرچه بیش‌تر در معرض دید عموم قرار می‌داد. او به این نتیجه رسیده بود که این نیز بخشی از اراده خداوندی است. جدایی از خواهران و فقرا، به دلیل انجام سفرهای متعدد، حس تنهایی را در

[۱] اشاره به جایزه پدماشری که در دهلی به او اهدا شده بود.



وجود مادر ترزا عمیق تر و شدیدتر می ساخت. چیزی که در میان افراد بیگانه آن را بیش تر حس می کرد. او در نامه ای خطاب به دوستش ایلین نوشته بود:

این جا من تنها هستم. چقدر دلم می خواست این جا بودی. اما نمی شود همه چیزهای خوب را با هم داشت.

امروز عصر به مانیل، [پایتخت فیلیپین] پرواز می کنم. قرار است آن جا پیش «دختران نیکوکار» اقامت کنم. شخصاً ترجیح می دادم با مردم خودم باشم. اما خداوند نیات خود را دارد و از آن جا که می خواهم او با آزادی کامل، هر چه را که خوشایند اوست انجام دهد، هر جا که باشم خوشحالم. پدماشری و اکنون ماگ سای سا،<sup>[۱]</sup> موجب شده تا بسیاری در دولت با مفهوم عشق کلیسا برای هندوستان آشنا شوند و این که مبلغین مذهبی بهترین هدیه ای هستند که هر کلیسایی می تواند به کشوری هدیه دهد.

افتخاراتی که نصیب او و فعالیت هایش می شد، غیبت حضور عیسی مسیح را در وجودش تشدید می کرد. مادر ترزا به پدر نیونر اعتراف کرد:

لطفاً برای من دعا کنید. کاش می توانستم چیزی بگویم اما آن نیز ممکن نیست. به نظرم می رسد چیزی برای گفتن ندارم. نمی دانم از این وضع چه عاید او می شود. وقتی درون من چیزی وجود ندارد.

برای دریافت جایزه ماگ سای سا باید به مانیل می رفتم. يك از خودگذشتگی عمده، چرا او همه چیز به من می دهد، مگر خودش را؟ من تنها او را می خواهم. نه هدایا یا مخلوقاتش را.

نباید این گونه بنویسم چون این از لذت تسلیم به خداوند می کاهد. من نه تنها مشتاقم، بلکه از این که در خدمت او باشم بسیار خوشحالم. اگر این موضوع باعث خوشنودی اوست بگذارید هر چه می خواهد از من بگیرد، حتی خودش را. در عوض از او می خواهم خواهانم را هر چه بیش تر پرهیزکار گرداند. برایم بسیار دعا کنید.

۱. Magsay say: جایزه ای که مادر ترزا در سال ۱۹۶۲ در فیلیپین دریافت کرد.

وقتی رنج و اضطراب «چرا»، که قلب او را بی قرار کرده بود از نوک قلمش جاری شد، او بلافاصله نوشته اش را تصحیح کرد. زیرا از این می ترسید که از اراده اش برای «آری» گفتن به پروردگار و «لبخند» سخاوتمندانه برای همه کاسته شود. از این رو مادر ترزا با خشنودی در اختیار «او» باقی ماند، حتی زمانی که به ظاهر وجودش از خداوند تهی بود.

### هرچه بخواهد به او تقدیم می کنم

در سپتامبر ۱۹۶۲، در نامه ای به پدر بیکاجی، مادر ترزا اعتراف کرد که ظلمت درونش بی نهایت عمیق است. در لحظه ای حساس تصمیم گرفته بود به مریم مقدس که غالباً با مهربانی او را «مادر» خود می نامید «نه» بگوید.

### حضرت اجل

تمامی افکار، عبادات و از خودگذشتگی هایم در تاریخ نهم همراه شما بود. دلم می خواست آن جا بودم اما خداوند نیت خود را داشت. به خاطر عکسی از شما سپاسگزارم.

گاهی فکر می کنم خداوند در این شرایط از من چه می تواند بستاند. نه ایمانی، نه عشقی و نه حتی احساساتی. نمی توانم به شما بگویم اخیراً چه حس بدی داشتم. لحظه ای رسید که چیزی نمانده بود از خواسته اش سرپیچی کنم؛ سراغ تسبیح رزاری رفتم و بدون هیچ تفکر و مراقبه ای، به آرامی دعای رزاری را زیر لب تکرار کردم. این همه تاریکی عمیق و درد چقدر رنج آور است. من اما قبول کرده ام چیزی را که می بخشد و آنچه را که می ستاند پذیرا باشم. مردم می گویند با دیدن ایمان راسخ من، آن ها به خدا نزدیک تر شده اند. آیا این نوعی فریب دادن مردم نیست؟ هر بار تصمیم گرفته ام واقعیت را به آن ها بگویم؛ این که «من هیچ ایمانی ندارم»، اما دهانم بسته می ماند و کلمات بر زبانم جاری نمی شوند. اما هم چنان به روی خداوند لبخند می زنم.

اکنون که شما اسقف شده اید باید از شما دور بمانم، چون کارهای بسیاری دارید که باید انجام دهید. پدر عزیز از شما سپاسگزارم به خاطر همه کمک ها و دعا های تان طی

این سال‌ها، اما می‌دانم که اینک باید از شما فاصله بگیرم.

مادر ترزا ضمن چالش با حس بی‌اعتقادی، باید با ترس از فریفتن انسان‌ها نیز دست و پنجه نرم می‌کرد. با این همه وقتی می‌خواست درباره بی‌اعتقادی‌اش چیزی بگوید، به نظرش می‌رسید قدرت چنین کاری را ندارد. این نیز بخشی از کار خداوند بود: او به مادر ترزا اجازه نمی‌داد چیزی را که واقعیت نداشت بر زبان آورد. او ایمان داشت. ایمان به انجیل، ایمانی کورکورانه، ایمانی که با درد و رنج در بوتۀ آزمایش قرار گرفته بود. مادر ترزا جاده‌ای را که به عیسی مسیح منتهی می‌شد در ظلمتی قیرگون دنبال کرده بود. او بدون هراس از احساسات خود، با ایمانی که تصور می‌کرد گم کرده است، زندگی‌اش را ادامه می‌داد.

مادر ترزا با تعهدش به اطاعت محض در تمام لحظات زندگی‌اش، زندگی می‌کرد، حتی زمانی که وظیفۀ دشوار سخنرانی در جمع به او واگذار می‌شد. در شرایطی که او به راحتی می‌توانست خواهران روحانی را ارشاد کند اما خود را برای مورد خطاب قرار دادن دیگران، صاحب صلاحیت نمی‌دانست و احساس بیم و هراس می‌کرد.

در ژانویه ۱۹۶۳، مادر ترزا ضمن رد دعوت دوبارۀ پدر نیونیر برای سخنرانی در گردهمایی دانشجویان الهیات نوشت:

خداوند نیت خود را دارد. من هرچه او اراده کند به او واگذار می‌کنم. به نظر می‌رسد او حتی نمی‌خواهد من دلگرمی‌گفت‌وگویا شما را داشته باشم. از هر آنچه خاطر او را خوشنود سازد لذت می‌برم. من هرچه او بدهد می‌پذیرم. حرفی برای گفتن ندارم. من توانایی و دانش مورد نظر شما برای سخنرانی در حضور کشیشان آینده را نیز ندارم. خواهران از جنس من اند بنابراین برای گفت‌وگویا آن‌ها نیاز به کلمات عالمانه ندارم. من قلب خود را می‌گشایم و او از جانب من سخن می‌گوید.

اگر مایل هستید نظر اسقف دسوزا<sup>(۲)</sup> را در این مورد جویا شوید. اگر ایشان نظر دهند که

باید چنین کنم، حرفی ندارم و دستوراتشان را اطاعت می‌کنم.  
اسقف پیکانچی به مادر ترزا اطمینان داد که می‌تواند روی کمک‌های مداوم  
او حساب کند. مادر ترزا به خاطر این پشتیبانی ارزنده، از او سپاسگزاری کرد.

چقدر محبت کردید که برایم نامه نوشتید و در خاطرتان بود که برایم دعا کنید. فکر  
می‌کردم حالا که اسقف شده‌اید و بخش بزرگی زیر نظر شما اداره می‌شود، ممکن است  
این موضوع را فراموش کرده باشید.

بسیار متأسفم که هر بار فرصت دیدار با شما را از دست می‌دهم چون بسیار علاقه‌مندم  
که بتوانم اعتراف کنم. تقریباً هر هفته یک بار نزد کشیشان مختلف اعتراف کرده‌ام اما  
هرگز حرفی نزده‌ام و چیزی هم برای گفتن نداشته‌ام. تا چه زمانی خدای بزرگ اراده کرده  
چنین باشد، نمی‌دانم. خوشحالم که او خود می‌داند. تنها کاری که در حال حاضر  
انجام می‌دهم «بازگذاشتن دست» اوست. این که هر کاری که می‌خواهد و آن‌گونه که  
می‌خواهد، انجام دهد.  
برایم دعا کنید.

#### رابعه شادمانی عیسی مسیح

این فکر که عدم قابلیت او موجب این رنج طولانی شده، هرگز مادر ترزا را رها  
نکرد. در فوریه ۱۹۶۳، برای پدر نیونر نوشت: «احتمالاً طی این سال‌ها بسیار  
خودخواه بوده‌ام، از این رو خداوند درونم را این‌همه وقت تهی کرده است.  
امیدوارم وقتی به طور کامل بوج و تهی شدم، او بیاید.»  
از آن جا که مادر ترزا اطمینان داشت این دست خداوند است که این‌گونه  
وجود او را تهی کرده، هر بار تصویر حضرت یحیی به وضوح مقابل چشمانش  
جان می‌گرفت: «شادی خداوند، شادی من نیز خواهد بود.» مادر ترزا پس از  
شکست در یکی از گردهمایی‌ها به پدر نیونر نوشت:

دیشب سعی کردم هرچه را گفته بودید به خاطر بیاورم. من همه چیز را به یاد آوردم، مگر

يك چیز، این که من تنها به خدا تعلق دارم. من این همه وقت شما را گرفتم و چیزی از آن عایدم نشد. تصمیم دارم از این پس هر جا می روم، بیش از همیشه با خود شادی به همراه ببرم؛ رایحه شادی حضور عیسی مسیح را، زیرا آن ها [خواهران] متعلق به من نیستند. می خواهم برای عیسی مسیح، نقش یحیی را داشته باشم. من نیز خوشحالم. زیرا داماد، عروس خود را دارد؛ عیسی مسیح عشق خواهران مرا دارد، و به زودی خداوند عشق برادران را نیز خواهد داشت. پدر، اگر ممکن است گاهی برایم نامه بنویسید، درست همان گونه که صحبت می کنید. من می خواهم تنها متعلق به خداوند باشم. لطفاً به کشیشان آینده تان یادآوری کنید که برای من وانجمن دعا کنند. هر قدر آن ها پرهیزکارتر باشند، بیش تر خواهند توانست وقتی به عنوان مرشد معنوی خواهران انتخاب می شوند آن ها را به پرهیزکاری دعوت کنند، به ویژه از آن ها بخواهید برای روز ۲۵ مارس برای من دعا کنند.

از این که شرایطی فراهم کردید تا به پونی بیایم و از نزدیک کارهای بزرگی را که انجام داده اید ببینم و همین طور از شکیبایی تان به هنگام دیدار با من، بسیار سپاسگزارم. خداوند همراه تان باد.

برادران مبلغ نیکوکاری، اولین گروه مردان وابسته به انجمن مبلغین نیکوکاری، کار خود را در ۲۵ مارس ۱۹۶۳، آغاز کردند. مادر ترزا که تمام وجود خود را در این مؤسسه گذاشته بود، با شادمانی گسترش خدمات به فقرا را به اطلاع اسقف پیکاجی رساند. در شرایطی که او توانسته بود کشمکش درونی اش را با رشد سریع و موفقیت آمیز کار خواهرانش به هم پیوند بزند، از خود می پرسید برای مؤسسه برادرانش «چه بهایی» باید پردازد. گرچه او آمادگی پرداخت بیش از این ها را داشت.

مطمئناً از دانستن این نکته خوشحال خواهید شد که در تاریخ ۲۵ مارس، اولین گروه از برادران مبلغ نیکوکاری تقدیم «مریم مقدس» خواهند شد. پس لطفاً دعا کنید تا همه چیز برای عیسی مسیح باشد. نمی دانم عیسی مسیح این بار از من چه چیزی خواهد گرفت. زیرا پیش از این همه چیز را به خاطر خواهران از من گرفته است. من آماده ام که

هرچه می‌دهد و هرچه را باز می‌ستاند، با لبخندی سخاوتمندانه بپذیرم.

مادر ترزا با افسوس از این واقعیت که نمی‌توانست احساسش را با مرشد معنوی «رسمی‌اش» در میان بگذارد، بار دیگر به مرشد معنوی و محرم قدیمی‌اش اسقف پیکاجی روی آورد:

#### اسقف پیکاجی عزیز

پدر و ناکسم از سال ۱۹۴۴ پدر معنوی من بوده‌اند و فکر می‌کنم هنوز نیز چنین است. ولی حس می‌کنم گاهی نیاز دارم با کسی حرف بزنم. اکنون چند سالی است که به نظرم می‌رسد گفت‌وگو با ایشان برایم دشوار شده است، اما علت آن را نمی‌دانم.

ممکن است از شما درخواست کنم کمک کنید؟ لااقل تا وقتی که خداوند می‌خواهد، او پدر معنوی‌ام باشد؟ زیرا شما تقریباً همه چیز را می‌دانید. اگر نیاز باشد چیز بیش‌تری بدانید سعی می‌کنم آن را با شما در میان بگذارم.

برایم دعا کنید.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا — م. ن.<sup>۱۵</sup>

#### بگذار در دردهایت با تو سهیم باشم

«باز گذاشتن»<sup>۱۶</sup> دست عیسی مسیح برای مادر ترزا به منزلهٔ ایثار فردی بود. او برای اسقف پیکاجی نوشت: «بسیار خوشحال بودم که در مراسم اعتراف شرکت کردم، اما طبق معمول چیزی برای گفتن نداشتم. برایم دعا کنید تا هم چنان تسلیم او باشم.» این تسلیم مداوم، نوعی مشارکت همیشگی با آلام عیسی مسیح را برای او به همراه داشت. در آوریل ۱۹۶۳، مادر ترزا برای پدر نیونیر نوشت:

چقدر محبت کردید که برایم نامه نوشتید. بله پدر، دوران لنت، تقریباً به پایان رسیده. آلام مسیح پایان گرفت بی آن‌که حتی روح مرا لمس کرده باشد. مراقبه‌هایم نیز مانند هر عمل دیگری بسیاری معنی است. روزها پشت سر هم، يك چیز را تکرار می‌کنم، تنها

با لبانم. «کاری کن آنچه را تو حس کرده‌ای احساس کنم... بگذار در رنج‌هایت با تو سهیم باشم.»<sup>[۷]</sup> می‌خواهم در خدمت او باشم.

مراسم اختتامیه به خوبی برگزار شد. در حال حاضر یکی از برادران با ماست. نقر بعدی یک‌شنبه عید پاک به ما خواهد پیوست. دیدن و شنیدن عکس‌العمل کشیشان در این جا بسیار شگفت‌انگیز است. عجیب بود، ولی آن‌ها همگی خوشحال بودند و هم‌زمان انتظار داشتند همه چیز ظرف یک روز اتفاق بیفتد. برای نیرمالا دعا می‌کنم. عیسی مسیح خود مراقبت از او را بر عهده خواهد گرفت زیرا نیرمالا او را هنگامی که در شکل مبدل، مانند قرائش رنج می‌کشد دوست می‌دارد. او ممکن است روزی به عنوان یکی از خواهران عضو مؤسسه نیکوکاری به یونی بازگردد و کارهای بزرگی برای خداوند انجام دهد، با آن طبیعت سخاوتمندش.

خوشحالم که در تعطیلات به سر می‌برید. ما تعطیلات مقدس خود را آغاز کرده‌ایم. گوشه‌نشینی برای اعضای جدید، روز پانزدهم و برای سوگند خورده‌ها و مقامات ارشد روز شانزدهم خواهد بود. من این نوبت در مراسم شرکت نخواهم کرد. دلم می‌خواست می‌توانستم تنها به گوشه‌ای بروم. تنها با خداوند، هر چند که شاید او نخواهد با من تنها باشد.

خدا را شکر که حال‌تان خوب است. گلویم هم چنان اذیت می‌کند. در بهترین شرایط فقط وقتی حرف نمی‌زنم یا چیزی نمی‌نوشم درد نمی‌کند. با این همه من به حرف زدن ادامه می‌دهم. گاهی سه، چهار یا پنج کلاس در روز. خواهران از تعلیماتی که درباره پرهیزکاری به آن‌ها دادم خوشحال شدند. نمی‌دانم منشأ آن از کجا بود ولی این تعالیم سوگند پرهیزکاری را به دوست داشتنی‌ترین و طبیعی‌ترین سوگند برای یک انسان مذهبی بدل کرده است. آرزوی منم کاش می‌توانستم آنچه را آن‌ها احساس می‌کنند حس کنم، و مهم نیست. بسیار خوشحالم و برای همه لبخند سخاوتمندانه‌ای بر لب دارم.

برایم دعا کنید، از مقامات مذهبی بخواهید برایم دعا کنند.

باید گفت دعای مادر ترزا در دوران لنت، یا در واقع در تمام دوران زندگی‌اش به عنوان یک مبلغ نیکوکاری: «کاری کن، آنچه را تو احساس کرده‌ای حس کنم... بگذار در رنج‌هایت با تو سهیم باشم»، در واقع به نوعی اجابت شده بود.

آیا مادر ترزا آرام عیسی مسیح ورنج فقرا را احساس نمی کرد؟

مادر ترزا در شرایطی که این آزمون را پشت سر می گذاشت و اشتیاق سوزانش برای خداوند کار را برایش دشوارتر می ساخت، با وفاداری ذاتی و خرسندی، همه وظایف خود را به انجام می رساند. او حتی دوستش آیلین را نیز تشویق می کرد چنین کند: «زندگی ات را با عشق و شادمانی برای عیسی مسیح زندگی کن، زیرا هر آنچه داری از الطاف اوست. از آن برای عظمت بیش تر نام او استفاده کن. با چهره ای خندان نزدیک عیسی مسیح زندگی کن تا بتوانی آنچه را به تومی بخشد یا از تو باز می ستاند، بپذیری.»

او هم چنان نقش خود را ایفا می کند

در سپتامبر ۱۹۶۳، درخواست برای به رسمیت شناختن انجمن مادر ترزا از سوی پاپ اعظم، به دربار واتیکان ارسال گردید. مادر ترزا نمی توانست رضایت خود را از پدر نیونر در این مورد پنهان نگاه دارد:

بسیار خوشحالم که به رم<sup>۱۸</sup> سفر می کنید، می دانم که در آن جا برای من، خواهران و برادران دعا خواهید کرد. مطمئناً خوشحال خواهید شد اگر بدانید چیز دیگری نیز به رم ارسال خواهد شد. درخواست اسقف اعظم، نامه های تمامی اسقف هایی که مسئول خواهران هستند، همین طور درخواست و گزارش من درباره شرح وظایف و کار انجمن. هدف از این درخواست، کسب اجازه آیین اسقفی برای انجمن است. پدر خوشحال نیستند؟ بذر کوچک خداوند به آرامی در حال رشد است. با این حال، همه چیز به او تعلق دارد. تنها چیزی که مرا پیش می راند باوری است که به این وظیفه دارم. خواهران انجمن نیز متعلق به او هستند و من هیچ ادعایی ندارم.

همه حال شان خوب است و بیش ترین تلاش خود را به کار می برند. برایم دعا کنید [شاید او] خلاء درونی ام را تهی کند. او هم چنان نقش خود را بازی می کند و من هم چنان در طول بازی لبخند می زنم.



### احساساتم بسیار ریاکارند

مراسم افتتاحیه انجمن مبلغین نیکوکاری در جمشیدپور، قلمرو اسقفی اسقف پیکاجی، فرصتی برای مادر ترزا فراهم آورد تا او را چهره به چهره ملاقات کند و کشمکش های درونی خود را برای او آشکار سازد. در این حال، در شرایطی که گفت و گو برای مادر ترزا پیش از این ها نیز دشوار بود، ابراز درد ورنجش به یک مرشد معنوی جدید برایش چالش جدیدی به شمار می رفت.

درواه بازگشت به خانه<sup>۱</sup>

۱۹۶۴/۱/۸

### حضرت اجل

من قادر نیستم به قدر کافی از شما و افراد شما به خاطر محبتی که در حق خواهران جوان انجام داده اید سپاسگزاری کنم. امیدوارم آن ها موجبات خوشنودی شما را فراهم کرده و ارواح انسانی بسیاری را به سوی عیسی مسیح آورده باشند. خواهران ما بسیار جوان اند، مراقب آن ها باشید زیرا آن ها به او تعلق دارند. آن ها را به سوی عشق و پرهیزکاری راهنمایی کنید. بگویید هر چه پرهیزکارتر باشند بیش تر خواهند توانست نور عشق خداوند را در میان فقرای او بتابانند. از خداوند بسیار سپاسگزارم که به من امکان دادید با شما و جوانان قلمرو اسقفی شما کار کنم.

احتمالاً به گرمی برایم دعا کرده اید زیرا اکنون یک ماه است که بین من و اراده الهی، یگانگی عمیقی به وجود آمده است. من دیگر با احساساتم چیزی را نمی پذیرم، بلکه با اراده ام که همان اراده خداوندی است همه چیز را گردن می نهم. من اراده او را پذیرفته ام نه فقط برای حال، بلکه برای ابد. در درونم، که نمی توانم به شما بگویم چقدر تاریک، دردناک و وحشتناک است، احساساتم بسیار قدرتمندند. گاه به نظرم می رسد از «خواستۀ خدا سرپیچی» می کنم. با این همه بزرگ ترین و دشوارترین رنجی که تحمل می کنم اشتیاقم به خداوند است.

برایم دعا کنید که در این تاریکی رنج آور برای عیسی مسیح، یهودا نباشم. بسیار مشتاق بودم

با شما گفت و گو کنم. آرزو دارم حرف بزنم اما به نظر می‌رسد که او حتی چنین قدرتی را از من سلب کرده است. من شکایتی ندارم. من اراده مقدس او را همان‌گونه که به سویم می‌آید می‌پذیرم. اگر فرصتی دارید لطفاً برایم نامه بنویسید. نگران ناتوانایی ام برای ملاقات رودرو نباشید زیرا می‌خواستم ولی نتوانستم.

لطفاً مرا به خاطر نامه و نحوه نوشتنم ببخشاید.

از محبت تان نسبت به خود و همه اطرافیانم سپاسگزارم.

بسیار دشوار است که بتوان مجسم کرد مادر ترزا چگونه می‌توانست بیش از این تسلیم خداوند باشد؛ اما طبق گفته‌های خودش، همنوایی اش با اراده خداوندی به تدریج کامل تر شده بود. او آماده بود بپذیرد که برای ابد در تاریکی بماند، گرچه نگران بود که یهودا برای عیسی مسیح باشد؛ با این همه دردناک‌ترین رنجی که می‌کشید، ناشی از «ظلمت درون» نبود.

مادر ترزا می‌گفت: «بزرگ‌ترین و دشوارترین چیزی که باید تحمل می‌کرد آن اشتیاق دردناک برای خداوند بود.» عطش او برای خداوند چیزی به مراتب دردناک‌تر از تاریکی بود. او در حقیقت عطش عیسی مسیح برفراز صلیب را تجربه می‌کرد. همان عطشی که در دهم سپتامبر ۱۹۴۶ احساس کرده بود. هم‌چنان که تاریکی عمیق‌تر می‌شد، عطش او به کسی که در درونش قرار داشت و باید «عشق او را به فقرا» می‌تاباند فزونی می‌گرفت. عطش آزارنده مادر ترزا برای خداوند در عطش او برای کمک به ارواح انسانی، به ویژه فقیرترین فقرا، بازتاب داشت. او به آن جذبه جادویی که پذیرفته بود عینیت می‌بخشید.

بازتاب اشتیاق مادر ترزا به ارواح انسانی در گسترش سریع انجمنی که پایه‌گذاری کرده بود دیده می‌شد. او درباره تعداد رو به افزایش مؤسسه‌هایش نوشته بود: «زمانی با تمام تلاشی که کردیم تنها چهار خواهر روحانی داشتیم اما اکنون ۱۵ خوابگاه برای خواهران و یک ساختمان برای برادران (با ۹ عضو) داریم. آن شور و شوق باعث شده بود که او به چیزی فراتر از رنج‌ها و نیازهای خود بپردازد

و آن‌ها را به رنج فقرایی که به آن‌ها خدمت می‌کرد پیوند زند. او در همان نامه خطاب به آیلین اضافه کرده بود: «نگران من نباش. وضع گلویم بهتر است. بد نیست که چیزی برای رنج کشیدن داشته باشم تا بتوانم در رنج فقرایم در قلب پاك، با آن‌ها شريك باشم. آرزو دارم بتوانم نور عشق را در قلب همه مخلوقات خدا بیفروزم.»

بدون عشق عیسی مسیح، دنیا چه جای هولناکی است

آرزوی مادر ترزا به پراکندن بذر عشق، بسیاری از اوقات به دلیل بروز خصومت‌ها مورد چالش قرار می‌گرفت. هرچه رنج فقرا فزونی می‌گرفت همدردی او نیز بیش‌تر می‌شد. در سال ۱۹۶۴، زمانی که آتش دشمنی در کلکته شعله‌ور شد، حدود یکصد کشته و چهارصد زخمی به جا گذاشت. آنچه او می‌دید نتایج وحشتناک گناه بود، او خطاب به اسقف پیکاجی نوشت:

وقتی می‌بینی هزاران نفر در يك شب بی‌خانمان می‌شوند قلبت به درد می‌آید. جنگ بین هندوها و مسلمانان در گرفته است. برای مردم دعا کنید. گناه چه آسیب‌هایی که می‌تواند به بار آورد. دنیا بدون عشق مسیح چه جای هولناکی است. نمی‌فهمم چرا چنین کردند؟ چرا این قدر رنج و عذاب برای فقرا فراهم کردند؟ برای‌شان دعا کنید.

وقتی نفرت به سراغ انسان‌ها می‌آید بسیار وحشتناک است. هرچه خشونت، قربانیان بیش‌تری می‌گرفت و مادر ترزا نتایج این نفرت را بیش‌تر به چشم خود می‌دید، بیش‌تر به دنبال راه‌هایی می‌گشت تا عشق را جایگزین آن کند. او احساسات خود را با آیلین بدین گونه در میان گذاشت:

برای مردم دعا کن... هندوستان روزهای دشواری را می‌گذراند. ما به دعا و فداکاری شما در سایر نقاط دنیا بسیار نیازمندیم...

می‌دانم این موضوع تورا اندوهگین می‌کند زیرا قلب تو سرشار از خدمت برای صلح

است، اما آیلین عزیزم، هرچه می توانی انجام بده و دعا کن که بتوانیم شعله این نفرتِ روبه گسترش را فرو بنشانیم.

تنها خداوند می تواند چنین ایثاری را از کسی بخواهد

مادر ترزا برای آن که بتواند صلح خداوند و عشق خود را گسترش دهد، از خودگذشتگی های بی شماری از خود نشان می داد. در بازگشت از مراسم افتتاحیه شعبه مؤسسه در کرامبولین، او درباره یکی از این فداکاری هایش برای پدر نیونر نوشت:

خواهران در کرامبولین، پیشاپیش کار را برای فقرای خداوند آغاز کرده اند. برای شان دعا کنید که بتوانند انسان های بی شماری را روبه خداوند بازگردانند. آن ها بسیار شجاع اند. خیلی خوشحالم که توانسته ایم خانه هایی را که خدای مهربان می خواهد، يك به يك افتتاح و شعله عشق را در بسیاری از شهرها روشن کنیم. هربار که خواهران را ترك می کنم، چنان که گویی بخشی از وجودم را از دست داده باشم، احساس درد و رنج می کنم. تنها خداوند می تواند چنین ایثاری را از کسی طلب کند.

برایم دعا کنید. زندگی درونی ام دشوارتر از آن است که بتوان آن را زندگی کرد. دوست داشتن و هم زمان، مورد بی مهری قرار گرفتن. زندگی توأم با ایمان و در عین حال ناباوری. فدا کردن خودم ولی زندگی در تاریکی مطلق. برایم دعا کنید.

در دوران گوشه نشینی، تمام مقامات ارشد در کلکته حضور داشتند. بودن در کنار آن ها برایم دلپذیر بود. همگی دور یکدیگر نمی دانم سایرین چه احساس می کنند ولی من خواهرانم را به قدر عیسی مسیح دوست دارم، با تمام قلب، روح، وجود و توانایی ام. برایم هم چنان دعا کنید همان گونه که من برای شما دعا می کنم. بیایید عیسی را با تمام قلب، روح و ذهن مان دوست بداریم.

مادر ترزا دریافته بود، ظلمتی که احساس می کرد، بهایی بود که در قبال «برافروختن شعله عشق» برای دیگران می پرداخت. او مشتاقانه پذیرفته بود که

۱. Carambolin. ناحیه ای نزدیک به دریاچه های جنوب شرقی گوا.

این بها را بپردازد و صمیمانه اعضای انجمن را نیز تشویق می‌کند که چنین کنند. گرچه اشاره‌ای به تجربیات شخصی اش نمی‌کند:

شما به خاطر این خواهران در این جا حضور دارید. خواهران به خاطر شما این جا نیستند. شما باید آماده هر نوع گذشتی باشید، در حدی که خواهران شما را از با در بیاورند. گاه ممکن است احساس تنهایی شدید کنید. اما این خود یکی از گذشت‌هایی است که می‌توانید در قبال خواهران تان انجام دهید. بسیار پیش می‌آید آن‌ها که عمر خود را صرف روشن کردن راه دیگران می‌کنند، خود در تاریکی گرفتار می‌مانند.

خدای مهربان مرا فراخواند و من گفتم «آری»

در شرایطی که دربار پاپ، سرگرم مطالعه درخواست مادر ترزا برای به رسمیت شناختن انجمن در قلمرو اسقفی بود، تهیه تاریخچه کوتاهی درباره علت تأسیس و چگونگی گسترش مؤسسه نیز ضرورت داشت. مادر ترزا که همواره سعی در پنهان نگه داشتن دلایل ایجاد این انجمن داشت، اکنون در این فکر بود که چه چیزی را باید علتی سازد. او گزارش مشروحی درباره گسترش انجمن و همین‌طور فعالیت‌های جاری آن تهیه کرد اما در مورد آن «ندای درونی» تنها به این جمله اکتفا کرد: «اما در مورد علت وجودی این انجمن، بسیار ساده بود، خداوند مهربان مرا فراخواند و من در پاسخ گفتم، آری.»

تعهدش به «آری» گفتن به خداوند و قبول اراده او، در جزئی‌ترین کارهای مادر ترزا و تسلیم مکررش به خواسته او آشکار بود، بی‌توجه به آنچه که خداوند از او درخواست می‌کرد؛ چیزی که غالباً از آن به عنوان از خودگذشتگی فردی یاد می‌کرد. او به مرشد معنوی مورد اعتمادش نوشت: «بسیار مایل بودم بیایم و از نزدیک با شما صحبت کنم اما عیسی مسیح می‌خواهد راه او را دنبال کنم.»

زندگی بدون خداوند چقدر دردناک است

گرچه مادر ترزا با تاریکی درونش کنار آمده بود، این بدان مفهوم نبود که زندگی

همراه با این ظلمت کار ساده‌ای است. خداوند او را از همه حمایت‌های طبیعی و مافوق طبیعی خود محروم کرده بود. تنهایی مادر ترزا آن قدر مطلق بود که او تنها می‌توانست آن را با جهنم مقایسه کند. پس از تقریباً پانزده سال تحمل این تاریکی، در نامه‌ای خطاب به پدر نیونر، آن را چنین توصیف کرد:

درباره خودم چه باید به شما بگویم؟ چیزی ندارم چون او را ندارم؛ می‌خواهم او را با تمام قلب و روحم داشته باشم. تنهایی بسیار عمیق است. از درون و بیرون کسی را نمی‌بایم که به او رو کنم. او نه تنها کمک‌های معنوی، بلکه حتی کمک‌های انسانی را هم از من دریغ کرده است.

نمی‌توانم با کسی حرف بزنم و حتی اگر چنین نیز کنم، چیزی روحم را تغییر نمی‌دهد. بسیار مایل بودم در بمبئی با شما گفت‌وگو کنم، با این حال حتی سعی نکردم چنین چیزی عملی شود. اگر جهنمی باشد، این یکی از آن‌هاست. چقدر زندگی بدون حضور خداوند دشوار است. نه عبادتی، نه ایمانی، نه عشقی، تنها چیزی که باقی مانده، این باور است که کار متعلق به اوست. این که برادران و خواهران متعلق به اویند. من به این موضوع آویخته‌ام، درست همان‌طور که انسان غریب برای نجات خود به هر تخته پاره‌ای متوسل می‌شود. پدر، به رغم همه این دشواری‌ها، می‌خواهم هم چنان معتقد به او باقی بمانم. زندگی‌ام را وقف او کنم، او را دوست بدارم نه به خاطر آنچه که بر من می‌بخشاید بلکه به خاطر هر چه از من می‌ستاند. این که در اختیار او باشم. از او نمی‌خواهم برخوردارش را نسبت به من یا نقشه‌هایش را درباره‌ی من تغییر دهد. تنها چیزی که می‌خواهم این است که مرا به کار گیرد تا به خواهران، برادران و فقرا ایمان بیاموزم و کمک‌شان کنم او را دوست بدانند. نمی‌دانید به چه زیبایی این خواهران و برادران او را دوست می‌دارند، چقدر تلاش می‌کنند آنچه را خداوند از طریق من به آن‌ها می‌بخشد زندگی کنند.

مادر ترزا نوشته بود که زندگی بدون حضور خداوند چقدر وحشتناک است. اما از آن وحشتناک‌ترین بود که به رغم آن نزدیکی به خداوند، باید بدون احساس حضور او در درونش زندگی می‌کرد. طبق خواسته خداوند، مادر ترزا اجازه داشت

بخشی از واقعیت‌های وحشتناک زندگی بدون خداوند را تجربه کند. چیزی که او آن را به جهنم تشبیه می‌کرد: نتیجه نهایی عدم قبول عشق و عنایت او. این تجربه، عطش مادر ترزا را برای نجات ارواح انسانی بیش‌تر می‌کرد. کمک به فقرا تا خداوند و عشق او را بشناسند و متقابلاً به او عشق بورزند. مادر ترزا همراه با خدمات صمیمانه‌اش به مستمندان، رنج پنهان خود را به خداوند تقدیم می‌کرد تا شاید دیگران به او نزدیک‌تر شوند. او ضمن بازگویی برداشت‌هایش از احساسات مسیح برای خواهران، عمق تسلیم خود را به اراده عیسی مسیح بازتاب می‌داد:

در دوران تجسد، عیسی مسیح در همه چیز شبیه ما بود، مگر در گناه. اما در دوران مصایب، او بدل به موجودی گناهکار می‌شود زیرا بار گناهان ما را بردوش می‌کشد. این گونه است که از جانب خداوند طرد می‌شود. تصویری‌کنم این یکی از بزرگ‌ترین آلامی است که او تحمل کرده، بیش‌ترین چیزی که در باغ بهشت از آن وحشت داشت. کلماتی که او روی صلیب بر زبان آورد، عمق تنهایی و مصایب او را نشان می‌دهد؛ این‌که حتی پدرش نیز حق او را چونان پسر خویش ادا نکرد؛ این‌که به رغم آن همه رنج و تألم، پدر نیز او را به عنوان پسر دل‌بند خویش نپذیرفت. آن‌گونه که در مراسم غسل تعمید، توسط یحیای تعمیددهنده پذیرفته بود. می‌پرسید چرا؟ زیرا خداوند گناه را نمی‌پذیرد و عیسی مسیح چون بار گناه ما را بردوش کشیده بود، گناهکار شده بود. آیا شما سوگند خود را به آلام مسیح پیوند زده‌اید؟ آیا متوجه هستید که وقتی سوگند یاد می‌کنید یعنی این‌که سرنوشت مسیح را برای خود انتخاب کرده‌اید؟<sup>(۱۱)</sup>

مادر ترزا با وقف زندگی‌اش در خدمت فقرا، سرنوشتی مانند عیسی مسیح را برای خود پذیرفته بود. درست مانند سایر قدیسین که به آن‌ها ندا داده می‌شد، کسانی را که به آن‌ها خدمت می‌کردند به خداوند نزدیک‌تر کنند، از مادر ترزا نیز خواسته شده بود با فقرا سهیم شود. او باید در برابر وسوسه‌های آن‌ها مقاومت می‌کرد و می‌جنگید تا آن‌ها بتوانند از این آزمایش سربلند بیرون بیایند.<sup>(۱۲)</sup> نبردی سخت و دشوار. این عبارت او که «اگر جهنمی هست، این یکی از آن‌هاست»،

به زیر سوال بردن حقیقت وجودی جهنم نبود بلکه تأکیدی بر تاریکی آن ظلمت درونی بود. مادر ترزا عمیقاً معتقد بود که حتی احتمال رفتن به جهنم نیز واقعیتی دردناک است. سال ۱۹۴۶، زمانی بود که او آرزو می کرد لورتورا ترك گوید و «خداوند را به فقرایی که آن گونه رنج می کشیدند و تا ابد در تاریکی غوطه ور بودند» بشناساند. اکنون خود یکی از خیل جمعیتی بود که در تاریکی فرو رفته بودند. همان که در آغاز انجام وظیفه اش، آن ها را در رویا دیده بود. همان جمعیت زیادی که خطاب به او فریاد می کشیدند «بیا، بیا و ما را نجات بده... بیا ما را به عیسی مسیح برسان.»

حتی دلگرمی دیدن خواهران و برادران روحانی اش که روز به روز به خدا نزدیک تر می شدند، با نوعی ناامیدی همراه بود. دشواری زندگی آن ها هم چنین کار برای فقراتوانایی و ایثار بسیاری را می طلبید که از عهده همه بر نمی آمد. در آوریل ۱۹۶۵، در شرایطی که دو تن از خواهران خیال ترك مؤسسه را داشتند مادر ترزا خطاب به اسقف پیکاجی نوشت: «هرگز چنین اندوهی را تجربه نکرده بودم، با این حال این ماجرا درس بزرگی برای همه ما بود. برای آن ها دعا کنید.»

#### او آخرین ذرات دلخوشی را از روحم بیرون کشید

در اول فوریه ۱۹۶۵، دربار واتیکان طی فرمانی مؤسسه مبلغین نیکوکاری را به منزله مؤسسه ای وابسته به دربار پاپ به رسمیت شناخت. به این ترتیب انجمن به جای آن که تحت نظارت اسقف اعظم باشد، مستقیم تحت نظر دربار پاپ قرار گرفت. این گام بزرگی برای این «انجمن جوان» به شمار می رفت. این نشانه لطف خداوندی بود و مادر ترزا را به یاد گفته های یحیای تعمیددهنده می انداخت: «او باید فرونی گیرد و من باید نقصان یابم.» چیزی که الهام بخش و در عین حال جزو آرزوهای مادر ترزا بود، زیرا او نیز آرزو داشت همه حواس ها متوجه عیسی مسیح باشد و نه ابزاری که او به کار می گیرد. مادر ترزا خوشنودی اش را از به رسمیت شناخته شدن انجمن، برای پدر نیونر این گونه شرح داد:



از نامهٔ محبت آمیز شما سپاسگزارم. خداوند در هر کاری مشیت خود را دارد و به تدریج یاد می‌گیرم که هر چه را به من می‌بخشد به همان صورت بپذیرم. غیبت شما از گوا، یکی از همین اراده‌های او بود. خوشحالم که او چنین کرد. هنوز چیزهای بسیار زیادی هست که باید بیاموزم.

دوم ماه می، روز بسیار زیبایی داشتیم. مراسم شکرگزاری به خاطر همهٔ عنایاتی که انجمن کوچک ما دریافت کرده بود، به خصوص فرمان دربار واتیکان، اکنون ما نیز بخشی از قلمرو اسقفی هستیم. می‌بینید خدای ما چه می‌کند؟ او خود را در این انجمن کوچک جاری می‌سازد و در این حال قطره قطره، دلگرمی را از روح من باز پس می‌گیرد. از این که شرایط این گونه است خوشحالم زیرا می‌خواهم در این انجمن هر چه بیش‌تر و بیش‌تر عیسی مسیح حضور داشته باشد و هر چه کمتر و کمتر، من. نمایندهٔ رسمی واتیکان تنها به همین منظور از دهلی به این جا آمد و سخنرانی زیبایی کرد. او وظایف انجمن را در سه کلمه خلاصه کرد، اتکا، عدم دلبستگی و ایثار. برای ما دعا کنید که این سه را زندگی کنیم.

از آن جا که اسقف اعظم جیمز رابرت ناکس نمایندهٔ رسمی پاپ بود، مادر ترزا فرصت داشت تا علت اصلی یگانگی اش با عیسی مسیح را بگوید:

در سیلان<sup>۱</sup> به من گفتید شما جانشین پدر مقدس هستید. من پدر مقدس را دوست دارم. شاید به این دلیل است که گفت و گویا شما حس خوبی در من ایجاد کرده است. شاید هم به این دلیل که می‌خواهم تاریکی ایمان را با لذت و اعتماد بیش‌تری پذیرا شوم. ممنونم که این راه به من می‌آموزید. برایم دعا کنید.

از آن جا که اسقف ناکس، جانشین شخص پاپ بود، توصیهٔ او برای مادر ترزا بیش از توبه شنو یا سایر مرشدان معنوی اش اهمیت داشت.

مادر ترزا با حس شوخ طبعی خاص خود، ضمن اشاره به رنج‌هایش با کلمات نیز بازی می‌کرد. در همان نامه خطاب به نمایندهٔ رسمی واتیکان نوشته

۱. Ceylon نام سابق سری لانکا.

بود: «گرمای این جا سوزان است. دلگرمی بزرگی برای من. حالا که نمی توانم با عشق خدا بسوزم، لاقلاً اجازه دهید با گرمای خداوند بسوزم و بدین گونه از گرما لذت ببرم.»

مادر ترزا هم چنین خوشنودی خود را از افتتاح اولین شعبه انجمن مبلغین در خارج از هندوستان - یعنی در ونزوئلا - به او ابراز داشت. این گام مهم، نقطه عطفی در زندگی انجمن به شمار می رفت. گرچه مادر ترزا از این که یکی از آرزوهایش محقق شده خوشحال بود، اما هم چنان از او خواست برای اعلام پشتیبانی از انجمن برای آن ها دعا کند: «خواهش می کنم برایم دعا کنید؛ من به خداوند نیازمندم.» او در نامه ای به اسقف پیکاجی یک بار دیگر به رنج و درد خود اشاره کرد: «به رغم آنچه که درونم می گذرد، سعی می کنم شجاع و شادمان باشم. برایم بسیار و همواره دعا کنید...»

برایم دعا کنید تا من نیز شجاعت داشته باشم

در مکاتباتی که مادر ترزا با اسقف ناکس داشت، اطلاعاتی درباره پیشرفت انجمن نوپایش به او ارائه می داد و اشاره مختصری نیز به درونش می کرد: «می خواستم در فرودگاه با شما حرف بزنم. اما کلامی بر زبانم نمی آمد. یادداشت کوتاهی که برایم نوشته بودید همراه من است، غالباً آن را می خوانم. می دانم که برایم دعا می کنید.» پس از یک هفته مادر ترزا از انجمن تازه افتتاح شده شان در ونزوئلا، برای اسقف ناکس نامه نوشت و بار دیگر از او تقاضا کرد: «لطفاً برایم دعا کنید تا من نیز شجاعت داشته باشم<sup>[۱۱]</sup> هنگام بازگشت، حرف های بسیاری را که دارم با شما در میان بگذارم.»

مادر ترزا خوشنودی اش را از این که توانسته به خواهران روحانی اش کمک کند تا خداوند را دوست بدارند، به اطلاع اسقف ناکس رساند. (با اشاره به این که خود قادر به این کار نیست!) او هم چنین ماجراهای تأثیرآور زندگی اش با فقرا را نقل کرد:

بسیار متأسفم که نتوانستم در گردهمایی کالج میتردی شرکت کنم. حدود ۶۰ تن از خواهران در دوران گوشه نشینی شرکت داشتند و این فرصتی بود تا با مادر<sup>[۱۳]</sup> (شان) گفت و گو کنند. این که به دیگران کمک کنی خدا را دوست بدانند، بسیار دلگرم کننده است زیرا خود قادر به این کار نیستم. به خاطر گنج هایی که درون فرزندانم به من هدیه داده است، چه سپاسگزاری عمیق و فروتنانه ای به خداوند مدیونم.

سه روز قبل دو نفر را پیدا کردیم که بدن شان کرم گذاشته بود. رنج مسیح روی چهره های شان آشکار بود. چه فقر و حشتناکی را باید تحمل کنی، وقتی کسی تو را دوست ندارد. پس از آن که به آن ها رسیدگی کردیم باید می دیدید چقدر تغییر کردند. پیرمرد درخواست یک نخ سیگار کرد و به لطف خداوند، من دو پاکت از بهترین نوع سیگارها را در کیفم داشتم. مرد ثروتمندی، صبح آن ها را در خیابان به من داده بود. گویی خداوند می دانست که آن پیرمرد چه آرزویی دارد.

چرا این چیزهای احمقانه را برای شما می نویسم، در شرایطی که شما وظایف مهمی دارید که باید به آن ها رسیدگی کنید. شاید به این دلیل که این اولین گزارش درباره گرویدن فقرای ما به خداوند است.

اولین گزارش درباره «گرویدن فقرای ما»، گواهی بود بر عشق لطیف خداوند به یکایک آن ها. چیزی که گاه در جزئیات خود را آشکار می ساخت. مادر ترزا نمی توانست شگفتی خود را از چیزهایی که هر روز شاهد آن بود پنهان دارد.

### دلیلی برای غمگین بودن وجود ندارد

وقوف مادر ترزا به برخورداری اش از الطاف الهی در طول خدمات مذهبی و همین طور زندگی معنوی اش، در دوران های دشوار بسیار به او کمک می کرد. وی برای اسقف پیکاجی نوشت: «خدا را شکر، ما از طریق احساسات خود به فقرا کمک نمی کنیم، زیرا در آن صورت نمی دانم چه وضعی می داشتیم... برایم دعا کنید.» با این همه او از این که ترحم دیگران را نسبت به خود برانگیزد، پرهیز

می‌کرد. در نامه دیگری برای پدر نیونر، او همین تعادل روحی را از خود نشان داد:

پدر نیونر عزیز:

از دریافت نامه شما بسیار خوشحال شدم؛ همین طور از این که با وجود مشغله تان کارهای بزرگی برای کلیسای عیسی مسیح انجام داده‌اید. این که هنوز مرا به یاد دارید و برایم متأثر هستید، ولی دلیلی برای غمگین بودن وجود ندارد. او ارباب است و می‌تواند هر طور که بخواهد از سزمن خلاص شود. دیگر برای من مهم نیست، گرچه هم چنان مرا آزار می‌دهد. امروز چیزی از نوشته‌های آبوت مارمیون<sup>۱</sup> خواندم «رنج کشیدن با مسیح». زمانی که این آتش اشتیاق (عشق به خداوند) با عدم شایستگی روبه‌رو شود «نتیجه‌اش رنج کشیدن خواهد بود.» قطعاً شایستگی لازم در من وجود ندارد که این آتش این قدر درونم را می‌سوزاند. برایم دعا کنید.

مادر ترزا، با خضوع و فروتنی احساس می‌کرد که عدم شایستگی‌اش موجب چنین رنجی شده و او نیاز به تزکیه دارد. در حالی که رنج و تاریکی ملال‌آور درون او، در حقیقت توانایی بود که مادر ترزا می‌پرداخت و ناشی از نیاز او به تزکیه نبود. او با مشارکت در انجمن نجات ارواح انسانی، در واقع روش عیسی مسیح، اربابش، و همین طور مریم مقدس را دنبال می‌کرد. آن‌ها نیز عمیقاً رنج می‌کشیدند، نه برای این که از گناهان شان تطهیر شوند بلکه به خاطر نجات گناهکاران.<sup>[۴]</sup>

مادر ترزا در مکاتباتش با پدر ناکس، هدف خود را از این کشمکش بی‌امان چنین بیان کرد: «برایم دعا کنید تا دستی را که با عشق و شادمانی به هم می‌خورد بیوسم.» در عین حال او از حمایت‌های اسقف اعظم نیز سپاسگزاری کرد: «نامه شما کمک بزرگی برایم بود. کاش درون قلبم نیز چون بیرون آن گرم و پر حرارت بود. برایم دعا کنید.»

هنگام مکاتبه با اسقف پیکاجی، او تلویحاً به رنج درونی خود اشاره داشت: «برایم دعا کنید تا بتوانم شادمانه به کار خود ادامه دهم.» مادر ترزا غالباً از او

۱. Abbot Marmion، نویسنده ایرلندی کتب معنوی.

درخواست دعا می کرد که بر پاسخ «مثبت» او به خداوند تأکید دوباره ای بگذارد. «راجع به خودم چیز زیادی ندارم که بگویم. تنها می خواهم اراده مقدس او را بجا آورم، همین. گرچه به ندرت آن را درک می کنم.»

پا به پای اشاره اش به تاریکی، خاطره دلپذیر منشأ آن ندای درونی نیز به تدریج جایی در میان مکاتبات محرمانه اش گشوده بود. به عنوان مثال او از اسقف ناکس تقاضا کرد به مناسبت بیستمین سالگرد آن ندای درونی، برایش دعا کند. «لطفاً در دهم ماه سپتامبر برایم دعا کنید، یا آن گونه که خواهان آن را می نامند، روز الهام. بیست سال عنایت، مشقت و عشق.»

می دانم که این تنها ناشی از احساسات است

هرچه مشغله مادر ترزا بیش تر می شد، اشتیاقش به ملاقات با مشاوران معنوی اش بی پاسخ می ماند: «دلم می خواست برای چند ساعتی می توانستم به دیدارتان بیایم. اما خداوند اهداف خود را دارد و من به گفته شما باید خواسته او را بپذیریم. برایم بسیار دعا کنید.»

اکنون این که مادر ترزا در ملاقات با اسقف ناکس، اسقف پیکاجی یا پدر نیونر، سکوت کند به امری عادی بدل شده بود.

با ستایش خداوند و مریم مقدس

در قطار به سوی بمبئی، ۱۹۶۷/۷/۲۴

پدر عزیز:

این نشانه ای از محبت شما بود که به این جا آمدید و این همه از وقت خود را به من اختصاص دادید زیرا شما انسان های بسیاری دارید که به مراتب بیش از من حقیر تهی و ناتوان، ارزش مراقبت و توجه شما را دارند.

لطفاً مرا ببخشید که از شما درخواست کردم به این جا بیایید، بی آن که بتوانم چیزی بگویم. این به شما نشان داد که روحم تا چه اندازه از همه چیز تهی است، اما من وحشتی ندارم. او برای من کارهای شگفت انگیز بسیاری کرده است. نام او مقدس است؛ برایم دعا کنید

که در تاریکی درونم، نور خود را نیفرورزم و این خلاء را با نَفَسَم پر نکنم. من با تمام اراده‌ام عیسی مسیح را می‌خواهم.

پدر، می‌خواستم به شما بگویم چقدر روح و روانم اشتیاق خداوند را دارد، تنها او را. زندگی بدون حضور او چقدر دردناک است. همه افکارم متوجه خواهران و فقراست. آیا این پریشانی یا این افکار، دلیل عبادت من هستند؟ آن‌ها عبادت من و همه زندگی‌ام هستند.

من آن‌ها را درست به همان‌گونه که عیسی مسیح را دوست می‌دارم، دوست دارم. اکنون که عیسی را دوست ندارم به آن‌ها نیز علاقه‌ای ندارم. می‌دانم که این گفته‌ها ناشی از احساساتم هستند زیرا اراده من هم چنان به شکلی راسخ پایند عیسی مسیح، خواهرانم و فقراست.

شما در تعالیم تان درباره «پدر» صحبت کردید. من ساعت‌های متمادی در آن‌جا نشستم و فقط [گوش کردم] بی آن‌که تأثیری بر درونم بگذارد. حتی برای یک لحظه.

بسیار خوشحالم که خواهران در پونی هستند. آن‌ها کمک‌های معنوی بسیاری از شما دریافت خواهند کرد و هروقت من به آن‌جا بیایم می‌توانم با شما نیز ملاقات کنم، کار چشمگیری با انگیزه‌ای خودخواهانه در پونی در جریان است و من تصور می‌کنم کارهای مفیدی در آن‌جا برای ثروتمندان و فقرا انجام خواهد شد.

اگر چند کتاب خوب به من معرفی کنید از شما سپاسگزار خواهم شد. وقتی به کتابخانه می‌روم، سخت می‌توانم کتاب مورد نیازم را بیابم. هروقت فرصت کردید برایم شرح دهید که «یگانگی عمیق بین قلوب انسانی را با قلب عیسی مسیح چگونه برقرار می‌سازید». از دوران کودکی قلب عیسی مسیح، اولین عشق من بود. هر جمعه برایم به مفهوم عید «قلب مقدس» است. من مراسم عشای ربانی «قلب مقدس» را بسیار دوست می‌دارم، به ویژه به خاطر آن‌که موسیقی آن کلمات دهم سپتامبر را در من بازتاب می‌دهد: «حاضری این کار را برایم انجام دهی؟»

کارانجمن مبلغین نیکوکاری تنها متعلق به اوست. از این روست که تصور می‌کنم هر ستایشی که از من و کارم می‌شود<sup>۱۵۱</sup> در روحم ثبت نمی‌گردد، فقط به دلیل او. هنگام کار او را در دهم سپتامبر به خاطر داشته باشید. اطمینان دارم او یک بار دیگر خواهد آمد. پیش از مرگم، و من صدای او را خواهم شنید.

خواهران ما در پونی توبه‌شنوی پرهیزکاری دارند. برای شان نگران نیستم. اگر آن‌ها خوب راهنمایی شوند کارهای بزرگی انجام خواهند داد.

قرار است شب بیست و ششم، سفری به امراتنی، داشته باشم و از آن جا به بوپال، اجانسی، آگرا،<sup>۲</sup> دهلی و آمبالا<sup>۳</sup> خواهم رفت. سپس به خانه برمی‌گردم. برایم دعا کنید تا هر جا که می‌روم همه چیز را به عیسی مسیح واگذار نمایم. اگر برایم نامه نوشتید لطفاً آن را به کلکته ارسال نمایید. زیرا امیدوارم تا دهم اوت آن جا باشم. لطفاً برایم دعا کنید.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن

مادر ترزا ضمن عذرخواهی مجدد از این که به دلیل «خلاء درونی» نتوانسته بود با او صحبت کند، گفت که آگاهی اش از این که خداوند «کارهای شگفت انگیزی در حق او انجام داده است» نشان دهنده این حقیقت است که خداوند در این کار نقش دارد؛ درست مانند مریم مقدس که در نیایش خود از خداوند به خاطر الطافش ستایش کرده بود - مادر ترزا از نفس این خلاء وحشت نداشت، بلکه بیش تر از آن نگران بود که این امر موجب شود او جای خالی خداوند را با چیزی غیر از او پر کند.<sup>۴</sup>[۱۶]

عطش مادر ترزا برای عیسی مسیح، جست و جویش برای کمک گرفتن در این مورد که «بتواند یگانگی عمیق بین قلوب انسانی و قلب عیسی مسیح» برقرار سازد، درخواستش برای آگاهی بیش تر درباره «یگانگی»، اهمیت نوری را که او از دوران کودکی در خود حس می‌کرد بیش تر آشکار می‌سازد. «از کودکی قلب عیسی مسیح اولین عشقم بود.» عیسی مسیح عشق اول و تنها عشق مادر ترزا بود، رابطه‌ای که در مراحل مختلف زندگی عمیق تر شده بود. قلب او با شور و

۱. Bhopal: شهری در مادیاپرادنی هند.

۲. Agra: شهری در شمال هند.

۳. Ambala: ناحیه‌ای در شمال شرقی هاریانای هند.

۴. Magnificat: روح خداوند را تجلیل می‌کند (نیایش حضرت مریم).

شوق منحصر به فردی تا روز مرگ<sup>(۱۷)</sup> به سوی عیسی مسیح کشیده می شد. یکی از بهترین توصیف ها برای مادر ترزا این است که او زنی بود «که کاملاً با شور و شوق، دیوانه وار عیسی مسیح را دوست می داشت.»

من هرگز تردیدی نداشتم، حاضری این کار را برایم انجام دهی؟ این ها کلماتی بودند که در طول سفر مادر ترزا در قطار به سوی دارجلینگ (۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶)، عیسی مسیح از او پرسیده بود. مادر ترزا در گفت و گویا عیسی مسیح مفهوم آن ندا و آن موهبت الهی برای مبلغین نیکوکاری را درک کرد. این قطعیت که این ندا متعلق به عیسی مسیح است و این کار مطلقاً به او تعلق دارد، مادر ترزا را در طول همه آن سال های تاریخ همراهی کرده بود. حتی زمانی که او احساس می کرد یقینش را به خداوند از دست داده، باز نمی توانست اعتبار آن تجربه را زیر سوال ببرد.

روزنامه نگاری با پافشاری درباره تجربه غیر عادی «کسی که خداوند مستقیم با او گفت و گو کرده است» از او پرسید: «حتی لحظه ای هم دچار تردید نشدید؟ حتی خود مسیح هم گاه در جسمانی<sup>(۱۸)</sup> دچار شک می شد.» مادر ترزا با قاطعیت به او جواب داد:

نه، هیچ تردیدی در کار نبود. او تنها برای يك لحظه دچار سردرگمی شد. مسیح نیز يك انسان بود و این امری طبیعی بود. لحظه ای که می پذیرید، لحظه ای که خود را تسلیم می کنید. این یعنی اعتقاد راسخ. این ممکن است برای شما حتی به معنای مرگ باشد، این طور نیست؟ اعتقاد زمانی پیش می آید که شما خود را تسلیم می کنید. پس در آن لحظه دیگر تردیدی وجود ندارد. زمانی که عیسی مسیح گفت: «پدر، من در خدمت تو هستم، هر چه می خواهی بکن»، او پذیرفته بود که این عذاب او خواهد بود. او نیز همه آنچه را که من و شما به عنوان يك موجود بشری حس می کنیم احساس

۱. Gethsemane: جایی نزدیک اورشلیم، ناحیه ای که عیسی مسیح در آن دستگیر شد.



می‌کرد. به این دلیل است که او در همه چیز به ما شباهت داشت مگر گناه ... [اگر سردرگمی هم چنان پا برجا بماند] زمانی است که باید زانو بزنید، نه؟ هنگام چنین عبادتی، خداوند شما را فریب نخواهد داد زیرا آن دعا از درون شما برمی‌خیزد. این لحظه‌ای است که شما بیش از همیشه او را می‌خواهید. يك بار وقتی خدا را درون خود بیابید حضور او همیشگی خواهد بود. در این تردیدی وجود ندارد. شما می‌توانید به سایر چیزها تردید کنید، این طور نیست؟ اما این تردید هرگز به سراغ‌تان نخواهد آمد. من هرگز تردید نداشتم و یقین دارم که این اوست، نه من. این کار اوست، نه من. من تنها در اختیار او هستم. من بدون او قادر به انجام کاری نیستم. با این همه خداوند نمی‌تواند برای کسی که درونش «مملو» است کاری کند. شما باید به کلی تهی باشید و بگذارید او هر چه را می‌خواهد انجام دهد. این زیباترین بخش کار خداوند است، نه؟ قادر متعال بودن و در عین حال، خود را بر کسی تحمیل نکردن.

### همان کسی باش که عطش او را فرو می‌نشاند

قلبم انتظار سرزنش و اندوه داشت. در جست‌وجوی کسی بودم که با من سوگواری کند ولی هیچ‌کس را نیافتم. در جست‌وجوی کسی بودم که مرا دلگرمی دهد اما کسی را نیافتم.<sup>[۱۹]</sup>

این سرود مذهبی که در مراسم عشای ربانی «عید قلب پاك»، هنگام ادای نذورات و عید پاك خوانده می‌شد، مادر ترزا را به یاد آن رویارویی مهم و خطیر در قطار با عیسی مسیح می‌انداخت و این «یگانگی با او» برایش چالش عمده‌ای بود. سال‌ها بعد مادر ترزا روی کارت مقدس «چه او مو<sup>[۲۰]</sup>» که این کلمات روی آن نقش بسته بود، «در جست‌وجوی کسی بودم که به من آرامش دهد ولی چنین کسی را نیافتم»، نوشت: «همان کس باش.» او دوست داشت برای به یاد آوردن آن ندا مرتب به این کارت نگاه کند و نسخه‌های تکثیر شده‌ای از آن را به

۱. بخشی از یکی از سرودهای مذهبی (۶۸:۲۱) مزامیر.

۲. Ecce Homo: نگاره‌ای از عیسی مسیح که تاجی از خار بر سر دارد.

میریدانش داده بود تا برای دلگرمی همراه داشته باشند. او به خواهرانش می‌گفت:

به عیسی مسیح بگو «من آن کس خواهم بود که به تو آسایش، دلگرمی و عشق خواهد داد.» او نیز بسیار دعا کرد و بعد در پی کسی برآمد تا به او دلگرمی بدهد، اما هیچ کس نبود. من همواره این جمله را می‌نویسم. «دنبال کسی بوم که به من آرامش دهد ولی چنین کسی را نیافتم.» سپس نوشتم «بیا و همان کس باش.» اکنون شما همان باشید، آن که رنج‌هایش را با او قسمت می‌کند. برای آرامش او، برای دلگرمی او، بیایید دعا کنیم مریم مقدس به ما کمک کند مفهوم این را دریابیم.<sup>[۱۱]</sup>

یکی از خواهران اندرز دیگری را به خاطر آورد:

همان باش. همان کسی، که عطش عیسی مسیح را فرو خواهد نشاناند. به جای آن که بگویی «تشنه‌ام» بگو «همان کس باش»، هرچه فکر می‌کنی اراده خداوندی است، همان را انجام بده تا همان کسی باشی که عطش عیسی مسیح را فرو می‌نشاناند.

از آن جا که افتتاح هر مؤسسه برای مادر ترزا به منزله دهم سپتامبر دیگری بود، این سؤال که «آیا این را برایم انجام خواهی داد؟» نیز قلب او را احاطه کرده بود، چطور می‌توانست از انجام این خواسته سرپیچی کند؟

خاطره کلمات عیسی مسیح به او قدرت می‌داد برخود تسلط یابد و با تلاش برای برافروختن عشق خداوند در قلب انسان‌ها، به رغم تاریکی دردناک درونش، به عیسی مسیح دلگرمی دهد. مادر ترزا آرزو می‌کرد مسیح بازگردد و «همان کسی» باشد که به او برای رسیدگی به فقیرترین برادران و خواهرانش آرامش می‌بخشد. زیرا مادر ترزا حس می‌کرد تنها در میان فقر است که آلام مسیح تسکین می‌یابد. او برای دوستش آلین نوشته بود:

از نامه مورخ ۸/۲۵ تو بسیار سپاسگزارم. نامه بسیار زیبایی است. بله، اگر به روح تعالیم عیسی مسیح باز می‌گشتم، اگر آن زندگی عشای ربانی را زندگی می‌کردیم، اگر می‌دانستیم که کالبد او به چه مفهوم است، این همه رنج نمی‌کشیدیم و آلام مسیح به مفهوم واقعی آرام می‌گرفت. برای کلیسا باید بسیار دعا کنیم، همه کلیساهای دنیا و

دنیای موجود در کلیساها. این جا در هندوستان ما هم چنان با خشکسالی می جنگیم و همین طور با کمبود غذا و سیلاب هایی که بسیاری از نقاط را در خود فرو برده است. رنج های فراوان، ناسازگاری های بسیار که باعث آن همه دشمنی می شود و هر چه که از دشمنی ناشی می شود. خدا را شکر پدر مقدس ما، امسال را سال ایمان نامیدند. حقیقتاً هیچ گاه به قدر حالا به این ایمان نیاز نداشتیم. اگر همه چیز خوب پیش برود قرار است در تاریخ هفدهم سپتامبر به آفریقا سفر کنیم. اما با شرایطی که این جا هست بعید می دانم بتوانم این روزها از خانه دور باشم. نباید برای جیم سوگوار باشیم. او نزد خداست. ما نیز این جاییم تا در نهایت به آن جا برویم، به خانه خدا، در آن جا هیچ اندوهی وجود ندارد. هیچ چیزی به جز صلح. جایگاه صلح واقعی.<sup>[۱۳]</sup> پس چرا باید غمگین باشی اگر اکنون صلح همراه اوست؟

خدا را شکر که ما در اختیار او ایم. او خود از ما محافظت خواهد کرد. تنها باید کورکورانه به او اعتماد کنیم.

### اشتیاق فراوان برای خداوند و مرگ

اعتقاد به مشیت الهی باعث شده بود که مادر ترزا جنبه خوب قضایا را ببیند. او دریافته بود که در هر رنج و محنتی فرستی برای رشد معنوی وجود دارد. مادر ترزا در نامه ای خطاب به یک دوست نوشت:

برادر زاده تو مانند بسیاری دیگر در این روزهای سخت و اندوهبار جنگیدن برای اعتقاد، در حال گذراندن دوران تزکیه است. اگر تنها به عیسی مسیح بیاویزد، با توسل به عشای ربانی، از این تاریکی با روشنایی تازه ای بیرون خواهد آمد: انوار عیسی مسیح. هم چنان که مؤسسه کوچک ما رو به گسترش می رود باید دعا کنی. ما باید هر چه بیش تر و بیش تر شعاعی از نور، روشنی و زندگی او باشیم. عشق او به فقرای زاغه نشین.

مادر ترزا از فرصت هایی که برای گفت و گویا پدر نیونبره دست می آورد سپاسگزار بود. گرچه هیچ چیز تازه ای درباره شرایط درونی خود نداشت تا به او عرضه کند. چیزی مگر عزم راسخ خود برای حرکت رو به جلو، به رغم هزینه ای

که ممکن بود برایش داشته باشد.

خدا را شکر می‌گویم که به من فرصتی داد با شما گفت‌وگو کنم. احساس می‌کنم حال من بهتر است. می‌دانم که اگر من به وعده‌ام وفا کنم او نیز به پیمان خود پایبند خواهد ماند. می‌خواهم او را چنان دوست بدارم که تا پیش از این هرگز کسی او را چنان دوست نداشته است. عشقی لطیف، شخصی و صمیمانه. برایم دعا کنید.

از آن جا که عشق مادر ترزا به خداوند روز به روز شعله‌ورتر می‌شد، درد جدایی از او نیز برنده‌تر می‌گردید. در این کشمکش مدام، مادر ترزا احساس می‌کرد که به پشتیبانی خداوند و مردم هردو نیازمند است. او به اسقف پیکاچی چنین یادآوری کرد:

بسیار غیر معمول است که شما برای کریسمس برایم نامه نفرستید. همین‌طور به نامه‌هایم نیز جواب ندهید. شاید هم وقتی نامه‌هایم به دست‌تان رسید، شما در جمشید پور نبودید. امیدوارم سری به کلکته بزنید تا بتوانم سرفرصت با شما گفت‌وگو کنم. نمی‌دانید چقدر آرزوی دیدار خداوند و مرگ را دارم. برایم دعا کنید تا از شادمانی خداوند به عنوان نیروی درونی‌ام کمک بگیرم.

اشتیاق دیدار خداوند و آرزوی مرگ، دوروی یک سکه بودند. برای مادر ترزا مرگ به مفهوم «رفتن به خانه خدا» بود و اکنون که اشتیاق به داشتن او دیگر غیر قابل تحمل شده بود و نور امیدی هم در انتهای راه به چشم نمی‌خورد، مادر ترزا آرزوی ابدیت می‌کرد، نه به دلیل پایانی بر رنج‌هایش، بلکه به امید یگانگی با او.

**خوشحال باش، زیرا ما آلام مسیح را قسمت کرده ایم**

از زمانی که مادر ترزا مأموریتش را در میان فقرا آغاز کرده بود، حدود ۲۰ سالی می‌گذشت. در این مرحله او به ندرت دربارهٔ ظلمت درونش حرف می‌زد اما هرگز فرصت را برای ایجاد پیوند بین واقعیت رنج بشری، که روزانه شاهد آن بود، و آلام عیسی مسیح از دست نمی‌داد. قلبش با «او» یکی بود.

زخم‌های عیسی مسیح چنان بر روح مادر ترزا نقش بسته بود که آن‌ها را از خود می‌دانست. از مشاهده رنج آن‌هایی که دوست‌شان داشت رنج می‌کشید اما هم‌زمان سعی داشت ارزش رنج‌های انسانی را به عنوان مشارکت در آلام عیسی مسیح بالا ببرد. او در اوت سال ۱۹۶۹ نوشته بود:

شعله ایمان را در وجودت همواره روشن نگه دار، زیرا تنها راه دستیابی به خداوند، عیسی مسیح است. او تنها حیاتی است که درون ما جریان دارد. او تنها نوری است که تاریکی را روشن می‌کند. مسیح هرگز ما را فریب نمی‌دهد. نگران نباش. سردردها آن قدر مرا آزار نمی‌دهد. تنها صبح‌ها احساس خستگی می‌کنم اما این در مقابل رنج فقرا که هیچ تسکینی برای آن وجود ندارد ناچیز است. قلبم از این‌که همه شما این قدر برای من و قلب عیسی مسیح عزیز هستید و این قدر رنج می‌کشید اندوهگین است، اما خوشحال باشید زیرا ما آلام مسیح را با او تقسیم می‌کنیم و با این کار بار دیگریه دنیا تأکید می‌کنیم که عیسی مسیح در کلیسایش دیروز، امروز و فردا یکسان خواهد بود.

این گفته عیسی مسیح در انجیل متی، «کوچک‌ترین کاری هم که انجام دهید برای من انجام داده‌اید»، چون صخره‌ای بود که بنای اعتقادی مادر ترزا بر آن استوار بود. مادر ترزا با اطمینان از این‌که عیسی مسیح او را فریب نخواهد داد، به این کلام آویخته بود. حضور او در میان فقرا، نوری در شب‌های مادر ترزا بود. او برای دوستش آیلین نوشت:

راجع به خودت خیلی کم نوشته بودی. مطمئنم که قلبت لبریز است. اما تو نیز چون من هستی که مسیح فریض نمی‌دهد، بنابراین کمترین کاری که انجام می‌دهیم برای اوست. بگذار رضایت خاطر پروردگار، وسیله قدرت تو باشد زیرا تنها راه اوست که ارزش دنبال کردن و دوست داشتن دارد. بی‌صبرانه در انتظار دیدارت هستم. انگار از آخرین باری که تو را دیدم سال‌ها می‌گذرد. اگر ما چنین حسی داریم، نمی‌دانم عیسی مسیح آن روزهای دشوار را چگونه گذرانده است. روزهای تاب آوردن این زخم‌های پنهان، در سکوت.

اگر می دانستی چقدر آرزو دارم که بتوانم شعله عشق و صلح را در دنیا بیفروزم. برایم دعا کن تا شاید او از من تمام و کمال بهره گیرد.

### اوراهش را یافته بود

از نامه‌ای که مادر ترزا در نوامبر ۱۹۶۹، برای پدر نیونر نوشته بود چنین برمی آید که چیزی در روح او تغییر نکرده بود.

از این که به یادم بودید از شما سپاسگزارم. نامه شما که با عباراتی از سن جان آغاز شده بود بسیار دلپذیر بود. مطمئنم که از شنیدن این موضوع شگفت زده خواهید شد که آثار قدیس جان کراس از جمله کتاب‌هایی اند که کمی آن‌ها را درک می‌کنم و گاهی از خواندن آن‌ها لذت می‌برم. آثار او مرا هرچه بیش تر مشتاق خداوند می‌سازد و باز رویاروشدن با آن حس دردناک، حس ناخواسته بودن از جانب او.

از آن جا که مادر ترزا چیزی برای گفتن نداشت، می‌توانست بدون پشتیبانی مرشدان معنوی اش به راه خود ادامه دهد. در این دوران، مکاتبات او با پدر نیونر تقریباً قطع شده بود. حتی زمانی هم که برایش نامه می‌نوشت بیش تر گزارشی درباره فعالیت‌های انجمن بود تا کلامی درباره احوالات شخصی اش. پدر نیونر خود می‌دانست که مادر ترزا چه شرایطی دارد. چنان که بعدها گفته بود:

من سالیانی در دور با مادر ترزا در ارتباط بودم. چند نوبت هم به طور اتفاقی در کلکته او ملاقات کردم. او در نامه‌هایش غالباً به ظلمت درونی اش اشاره می‌کرد که به طور مداوم ادامه داشت. بعدها احساس کردم او راه خود را یافته و دیگر به حمایت‌های من نیازی ندارد. بنابراین مکاتبات ما قطع شد. با این حال من نامه‌های او را که بازتابی از زندگی درونی اش بود، در این سال‌ها نزد خود نگاه داشتم.<sup>۱۲۱</sup>

در نامه‌هایی هم که مادر ترزا به اسقف پیکاجی، که اکنون اسقف اعظم کلکته بود،<sup>۱۲۲</sup> می‌نوشت، دیگر اشاره‌ای به آن تاریکی نمی‌کرد. در نامه‌های او در این دوران بیش تر گزارش فعالیت‌ها می‌آمد. اما مادر ترزا در نامه‌ای که در ۲۱

دسامبر ۱۹۶۹ برای او نوشت، به تاریخ مهمی در زندگی اش اشاره کرد: «در چنین روزی در سال ۱۹۴۸، برای اولین بار به سراغ زاغه نشینان رفتم. اولین ملاقاتم با عیسی مسیح که در هیئت فقرا ظاهر شده بود. برایم دعا کنید.»

چه تفاوت فاحشی بود بین اولین روزی که به عنوان راهبه‌ای تنها، به کار در بین زاغه نشینان پرداخته بود با امروز که او انجمن مذهبی موفقی را که اکنون دو شعبه داشت، اداره می‌کرد. در آغاز او تنها وعده خداوند را با خود به همراه داشت، اما بیست و یک سال بعد، حدود ۳۰۰ خواهر در کنارش بودند. او می‌دانست که این کار خداست. گرچه به نظر می‌رسید که عیسی مسیح او را فراموش کرده و از خود رانده است، مادر ترزا به او که در رنج فقیرترین فقرا، خود را پنهان ساخته بود خدمت می‌کرد؛ و از طریق رنج مادر ترزا بود که عیسی مسیح شعله عشق خود را در قلب فقرا برمی افروخت.

## فصل دوازدهم

خداوند می خواهد با نشان دادن این خلاء عظمت خود را آشکار کند

ایزاری در دستان او

من از فروتنی بسیار او و ناچیز و تهی بودن خود شگفت زده می شوم؛  
من باور دارم که این همان جایی است که من و عیسی مسیح بایکدیگر  
ملاقات می کنیم. او همه چیز من است و من تنها فرزند کوچک اویم؛  
ناتوان، تهی و ناچیز. — مادر ترزا

در سال ۱۹۷۵، مؤسسه مبلغین نیکوکاری با حدود بیش از هزار خواهر مبلغ در  
هشتاد و پنج بنیاد وابسته در پانزده کشور، بیست و پنجمین سال فعالیت های  
انجمن را جشن گرفتند. موفقیت مؤسسه طی این سال ها و گسترش شعبات  
این انجمن، موجب توجه روزافزون رسانه های جمعی دنیا به مادر ترزا و کاری  
بود که او در زاغه های کلکته آغاز کرده بود. گرچه طی شش سال گذشته او  
هیچ اشاره ای به شرایط خود نکرده بود اما تاریکی درونش ادامه داشت و روح او را  
هم چنان در خود می فشرد.

در همین دوران بود که مادر ترزا با پدر مایکل و ندرپیت، عضو گروه کشیشان  
قلب مقدس، ملاقات کرد. در اکتبر سال ۱۹۷۵، پدر و ندرپیت در حالی که  
در خیابانی در رم سرگرم قدم زدن بود، متوجه مادر ترزا شد که به اتفاق یکی از  
خواهران در صف اتوبوس ایستاده بودند:

بلافاصله وسوسه شدم به سراغش بروم اما به خود گفتم زن بیچاره را راحت بگذار، همه



مرتب به او خیره می‌شدند، قلبم به شدت می‌زد اما به راهم ادامه دادم. اما باز با خود فکر کردم او يك قدیسه است و من يك گناهكار، بهتر است این گناهكار نزد قدیسه بروم و از او درخواست دعا کند.

پدر به سمت مادر ترزا برگشت و بعد از خوش و بش کوتاهی، مادر ترزا به روش معمول خود از پدر و ندر پیت خواست، دو روز دیگر برای خواهان تازه وارد دربارهٔ آثار دعا و نیایش يك جلسه سخنرانی برگزار نماید. به دنبال برگزاری این جلسه، در صومعه‌ای در حوالی رم، پدر و ندر پیت دعوت مادر ترزا را برای موعظه در دوران عزلت‌گزینی در ماه نوامبر پذیرفت.

### چهرهٔ مرا مقابل عیسی مسیح به خاطر داشته باشید

اولین نامهٔ مادر ترزا برای پدر و ندر پیت، در حقیقت یادداشتی بود که او در این دوران عزلت‌گزینی نوشته بود. او ضمن اعتراف به خلاء درونی و ناچیز بودن خود، از پدر سؤال کرده بود که در چنین شرایطی تلاش برای دریافت کمک معنوی، چه سودی می‌تواند داشته باشد. مادر ترزا در حالی که از او درخواست می‌کرد برایش دعا کند تلویحاً به عهد پنهانی که سبب درد درونی‌اش بود اشاره کرد:

### پدر مایکل عزیز

خداوند شما را به خاطر عشقی که به تك تك ما بخشیدید دوست می‌دارد. از موهبت رساندن عشق عیسی مسیح به همهٔ کسانی که با شما مواجه می‌شوند لذت ببرید. اگر می‌توانستم برای برخورداری از کمک معنوی، رو به شما بیاورم بسیار خرسند می‌شدم. اما من مطلقاً موجودی بسیار تهی و ناچیزم؛ تنها عیسی مسیح می‌تواند برای دوست داشتن کسی چون من، آن قدر خم شود. برایم دعا کنید که در مقابل خواست عیسی مسیح بر قلبم یا زبانم کلمهٔ «نه» جاری نشود.

— ارادتمند به عیسی مسیح

ام. ترزا — م. ن.

برداشت پدر و ندر پیت از این نامه و همین طور دیدارهای بعدی اش با مادر ترزا، تردیدی دربارهٔ پرهیزکاری و همبستگی او با خداوند در پدر باقی نگذاشت.

هر وقت مادر ترزا را ملاقات می کردم، آن نگرانی از وجودم رخت برمی بست و بلافاصله احساس راحتی می کردم؛ او نور آرامش و شادمانی از خود می تابانید، حتی زمانی که دربارهٔ تاریکی درونش با من حرف می زد. بسیار شگفت زده می شدم وقتی می دیدم کسی که با مردم رنج دیده زندگی کرده و خود چنان ظلمتی را درونش تجربه می کند، می تواند لبخند بر لب بیاورد و موجب خوشحالی شود. می توانم با اطمینان بگویم که با وجود چنان عشق و صداقتی، من حضور خداوند را در او احساس می کردم. چاره ای نداشتم جز این که فکر کنم خداوند در بهشت انتظارش را می کشد. نشانی حقیقی از خداوند. در عین حال باید بگویم هم زمان، مادر ترزا صادق ترین موجودی بود که در تمام عمر دیده بودم.

این روحیهٔ توأم با عمل گرایی، در نحوهٔ ادارهٔ انجمن مذهبی اش خود را آشکار می کرد و موجب می شد او با خواسته های بی شمار در درون و بیرون خانواده مذهبی اش رویه رو شود. به رغم فعالیت های متعدد، سفرهای مداوم برای بازدید از شعبات تازه تأسیس انجمن، نیازهای روزافزون فقرا که او همه روزه شاهد آن بود و ادامهٔ ظلمت دیرپایی که او را آزار می داد، وفاداری اش به دعا و نیایش هم چنان قاطع و بی قید و شرط بود.

پدر مایکل عزیز

نامهٔ شما به مناسبت کریسمس و هم چنین نامهٔ دوم (۲۶ فوریه) مرا بسیار خوشحال کرد، به ویژه، به خاطر پیشکشی که مرتب برابم ارسال می دارید. برابم دعا می کنید. فکر می کنم من نیز متقابلاً چنین می کنم.

مرا به خاطر تأخیر در پاسخ نامه تان ببخشید. فرصتی پیش نیامد. تمام ژانویه در مسافرت بودم، سفری به جنوب [هندوستان]. تمام ماه فوریه به کلکته و اطراف سفر کردم و اکنون قرار است به مدت دو هفته برای اتمام کار خوابگاه ها سری به جنوب بزنم.

غالباً بلافاصله پس از مراسم مس، ساعتی را به عیسی مسیح اختصاص می‌دهم. به این ترتیب می‌توانم قبل از آن‌که خواهران و سایر افراد وقتم را بپرکنند دو ساعتی را با او بگذرانم. به عیسی مسیح فرصت می‌دهم اولین کسی باشد که مرا به کار می‌گیرد. شما به زیبایی درباره‌ی تھی بودن ما و سرشار بودن خداوند می‌نویسید. آندیشیدن به این‌که این دو کاملاً از یکدیگر جدا هستند و تنها فروتنی خداوند باعث یگانگی آن‌ها شده است... خدای من. به مسرت برخورداری از عشق عیسی مسیح برای خود و برای من ادامه دهید.

— ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

وفاداری انعطاف‌ناپذیر مادر ترزا به عبادت، از فضایی بود که از دوران اقامت در لورتو مورد توجه خواهران قرار گرفته بود. اولین گروه از مریدان او نیز به این تعهد پایبند بودند. این روش او نسل‌های بعدی مبلغین نیکوکاری را نیز تحت تأثیر قرار داد. یکی از مریدانش می‌گفت:

در سال‌های آخر، بسیاری از بازدید کنندگان ضمن دیدار از کلیسای کوچک ساختمان مرکزی، مسحور مراسم دعای مادر ترزا می‌شدند. آن‌ها هم آن‌جا می‌نشستند و محو تماشای مادر ترزا می‌شدند که غرق در نیایش بود. شنیدن صدای بلند و واضح مادر ترزا به هنگام دعا یا خیره شدنش به محراب، نشانه‌ای از یگانگی او با خداوند را در ذهن حاضران تداعی می‌کرد، گرچه تعداد اندکی می‌دانستند که او برای دهه‌ها از این یگانگی حاصلی نبرده است.

در واقع یکی از مهم‌ترین چالش‌های این تاریکی، احساس فقدان حضور خداوند در عبادات مادر ترزا بود، چیزی که مادر ترزا حسرت آن را می‌کشید. در سپتامبر ۱۹۵۹، او بنابه درخواست پدر بی‌کاجی برای عیسی مسیح چنین نوشت:

دیگر دعا نمی‌کنم. من تنها کلماتی را در جمع عبادت کنندگان تکرار می‌کنم و بیش‌ترین تلاشم را به کار می‌برم تا حلاوتی را که باید در این کلمات وجود داشته باشد،

بیرون بکشم. اما دعای همبستگی دیگر وجود ندارد. دیگر دعا نمی کنم، روحم با تو یکی نیست.<sup>[۱]</sup>

هم زمان نیایش هایی که او آن ها را تحت عنوان «به شکل هولناکی بی روح و یخ زده» دسته بندی می کرد، برای دیگران بسیار مؤثر بود و الطاف بی شماری را شامل حال آن ها می گرداند.

یکی از نامه های مادر ترزا، نحوه نیایش او را در این سال های غرق در ظلمت نشان می دهد: «بسیاری از اوقات، هنگام نیایش چهره آن هایی را که ملاقات کرده ام مقابل دیدگانم ظاهر می شود و من آن ها را هنگام دیدارم با عیسی مسیح با خود همراه می کنم. این کار را همان گونه که من برای شما انجام می دهم، برایم انجام دهید. هنگام گفت و گویا عیسی مسیح چهره مرا به یاد آوردید.»

#### این قدر ناتوان، نهی و ناچیز

مادر ترزا در نامه هایش خطاب به پدر و ندرپیت، به جزئیات رنج های درونش، آن گونه که آن ها را برای مرشدان معنوی سابق خود آشکار می ساخت، نمی پرداخت. تنها اشاراتی کوتاه بود، با این حال در نامه هایی که درباره فعالیت انجمن می نوشت، کم و بیش مسائلی آشکار می شد. پدر و ندرپیت بعدها می گفت: «[نامه های او] چیزهای زیبایی را در خود بازتاب می داد، گاه نیز به این خلاء درونی و تاریکی اشاراتی می کرد. البته نه در تمام نامه های مادر ترزا بلکه از مضمون بعضی از آن ها می شد به چنین چیزی پی برد.»<sup>[۱]</sup>

رمز و راز عظمت خداوند و خلاء درونی، مضمونی مکرر در گفته ها و نوشته های مادر ترزا بود و ناچیز بودن او به عنصری اساسی در ارتباطش با خداوند، با دیگران، در دعاها و همه اجزای زندگی اش بدل شده بود. او حتی شهرت روزافزونش را تنها به این دلیل که آن را کاری از جانب خداوند می دانست می پذیرفت. او با ناچیز شمردن خود، نه ادعا و نه آرزو می کرد که

پلی بین خداوند و انسان‌ها بدل شود. تا آن‌ها را به رستگاری و همین‌طور به خداوند برساند. از این رو حتی در کوچک‌ترین کاری که انجام می‌داد مایل بود درباره عیسی مسیح حرف بزند. مردم می‌گفتند «بعد از دو دقیقه، او صحبت را به عیسی مسیح می‌کشانند.» می‌توانم بگویم او چون خط سرنوشت از زندگی مادر ترزا عبور می‌کرد.

لازمهٔ مجذوب عیسی مسیح شدن، این بود که مادر ترزا خود را فراموش کند. او به خواهرانش گفته بود: «تنها زمانی که تهی بودن و خلاء درونی خود را حس کنیم، خداوند می‌تواند ما را از خود لبریز سازد. زمانی که از خداوند لبریز شویم می‌توانیم خداوند را به دیگران برسانیم، به دلیل آنکندگی قلب است که زبان لب به سخن می‌گشاید.»<sup>[۶]</sup>

مکاتبات مادر ترزا با پدر و ندر بیت، اشتیاق قلبی او را بازتاب می‌داد. عشق عمیقش به عیسی مسیح به رغم فقر و ناچیزانگاشتن خود.

#### پدر مایکل عزیز:

امیدوارم حال تان خوب باشد و عشق شما به عیسی مسیح در حال فزونی و ثمربخش. شما باید بسیار دعا کنید تا اجتماع کاملاً در خدمت کلیسا قرار گیرد. به همراه این نامه، متن نیایش عیسی مسیح را که برای خواهران نوشته‌ام برای تان ارسال می‌دارم. آن‌ها تصمیم دارند آهنگی روی آن تنظیم کنند. شاید در ماه اوت وقتی سراغشان می‌روید بتوانید به آن‌ها کمک کنید.

عشق من به عیسی مسیح با سادگی هرچه بیش‌تر و به نوعی شخصی، رو به فزونی است درست مانند فقرمان. من سعی می‌کنم فقرم را بپذیرم: ناچیز بودن، ناتوانی و عدم ظرفیتم را برای قبول عشقی بزرگ. با این همه می‌خواهم عیسی مسیح را با عشق مریم مقدس و پدر او را با عشق عیسی مسیح دوست بدارم. می‌دانم که برایم دعا می‌کنید. مایلم او با من احساس راحتی کند. نگران احساساتم نباشد، تا زمانی که او احساس آرامش می‌کند نمی‌خواهم نگران ظلمتی باشد که او را درون من احاطه کرده است. دیگر این که، به رغم همه چیز عیسی

برایم همه چیز است و هیچ کس جز او را دوست نمی دارم. روز بیست و پنجم برایم دعا کنید.

— ارادتمند عیسی مسیح (۱۷)

ام. ترزا — م. ن.

تا اواخر دهه هفتاد، افکار نگران کننده ای که در اوایل دهه پنجاه او را سردرگم می کرد و یا در دهه شصت او را عذاب می داد، جای خود را به آرامش و متانت داده بود. مادر ترزا در ارتباطش با عیسی مسیح می خواست او احساس راحتی کند و حتی نگران احساسات مادر ترزا نباشد. در شرایطی که تاریکی دردناک ادامه داشت، رضایت خاطر عمیقی از کردار و گفتار مادر ترزا بیرون می تراوید. او قادر بود برداشت خود را به دیگران منتقل کند و از آن ها نیز بخواهد خود را یکسره تسلیم کنند. چیزی که به خوبی از نامه ای که تقریباً دو سال قبل برای یکی از کشیشان نوشته بود آشکار است:

#### همکار عزیز عیسی مسیح

شما به عیسی مسیح «آری» گفته اید و او قول و قرار شما را پذیرفته است. کلام خداوند بدل به انسان شد، فقرا و قول شما به خداوند، بدل به عیسی مسیح، فقرو خلاء دردناکی شد که درون خود احساس می کنید. خداوند نمی تواند چیزی را که پر است تکمیل کند، او تنها قادر است خلاء را پر کند. فقر مطلق و «بله» گفتن شما، سرآغاز قبول تهی شدن است. این که چقدر برای بخشیدن داریم مهم نیست، آنچه اهمیت دارد این است که چقدر «تهی» هستیم. بدین گونه است که می توانیم به طور کامل او را پذیرا شویم و بگذاریم زندگی اش را از طریق ما زندگی کند.

او می خواهد از طریق شما اطاعت کامل خود را از خواست پدرش دوباره زندگی کند. بگذار چنین کند. تا زمانی که او درون شما احساس راحتی می کند مهم نیست که شما چه حسی دارید. چشمان خود را بروی خویشتن خود فرو بندید و از این که چیزی ندارید احساس خرسندی کنید. از این که چیزی نیستید و این که نمی توانید کاری کنید هر زمان که تهی بودن شما را می ترساند، لبخند سخاوتمندانه ای بروی عیسی مسیح بزنید.

این فقر عیسی مسیح است. شما و من باید بگذاریم او درون ما و از طریق ما در این جهان زندگی کند.

به بانوی ما بیاویزید. زیرا او نیز پیش از آن که از آن لطف لبریز شود، از عیسی مسیح لبریز شده و آن ظلمت را تجربه کرده بود. «چگونه چنین چیزی ممکن است؟» در همان لحظه ای که او گفت «آری»، باید به شتاب می رفت و عیسی مسیح را به جان و خانواده او تقدیم می کرد.<sup>۱</sup> سعی کنید عیسی را با رفتار خود به عنوان يك نمونه به انسان ها تقدیم کنید نه با حرف، بلکه با عشق خود به عیسی مسیح با تاباندن پرهیزکاری او و با پراکندن شمیم عشق او به هر جا که قدم می گذارید.

از حضور عیسی مسیح به عنوان يك عامل قدرت در خود لذت ببرید. هر چه به شما می بخشاید، بپذیرید و آنچه را می ستاندن با لبخند سخاوتمندانه ای تقدیم کنید. شما به او تعلق دارید. بگویید من به تو تعلق دارم و اگر مرا تکه تکه کنی، هر جزء از وجودم باز به تو تعلق خواهد داشت. بگذارید عیسی قربانی و کشیش درون شما باشد.

من سفرم را برای سرکشی به خوابگاه های مان در سراسر هند آغاز کرده ام. اوقات خوشی دارم. من و عیسی مسیح هم سفر قطار هستیم. برابم دعا کنید، هم چنان که من برای نان دعا می کنم. — ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

این کلمات نگاهی گذرا بر روشی است که مادر ترزا طی این سال های طولانی ظلمت، به کمک آن زندگی می کرد. تسلیم بی قید و شرط به این خلاء درونی و دردناک، تلاش برای آن که عیسی مسیح زندگی اش را از طریق او زندگی کند، فراموش کردن خود با پراکندن عشق در میان دیگران.

روشن نگه داشتن چراغی که عیسی مسیح برافروخته است

مادر ترزا در ژوئن ۱۹۷۶، به کاردینال پیکاجی نوشت: «برابم دعا کنید تا دست در دست عیسی مسیح بگذارم و تمام مسیر را تنها با او طی کنم.» تقریباً پس

از پنجاه سال کلماتی که هنگام جدایی مادرش بر زبان رانده بود، هم چنان درون او برای عشق و وفاداری به عیسی مسیح جاری بود. او حتی درون تاریکی، ثابت قدم و استوار، و دست در دست عیسی مسیح و همراه او گام برداشته و در قبال و سوسه برافروختن چراغ خود مقاومت کرده بود. او با شجاعت از تسلیم شدن به احساساتش امتناع می کرد. او در مسیری که خداوند برای او ترسیم کرده بود، گام برمی داشت و دیگران را نیز تشویق می کرد چنین کنند.

بگذارید با روغن وجود شما، چراغ عیسی مسیح در درون تان افروخته بماند. دردی که در پشت خود و فقری که در وجود خود حس می کنید، قطرات روغنی هستند که شعله چراغ عیسی مسیح را روشن نگاه می دارند و هر کجا بروید تاریکی گناه را زایل می سازند. کاری نکنید که این درد افزایش یابد. کوچک ترین چیزی را که او با عشقی بزرگ به شما می دهد با لبخندی سخاوتمندانه بپذیرید.

تجربه طولانی او از ظلمت، طرد شدن، تنهایی، اشتیاق دردناک به پذیرفته شدنش از سوی خداوند، از خودگذشتگی ها و دردی که می کشید، برای او به منزله «قطره دیگر» از آن روغنی بود که او به دلخواه خود آن را تقدیم خداوند می کرد تا به کمک آن چراغ زندگی عیسی مسیح را درونش افروخته نگه دارد، پرتو عشق او را به دیگران بتاباند و تاریکی را زایل سازد.

### نگرانی ملاحظت آمیز او برای من و پوچی من

هم چنان که مکاتبه بین پدر و ندرپیت و مادر ترزا ادامه می یافت، او تماس متقابل با مادر ترزا را چنین تلقی می کرد: «آن راه دهی ای از جانب خداوند می دانم و بابت آن بسیار سپاسگزارم». چنان که بعدها گفته بود:

برداشت من این بود که با زنی سروکار دارم که خداوند را می بیند و حضور او را در درد و رنج فقرا احساس می کند. زنی که ایمانی تزلزل ناپذیر به روشنی و تاریکی دارد. او مصایب عیسی مسیح را می دید اما نه به این مفهوم که دچار خلسه یا چیزی شبیه آن



شده باشد. این مسئله بخشی از زندگی او نبود، گرچه ممکن بود سایرین چنین تصور کنند. من عمیقاً معتقدم که مادر ترزا به این جهت آن ظلمت عمیق را پذیرفته بود تا شاید بتواند به این ترتیب با فقرا هرچه بیش تر همانند شود.

واژه تاریکی که «همانند شدن هرچه بیش تر با فقرا» تلقی می شد، نوعی شناخت درونی بود که مادر ترزا پیش تر با راهنمایی پدر نیونزبدان دست یافته بود. پدر و ندریبت نیز برای کمک به مادر ترزا پیشنهاد مشابهی کرده بود. تماس مادر ترزا با پدر و ندریبت نیز نوعی هدیه الهی بود. نشانه ای از عشق و تأییدی بر توجه عیسی مسیح به او در بحبوحه رنج پایدار درونی اش.

با ستایش خداوند و مریم مقدس

در راه سفر به هندوستان ۱۹۷۶/۱۱/۲۶

پدر مایکل عزیز

قطعات به حال یادداشتی را که برای تان فرستادم دریافت کرده اید، همین طور کتاب را. بعد از آن من ناچار شدم برای کاری ضروری به رم سفر کنم.

می پرسید چرا عیسی مسیح آن روز از شما خواست در رم با من ملاقات کنید. ما با قبول این دیدار، بی آن که برای آن برنامه ریزی کرده یا آماده شده باشیم، عنایات بسیاری دریافت کردیم. من نمی دانم او برای شما چه می کند، اما برای من همواره چنین بوده است. تنها برای آن که مرا از توجه ملاحظت آمیز خویش و تهی بودن خودم آگاه سازد. بُر بودن او و خلاء من، عشق بی کران او و عشق کودکان من. نگذارید عدم اعتقاد شما [مراسم معنوی و وظایف روزمره مذهبی] و آن چنان که می گوئید، تردید، پیشاپیش ذهن شما را به خود مشغول دارند. برعکس، آنچه را او می دهد بپذیرید و آنچه را از شما مطالبه می کند با لبخندی سخاوتمندانه به او ببخشایید. زیرا این که با لبخند اراده او را بپذیرید، نشان از برهیزکاری دارد.

بسیار خوشحالم که با خواهران ساکن در یونیون<sup>[۸۱]</sup> ملاقات کردید. احساس می کنم که عیسی مسیح می خواهد آن ها را برای نشان دادن عظمت بیش تر خود به کار گیرد. بسیار بهتر است که این رنج ها ما را به کالوری راهنمایی کند، نه به اتاق نشیمن. صلیب و کالوری

مدت ها برایم واقعی بود و دیگر رنج مرار رنج نمی دهد. رنجی که انسان ها با چنین کاری بر خود تحمیل می کنند مرا می آزد. من اکنون بهتر درک می کنم که عیسی مسیح وقتی راجع به درد کسانی که به او تعلق داشتند با سن مارگرت مری می گفت؛ چه حسی داشت.

روزهایی که در آمریکا بودم، به ویژه در فیلادلفیا،<sup>۱</sup> روزهایی سرشار از ایثار بود. من حقیقتاً «مس» را زندگی می کردم؛ يك اطاعت کورکورانه کامل. آن روزها مفهوم چهارده تندیس<sup>۱</sup> مصلوب شدن عیسی مسیح را عمیق تر درک می کردم، پلیس، جمعیت. به نظر می رسید که مراسم کالوری يك بار دیگر در حال اجرا شدن است. عیسی مسیح لطف بیشتری را شامل حالم کرد؛ این که همه چیز را با لبخند سخاوتمندانه ای بپذیرم.

روز قبل یکی از کشیشان گفت که م. ن. گواهی بر وجود خداوند است و اگر او وجود نداشته باشد، کار هیچ مفهومی نخواهد داشت و این که چگونه انجمن مبلغین نیکوکاری دین و اراده او را شکوفا ساخته است.

نوبت بعد وقتی برایم نامه می نویسید، لطفاً نیایش عیسی مسیح و آهنگ آن را به نشانی ساختمان مرکزی برایم بفرستید چون ما آن را در اختیار نداریم. اکنون بیش تر و بیش تر درک می کنم که چرا عیسی مسیح می خواهد هر چه بیش تر از صمیم قلب مطیع و فروتن باشیم. زیرا بدون اطاعت، هرگز نخواهیم توانست دیگران را بپذیریم یا دیگران را - آن گونه که ما را دوست دارد - دوست بداریم. به این ترتیب ما باید بیش از هر چیز فروتنی را بیاموزیم زیرا بدون آن نخواهیم توانست خدا را دوست بداریم. ما باید بیاموزیم که یکدیگر را دوست بداریم. ما برای آن که بتوانیم نان زندگی<sup>۲</sup> را بخوریم باید مطیع و فروتن باشیم. برای آن که بتوانیم او را به کسانی که گرسنه اند برسانیم، باید مطیع و متواضع باشیم. اگر درباره گرسنگی انسان و نان و زندگی برایم بنویسید بسیار خوشحال خواهم شد. گرسنگی خداوند و آن گرسنه ای<sup>۳</sup> که با چهره مبدل میان فقر رنج می کشد.

در ساختمان مرکزی از آن جا که ما ده گروه از خواهران، یعنی هشت داوطلب جدید و دو عضو سوگند خورده داریم، مجموعاً ده ساعت نیایش را در دو کلیسا بجای می آوریم؛ جایی که

۱. چهارده صلیب که بالای چهارده تصویر یا تندیس عیسی مسیح در کلیسا نصب می شود و مراحل چهارده گانه مصلوب شدن عیسی مسیح را نشان می دهد.

۲. اشاره ای به غذای روحی مورد نیاز انسان ها.

۳. اشاره به عیسی مسیح.

قدرت و خوشنودی ما در آن نهفته است.

از شما درخواست نمی‌کنم برایم دعا کنید زیرا می‌دانم که چنین می‌کنید، اما از شما می‌خواهم به عیسی مسیح بگویید آن‌گاه که با کلام تو، طعام بدل به جسم او و شراب بدل به خون او می‌شود، قلب مرا معاوضه کند و قلب خود را در اختیارم قرار دهد تا بتوانم آن‌گونه که او مرا دوست می‌دارد او را دوست بدارم. در صورتی که نتوانم برای تان نامه بنویسم، پیشاپیش می‌گویم کریسمس بر شما مبارک باد.

— ارادت‌مند به عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

مادر ترزا در این نامه به تاریکی درون خود اشاره نمی‌کند اما آثار این تجربه در آن آشکار است. «اطاعت و فروتنی قلب عیسی مسیح»<sup>۱۱</sup> که سال‌ها سعی در پیروی از آن داشت، در همه اجزای زندگی‌اش قابل مشاهده بود. عشق لطیف خداوند و توجه و علاقه‌اش به مادر ترزا هر بار او را به شکلی تحت تأثیر قرار داده و اراده آهنینش را با بلوغ بیش‌تری همراه کرده بود. به نحوی که از عزم و اراده‌اش کاسته نشده و در عوض نوعی ملایمت به آن افزوده شده بود. رفتار مادر ترزا در عشق و زندگی رفتاری کودک‌گونه بود. او چند سال پیش‌تر، به منظور دلگرمی دادن به مالکوم ماگریچ، در چالش‌های معنوی‌اش برایش نوشته بود:

فکر می‌کنم اکنون شرایط شما را بهتر درک می‌کنم. نگرانم که نتوانم به درد و رنج عمیق شما پاسخ گویم. نمی‌دانم چرا، اما شما برای من نیکودیماس<sup>۲</sup> هستید. من اطمینان دارم که پاسخ همان است که بود «مگر این‌که چون کودکی باشی.» مطمئنم اگر در دستان خداوند «بدل» به کودک خود سالی شوید، همه چیز را به زیبایی درک خواهید کرد.

اشتیاق شما برای خداوند آن قدر عمیق است و با این حال او خود را از دسترس شما

۱. ۸۲-۶۲:۶۲ انجیل متی ۹۱:۲۲-۰۲.

۲. Nicodemus: از یهودیان عهد کهن.

دورنگه می دارد. قطعاً او خود را وادار به چنین کاری می کند زیرا شما را بسیار دوست می دارد. آن قدر که می پذیرد عیسی مسیح به خاطر شما و من بمیرد. مسیح آرزو دارد طعام<sup>۱۱۱</sup> شما باشد. شما مملو از غذای زندگی مادی شده اید. به خود اجازه دهید گرسنگی را حس کنید؛ عشق عیسی مسیح به شما بی کران است. مشکل کوچکی که شما دارید این که کلیسای او محدود است. با آن نامحدود بر این محدود غلبه کنید. مسیح شما را خلق کرده، زیرا شما را می خواسته. می دانم چه احساسی دارید. اشتیاق دردناک، و ظلمت تهی بودن. با این همه او تنها کسی است که شما را درست می دارد.

مادر ترزا به راستی مفهوم اشتیاق دردناک و «ظلمت تهی بودن» را می دانست. در عین حال که می خواست از عشق او شعله ور باشد، آنچه حس می کرد مطلقاً ظلمتی سرد و یخ زده بود. با این حال او این شرایط را به سادگی و اطمینان یک کودک پذیرفته بود. با تکیه بر همین خصلت کودکی بود که مادر ترزا تلاش می کرد به پدر و ندرپیت دلگرمی دهد که از کفرگویی و تردید خود نگران نباشد.

برای مادر ترزا حضور در جمع، غذایی واقعی بود؛ همان «کالوری». او با شدت تمام تلاش می کرد بر احساسات طبیعی خود غلبه کند. با این همه لبخندش «ردایی» بود که این درد را در خود می پوشاند. چیزی که مانع از آن می شد دیگران دریابند در معرض توجه دیگران قرار گرفتن، برای او به چه قیمتی تمام می شود. لبخند زدن نیاز به تلاش داشت. از این رو، او در سخنرانی اش در سال ۱۹۷۷ با همان شوخ طبعی خاص خود گفت:

یادم هست مدتی پیش گروه کثیری از اساتید از ایالات متحده به این جا آمدند و گفتند «چیزی بگویند که به ما کمک کند.» من گفتم: «به یکدیگر لبخند بزنید.» تصور می کنم این را با لحنی بسیار جدی گفتم. به همین جهت یکی از آن ها پرسید: «آیا شما ازدواج کرده اید؟» در جوابش گفتم: «بله... گاهی اوقات به نظرم می رسد برایم دشوار است که به روی عیسی مسیح لبخند بزنم، چون او بسیار پرتوقع است.»<sup>۱۱۲</sup>

مردم گروه گروه دور مادر ترزا جمع می شدند و همه تحت تأثیر مهربانی و سادگی اش قرار می گرفتند. او برای همه فرصت داشت و با کلامی یا با لبخندی می توانست به همه دلداری بدهد زیرا می خواست مسیح را به همه برساند:

دعا کنید، باید بتوانم عیسی مسیح را به جهان برسانم. مردم مشتاق خداوندند. چه ملاقات دردناکی خواهد بود، اگر در دیدار با همسایه تنها خود را به آن ها ببخشاییم. [۱۳]

انده، درد، تنهایی، همه بوسه ای از عیسی مسیح اند

روش مهمی که مادر ترزا از آن برای آشنا کردن انسان ها با خداوند کمک می گرفت، این بود که سعی می کرد کاری کند که حضور او را در میانه رنج و دشواری های شان احساس کنند. او برداشتش را از این رنج درونی که پس از مطالعاتش بدان دست یافته بود با دوستش آیلین اگن این گونه در میان گذاشت: [۱۴]

انده و درد، آیلین، چیزی نیست مگر بوسه ای از عیسی مسیح. نشانی از این که آن قدر به عیسی نزدیک شده ای که می تواند تو را ببوسد. گمان می کنم این زیباترین مفهوم رنج کشیدن است، پس بیا وقتی مسیح خم می شود تا ما را ببوسد خوشحال باشیم. امیدوارم برای این کار به قدر کافی به او نزدیک شده باشم.

او با عبارات مشابهی به یکی دیگر از دوستانش دلگرمی می داد:

درد و رنج، شکست، چیزی نیست مگر بوسه عیسی مسیح، نشانی از این که تو آن قدر بر فراز صلیب به عیسی نزدیک شده ای که او می تواند تو را ببوسد. پس فرزندم شادمان باش؛ دلسرد نشو؛ لبخند بزن. این فرصتی بسیار دلپذیر است که تو تمام و کمال به مسیح پیوسته ای.

مادر ترزا برای مریدانش نیز توضیح می داد «حتماً والدین تان شما را به نشانه عشق واقعی بوسیده اند. اگر من همسر عیسیای مصلوب باشم او باید مرا ببوسد، طبیعی است که میخ های کوبیده بر صلیب مرا زخمی خواهند کرد. اگر من به

آن تاج پراز خار نزدیک شوم حتماً به من آسیب خواهد رسید.»  
در تلاش برای آن که به هر طریقی، عشق مسیح را به همه برساند و به این ترتیب  
دنیای شادتری بسازد او حتی از بیماران نیز درخواست می‌کرد در این تلاش  
سهیم شوند: «می‌دانم که دیگر قادر به سفر کردن نیستید اما هر جا هستید طاقت  
بیاورید. هر وقت بتوانید از قلم استفاده کنید. ما باید جهان را از عشق و محبت  
مسیح لبریز سازیم و بر رنج‌ها و تاریکی‌ها غلبه نماییم.»

### بگذارید مردم شما را ببینند

مادر ترزا در عین حال که دیگران را ترغیب می‌کرد با چالش‌های پیش روی‌شان  
مبارزه کنند، خود را نیازمند کمک و دعای دیگران می‌دید. در ژوئن ۱۹۷۷، برای  
پدر و ندریپیت نوشت: «دعاهایم بسیار به شما نزدیک است، امیدوارم دعا‌های  
شما نیز برای من چنین باشد؛ همین‌طور عشق عیسی مسیح به من. در همه آن  
لحظاتی که قلبم سرد و خالی است.» چند ماه بعد، زمانی که پدر مایکل درباره  
عزلت‌گزینی آینده‌اش به او خبر داد، مادر ترزا فرصت را برای نوشتن غنیمت یافت:

### پدر مایکل عزیز

تا وقتی این نامه به دست‌تان می‌رسد شاید «با مسیح تنها» باشید. [دوره عزلت‌گزینی] کم و  
بیش سه ماه تنها با خود عیسی مسیح. اما اگر طی این مدت، اشتیاق برای دیدن عیسی مسیح  
دارید پس نباید تمام این مدت با او تنها باشید. باید بگذارید مسیح از شما نان (ی) بسازد تا  
توسط کسانی که با آن‌ها تماس دارید خورده شوید. بگذارید مردم شما را فرو ببینند، همراه با  
کتاب مقدس و آن گونه که با گرابی عیسی مسیح را توصیف می‌کنید. من در ۲۱ آوریل برای  
شرکت در گرد همایی «زندگی مذهبی» در سن لویی خواهم بود. آرزو می‌کنم شما هم آن‌جا  
باشید. در آن صورت خواهیم توانست هر روز مراسم نیایش داشته باشیم و زندگی‌مان را با نان،  
زندگی در هم بیامیزیم. حتی خداوند نیز نمی‌تواند عشقی بزرگ‌تر از این به مردمانش هدیه  
بدهد. این که به عنوان نان زندگی خود را به آنان ببخشد تا شکسته شود، خورده شود شاید  
من یا شما آن را بخوریم و زندگی کنیم تا مگر اشتیاق‌مان برای عشق تسکین یابد. با این حال

به نظر می‌رسد عیسی مسیح نیز تسکین نیافته و در اشتیاق عشق بود. از این رو بود که او خود را گرسنه، تشنه، برهنه و بی‌خانمان ساخت و هم چنان ندا داد، «من گرسنه، برهنه و بی‌خانمان بودم. تو با من چنین کرده‌ای.»<sup>۱</sup> نان زندگی و او که گرسنه بود، با این همه تنها یک عشق، فقط عیسی مسیح. تواضع او شگفت‌انگیز است. من مفهوم اقتدار و عظمت او را درک می‌کنم چون او خداوندگار است اما فروتنی او بالاتراز درک من است. زیرا او خود را بدل به نان زندگی می‌کند تا کودک ناچیزی چون من بتواند او را بخورد و زندگی کند. چند روز پیش وقتی با خواهرانم در ساختمان مرکزی در مراسم عشای ربای شرکت کرده بودم. ناگهان احساس کردم خداوند در میان دو انگشتم حضور دارد: این فروتنی عظیم خداوند. حقیقتاً هیچ عشقی بزرگ‌تر از عشق مسیح نیست. مطمئنم شما نیز گاهی احساس می‌کنید کلمات در دست‌تان بدل به جسم عیسی مسیح و شراب بدل به خون او می‌گردد. چقدر عشق شما برای مسیح می‌تواند بزرگ باشد. عشقی بالاتراز عشق یک کشیش برای عیسی مسیح و خداوندگار وجود ندارد.

من در حال بازگشت از مانیل هستم که برای افتتاح یک خوابگاه رفته بودم. از شب دوم فوریه، ما یک گوشه نشینی پنج روزه داشتیم. کشیشان، روح ما را از همه گناهان پاک کردند و در عوض عشق عیسی مسیح را به ما دادند. روز اعتراف درباره همه گناهانم صحبت کردم. عیسی مسیح بار همه گناهان مرا بردوش گرفت. بعد از اعتراف حس کردم قلبم به ترنم درآمده است یا عیسی مسیح، از توبه خاطر آن که گناهانم را پذیرفتی سپاسگزارم. او واقعاً همه آن‌ها را از من دور کرد. نمی‌دانید در میان داوطلبان جدید چه روحیه بالایی وجود دارد؛ شاید روزی شما بتوانید در ایام عزلت نشینی برای آن‌ها موعظه کنید. امیدوارم من نیز بتوانم آن‌جا حضور داشته باشم.

سر راه به کلکته خواهیم رفت تا در مراسم گوشه‌نشینی هشت روزه که از شب نوزدهم آغاز می‌شود شرکت کنم. بنابراین روزها با مسیح تنها خواهیم بود و در لذتی که شما از حضور او بردید مشارکت خواهیم کرد. من در اختیار او هستم. او می‌تواند بی‌آنکه نظرم را ببرد، هر چه خوشایند اوست انجام دهد. می‌خواهم همان طفلک او باشم. اگر او نیز چنین بخواهد. در غیراین صورت بسیار خوشحال خواهم شد که من هیچ و او همه چیز باشد. برایم دعا کنید.

ارادتمند عیسی مسیح

ام. ترزا - م. ن.

با این عبارات، مادر ترزا به واقعیت حضور خداوند در درونش گواهی می‌داد و از تاریکی درونش نوری به بیرون می‌تاباند. نمی‌توانست شگفتی خود را از کارهای خداوند و همین‌طور افسون‌زدگی عشق او پنهان دارد. این‌که خداوند به او توجه می‌کرد یا از بالا بر او نظر داشت، آن قدرها برایش مهم نبود.

گرچه مادر ترزا حضور عیسی مسیح را، نه در درون خود و نه در مراسم نان و شراب احساس نمی‌کرد، با این حال با تمام قدرت و ایمان به او آویخته بود. او از «فروتنی عظیم خداوند» شگفت‌زده می‌شد، نه فقط از این‌که خود را به شکل «نان زندگی» درمی‌آورد تا اشتیاق مادر ترزا را برای عشق خود فرو بنشانند، بلکه در رنج پنهان فقیرترین فقرا با آن‌ها شریک باشد: در خدمت به آن‌ها، غذا رساندن به آن‌ها. آنچه مادر ترزا متقابلاً می‌توانست انجام دهد این بود که به عیسی مسیح خدمت کند و به او غذا برساند و به این ترتیب عشقش را به او بیان دارد. مراسم معنوی نان و شراب عشای ربانی مادر ترزا همان قدر که پر رمز و راز بود، عملی نیز بود. او باور داشت که «زندگی ما باید با نان و شراب در هم آمیزد». درک او از این‌که خداوند خود را کاملاً وقف انسان‌ها کرده، این اشتیاق را در او به وجود آورده بود که خود را کامل وقف خداوند کند. با خدمت به دیگران، او وظیفه‌ای سنگین را بردوش خود و خواهرانش گذاشته بود: «ما حق نداریم وقتی مسیح را به دیگران می‌رسانیم زندگی مان را از آن‌ها مضایقه کنیم.» و در این مورد تأکید می‌کرد:

بگذارید فقرا و مردم شما را فرو بیلعند.<sup>۱۵۱</sup> بگذارید مردم، لبخند و وقت شما را به دندان بگیرند. گاهی وقت‌ها که دچار سوء تفاهم می‌شوید، ممکن است حتی نخواهید به چهره کسی نگاه کنید اما در چنین شرایطی، نه تنها به او نگاه کنید بلکه حتی به رویش لبخند بزنید. از مصمیم قلب این نکته را به ذهن بسپارید که باید اجازه دهید مردم شما را فرو بیلعند.

من زندگی نمی‌کنم، این مسیح است که در من زندگی می‌کند  
مکاتبات مادر ترزا با مرشدان معنوی اش طی این سال‌ها بازتابی از فداکاری و



خلوص واقعی را که او بدان دست یافته بود، نشان می داد. تمرکز او تنها بر عیسی مسیح و کارهای او قرار داشت:

از شما به خاطر عشق توأم با همدلی تان سپاسگزارم. فکر می کنم آمدن شما چنین هدیه ای را با خود به همراه داشت. ممنونم که فقر عیسی مسیح را شرح دادید، همین طور رمز و راز عشق خداوند را. بله، من نیز می خواهم فقر عیسی مسیح را داشته باشم، اویی که به خاطر عشق ما انسان ها فقرا را انتخاب کرد. ممنونم که این قدر ساده توضیح دادید. من زندگی نمی کنم، این مسیح است که در من زندگی می کند. از این که برایم دعا می کنید از شما سپاسگزارم. من نیز به دعا کردن نیازمندم. می خواهم دعا کنم. سعی می کنم. عشق خداوند به انجمن واقعاً شگفت انگیز است. در سال جاری، ما یازده شعبه جدید تأسیس کردیم. چه تواضع شگفت انگیزی که اجازه می دهد از وجودش استفاده کنیم. آن همه زیارتگاه و کلیسا، آن همه نیایش روزانه. سن بل نوشته بود، «من با مسیح مصلوب شده ام، دیگر من نیستم که زندگی می کنم. این اوست که در من به زندگی ادامه می دهد. زندگی من در این کالبد تنها به دلیل اعتقاد به پسر خداوند است. او که مرادوست داشت و خود را به خاطر من فدا کرد.»

این عبارات واقعیت یگانگی مادر ترزا را با خداوند شرح می دهد: مسیح حقیقتاً درون او زندگی و عمل می کرد و از این طریق بود که عشقش را در دنیا گسترده می ساخت. مادر ترزا غالباً می گفت، «خداوند هنوز دنیا را از طریق تو و من دوست می دارد»<sup>[۱۶]</sup> و به مسیح اجازه چنین کاری می داد. هر پرستشگاهی که مادر ترزا آن را مؤسسه جدید می نامید، برای او به منزله «هدیه بزرگ خداوند» به دنیاپی بود که به خاطر خداوند و عشق او می میرد و در عین حال او را نمی خواهد. هر صومعه، مکان مقدس دیگری بود که در آن خواهران با «نان زندگی» تغذیه می شدند و با شور و شوق به جست و جوی «مسیح گرسنه ای» می رفتند که بین فقیرترین فقرا پنهان شده بود و با فروتنی خدمات خود را به او ارائه می دادند. نیایش و خدمت رسانی نیز از اندیشه حضور پنهان مسیح در ورای این دو وظیفه سرچشمه می گرفت. به همین دلیل مادر ترزا از تکرار این جمله خسته نمی شد

که: «کار گروه ما انجام خدمات اجتماعی نیست. ما گروهی اهل تفکر در مرکز دنیاییم و در ۲۴ ساعت شبانه روز با مسیح هستیم.»<sup>[۱۷]</sup>  
 مریم مقدس الگوی مادر ترزا بود؛ نه فقط هنگام عبادت و خدمت، بلکه در تمام بخش های زندگی اش. در یادداشت تشکری که مادر ترزا برای کاردینال پیکاجی نوشته، به نحوه ارتباط معنوی اش با مریم مقدس اشاره ای تلویحی دارد:

بایندی به زراری، ارواح انسانی بی شماری را رو به خداوند می آورد [تندیس] بانوی مقدس در فاتیما مناسب میز شماس است. می دانم چقدر آن را دوست می دارید. بیش تر اوقات، من در مورد شما نزد او نیایش می کنم. پرنده کوچک<sup>[۱۸]</sup> به شما یادآوری خواهد کرد که برای من دعا کنید. این همان جایی است که آرزو می کنم قرار داشته باشم: افتاده روی پای مریم مقدس.  
 از عشق و محبتی که همواره نسبت به انجمن جوان ما از خود نشان داده اید سپاسگزارم، همین طور به خاطر رهنمودهای معنوی تان که این همه سال در اختیارم قرار داده اید. برای من و همراه با من دعا کنید. شاید تمام و کمال در خدمت عیسی مسیح قرار گیرم.

### ناتوان و در عین حال شجاع

#### پدر مایکل عزیز:

سکوت طولانی مرا بیخشنید. من هر سه نامه شما را دریافت کردم. عشق شما به عیسی مسیح شگفت انگیز است. همین طور آکندگی شما از عشق ناب مریم مقدس. من از خداوند و به ویژه از مریم مقدس سپاسگزارم، به خاطر نهادن عشق عیسی مسیح در درون شما و رساندن این عشق از طریق شما به همه کسانی که در دوران گوشه نشینی به او پیوستند. ما سال گذشته بیست و پنجمین سال نقره ای عیسی مسیح<sup>[۱۹]</sup> را با تقدیم ۲۵ عبادتگاه جدید

۱. اشاره مادر ترزا به پرنده کوچکی است که در تندیس بانوی مقدس در فاتیما، پایین پای او نشسته است.

جشن گرفتیم. بیروت محل احداث بیست و پنجمین عبادتگاه بود. هرچه فکرمی کنم کمتر می توانم به علت فروتنی مخلوق خداوند برای دوست داشتن ما انسان ها پی ببرم. می دانم برایم بسیار دعا می کنید. من به عشق مسیح نیازمندم. بیا بید همگی دعا کنیم.

— خداوند شما را محافظت فرماید

ام. ترزا—م.ن

چند ماه بعد او بار دیگر نوشت:

پدر مایکل عزیز

نامه ۲۸ می شما انتظار مرا می کشید. و تصور می کنم کسی قبلاً در این مورد برای شما نوشته باشد.

لطفاً برای پدر لئودهون و انجمن ما دعا کنید.<sup>۱۰۱</sup> به خصوص در روزهای آینده که برای جلسات مجمع ما آماده می شوید. جلسه مجمع رهبران روحانی، قرار است روز ۲۱ نوامبر تشکیل شود. از مریم مقدس بخواهید محافظت از انجمن ما را بر عهده گیرد. انجمنی که بنابه خواسته او و تحت توجهات او شکل گرفته است. من بسیار علاقه مندم که فقط یک خواهر روحانی ساده باشم چیز دیگری نمی خواهم. بگذارید عیسی مسیح آن گونه که می خواهد با من رفتار کند. بدون مشورت با من، زیرا من به او تعلق دارم.

در روز سوگند از این که باید شما و دیگران را ترک می کردم حس بدی داشتم. نوعی اطاعت کامل و همراهی با کاردینال برای شرکت در مراسمی که برای کسانی که روی قایق زندگی می کنند برپا می شد. دریا اکنون به نوعی کالوری گسترده بدل شده که آلام مسیح در آن دوباره زنده می شود. ما نتوانستیم برای هیچ یک از آن ها در هندوستان کاری بکنیم. در مانیل، در آسایشگاه ما، تعدادی افراد روبه مرگ و رنج کشیده بستری بودند. از این که می بینی مردم آن قدر رنج می کشند و در هم نمی شکنند شگفت زده می شوی. با دیدن آن ها از صمیم قلب احساس درد می کنم. مراسم سوگند حقیقتاً کار زیبایی برای خداوند بود و اکنون ما برای مراسم عشای ربانی توأم با مکاشفه آماده می شویم. هدیه ای از جانب خداوند.

چقدر خوشبخت اید که می توانید از طریق گوشه نشینی، هدیه گرانبهایی چون عیسی مسیح را تقدیم ارواح انسانی نمایید. چقدر مقامات ارشد محبت کرده اند که اجازه چنین کاری را به شما داده اند.

عیسی مسیح محبت خاصی نسبت به شما دارد. شما نه، بلکه او در شما زندگی می کند و از طریق شما عشقش را به جهانیان آشکار می سازد. برای من سکوت و خلاء آن قدر عظیم است که نگاه می کنم و نمی بینم، گوش می سپارم و نمی شنوم. زبانم می گردد ولی سخنی نمی گویم. ناتوان و درعین حال شجاع. از شما می خواهم برایم دعا کنید تا بگذارم او آزاد باشد. حتی اگر مرا تکه تکه کند، تکه های بسیار ریز، باز در خدمت او باشم.

در ساختمان مرکزی ما بیش از ۳۰۰ داوطلب سرزنده و زیبا داریم. يك كار خوب این است که به آن ها نگاه کنی و از هدیه خداوند لذت ببری. از عشق آن ها نسبت به خداوند. می دانم که برایم دعا می کنید. از مریم مقدس بخواهید از من مراقبت کند همان گونه که از عیسی مسیح مراقبت می کرد.

— خداوند شما را محافظت فرماید

م. ترزا - م. ن.

با دیدن درد و رنج انسان ها، مادر ترزا به فکر فرو می رفت که چگونه مردم این همه رنج می کشند و از پا در نمی آیند؟

چنین سؤالی را می شد از خود او نیز پرسید. « چگونه این همه رنج می کشد و درهم نمی شکنند؟ » او نگاه می کرد، گوش می کرد اما هیچ چیز نمی دید و نمی شنید. سکوت و تنهایی همراهش بودند تا تنهایی او را دردناک تر و هولناک تر سازند. با این حال مادر ترزا در « ناتوانی اش » حقیقتاً احساس شجاعت می کرد زیرا مصمم بود مانند همیشه به عیسی مسیح « اجازه دهد در مورد او اختیار تام داشته باشد. »

اونه تنها نمی شکست بلکه از رنجی که می کشید لذت می برد. با توجه به آنچه که اکنون به عنوان بخشی از واقعیت درونی مادر ترزا شناخته می شود، شادمانی همیشگی او موجب شگفتی بیش تری می گردد.

چنان که یکی از خواهران ارشد می گوید:

مادر همواره به ما می گفت، « خداوند انسان سخاوتمند بشاش را دوست می دارد. اگر با چهره ای خندان به سراغ انسان ها نروید تنها تاریکی، محنت و اندوه آنان را بیش تر

می‌سازید.» از این رو مادر به لحاظ معنوی موجودی شادمان بود. حتی فکر کردن به این موضوع برای ما سنگین و دشوار است که چگونه مادر ترزا می‌توانست با چهره‌ای حاکی از رضایت به چنان شرایطی ادامه دهد، با عزمی راسخ به عیسی مسیح به عنوان یگانه و تنها عشقش بیاویزد، بی آن‌که هرگز به ما اجازه دهد بدانیم در درونش چه می‌گذرد.

از آن‌جا که مادر ترزا درد ورنجش را در سکوت و با آرامش تحمل می‌کرد می‌توانست دیگران را نیز ترغیب کند چنین مسیری را دنبال کنند - صرف نظر از هر اندازه شکست یا ناامیدی که ممکن بود سرراه‌شان پدید بیاید. مادر ترزا همواره به این موضوع از بُعد الهی آن نگاه می‌کرد و به جنبه‌های خوب آن توجه داشت:

می‌دانم چه حسی دارید. این حقیقتاً معنای کامل فقر عیسی مسیح است. او که ثروتمند بود دچار فقر شد. ثروت پدری را رها کرد و به انسانی شبیه ما بدل شد. در همه چیز مگر در گناه. شما نیز چنین چیزی را تجربه می‌کنید. شما نیز تسلیم شدن به عشق او را تجربه می‌کنید. از چیزی نهراسید. همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت. دانه اگر قرار است میوه به بار بیاورد باید بمیرد. من به طور قطع و یقین اطمینان دارم که عیسی مسیح می‌خواهد انجمن جهانی برادران مبلغ به موجودیت خود ادامه دهد و این حس تنهایی سرآغاز عشقی بزرگ است. شما تنها نیستید؛ «عیسی و شما» و محراب کلیسا، بهترین نمادی است که هر وقت احساس تنهایی کردید می‌توانید به آن نگاه کنید؛ نترسید. او آن جاست، به رغم وجود تاریکی و شکست. شرایط برای عیسی مسیح در بهشت نیز چنین بود. «آیا برای يك ساعت هم نمی‌توانستی مراقب باشی؟»<sup>۲</sup> آن شب او بسیار احساس تنهایی می‌کرد. نترسید و دست در دست بانوی مان بگذارید و با او گام بردارید.

مادر ترزا مشتاقانه پذیرفته بود که از «ثروت پدری» عیسی مسیح محروم بماند

۱. نامه به قرنتی‌ها، ۹: ۸.

۲. انجیل متی، ۲۶: ۰۴.

تا دیگران از مواهب آن برخوردار شوند. او از تجربیاتی که خود در زمینه تنهایی، نومیدی، ظلمت و تهی دستی کسب کرده بود، می توانست به خواهرانش اطمینان دهد که عیسی مسیح در کشاکش رنج و دردهای شان حضور دارد.

اراده خداوند آن بود که او تنهایی و حشتناک در باغ (جتسمانی) برفراز صلیب را تجربه کند. او کاملاً تنها بود؛ اگر ما پیروان راستین عیسی مسیح هستیم ما نیز باید تنهایی او را تجربه کنیم. عرق خون پر وجودش نشسته بود. برای او بسیار دشوار بود که بتواند با فروتنی آن مصایب را تحمل کند.

#### تو در حق من چنین کردی

در نوامبر سال ۱۹۷۹، در چهارمین گردهمایی کشیشان انجمن مبلغین نیکوکاری، مادر ترزا بار دیگر در مقام مادر روحانی ارشد انتخاب گردید. گرچه او آرزو داشت که یک خواهر ساده عضو انجمن باشد اما این سمت را به عنوان اراده خداوندی دانست و پذیرفت.

به فاصله کوتاهی در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۷۹، جایزه صلح نوبل به مادر ترزا تعلق گرفت. اکنون او دریافته بود که «کلکته در همه جاست»، درست همان طور که در سال ۱۹۷۴ توانسته بود پایین ترین سطوح فقر یعنی فقر مادی، اجتماعی و معنوی را بشناسد. به همین جهت در مأموریت هایش برای افراد فقیر، او به تدریج نه تنها به فقر مادی بلکه به انواع فقری که در جوامع ثروتمند جریان داشت اشاراتی می کرد.

مادر ترزا هنگام دریافت جایزه صلح نوبل، برای حضار درباره فقرایش سخنرانی کرد. او هم حضار را به چالش کشید تا مراقب کسانی باشند که با فقر ناخواسته بودن، نامحبوب بودن یا رها شدگی زندگی می کنند: «مبلغ نیکوکاری بودن را از خانه شروع کنید. با دوست داشتن و توجه به یکدیگر». از طریق عشق و کمک توأم با تواضع است که انسان ها می توانند چهره عیسی مسیح را که در پس این درد و رنج پنهان شده، بشناسند.

عیسی مسیح به شکل انسان‌های گرسنه، برهنه، بی‌خانمان، بیمار، زندانی، تنها نامحسوب ظاهر می‌شود و می‌گوید: «تو با من چنین کردی.» او مشتاق عشق ماست و گرسنگی فقرای ما نیز ناشی از همین است. این اشتیاقی است که باید من و شما پیدا کنیم، حتی در خانه خود.

من به خانه‌ای سرزدم که والدین پیر در آن جا ساکن بودند آن‌ها در سرای سالمندان همه چیز داشتند، اما چشمان همه به در دوخته شده بود. رو به یکی از خواهران کردم و پرسیدم: «چگونه است افرادی که این‌جا همه چیز دارند، همه نگاه‌شان متوجه در است. چرا لب‌خندی بر لب ندارند؟» او جواب داد: «هر روز همین وضع است. آن‌ها امید دارند که دختری یا پسرشان به دیدارشان بیاید، این‌ها رنج می‌کشند چون حس می‌کنند فراموش شده‌اند.» این همان جایی است که عشق از آن سرچشمه می‌گیرد. شاید در بین اقوام خود کسی را داریم که احساس تنهایی می‌کند، بیماری، نگرانی. آیا ما برای دلجویی از او کنارش هستیم؟

در غرب از دیدن این همه پسر و دختر جوان که گرفتار مواد مخدر هستند شگفت زده شدم و در صدد برآمدم علت آن را دریابم. فهمیدم «در خانواده کسی پذیرای آن‌ها نیست.» پدر و مادر آن‌قدر گرفتارند که فرصتی ندارند. کودک به خیابان می‌رود و درگیر مشکلات می‌شود. این‌ها چیزهایی هستند که صلح را به مخاطره می‌اندازند.

بسیاری از مردم به شدت نگران کودکان در هندوستان هستند، یا کودکان آفریقایی. تعداد بی‌شماری از آن‌ها به دلیل سوء تغذیه یا گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند اما درباره کودکانی که مادران‌شان داوطلبانه آن‌ها را از بین می‌برند چطور؟ این بزرگ‌ترین عامل ویرانی صلح در جهان است. زیرا وقتی مادری می‌تواند فرزندش را به قتل برساند چرا من شما را نکشم و یا شما مرا نکشید؟ تفاوتی در این میان نیست. بیایید تضمین کنیم که امسال هر کودکی که قدم به این جهان می‌گذارد پذیرایش باشیم.

ما مردی را که کاملاً تحلیل رفته و بدنش کرم گذاشته بود، پیدا کردیم و او را به آسایشگاه بردیم. او می‌گفت من در خیابان‌ها مثل یک حیوان زندگی کرده‌ام ولی اکنون چون یک فرشته خواهم مرد. محبوب و تیمار شده. دیدن چنین روح بزرگی از این مرد شگفت‌انگیز بود.

از این روست که باور داریم عیسی مسیح گفته است: «من گرسنه بودم، برهنه، بی‌خانمان، منفور، رها شده، و شما با من چنین کردید.»<sup>[۱۱]</sup>

مادر ترزا نسبت به کسانی که احساس می کردند طرد شده و ناخواسته اند، مانند والدین پیری که در سرای سالمندان رها شده بودند، جوانانی که خانواده شان توجهی به آن ها نداشتند، به ویژه کودکانی که زاده نشده بودند حس همدردی بسیاری داشت. «امروزه من کودکان زاده نشده را فقیرترین فقرا می دانم؛ منغورترین و ناخواسته ترین. رانده شدگان از اجتماع.»<sup>[۱۲۱]</sup>

او برای دفاع از هدیه گرانبهای زندگی می جنگید و این به مضمون اصلی سخنرانی هایش بدل شده بود.

خداوند به ما چه می گوید؟ می گوید «اگر حتی مادری کودکش را فراموش کند، من شما را فراموش نخواهم کرد. من نقش شما را کف دستم حک کرده ام.» ما برکف دست او حک شده ایم. آن کودک از لحظه تکوین، برکف دست خداوند حک شده است؛ خداوند به او نداداده که دیگران را دوست بدارد، و دیگران نیز او را دوست بدارند. نه تنها در این دنیا بلکه برای همیشه. خداوند هرگز ما را فراموش نخواهد کرد.<sup>[۱۲۲]</sup>

مادر ترزا دریافته بود که جایزه صلح نوبل به بسیاری از مردم کمک کرده تا راهی به سوی فقرا بیابند و این او را تسویق کرده بود برای عشق و اشتیاق هرچه بیش تر جهت خدمت به فقرا، طلب دعا و نیایش نماید. او به پدر نیونرنوشت:

«دعا کنید کار خداوند را تباه نکنیم، بلکه کاری کنیم تا به کمک ما و از طریق ما، همراه ما و فقرای مان، عشق و محبت خداوند در همه جا آشکار شود.» او ضمن گفت وگویا خواهانش می گفت: «این کار متعلق به خداوند است، کار ما نیست. از این روست که باید آن را به نحو احسن انجام دهیم. بیش تر اوقات، ما کار خداوند را تباه می کنیم و سعی می کنیم افتخار آن را به خود نسبت دهیم.»<sup>[۱۲۳]</sup> این احتمال مادر ترزا را به وحشت می انداخت و او به طور مداوم دعا می کرد که خداوند او را از چنین گستاخی ای محافظت فرماید. در این چالش آنچه او را محافظت می کرد، آگاهی از خلاء درون بود. پدر و ندرپیت بعدها در این مورد چنین گواهی داده بود:



من با مادر ترزا آن قدر احساس صمیمیت می‌کردم که بتوانم برخی از سؤالات شخصی را با او در میان بگذارم؛ مانند این مورد: «هرجا که می‌روید مردم شما را مانند يك ستاره سینما دنبال می‌کنند. این همه جوایز ارزشمند دریافت کرده‌اید؛ پدر مقدس شما راستایش می‌کند. شما با ایندیرا گاندی،<sup>۱</sup> ملکه الیزابت،<sup>۲</sup> رونالد ریگان و همسرش نانسی<sup>۳</sup> ملاقات کرده‌اید. چطور از پس این همه تحسین و ستایش برمی‌آیید؟

در گفت‌وگوهای مختلفی که با یکدیگر داشتیم، او پاسخ‌های متفاوتی به این سوال می‌داد. اما زیباترین آن‌ها که به یاد می‌آورم این بود: «پدر و عیسی مسیح لطف بزرگی در حق من روا داشته‌اند: اعتقاد عمیقم به خلاء مطلق درونم. اگر او می‌توانست زن فقیرتری را برای انجام وظایفش انتخاب کند، مرا انتخاب نمی‌کرد. بلکه او را انتخاب می‌کرد.» پاسخ دیگر او (که در هنگام بیان آن غالباً لبخند به لب داشت) این بود: «من کوچک‌تر از آن هستم که چنین چیزی را درک کنم.» یا (ضمن اشاره به گوش‌هایش) می‌گفت: «پدر این گفته‌ها از این يك وارد و از آن یکی خارج می‌شود. و از من هم عبور می‌کند.» و یا در پاسخ به این همه تحسین می‌گفت: «مصلوب شدن واقعی.»

بزرگ‌ترین بیماری، ناخواسته و منقور بودن است

در اکتبر ۱۹۸۰، از مادر ترزا برای شرکت در شورای کشیشان کلیسای ارتدوکس دعوت شد. او از رم برای پدر و ندرپیت نوشت:

پدر مایکل عزیز

نامه شما را درست در روز جلسه شورای کشیشان دریافت کردم. از شما سپاسگزارم. خداوند شما را مورد محبت خود قرار دهد. تأخیر مرا در پاسخگویی ببخشید. یکی از اسقف‌ها به

۱. Indira Gandhi: نخست وزیر هندوستان.

۲. Queen Elizabeth: ملکه انگلستان.

۳. Nancy Reagan & Ronald: رئیس‌جمهور سابق آمریکا و همسرش.

من گفت که دوران بربخ خود را در نامه نویسی خواهم گذرانند. زیرا در پاسخ دادن به نامه کم استعدادم. در هر صورت بربخی طولانی خواهم داشت. امید مطبوعی که هست، این که در آن جا روزی عیسی مسیح را ملاقات کنم.

شما قطعاً [در دوران گوشه نشینی] در کانادا، اکنون با عیسی مسیح تنها هستید. اطمینان دارم که برایم دعا کرده اید. چون می توانید شرایط مرا در مراسم شورای کشیشان با آن بزرگان کلیسا مجسم کنید. ناچار شدم در حضور آن ها سخنرانی کنم. از پدر مقدس درخواست کردم اگر می خواهد تمام اعضای کلیسا پرهیزکار باشند، کشیشان پرهیزکاری در اختیار ما قرار دهند. بسیاری از کشیشان گفتند، «سپاسگزاریم.» عیسی مسیح بار دیگر به روش خود الطافش را شامل حالم کرد.

نامه زیبای شما که سراسر از عیسای مسیح بود، هدیه ای از جانب او برایم بود. عشق مسیح به ما، به مراتب قدرتمندتر از عشق همه ما نسبت به او است. بیایید هر چه بیش تر و بیش تر مسیح گونه شویم تا هر کس با ما مواجه می شود، تنها مسیح را در ما و از طریق ما ببیند. من این دعای کوتاه را بسیار مفید یافته ام، «عیسی مسیح در قلبم، نسبت به عشق همیشگی تو به خودم اطمینان دارم. تو را دوست می دارم.» یا «همراه با همه مراسم عشای ربانی که در دنیا برگزار گردیده، من قلبم را به تو تقدیم می کنم. آن را چون قلب خود بردبار و متواضع گردان.» گاهی این دعا را در حقم بخوانید، زیرا تنها همین را می خواهم که قلبم مانند او بردبار و متواضع باشد.

برایم بسیار دعا کنید. من نیز برای شما چنین خواهم کرد. بیایید لذت عشق مسیح را در قلب های مان نگه داریم و با هر کس که مواجه می شویم این لذت را با او قسمت کنیم.

— ارادتمند عیسی مسیح

مادر ترزا - م. ن.

اعتماد بر این که «عشق عیسی مسیح به ما، به مراتب قدرتمندتر از عشقی است که ما داریم»، به او کمک کرده بود که دیگر تسلیم خلاء و تاریکی درون نشود. در چنین شرایطی او احساس می کرد در قلبش نه ایمانی وجود دارد و نه عشق و اعتمادی.<sup>[۲۵]</sup> او برای خود چنین دعایی تدوین کرده بود: «مسیحی که در قلب منی، به عشق همیشگی تو نسبت به خودم اطمینان دارم، تو را دوست

می‌دارم. «بعدها او کلمه «لطیف» را در این دعا جانشین کلمه همیشه‌گی کرده بود.

گرچه برای مادر ترزا، سخنرانی در حضور «بزرگان» در مراسم شورای کشیشان دشوار بود اما او متقاعد شده بود که عیسی مسیح از او برای نشان دادن عشق عمیق خود به فقرا استفاده می‌کند. این پیام ساده و درعین حال رسا، چکیده‌ای از همان چیزی بود که مادر ترزا سی سال آن را زندگی کرده بود. او از طریق ظلمت درون به خوبی با حس ناخواسته بودن، منفور بودن و مورد بی‌توجهی قرار گرفتن آشنا بود. او می‌دانست که این درد عمیق به مراتب از درد جسمی دشوارتر است. او در سخنرانی اش به ویژه به «تنهایی» به مثابه نوع جدیدی از فقر، اشاره کرد:

همین او آخر مردی مرا در خیابان دید و گفت: «شما مادر ترزا هستید؟» گفتم: «بله». دوباره گفت: «خواهش می‌کنم کسی را به خانه‌ام بفرستید. همسرم کمی شیرین عقل است و من هم نیمه نایبنایم اما بسیار علاقه مندیم که صدای دوست داشتنی یک انسان را بشنویم.» آن‌ها مردمان ثروتمندی بودند که در خانه‌شان همه چیز داشتند ولی تنهایی نزدیک بود آن‌ها را از پا در بیاورد. آن‌ها حسرت شنیدن صدای انسانی را داشتند.

از کجا معلوم چنین کسی در همسایگی ما نباشد؟ آیا می‌دانیم آن‌ها که هستند یا کجایند؟ بیایید آن‌ها را پیدا کنیم و هر وقت پیدای شان کردیم دوست شان بداریم. اگر بتوانیم آن‌ها را دوست بداریم، به آن‌ها کمک خواهیم کرد.

امروز خداوند آن قدر دنیا را دوست دارد که به شما و من هم این فرصت را داده که دنیا را دوست بداریم، عشق او باشیم، محبت او. چه فکرزیبایی، و چه اعتقاد راسخی. اگر من و شما بتوانیم مفهوم آن عشق و محبت باشیم.

آیا ما فقرای خود را می‌شناسیم؟ همسایگان خود را؟ فقرای محله‌مان را؟ بسیار ساده است که درباره فقرای نقاط دیگر دنیا حرف بزنیم و حرف بزنیم. ما معمولاً در اطراف مان کسانی را داریم که رنج می‌کشند، که تنهائند، انسان‌های سالخورده و مظلوم که احساس بدبختی می‌کنند. کسانی که دور و بر ما زندگی می‌کنند و ما آن‌ها را نمی‌شناسیم. حتی فرصت نمی‌کنیم به روی شان لبخند بزنیم.

سل و سرطان بیماری های مهمی نیستند. به نظر من بیماری مهلك تر، مطرود و منفور بودن است. درك دردی که این افراد تحمل می کنند بسیار دشوار است. تصور می کنم این آن چیزی است که مردم ما در سراسر دنیا گرفتار آن هستند، در هر خانواده ای و در هر خانه ای.

این رنج در هر مرد، زن و کودکی تکرار می شود. حس می کنم مسیح بار دیگر آلام خود را تجربه می کند. این وظیفه من و شماست که به آن ها کمک کنیم. برای آن ها ورونیکا<sup>[۲۶]</sup> باشیم. سایمون<sup>[۲۷]</sup> باشیم.

فقرای ما انسان های بی نظیری اند. انسان های دوست داشتنی که نیازمند ترحم و دلسوزی ما نیستند. آن ها به درك، عشق و احترام ما نیاز دارند. باید به فقرا بگوییم آن ها برای ما ارزشمندند؛ که آن ها نیز مخلوق خداوندند، و با همان دست پر محبت خداوند آمده اند تا دیگران را دوست بدارند و از جانب دیگران دوست داشته شوند.<sup>[۲۸]</sup>

این درد و رنج خود و فقرایش بود که مادر ترزا احساس می کرد عیسی مسیح بار دیگر آلام خود را به شکلی دیگر زندگی می کند. در آغاز کارش بین فقیرترین فقرا، او گروه کوچک مریدان خود را تشویق می کرد: «عیسی مسیح را در زاغه ها و بیغوله های تاریک پیدا کنید. در بدبختی رقت بار فقرا.»<sup>[۲۹]</sup> او اکنون تنهایی عیسی مسیح را به همان شدت در میان افراد ثروتمند نیز احساس می کرد.

### عطش چه کسی بیش تر است او یا من؟

مادر ترزا با اطمینان از درد ناشی از تاریکی درونش، می توانست و رای همه این ها تجلی خداوند را ببیند. تفکر و تعمق در آلام مسیح، این که او دوباره از طریق فقرا و قلب خود، آن آلام را زندگی می کند، شناخت مادر ترزا را از عطش مسیح عمیق تر و دقیق تر کرده بود. در دسامبر سال ۱۹۸۰، برای پدر نیونر نوشت:

بسیار خوشحالم که می دانم هنگام دعا های تان به من نزدیک هستید. تصور می کنم این آن نیرویی است که همواره به آن نیاز دارم. امسال فرصت های بی شماری داشتم تا عطش عیسی مسیح را برای عشق و برای ارواح انسانی، فرو بنشانم. يك سال پراز

مصایب عیسی مسیح گذشت. نمی دانم عطش چه کسی بیش تر است. عطش او برای من، و یا عطش من برای او.»

در سال ۱۹۸۰، به دلیل مأموریت های متعدد مبلغین نیکوکاری، شعبات این انجمن در سراسر دنیا گسترش یافت و تصمیم گرفته شد که خانه ها به دوازده حوزه تقسیم شوند. معاون ارشدی نیز برای کمک به مادر ترزا جهت اداره انجمن تعیین گردید. کار برای فقرا در حال شکوفایی بود و همان سال بود که ۱۲۲ شعبه جدید نیز افتتاح گردید. در چنین شرایطی مادر ترزا برای پدر نیونر نوشت: «سالی مملو از مصایب مسیح.»

پدر نیونر احساس می کرد که مادر ترزا علاوه بر وضع اسفبار درونی اش، عمدتاً به تاریکی نیز اشاره دارد. با این همه موضوع دیگری نیز مادر ترزا را رنج می داد، و آن، این که احساس می کرد همه مریدانش آن گونه که باید، این وظیفه والا و پراج را زندگی نمی کنند. عیسی مسیح آن گونه که باید، پرستیده نمی شود و فقرا آن گونه که مادر ترزا آرزویش را داشت مورد توجه قرار نمی گیرند. علاوه بر آن خواهران در ابراز علاقه به یکدیگر چندان موفق نبودند. این کمبودها مادر ترزا را به شدت آزرده می کرد. ولی او در نامه اش به پدر نیونر به این موضوع اشاره ای نکرد. گرچه در نامه هایش به خواهران همواره به این موضوع می پرداخت:

#### فرزندان عزیزم:

این نامه، عشق و طلب آموزش مادر را برای تان به همراه دارد. به ویژه این اطمینان خاطر که عیسی مسیح شما را دوست دارد و از شما می خواهد یکدیگر را چنان دوست بدارید که عیسی مسیح هر یک از شما را دوست دارد. شما با عشق به یکدیگر، در واقع عیسی مسیح را دوست می دارید.<sup>[۳۰]</sup>

به همراه این نامه، عشق، طلب خیر و دعایم را به یکایک شما تقدیم می کنم تا هر چه بیش تر مسیح گونه شوید. با بردباری و فروتنی تا خواهران، انجمن و فقرایی که به آن ها خدمت می کنید عشق و حضور او را در شما احساس کنند و از طریق شما بیاموزند چگونه با عشق به یکدیگر عیسی مسیح را دوست بدارند.<sup>[۳۱]</sup>

از آن جا که سفرهای او بیش تر شده و به نوعی وقت گیر بود، مادر ترزا حس می کرد به قدر کافی وقت برای رسیدگی به شاگردانش را ندارد، آن هم زمانی که آن ها بیش از همیشه به او احتیاج داشتند. به همین دلیل او از پاپ درخواست کرد اجازه دهد از خدمات عمومی معاف شود. او پاسخ پاپ را این گونه به اطلاع خواهرانش رساند:

پس از آن که پدر مقدس، سخنرانی مفصل خود را خطاب به مردم ارائه دادند، به ایشان گفتم «پدر مقدس می خواهم برای پنج دقیقه شما را ببینم.» ایشان نشستند و من کنار پای شان زانو زدم. پدر مقدس سرش را میان دست هایش گرفت. از آن بالا به پایین نگاه کرد و پرسید: «مشکلی پیش آمده؟» در جواب گفتم: «پدر مقدس، دیگر برایم دشوار است. من خواهران بسیاری دارم؛ ۳۴۲ نفر در ساختمان مرکزی در هندوستان. آن ها به من نیاز دارند و من نیز به آن ها، و این فراخوان های مداوم.<sup>[۲۲]</sup> می دانم این به خواست شما بستگی دارد. هرچه شما بگویید انجام خواهم داد. اما شما از من چه می خواهید؟» او در جوابم گفت «به کاری که می کنی ادامه بده... از خواست عیسی مسیح سرپیچی نکن. قبلاً هرگز سرپیچی نکرده ای اکنون نیز چنین نکن. برایت دعا می کنم. بار دیگر وقتی با هم ملاقات کردیم نتیجه را به تو اطلاع خواهم داد.» درست به سادگی يك كودك. کلمات پدر مقدس به همین سادگی بود. «از خواست عیسی مسیح سرپیچی نکن.»<sup>[۲۳]</sup> اسرار انجام پدر مقدس برایم پاسخ فرستادند: «مراقبت های لازم را از خواهران به عمل بیاورید و عاشقانه به فقرا و مردم رسیدگی کنید.»

مادر ترزا به آن ها خاطر نشان کرد، «می بینید خواهران، برای مادر هم چندان ساده نیست.» حقیقتاً هم برای او ساده نبود که وقت کمتری را به خواهران اختصاص دهد و مدت بیش تری را صرف هدف کارهای بیرونی کند. با این حال او تصمیم گرفت از خواست عیسی مسیح سرپیچی نکند، مسیحی که از طریق نمایندگانش بر روی زمین او را به چالش گرفته بود، نوعی «اطاعت کورکورانه». مادر ترزا درخواست ویژه ای برای کاردینال پیکاجی نوشت: «وقتی پدر مقدس را دیدید، از ایشان بخواهید برایم دعا

کنند، در این لحظه اطاعت نوعی ایثار است.»

به لطف ایثار و از خود گذشتگی مادر ترزا، او به مأموریت خود در خدمت فقرای جهان ادامه داد. او به ابزاری مطیع در دستان خداوند تبدیل شده بود و این کار به او فرصت می داد که از خلاء درونش برای نشان دادن عظمت خداوند استفاده کند. مادر ترزا تجسم عینی آن نیایشی بود<sup>(۳۴)</sup> که انجمن نیکوکاری بر اساس آن بنا شده بود. این که هر جا که می رفت، رایحه او را بپراکند و تابشی از او باشد و نوری از او. این که با هر کس که روبه رو می شود «مسیح گونه» باشد. در تمامی این لحظات مادر ترزا در صدد بود عطش عیسی مسیح را به عشق و ارواح انسانی فرو بنشانند.

## فصل سیزدهم تاباندن نور عیسی مسیح

دیگر من نه، تنها عیسی مسیح  
لذت عشق مسیح از لذت سهمیم شدن در آلام او ناشی می‌شود. به خود اجازه  
ندهید دچار زنج یا دغدغه شوید اما در لذت رستخیز عیسی مسیح سهمیم  
شوید. در زندگی همه ما، درست مانند زندگی عیسی مسیح، رستخیز فرا خواهد  
رسید، لذت رستخیز پدیدار خواهد شد.

—مادر ترزا

دو دهه آخر زندگی مادر ترزا دوره تلاش های بی وقفه او بود. این در شرایطی بود  
که سلامتی اش به تدریج رو به ضعف می‌گذاشت. او با نیروی شگفت‌انگیزی  
عشق خداوند و حضور او را در میان فقیرترین فقرا در سراسر جهان می‌پراکند.  
عشق و اشتیاق مادر ترزا برای خداوند و ارواح انسانی حد و مرزی نمی‌شناخت  
و همین امر سبب شده بود که مؤسسات خیریه متعددی را در سراسر دنیا  
پایه‌ریزی کند. حضور او و کلماتش چنان تأثیری داشت که در سال ۱۹۸۵، از  
سوی دبیرکل سازمان ملل متحد، خاویر پریز دو کوئیار، به او عنوان «قدرتمندترین  
زن جهان» داده شد. با این همه، تاریکی درون مادر ترزا هم چنان پا برجا بود.

عیسی مسیح نوری است که من برمی‌افروزم

هیچ چیز نمی‌توانست راه او را برای رساندن عشق خداوند به پر آشوب‌ترین  
مکان‌های دنیا سد کند. مادر ترزا در اوت ۱۹۸۲، با به خطر انداختن جان خود به



لبنان سفر کرد و درگیر جنگ شد و از آن جا برای خواهرانش نوشت:

ما بیروت را ترك كردیم. این نیز نشانه دیگری از عشق خداوند به ما و انسان هایش هست: عشقی مداوم. من يك شمع بزرگ برای عید پاك و هم چنین تصویری از مریم مقدس که کودکی کنارش قرار دارد، با خود به همراه آوردم. روز پنج شنبه شدت بمباران وحشتناك بود. ساعت چهار عصر شمع را روشن کردم و ساعت پنج همه چیز تمام شد، کاملاً ناگهانی. از آن به بعد همه جا آرام است ما سری به اطراف زدیم و ۳۸ كودك افلیج و بیمار ذهنی را با خود آوردیم. شمع دیشب تمام شد. اگر شما شمع عید پاك دارید لطفاً در روز شکرگزاری آن را مقابل تمثال مریم مقدس روشن کنید. بقیه را پس از بازگشت برای تان شرح خواهم داد...<sup>۱</sup>

مادر ترزا در بازدیدش از رم در سال ۱۹۸۳، زمین خورد و به بیمارستان انتقال یافت. ناراحتی او مشکل حاد قلبی تشخیص داده شد. مادر ترزا زمانی که در بیمارستان بستری بود، به این سؤال عیسی مسیح «فکر می کنی من کیستم؟»<sup>۱</sup> پاسخ صمیمانه ای نوشت:

تو خدایی  
 خدایی از جانب خداوند  
 که زاده نشده ای، نور و تجلی او هستی  
 تو در ماهیت با پدر یکی هستی  
 پسر خداوند حی و زنده ای  
 تو دومین فرد در تثلیث متبرکی  
 تو با پدر یکی هستی  
 از آغاز در او هستی  
 همه چیز را تو و پدر به اتفاق هم ساختید  
 تو پسر دلبندی هستی

که پدر از وجودت بسیار خرسند است  
پسر مریم مقدس  
که روح مقدس در او دمیده شده  
تو در بیت اللحم<sup>۱</sup> به دنیا آمدی  
مریم مقدس تو را با کهنه‌ای پوشاند  
و در انبازی پراز علف جای داد  
با نفس چهارپایی گرم شدی  
که مادرت را در حالی که تو در بطنش بودی حمل می‌کرد  
تو پسر یوسف هستی  
یا آن گونه که مردم ناصره او را می‌شناختند، آن مرد نجار  
تویک مرد عادی هستی با سواد اندک  
آن گونه که مردم با سواد اسرائیل قضاوت می‌کنند  
برای من عیسی کیست ؟  
عیسی همان کلامی است که انسان را ساخت  
عیسی نانِ زندگی است  
عیسی همان قربانی است که به خاطر گناهان ما به صلیب کشیده شد  
همان قربانی که در مس پیشکش می‌شود  
به خاطر گناه جهان و من  
عیسی کلامی است که باید بیان شود  
عیسی حقیقی است که باید گفته شود  
عیسی راهی است که باید پیموده شود  
عیسی نوری است که باید برافروخته شود  
عیسی حیاتی است که باید زندگی شود  
عیسی عشقی است که باید پرستیده شود  
عیسی لذتی است که باید تقسیم شود  
عیسی قربانی (ای) است که باید پیشکش شود

عیسی آرامشی است که باید عطا شود  
عیسی آن لقمهٔ زندگی است که باید بلعیده شود  
عیسی گرسنه‌ای است که باید سیر شود  
عیسی تشنه‌ای است که باید سیراب شود  
عیسی برهنه‌ای است که باید پوشانده شود  
عیسی بی‌خانمانی است که باید پناه داده شود  
عیسی بیماری است که باید مداوا شود  
عیسی موجود تنهایی است که باید پذیرفته شود  
عیسی موجود ناخواسته‌ای است که باید پذیرفته شود  
عیسی جذامی (ای) است که باید زخم‌هایش شست و شوداده شود  
عیسی تهی دستی است که باید به رویش لبخند زده شود  
عیسی دائم الخمری است که باید حرف‌هایش شنیده شود  
عیسی کند ذهنی است که باید از او حمایت شود  
عیسی طفلکی است که باید در آغوش گرفته شود  
عیسی نابینایی است که باید راه به او نشان داده شود  
عیسی ناشنوایی است که باید با او سخن گفته شود  
عیسی معلولی است که باید همراهش گام برداشته شود  
عیسی بدکاره‌ای است که باید از خطرهارهانیده شود  
عیسی زندانی (ای) است که باید ملاقات شود  
عیسی سالخورده‌ای است که باید به او خدمت شود.

برای من

عیسی خداوند است

عیسی همسراست

عیسی زندگی است

عیسی یگانه عشق است

و در مجموع

همه چیز من است

عیسی کسی است که او را از صمیم قلب و با تمام وجودم دوست می‌دارم  
من همه چیزم را به او بخشیده‌ام، حتی گناهانم را و او با عشق و ملاحظت مرا به  
همسری خود برگزیده است.

اکنون و برای همه عمر، من همسر، همسر مصلوبم خواهم بود.

آمین<sup>[۱]</sup>

گرچه مادر ترزا سلامتی خود را باز یافت اما کمتر پیش می‌آمد که بیمار نباشد  
و یا از درد جسمی رنج نبرد. با این حال او مصمم تر از پیش بود و صرف نظر از  
بهایی که باید برای آن می‌پرداخت، به گفتن «آری» به خداوند، و تقدیم «لبخند  
سخاوتمندانه‌ای به همه» ادامه می‌داد. مادر ترزا تقریباً تا آخر عمر برنامه فشرده  
روزانه اش<sup>[۲]</sup> را حفظ کرده و به عهدی که از صمیم قلب با خداوند بسته بود  
یعنی خدمت‌رسانی به فقیرترین فقرا متعهد مانده بود. گرچه به تدریج قوای  
جسمی اش تحلیل می‌رفت اما به لحاظ روحی بسیار خستگی ناپذیر بود. او  
می‌خواست دنیا را با عشق تسخیر کند. یکی از خواهران می‌گفت:

مادر روزی نقشه اروپا را آورد و آن را مقابل من پهن کرد. در آن زمان هنوز اتحاد جماهیر  
شوروی دچار فروپاشی نشده بود و تقریباً نیمی از اروپا تحت سلطه کمونیست‌ها قرار  
داشت؛ کشورهایی که اجازه نمی‌دادند مبلغین مذهبی به آن‌جا سفر کنند. اما مادر  
ترزا روی نقشه با انگشتش از کشوری به کشوری رفت. «اکنون ما این‌جا حضور داریم،  
فرانسه، آلمان و اتریش. اما نه در مجارستان و بلغارستان.» او به همین ترتیب ادامه داد.  
بعد با انگشتان شروع به شمارش کشورهای کرد که «هنوز» در آن‌جا حضور نداشتند.  
او عمیقاً معتقد بود که يك «پرستشگاه» (منظورش يك مرکز خیریه بود) باید در همه  
کشورهای جهان دایر شود. مادر نسبت به آنچه که می‌خواست به عیسی مسیح و  
خداوند تقدیم کند دیدگاه وسیعی داشت.

اعتقاد به تهی بودنم

مادر ترزا نیز اواخر عمر، بیش‌ترین توان خود را صرف گسترش شعبه برادران انجمن

مذهبی خود کرده بود. انجمن مبلغین نیکوکاری اهل مکاشفه، متشکل از کشیشان و برادران روحانی، در ۱۹ مارس ۱۹۷۹، در عید سن ژوزف بنیان گذاشته شد. یک جنبش بین المللی برای ترویج پرهیزکاری کشیشان با عنوان جنبش عید پیکر عیسی مسیح که با نام انجمن مقدس کشیشان شناخته می شد، در ۲۶ ژوئن سال ۱۹۸۱، و انجمن مبلغین نیکوکاری پدران روحانی در ۱۳ اکتبر ۱۹۸۴، در نیویورک آغاز به کار کرد.

مادر ترزا در سال ۱۹۸۵، با نزدیک شدن به پنجمین گردهمایی کشیشان، بار دیگر تمایل خود را برای برکناری از مقام سرپرستی ارشد و دیگر مسئولیت هایش اعلام کرد و اشتیاقش را به این که می خواهد «یک خواهر ساده عضو انجمن» باشد بیان کرد. او این افکار را کاردینال بیکاجی در میان گذاشت:

قبلاً برای خواهران نوشته بودم که برایم دعا کنند و به جای من به فرد دیگری رأی بدهند. خواهران بسیاری هستند که از عهده این کار بهتر از من بر می آیند. به لطف خدا کارهای بسیاری کرده ام، بیش از همه، شاید به این جهت که به عیسی مسیح اختیار تام داده ام. زیرا می دانستم که از دست خودم کاری ساخته نیست: اعتقادم به تهی بودن انجام این کار و کل انجمن را بر عهده او گذاشته است. اگر او کسی ناچیزتر از من را پیدا کند قطعاً خواهد توانست کارهای بزرگتری انجام دهد (گمان نمی کنم چنین کسی باشد). بسیار بسیار خوشوقت خواهم شد اگر از خدمت آزاد شوم و تنها به عنوان یک خواهر ساده در انجمن باقی بمانم. پس از تقریباً ۳۵ سال آرزوی چنین چیزی را دارم. من همواره هرچه را که کلیسا از طریق پدر مقدس و یا شما از من بخواهد، انجام خواهم داد ولی آرزوی منم تنها از طریق مریم مقدس در خدمت عیسی مسیح باشم. تنها یک مبلغ نیکوکاری.

اما این آن چیزی نبود که خداوند برای او می خواست زیرا او بار دیگر به سمت سرپرستی ارشد برگزیده شد. تصمیمی که مادر ترزا در آن، دست خداوند را می دید. او هم چون گذشته، درخواست دعا برای خانواده مذهبی اش را داشت: «لطفاً در مراسم عشای ربانی برای ما دعا کنید تا مبادا کار خداوند را تباه کنیم،

زیرا کار ما هم چنان به او تعلق دارد.»

در این زمان مادر ترزا تصمیم گرفت کشمکش درونی اش را با کشیش دیگری، یعنی پدر آلبرت هوآرت،<sup>[۴]</sup> کشیش یسوعی ایالت کلکته در میان بگذارد. پدر هوآرت موضوع را این گونه به خاطر می آورد:

به احتمال زیاد در دوران عزلت‌گزینی گردهمایی کشیشان در سال ۱۹۸۵ بود. مادر ترزا آمد تا درباره شب جانکاه روحش با من گفت‌وگو کند. این مسئله‌ای گذرا نبود بلکه سالیانی بود که ادامه داشت، چیزی که مرا بلافاصله تحت تأثیر قرار داد این بود که در توصیف آن شب دردناک درونش گفت:

«پدر، می‌دانم وقتی دهان باز می‌کنم تا با خواهران یا سایر مردم درباره خداوند و کارهای او صحبت کنم، این سخنان به آن‌ها نور درون، لذت و دلگرمی می‌بخشد اما خود از آن هیچ نصیبی نمی‌برم. درونم مطلقاً تاریک است و حس می‌کنم ارتباطم کاملاً با خداوند قطع شده است.» این سخنان او گفته‌های سن جان کراس را به خاطر می‌آورد.

تضاد موجود بین تاریکی درون و توانایی او برای جلب دیگران به سوی خداوند در حرف و عمل به من کمک کرد تا به او اطمینان دهم که خداوند در این کار به شکلی قدرتمندانه حضور دارد و همین‌طور به او دلگرمی دادم که این تاریکی را هم چون بخشی از کار خداوند بپذیرد. با این همه در چنین ظلماتی، صرف بیان چند کلمه نمی‌توانست موجب تسکین درد او شود یا لاف‌ن نه در حدی قابل توجه.<sup>[۵]</sup>

«تاریکی شب» هم چنان ادامه داشت. پدر هوآرت این استعاره را برای بیان تجربه مادر ترزا به کار می‌برد: «درحالی که به سخنان او گوش می‌کردم، تصویری که به ذهنم خطور کرد این بود: يك آلونك حصیری، زیر آفتاب گرم و سوزان، محصور در انواع گل و گیاه، با درونی سرد و تاریک.»

مادر ترزا درباره آن به ندرت حرف می‌زد، اما از وجود آن، هم چنان که در این سی و پنج سال، عمیقاً رنج می‌برد. با این حال و به رغم چنین شرایطی یا به خاطر چنین شرایطی، مادر ترزا برای دیگران هم چنان سرچشمه روشنی و الهام بود.

## عیسی مسیح کجاست؟

کشیش دیگری که در سال‌های آخر زندگی مادر ترزا به عمق رنج درونی او پی برد، پدر ویلیام جی. کورلین بود؛<sup>[۶]</sup> کشیش قلمرو اسقفی واشنگتن دی. سی. او در این مورد چنین می‌گوید:

من از این موهبت برخوردار بودم که در چند دوره گوشه‌نشینی معنوی که برای مادر ترزا در کلکته و هم چنین در ایالات متحده برگزار گردید، شرکت داشته باشم. یادم هست که اشتیاق او برای برقراری رابطه‌ای عمیق‌تر با عیسی مسیح چقدر قدرتمند بود. در یکی از شب‌ها که من و مادر ترزا درباره کسالت معنوی با یکدیگر گرم گفت‌وگو بودیم، یکی از خواهران انجمن متوجه بحث ما شد و گفت:

«مادر باید از خداوند دلگرمی زیادی داشته باشد، چون از خدمات او برای فقیرترین فقرا پشتیبانی می‌کند.» آن شب ضمن مراسم مناجات هفت‌گانه، یکی از اعضای خانواده مذهبی او دست‌نوشته‌ای از مادر ترزا به من داد. من مطالب آن را خواندم و سپس به محرابی که او مقابل آن نشسته بود نگاه کردم. مادر ترزا متقابلاً نگاهی به من کرد و سپس مقابل تخت مخصوص نان عشای ربانی زانو زد. این اشارات او تأییدی بر کلماتش بود: «پدر عزیز... برایم دعا کنید. عیسی مسیح کجاست؟» طی سال‌های دوستی با مادر ترزا، او غالباً کسالت معنوی خود را که همراه با تلاش‌هایش برای انجمن مبلغین بود، با من در میان می‌گذاشت.<sup>[۷]</sup>

## شاهدی بر اولویت عشق

مادر ترزا اگرچه به‌طور مداوم با رنج‌های انسانی مواجه بود، با این حال هرگز به آن عادت نکرده بود و هر بار که با رنج فقرا روبه‌رو می‌شد عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گرفت. او مرتب تکرار می‌کرد: «هرگز این همه رنج را یک‌جا ندیده بود.» او عظمت خداوند را در توانایی فقرا برای تحمل رنج، بی‌آن‌که شکوه‌ای بر لب بیاورند، مشاهده می‌کرد و این نشانه‌ها برای او سرچشمه قدرت بود. او این موضوع را با پدر و ندریپیت در میان گذاشت:

بسیار محبت کردید که با وجود آن که برای تان چیزی ننوشته بودم برایم نامه نوشتید. با این همه می دانم که دعای شما همیشه همراه من است، همان گونه که دعای من برای شما. هر قدر ممکن است مانند مریم مقدس متواضع و مانند عیسی مسیح پرهیزکار باشید. روز کریسمس به آدیس [آبابا] در اتیوپی رفتم تا کنار خواهران مان و فقرای آن ها باشم. نمی دانم چرا کریسمس آن ها در چنین روزی است. هیچ وقت این همه درد و بدبختی ندیده بودم؛ این همه رنج هولناک بی هیچ شکایتی. آنچه دیدم يك كالورى همگانی بود. جایی که آلام مسیح در جسم گروه گروه از انسان ها تکرار می شد و کاملاً به چشم می آمد.

ما در حال حاضر در آن جا، چهار آسایشگاه و پنج اردوگاه داریم که به هشت هزار نفر غذا می دهند و ششصد مرد، زن و کودک افلیح و عقب مانده ذهنی در آن بستری هستند. مسیح با آن دستان مهربان و پراز عشق در وجود یکایک خواهران ما حضور دارد. برایم دعا کنید که بتوانم خواهران بیش تری به آن جا به فرستم. حدود هفت میلیون نفر در آن جا چنین رنجی را تحمل می کنند.

مادر ترزا در طول عمر خود با افتخارات بسیاری مواجه گردید اما به نظر خود او، بالاترین و ارزشمندترین آن ها دیدار با پاپ ژان پل دوم در خانه قلب پاك (آسایشگاهی برای افراد روبه مرگ) کلکته، در تاریخ سوم فوریه ۱۹۸۶ بود. پاپ پس از احوال پررسی کوتاهی با یکایک بیماران، نظر خود را درباره زحمات مادر ترزا چنین جمع بندی کرده بود:

خدا را شکر می گویم که اولین محل مورد بازدید من در کلکته، آسایشگاه قلب پاك اشرام<sup>۱</sup> است. مکانی که گواهی بر اولویت عشق است. به کمک مادر ترزا و مبلغین نیکوکاری و کسان بسیاری که در این جا خدمت می کنند، عیسی مسیح از سوی افراد زیادی که اجتماع معمولاً آن ها را «پایین ترین برادران دینی» خود تلقی می کند، شناخته و مورد محبت قرار گرفته اند. خانه قلب پاك مکان رنج کشیده هاست، خانه ای که با درد و اندوه آشناست. خانه ای برای افراد مستمند و روبه مرگ، اما هم زمان جایی

۱. Ashram: محلی دور افتاده برای عبادت هندوها.



برای امید است. خانه‌ای بنا شده بر اساس شجاعت و ایمان. خانه‌ای که عشق در آن حضور دارد. خانه‌ای سرشار از محبت. در خانه قلب پاک، رازنج‌های انسانی بارز عشق و ایمان در هم می‌آمیزد.<sup>[۸]</sup>

مادر ترزا ضمن آن‌که آرزوی می‌کرد به همه «کالوری»‌هایی که عیسی مسیح بار دیگر به اشکال گوناگون آلام خود را دوباره در آن زندگی می‌کرد نزدیک باشد، به نوعی متوجه انواع جدید فقری بود که دنیا با آن مواجه گردیده بود. در اواخر دهه ۱۹۸۰، بیماران مبتلا به ایدز به ویژه در کانون توجه و همدردی خاص او قرار گرفتند. او که روی دعا‌های پدر و ندرپیت حساب می‌کرد برای او نوشت:

می‌دانم که برایم دعا می‌کنید. تنها دعا‌های شما مراسرپانگه می‌دارد. کار برای مبتلایان به «ایدز» به خوبی پیش می‌رود. هیچ‌کس بدون عشق به عیسی مسیح از دنیا نرفته است. نمی‌دانید فقرای مادر سراسر جهان چه درد ورنجی را تحمل می‌کنند. ما اکنون در ۷۷ کشور جهان با بیش از ۳۵۰ آسایشگاه حضور داریم. می‌توانید مجسم کنید که فقرا از هر گوشه وارد بهشت می‌شوند. در نیویورک تا به حال بیش از پنجاه نفر مرگ زیبایی داشته‌اند.

در آغاز، سن پیتربه من اجازه ورود به بهشت را نمی‌داد چون هیچ‌یک از زاغه‌نشینان در آن‌جا حضور نداشتند. اکنون بهشت مملو از این زاغه‌نشینان است. عیسی مسیح باید خوشنود باشد که هزاران نفر از کلکته با عشق روبه سوی او آورده‌اند. می‌دانم که از این داستان حقیقی به معنای واقعی لذت خواهید برد.

لطفاً برایم دعا کنید که از طریق مریم مقدس تنها به عیسی مسیح خدمت کنم.

به مادر ترزا بگویید من تشنه‌ام

وظیفه‌ای که مادر ترزا بر عهده گرفته بود، در حدی فراتر از آنچه که او در آغاز تصورش را می‌کرد در حال گسترش بود. او خبرهای دلپذیری از عشق به خداوند را می‌شنید که از طریق فعالیت‌های انجمن او شکل می‌گرفت. هم‌زمان از تصور این‌که مبادا او و خواهرانش تمام و کمال به خواسته‌های

عیسی مسیح پاسخ نگفته باشند رنج می‌کشید:

فرزندام، نمی‌دانید از تصور این‌که نتوانم آن‌چنان‌که باید، عطش عیسی مسیح را از طریق انجمن یا هریک از شما برطرف کنم، چه رنج هولناکی در قلبم احساس می‌کنم. وقتی من چنین حسی دارم، نمی‌دانم قلب عیسی مسیح چه می‌کشد. این بار مانند دهم سپتامبر نیست. او در جست‌وجوی یکایک ما نیست. عیسی مسیح به یکی از کشیشان رم گفته بود: «به مادر ترزا بگو من تورا انتخاب کردم و از تو خواستم انجمن مبلغین نیکوکاری را برای رفع عطش دردناک من برپا کنی، کجایی؟ من تشنه‌ام، فرزندام نام تورا می‌شنوند. این عیسی مسیح است که به تومی‌گوید.»

این کشیش تویه‌شنوی داوطلبان جدید در رم، بعدها شرایط رساندن پیام عیسی مسیح را به مادر ترزا این‌گونه شرح داد:

روزیك شنبه پیش از عید پاك سال ۱۹۸۷، من در عبادتگاه کلیسای ساختمان مرکزی نشسته بودم؛ اتاق کوچکی که تنها به این منظور در نظر گرفته شده بود اما پیشکشی‌های مراسم عشای ربانی آن جا قرار نداشت. درحالی‌که زیر لب دعای صبحگاهی می‌خواندم ناگهان فکری از ذهنم گذشت. گویی کسی چیزی گفته باشد؛ گرچه خودم چیزی نشنیدم. با این حال، پیام واضح بود: «به مادر ترزا بگو من تشنه‌ام.» با خود فکر کردم «چه وقفه عجیبی در بین دعا خواندنم پیش آمد.» سعی کردم دیگر به آن فکر نکنم و بار دیگر سرگرم خواندن دعا شدم. دقایقی بعد بار دیگر آن صدرا (درافکارم) شنیدم: «به مادر ترزا بگو من تشنه‌ام.» باز فکر کردم «چه ماجرای عجیبی!» سپس به صلیب بزرگی که روی دیوار آویخته شده بود نگاه کردم و (با صدای آرام) پرسیدم: «با من حرف می‌زنی؟» بار دیگر (از طریق همان فکر قدرتمندی که به ذهنم رسیده بود) شنیدم «به مادر ترزا بگو من تشنه‌ام.»

در این لحظه بود که فکر کردم این الهامی از جانب عیسی مسیح است؛ نه یک درخواست بلکه یک دستور. پس از آن نیز هرگز چنین تجربه‌ای نداشتم. من هرگز استعداد حدس زدن، رویایی یا سخن‌پردازی ندارم. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که من به‌طور طبیعی «مراقب» پدیده‌های «ماورای طبیعی» هستم.

بلافاصله فکر کردم که باید به این الهام درونی پاسخی بدهم. به اتانقم رفتم و برای مادر ترزا نوشتم: «ممکن است فکر کنند من دیوانه شده‌ام اما باید این تجربه را با او در میان بگذارم.»

وقتی با مادر ترزا روبه‌رو شدم اولین سؤالش این بود که آیا شما همان کسی هستید که عیسی مسیح به شما گفت «به مادر ترزا بگویید من تشنه‌ام؟» گفتم «بله، من همان کسی هستم که تجربه‌ام را در نامه برایش نوشته‌ام.» او لحظاتی به من نگاه کرد و دوباره پرسید: «دیگر چه گفت؟» از سؤال او تعجب کردم ولی بلافاصله گفتم «هیچ چیز. این همه آن چیزی بود که «شنیدم.» باز مادر ترزا پرسید: «منظورش چه بود؟» گفتم: «نمی‌دانم، فقط حس کردم باید موضوع را با شما در میان بگذارم. من تنها يك قاصدم.»

«ندایی» که مادر ترزا هنگام سفرش به دارجیلینگ در قطار شنیده بود مدت‌ها بود که خاموش بود. او آرزوی کرد آن را دوباره بشنود و اکنون «ندایی دوست‌داشتنی مستقیماً با او صحبت نمی‌کرد؛ با این حال پیامش روشن بود: او هم چنان احساس عطف می‌کرد و در جست‌وجوی کسی بود که او را تسلی دهد و مادر ترزا همواره التهاب این را داشت که «همان کس» باشد.

#### مردم مشتاق خداوندند

در اواخر سال ۱۹۸۹، مرحله جدیدی در زندگی مادر ترزا آغاز شد. شرایط قلبی او وخیم‌تر شد و چندین بار در آستانه مرگ قرار گرفت. در دسامبر ۱۹۸۹، پس از آن‌که در قلبش يك دستگاه تنظیم ضربان قرار داده شد، او برای برادر راجرتی نیز نوشت: «یکی از چیزهای بسیار مهم، عوارض بیماری‌ام بود. این‌که تمام دنیا برای بهبود من به درگاه يك خدا دعا می‌کردند.» برای مادر ترزا بسیار مهم بود که همه رو به خداوند بیاورند و اگر بیماری او به محقق شدن چنین مسئله‌ای کمک می‌کرد، مادر ترزا سپاسگزار بیماری‌اش بود. به محض آن‌که او کمی توانایی خود

را بازیافت و توانست سرپا بایستد، بار دیگر سعی کرد به هرنحو ممکن، عشق خداوند را به اطراف بگستراند.

در دهه ۱۹۹۰، با فروپاشی نظام کمونیستی در اروپای شرقی، مادر ترزا به رغم شرایط قلبی و هشدار پزشکان درصدد برآمد سفری به آن جا داشته باشد. او آرزوی کرد نور عشق خداوند را به کشورهای اروپای شرقی و مرکزی برساند؛ کشورهایی که از نبود آزادی های مذهبی مدت ها رنج کشیده بودند. او شعباتی از مؤسسه خود را در اقمار شوروی سابق، از جمله در روسیه، چکسلواکی، مجارستان و سرانجام در آلبانی تأسیس کرد. پس از مشاهده اشتیاق عمیق مردم این کشورها برای خداوند که سالیان متمادی سرکوب شده بود، مادر ترزا مرتب تکرار می کرد «مردم مشتاق عشق خداوندند.» پس از بازدیدش از آلبانی، او برای خواهرانش نوشت: «احساس می کنم عیسی مسیح و مریم مقدس می خواهند که من در این زمان که مصادف با بازگشایی کلیساها در کشور آلبانی است در این جا حضور داشته باشم؛ جایی که عشق خداوند برای سالیان متمادی ممنوع بوده و مردم به لحاظ معنوی به شدت گرسنه اند.»

#### از طریق مریم مقدس در خدمت عیسی مسیح

گرچه مادر ترزا بسیار سفر می رفت اما دامنه فعالیت انجمن او آن قدر گسترده شده بود که او نمی توانست آن گونه که آرزوی قلبی اش بود، به همه خواهران دسترسی پیدا کند. با این حال تلاش می کرد از طریق نامه های ماهانه که به طور جمعی برای آن ها می نوشت ارتباطش را با خواهرانش حفظ کند. نامه های مادر ترزا سرشار از سپاسگزاری، دلگرمی، اندرز و پیشنهاد بود. او حرف های گفتنی بسیاری برای خواهران و برادرانش داشت و زمان به سرعت در حال از دست رفتن بود. مادر ترزا برای آن ها یک مرشد، یک معلم، یک نمونه و از همه بالاتر، یک مادر بود.

با ستایش خداوند و مریم مقدس

ژوئن ۱۹۹۰

فرزندان، خواهران، برادران، پدران روحانی، مبلغین غیرروحانی و همکاران و دوستان بسیار عزیزم،

به همراه این نامه بهترین دعاها و ستایش هایم را به شما تقدیم می کنم، همه عشق و سپاسگزاری ام را. به هریک از شما به خاطر آنچه در این چهل سال بوده اید و انجام داده اید: لذت تقسیم کردن عشق با یکدیگر و با فقیرترین فقرا.

حضور شما و کاری که در سراسر دنیا برای نشان دادن عظمت خداوند و به نفع فقرا انجام داده اید، نشانه معجزه مجسم خداوند و عشقی بوده که شما در عمل ابراز داشته اید. خداوند، بزرگی خود را با استفاده از ناچیز بودن ما آشکار ساخته است. پس بیایید همواره در این نیستی خود باقی بمانیم. به خداوند اختیار کامل بدهیم بدون مشورت با ما، آن گونه که می خواهد ما را به کار گیرد. بیایید با لبخندی سخاوتمندانه آنچه را به ما می دهد بپذیریم و آنچه را می خواهد به او ببخشاییم.

هرچه به روز مراسم گردهمایی نزدیک تر می شویم، قلبم از امید و شادمانی بیش تری لبریز می شود. انتظار کارهای زیبایی که اراده خداوندی از طریق شما انجام می دهد. شما که با شادمانی، سرپرست ارشدی را که او برای ما برگزیده است پذیرا می شوید. روش های خداوندی بی نظیرند، اگر بگذاریم آن گونه که می خواهد ما را به کار گیرد. من هم چنان در اروپای شرقی هستم. معجزات آشکاری که خداوند در این روزها از خود نشان داده، دلیلی بر عشق لطیف او نسبت به مبلغین نیکوکاری و فقر است. بگذارید سپاسگزاری ما، عزم و اراده راسخ ما برای خدمت کردن به عیسی مسیح از طریق مریم مقدس باشد. بیایید چون مریم مقدس پاک و فروتن و چون عیسی مسیح پرهیزکار باشیم.

فروتنی ریشه شور و شوق انجام کار برای ارواح انسانی و نیکوکاری است. ما چنین چیزی را در وجود عیسی مسیح بر فراز صلیب و عشای ربانی می بینیم. همین طور در مریم مقدس، زمانی که با شتاب زندگی به عنوان ندیمه مشغول کار شد، نه به عنوان مادر خداوند.

بنابراین برای ما بسیار اهمیت دارد که به عنوان مبلغین نیکوکاری، پرهیزکار و فروتن باشیم. هیچ مبلغی نمی تواند واقعیت زندگی توأم با نیکوکاری و سوگندهای چهارگانه ای را که بجا آورد، زندگی کند مگر آن که از صمیم قلب پرهیزکار و منز باشد. زیرا تنها یک قلب منز قادر است حضور خداود را در وجود فقرا ببیند. یک قلب پاک می تواند عیسی مسیح را دوست

بدارد و از طریق او به فقرا خدمت کند.

تو... با... من... چنین... کردی...

به یاد داشته باشید که عشق از درون خانه آغاز می شود. از طریق اجتماع و خانواده.

بیا بید از مسیح سپاسگزاری کنیم که به مدت ۴۰ سال توانسته ایم عشق لطیف او را از طریق یکدیگر دریافت کنیم. دعا کنید که عشق به یکدیگر و عشق به فقرا روز به روز در وجودمان شکوفاتر شود؛ با کامل کردن عشق مان نسبت به عیسی مسیح، احساس صمیمیت شخصی با او و پیوستن به او از طریق نیایش و ایثار.

سعی کنید هنگام کار با یکدیگر و خدمت به فقرا، عشق، محبت و حضور عیسی مسیح را جلوه گر سازید.

اگر شما ارتباطتان با مریم مقدس، مادر عیسی مسیح و مادرمان را حفظ کنید، همه اینها ممکن خواهد بود.

اجازه ندهید هرگز چیزی یا کسی، شما را از عشق به عیسی مسیح و مریم مقدس باز دارد. به درخواست او بود که انجمن به وجود آمد. بگذارید باز از طریق او انجمن، قدیسه هایی به مادر کلیسا تقدیم کند.

فراموش نکنید هر جا که باشید، دعا، عشق و ستایش مادر همواره با شما خواهد بود.

— خداوند شما را محافظت فرماید!<sup>۱۹</sup>

ام. ترزا - م. ن.

مادر ترزا در این نامه به بسیاری از ویژگی های اصلی زندگی مبلغین نیکوکاری اشاره می کند. لابه لای اینها قطعه ای از پندهای عیسی مسیح با اشاره به پنج انگشت بود، یا آن گونه که او مایل بود بگوید، تو... با... من... چنین... کردی. یک کلمه برای هر انگشت. با این روش او می خواست مبلغین نیکوکاری، فقرا را به خاطر داشته باشند، نه تنها به آنها به عنوان مخلوق خداوند احترام بگذارند بلکه نیروی ماورای طبیعه حضور خداوند در هر یک از آنها را نیز درک کنند.

او هم چنین می خواست آنها به یاد داشته باشند که «عشق از خانه آغاز می شود.» مادر ترزا در بسیاری از نامه ها و رهنمودهایش بر این نکته پافشاری می کرد که تنها از طریق دوست داشتن افراد نزدیک و جمع خانواده است که

خانواده روحانی اش می‌توانند پایه‌گذاران صلحی باشند که او انتظارش را داشت. او کارت کوچکی تهیه کرده بود که آن را «کارت ویزیت» می‌نامید. روی این کارت یکی از گفته‌های معروف مادر ترزا به چاپ رسیده بود. راهی برای رسیدن به صلح:

میوه سکوت، نیایش است

میوه نیایش، ایمان است

میوه ایمان، عشق است

میوه عشق، خدمت کردن است

میوه خدمت کردن، صلح است<sup>۱۱۱</sup>

### به نام خداوند و به نام فقرا

مادر ترزا در تمام دوره زندگی اش يك مبلغ شجاع و بی‌باک بود. او ندای خداوند را که از او می‌خواست به فقرا خدمت کند، شنیده و در عوض به صدای نیازها و خواسته‌های تهی‌دستان بدل شده بود. مسلح به سلاح ایمان، او از مواجیه و به چالش گرفتن رهبران دنیا برای محافظت از حقوق آسیب‌پذیرترین اعضای جامعه انسانی هراسی نداشت. نامه سرگشاده‌ای که او خطاب به سران ایالات متحده و عراق نوشت، به امید آن‌که مانع از آغاز جنگ احتمالی شود یکی از نمونه‌های گویای شجاعت و عزم راسخ او بود:

۲ ژانویه ۱۹۹۱

\* پرزیدنت جورج بوش و پرزیدنت صدام حسین عزیز

من با اشکی در چشمم و عشق خداوند در قلبم، به شما روی آورده‌ام تا با شما درباره فقرا و آن‌ها که از این جنگ احتمالی فقیر خواهند شد سخن بگویم. از صمیم قلب از شما خواهش می‌کنم به خاطر صلح خداوند تلاش و کوشش کنید و با یکدیگر از درآشتی دریابید.

شما هر دو مسائلی دارید و همین‌طور ملتی که باید به آن‌ها توجه نمایید؛ اما پیش از همه

خواهش می‌کنم به درخواست کسی گوش فرادهید که تنها به خاطر ایجاد صلح، پای به این جهان گذاشت. شما قدرت و توانایی این را دارید که مظاهر حضور خداوند، مردان، زنان و کودکان را از بین ببرید. خواهش می‌کنم به اراده خداوند توجه کنید. خداوند ما را خلق کرده که با عشق او مورد محبت واقع شویم، نه این‌که با نفرت خود یکدیگر را تباه کنیم.

در کوتاه مدت ممکن است این جنگ که همه از آن وحشت داریم، برنده و بازنده‌ای داشته باشد، اما این مسئله هرگز نمی‌تواند و نخواهد توانست درد و رنج و نابودی (ای) را که سلاح‌های شما به بار می‌آورد توجیه نماید.

من به نام خدا شما را مورد خطاب قرار می‌دهم. همان خدایی که همه دوست می‌داریم و با یکدیگر در او شریک هستیم و به نام او از شما خواهش می‌کنم، به خاطر انسان‌های بی‌گناه، تهی‌دستان دنیا و همه آن‌ها که با این جنگ به فقر کشیده خواهند شد. آن‌ها کسانی هستند که بیش‌ترین صدمه را خواهند دید زیرا راه فراری ندارند. به خاطر آن‌ها مقابل‌تان زانو می‌زنم و التماس می‌کنم. آن‌ها رنج خواهند کشید و وقتی چنین شود ما تنها کسانی خواهیم بود که هرچه در توان داشته‌ایم برای حمایت و دوست‌داشتن آن‌ها به کار نگرفته‌ایم. من التماس می‌کنم به خاطر آن‌ها که یتیم، بیوه و تنها خواهند شد. زیرا والدین، همسران، برادران و فرزندان‌شان را در این جنگ از دست خواهند داد. از شما خواهش می‌کنم آن‌ها را نجات دهید. به شما التماس می‌کنم به خاطر کسانی که دچار معلولیت و آسیب‌های جسمی خواهند شد. آن‌ها کودکان خداوند هستند. من به خاطر آن‌ها که بدون کاشانه، بدون غذا و بدون عشق باقی خواهند ماند، از شما تقاضا می‌کنم به آن‌ها مانند فرزندان خود بیندیشید. همین‌طور به نام آن‌ها که ارزشمندترین موهبت الهی، یعنی جان خود را از دست می‌دهند، از شما تقاضا می‌کنم. از شما درخواست می‌کنم که برادران و خواهران ما را نجات دهید. خواهران و برادران ما و شما. زیرا خداوند آن‌ها را به ما بخشیده تا آن‌ها را دوست بداریم و عزیز بشماریم. وظیفه ما این نیست که آنچه را که خدا به ما بخشیده، تباه کنیم. خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم کاری کنید که فکر و اراده شما بخشی از فکر و اراده خداوندی باشد. شما قدرت این را دارید که جهان را به سوی جنگ یا صلح بکشانید. لطفاً راه صلح را انتخاب کنید.

من و خواهران و فقرای مان برای شما بسیار دعا می‌کنیم. تمام جهان دعا می‌کند که شما قلب خود را به سوی عشق خداوند بگشایید. ممکن است شما جنگ را ببرید اما این جنگ برای مردمی که زخمی، معلول یا مفقود خواهند شد به چه قیمتی تمام می‌شود.



از شما تقاضا می‌کنم در برابر عشق تان نسبت به خداوند و نسبت به هموعان تان، به نام خدا و به نام آن‌ها که باعث فقرشان خواهید شد، زندگی و صلح را تباه نکنید؛ بگذارید عشق و صلح پیروز شوند و نام شما به خاطر کار نیکی که کرده‌اید در یادها بماند. شادمانی ای که در جهان پراکنده‌اید، عشقی که با دیگران قسمت کرده‌اید.

لطفاً برای من و خواهرانم که سعی می‌کنیم فقرا را دوست بداریم و به آن‌ها خدمت کنیم، زیرا آن‌ها به خدا تعلق دارند، و به چشم او عزیزند، دعا کنید: آن گونه که ما و فقرای مان شما را دعا می‌کنیم. ما دعا می‌کنیم که آنچه را خداوند با اطمینان برای مراقبت به دستان شما سپرده، دوست بدارید و پیورانید. خدای من، اکنون و همواره شما را برکت ببخشاید.

— خداوند شما را محافظت فرماید<sup>۱۱۱</sup>

ام. ترزا - م. ن.

مادر ترزا نه تنها با کلمات بلکه با رفتار خود نیز به آن‌ها درس اخلاق می‌داد. هر وقت مصیبتی نازل می‌شد و یا بلایی پیش می‌آمد، او و خواهرانش در آن جا حاضر می‌شدند. مادر ترزا قضاوت نمی‌کرد، حتی انتقاد هم نمی‌کرد. او به روشی ساده اما مؤثر دوست می‌داشت و خدمت می‌کرد. در ژوئن سال ۱۹۹۱، مادر ترزا از بغداد، جایی که برای کودکان معلول سرپناهی افتتاح کرده و سرگرم راه اندازی یک درمانگاه سیار نیز بود، برای خانواده مذهبی اش نوشت:

بغداد ۱۹۹۱/۶/۲۳

عزیزترین فرزندم در سراسر دنیا، تمامی پدران، برادران، خواهران، شرکای کاری و مبلغین نیکوکاری غیرروحانی ام. به همراه این نامه عشق، ستایش و دعاهایم را تقدیم شما می‌دارم، شاید از طریق عشق به یکدیگر و خدمت به فقرا، پرهیزکاری در شما بارور شود.

این واقعاً معجزه‌ای مجسم از عشق لطیف خداوند بود که از سوی مقامات عراقی به ما اجازه داده شد به این جا بیاییم و یک صومعه مبلغین نیکوکاری در قلب شهر بغداد و در یک ساختمان دولتی برپا کنیم.

عوارض جنگ وحشتناک است. انسان نمی‌تواند درک کند که چگونه موجودی می‌تواند چنین جنایتی در حق موجود دیگری روا دارد. چرا؟ بیایید دعا کنیم که خدمات توأم با عشق

ما بتواند صلح، یگانگی و شادمانی به همراه بیاورد.

در حال حاضر کمبود مواد غذایی و دارویی به شدت محسوس است. صدها و صدها خانه ویران شده و نمی‌دانم بازسازی آن‌ها چه مدت به درازا خواهد کشید. در دعاهای روزانه تان عراق را فراموش نکنید.

با نگاه کردن به مردم، انجیل، عهد عتیق در مقابل چشمان انسان زنده می‌شود. فردا قرار است به بازدید بابل<sup>۱</sup> برویم. چه کسی تصورش را می‌کرد که مبلغین نیکوکاری روزی به چنین نقاطی قدم خواهند گذاشت تا کلام خدا را از طریق عشق به مردم برسانند؟ هرگز تصور نمی‌کردم حضور ما موجب شادمانی هزاران نفر گردد. چه عذاب هولناکی در اطراف مان به چشم می‌خورد. با نگاه کردن به این رنج جانکاه و نتایج جنگ، فکرمی‌کردم از طریق کلمات و رفتارهای بی‌رحمانه چه چیزها که اتفاق نمی‌افتد. ما تنها ساختمان‌ها را تخریب نمی‌کنیم، بلکه عشق و صلح و همبستگی را از میان می‌بریم، و به این ترتیب آن بنای زیبا، یعنی جامعه‌مان را که یا آن همه عشق از جانب مریم مقدس بنا نهاده شده بود، نابود می‌سازیم. می‌دانم که شما ما را دوست می‌دارید و برای نشان دادن عشق و سپاسگزاری تان از انجام هیچ کاری فروگذار نخواهید کرد. من تنها یک درخواست از شما دارم: یک مبلغ نیکوکاری واقعی باشید و عطش عیسی مسیح را برای عشق و ارواح انسانی سیراب سازید. از طریق کار برای رستگاری و تطهیر جامعه‌تان، خانواده‌تان و برای فقرایی که به آن‌ها خدمت می‌کنید. بیایید با هم دعا کنیم.

— خداوند شما را محافظت فرماید!<sup>۲</sup>

مادر

من عطش تو را، با عشقم و رنج تو را با قلبم فرو می‌نشانم  
در سال ۱۹۹۳، پاپ ژان پل دوم در پیامش به مناسبت لنت، بر شنیدن صدای  
عیسی مسیح تأکید کرد: «او که خسته و تشنه بود، به زن نیکوکار سامری نزدیک  
چاه یعقوب می‌گوید جرعه‌ای آب به من بده.»<sup>۲</sup> به عیسی مسیح بنگرید که بر

۱. Babylon: شهر باستانی بابل.

۲. انجیل یوحنا، ۷: ۴.

صلیب میخکوب شده و در آستانه مرگ قرار دارد، او که با صدای ضعیفش می‌گوید: «من تشنه‌ام»<sup>۱</sup>، امروز بار دیگر او درخواستش را تکرار می‌کند و بار دیگر مصایب خود را در میان فقیرترین برادران و خواهران خود زندگی می‌کند. این کلمات مادر ترزا را به شدت تحت تأثیر قرار داد:

پس از خواندن نامه پدر مقدس «من تشنه‌ام» بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم. نمی‌توانم به شما بگویم چه احساسی داشتم. نامه او باعث شد دریابم وظیفه‌ای که بر عهده گرفته‌ایم چقدر زیباست. چقدر خداوند بزرگ به ما محبت داشته که انجمن ما را برای رفع عطش عیسی مسیح و برای عشق به ارواح انسانی برگزیده و در کلیسا جایگاه ویژه‌ای به ما داده است.

هم‌زمان ما عطش او را به جهانیان یادآوری می‌کنیم؛ چیزی که در آستانه فراموش شدن بود. من برای تشکر از پدر مقدس برای او نامه نوشتم. نامه پدر مقدس در واقع خطاب به همه انجمن ماست تا بدانیم عطش مسیح برای انسان‌ها تا چه حد است. علاوه بر این نشانه من است که بدانم زمان آن فرارسیده که درباره هدیه‌ای که خداوند در دهم سپتامبر به من عطا کرده است با روشنی بیش‌تری حرف بزنم و به‌طور کامل شرح دهم که این عطش برای من چه مفهومی دارد.<sup>۱۳۱</sup>

مادر ترزا در سال‌های اولیه اغلب به خواهران می‌گفت، سیراب کردن عطش مسیح هدف اصلی تلاش‌های آن‌هاست و در سال‌های بعد، او درباره روش‌های فرونشاندن این عطش گفت‌وگومی‌کرد. اکنون با دریافت پیام پدر مقدس به مناسبت ایام لنت، یک بار دیگر عطش عیسی به مضمون اصلی مکاتبات و رهنمودهای مادر ترزا با پیروانش بدل شده بود. او آنچه را که زندگی می‌کرد با سایرین در میان می‌گذاشت. همه زحمات، رنج‌ها و لذات مادر ترزا در واقع روش‌هایی بودند برای رسیدن به آن هدف. او مشتاقانه ظلمت درونی درناکش را پذیرفته بود تا شاید از آن طریق، عطش عیسی مسیح را فرو بنشانند و

آماده بود با «قطره قطره خون خود»<sup>[۱۴]</sup> چنین کند.

دشوارترین وجه پایداری این ظلمت، عطش سیری ناپذیر مادر ترزا برای خداوند بود. او اکنون مفهوم آن را درک کرده و دریافته بود چگونه با آن کنار بیاید، با این حال هنوز نمی‌توانست عطش خود را برای کسی که «قلب و روحم اشتیاق دارد آن را تصاحب کند» فرو بنشانند. حتی رشد انجمن، موفقیت مأموریت‌هایش و تحسین جهانیان نیز قادر به سیراب کردن چنین عطشی نبود. یک سال پس از پیام پدر مقدس به مناسبت ایام لنت، مادر ترزا به ویتنام رفت تا شعبه دیگری از انجمن را افتتاح کند. هفته ایام مقدس بود و طی این روزهای خاص، او هم چنان اعضای انجمنش را ترغیب می‌کرد به عیسی مسیح خدمت کنند.

ویتنام

۱۹۴۴/۳/۲۹

جناب ام، فردریک عزیزم و همه ساکنان ساختمان مرکزی و سراسردنیا. این نامه همه دعا، عشق و ستایشم را برای شما به همراه دارد. امیدوارم و دعا می‌کنم همه شما با یک قلب مملو از عشق به عیسی مسیح از طریق مریم مقدس خدمت کنید. از آن جا که این هفته زمان خاصی برای عیسی مسیح - و همین طور ما - برای عشق و یگانگی بیش‌تر است بیایید برای هرچه نزدیک شدن به قلب انسان‌ها و رساندن آن‌ها به قلب عیسی مسیح راه‌های جدیدی بیابیم و سعی کنیم هرچه بیش‌تر با رنج‌های جانکاه مسیح که ناشی از قبول گناهان ما از جانب او و هم چنین عطشش برای ارواح انسانی است آشنا شویم. او این رنج را هرگز به قدر این هفته که آن قدر برای او و ما اهمیت دارد، حس نکرده است. تعجبی ندارد که چنین چیزی در آخرین لحظاتی که او زندگی انسانی را تجربه می‌کرد برزبان‌ش جاری شد، وقتی گفت: «من تشنه‌ام». خدا را شکر که بانوی ما که آن‌جا حضور داشت مفهوم کلام او را به طور کامل درک کرد؛ عطش عیسی مسیح برای عشق به انسان‌ها. و احتمالاً بلافاصله پاسخ داد: «من عطش تو را فروخواهم نشانند، با عشقم و با رنجی که قلبم آن را تحمل می‌کند.»

«مسیح، مسیح عزیزم، من تو را دوست می دارم.» چقدر صریح، نشانه ای از تسلیم کامل او، عشق توأم با اعتماد، عشقی که قطعاً عطش مسیح را برای ارواح انسانی فرونشاندند است. از این رو بسیار اهمیت دارد که هر چه بیش تر به مریم مقدس نزدیک شویم. هم چون حضرت یحیی و مریم<sup>۱</sup> مجدلیه مقدس. گاهی با خود می اندیشم، آن ها وقتی چنین کلامی را شنیدند چه حسی داشتند. از این روست فرزندانم، که این هفته به لحاظ علت وجودی انجمن و مبلغین نیکوکاری بسیار اهمیت دارد. رفع عطش عیسی بر فراز صلیب، برای عشق به ارواح انسانی، از طریق خدمت برای رستگاری و تطهیر فقیرترین فقرا. فقیرترین فقرا چه کسانی هستند؟ خواهانم، برادرانم، پدرانم، و هر یک از اعضای خانواده مبلغین نیکوکاری. از همان جاست که عشق برای فرو نشانیدن عطش مسیح آغاز می گردد.

به این دلیل است که باید آگاهی خود را از مفهوم عطش عیسی مسیح بر فراز صلیب در عشای ربانی و با هر کس که روبه روی شویم، عمیق تر سازیم زیرا این آگاهی به ما کمک خواهد کرد که مانند عیسی و مریم مقدس پرهیزکار باشیم.

امیدوارم هر کجا که هستید و با عشق بسیار به پروردگار خدمت می کنید، تندرست باشید. بار دیگر از شما تقاضا می کنم به خاطر عشق خداوند و انجمن، زحمت پرهیزکار بودن را بر خود هموار سازید. همه چیز برای عیسی مسیح و از طریق مریم مقدس. عید پاک بر همه شما متبرک و مبارک باد.

خداوند شما را محافظت فرماید<sup>۱۵</sup>

—مادر

مادر ترزا سال ها پیش از پدر نیونر خواسته بود به او بیاموزد چگونه باید «زمینه همبستگی عمیق قلب انسان ها با قلب عیسی مسیح» را فراهم سازد. او مجذوب قلب پاک عیسی مسیح شده و عطش او را احساس کرده بود. او با عشق، خدمت رسانی و به ویژه ظلمت درونش، سعی در فرو نشانیدن عطش قلب تشنه عیسی مسیح داشت. اکنون مادر ترزا سعی می کرد با آخرین قطرات نیرو و توانش چنین شوقی را در میان اعضای خانواده مذهبی اش جاری سازد. او تأکید می کرد که خواهان «خود را به مریم مقدس بسیار نزدیک کنند.» گاه

۱. Mary Magdalen: مریم مجدلیه (انجیل)

اظهار می داشت: «به درخواست [مادر مقدس] بود که انجمن شکل گرفت و با دعا‌های خیر او بود که توسعه یافت.»<sup>[۱۶]</sup>

برای سالیان متمادی، مادر ترزا خواهرانش را نسبت به خاستگاه چنین اظهاراتی گیج و سردرگم نگاه داشته بود. تنها پس از مرگش بود که آن‌ها درباره پنداره‌های سه‌گانه مادر ترزا مطالبی شنیدند. این‌که مریم مقدس از او خواسته بود به ندای عیسی مسیح و فقرا پاسخ دهد.

پدر و ناکسم به شکل سخاوتمندانه‌ای به مادر ترزا و انجمن مبلغین نیکوکاری کمک و با ایمان کامل به اهدافش، او را راهنمایی و پشتیبانی کرده بود. پدر و ناکسم در آخرین نامه‌اش به مادر ترزا که در بیمارستان در شرایط بحرانی به سر می‌برد، به نقش عمده مریم مقدس در آخرین سفر مادر ترزا اشاره کرد.

#### مادر عزیز

فردا صبح من در مراسم مس مقدس از خدا خواهم خواست:

۱. نیاز به عمل جراحی نداشته باشید.

۲. در ۷ اکتبر ۹۳ در چین باشید.

۳. اگر اراده خداوندی تعلق بگیرد، مرا نزد خود ببرد و نه شما را. اگر اراده او چنین باشد، نه اراده من.

من و تمامی خواهران همراه شما می‌یم.

برای هر فرد مسیحی کالوری هست، اما کالوری شما طولانی است. با این همه مطمئن هستم که مریم مقدس شما را در این مسیر ملاقات کرده است. شما بالای تپه نرفته‌اید. این برای بعدهاست.

من مراسم عشای ربانی را که اطمینان دارم در اتاق خود برگزار کرده‌اید متبرک می‌کنم.

لطفاً برای من و همه دوستان، به ویژه دوستان عیسی مسیح، که من نیز جزئی از آنان هستم دعا کنید.

— ارادتمند به عیسی مسیح<sup>[۱۷]</sup>

پدر و ناکسم چهار روز بعد از نوشتن این نامه در گذشت.

### بدون در نظر گرفتن بهای آن

مادر ترزا همه چیز خود را بدون در نظر گرفتن بهای آن، برای پاسخ به آن ندا به او بخشیده بود. حاصلی که او به دست آورده بود، سال‌ها از خودگذشتگی‌اش بود، گرچه بهای گزافی بابت آن پرداخته بود. خواهرانی که به او نزدیک بودند نمی‌توانستند این حقیقت را نادیده بگیرند.

مادر ترزا در راه ایمانش تا مرز شهادت پیش رفته بود. سفرهای سخت در قطارهای پرازدهام، آن هم فقط در کوپه‌های درجه سه. بازدید روزانه از زاغه‌های خاک گرفته و آلوده، با پای پیاده، گرسنه، تشنه و خسته، بی‌آن‌که فرصتی برای خود داشته باشد. در اتاقش همواره به روی همه گشوده بود. نداشتن پنکه حتی در گرم‌ترین روزهای تابستان. زندگی در اتاق‌های تنگ صومعه‌های کوچک، تخت‌خواب آهنی باریک و چیزهایی به مراتب بیش‌تر از این‌ها، بی‌هیچ شکایتی! او هر روز این عبارت را تکرار می‌کرد: «فقط برای عیسی مسیح.» فقط همین بدون هیچ تفسیری، فقط همین عبارت. وقتی رنج و اندوهی به دل داشت معمولاً به ما می‌گفت: «می‌دانید، این فرصتی برای عشق بیش‌تر است.»

این‌ها تنها درد و رنجی بود که دیگران شاهد آن بودند و مادر ترزا آن رنج هولناک را به خوبی از دیگران پنهان نگه می‌داشت. آن‌ها که به او نزدیک‌تر بودند، تنها می‌توانستند با نگاهی به گذشته درباره‌ی آن اظهار نظر کنند:

«عیسی مسیح تمامی رنج‌هایی را که مادر ترزا در شب «روح و جان» درک کرده بود، برای متبرک ساختن وظیفه‌ی او به کار می‌گرفت. کار مادر ترزا روبرو به شکوفایی بود اما او از اعماق وجودش رنج می‌کشید؛ گرچه یکسره خود را تسلیم خواست الهی کرده بود.»

در بجهوحه‌ی کارها و رنج‌ها، مادر ترزا به اتفاق خواهرانش سخت درگیر فعالیت‌های اجتماعی نیز بود. ضمن مسافرت‌های مکررش، بارها شده بود

که بعد از نیمه شب به مقصد برسد. با این همه ساعت ۴/۴۰ دقیقه صبح از خواب برمی‌خاست. ابتدا برای بجا آوردن مراسم دعای صبحگاهی به صومعه می‌رفت و سپس طبق برنامه، آماده انجام مسئولیت‌هایش می‌شد. این برنامه منظم تا کمی پیش از درگذشت او ادامه داشت.

طی سال‌های ۹۴ تا ۹۵، مادر ترزا زندگی متعارفی داشت. طبق برنامه ملاقات‌های روزانه، پاسخگویی به تلفن و غیره غالباً با سرفه، سرماخوردگی و عوارض مالاریای مزمن دست و پنجه نرم می‌کرد. به دلیل زمین خوردگی در رم سه دنده و استخوان کتفش شکسته بود، اما این‌ها چیزی نبود که مادر ترزا را در بستر نگه دارد. او بیش ترنگران مسیح بود تا نگران خود. با داشتن سنی بالای ۸۰ سال، مطمئناً آسان نبود که مادر ترزا روزها را به تلاش و تکاپو بگذراند و شب‌ها وقتش را صرف پاسخگویی به نامه‌ها کند. او خود را فراموش کرده بود.

وقتی مادر ترزا برای بازدید از خوابگاه‌ها می‌رفت، حتی در ساده‌ترین کارها به خواهرانش یاری می‌رساند. آن گونه که یکی از خواهران می‌گوید، برای آن‌ها بسیار شیوا و فصیح صحبت می‌کرد.

یادم هست يك بار که مادر به باتون روز آمده بود، من قدم به قدم او را دنبال می‌کردم. پس از خوردن ناهار، مادر ترزا به ما کمک کرد ظرف‌ها را بشوییم. او اولین نفری بود که دستمال‌گردگیری برداشت و میز را تمیز کرد. مردم بیرون در انتظار مادر ترزا اجتماع کرده بودند و در این سو. مادر چون يك خواهر پیش پا افتاده‌ترین کارها را انجام می‌داد.

مادر ترزا رنج‌های درونی و بیرونی را که خداوند سرراهش قرار داده بود، به یکسان به عنوان يك موهبت می‌پذیرفت و از آن‌ها در جهت انجام وظایفش کمک می‌گرفت. با این حال زندگی او توأم با حس زبونی یا تسلیم از سرانفعال نبود. او در واقع شوق و شغف تعلق به خداوند را از خود می‌تاباند؛ این‌که با او زندگی می‌کند. مادر ترزا می‌دانست که پس از تحمل این مصایب، لذت زنده



شدن دوبارهٔ مسیح پدیدار خواهد شد. [۱۸]

### چیزی واقعاً زیبا برای خداوند

بیش ترنامه‌هایی که مادر ترزا در اواخر عمر می‌نوشت، نوعی یادداشت کوتاه بود. با این حال او افکار، آرزوها و نیایش‌های خود را به دقت منتقل می‌کرد. اغلب این یادداشت‌ها حاوی اندرزهای دلگرم‌کننده بود. بیان سادهٔ مفاهیم عمیق:

خداوند ما را دوست دارد و به تجلی خود در جهان از طریق شما و من ادامه می‌دهد... اگر می‌خواهید هم چنان پرتوی از عشق او، برای مردم خود باشید، پس زندگی خود را بدل به چیزی زیبا برای خداوند نمایید.

«چیزی واقعاً زیبا برای خداوند» تنها یک شعار جذاب نبود، بلکه نشان می‌داد که مادر ترزا چگونه سعی کرده در همهٔ این سال‌ها عشق خود را به عیسی مسیح ابراز دارد. انجام هرکاری به زیباترین نحو ممکن برای او، مادر ترزا برای باور بود که رنج مبهمی که در زندگی تحمل می‌کرد فرصتی بود تا کار زیبایی برای خداوند انجام دهد و عشق او را به آن‌ها که در تاریکی‌ها زندگی می‌کنند برساند. او این تعالیم را بدین‌گونه برای یکی از شرکای کاری‌اش شرح داد:

در این دوران ننت، زمان عشق بزرگ، وقتی می‌بینیم که عیسی مسیح علاوه بر عشق ما چه رنجی را متحمل شده تا ما را نجات دهد، بیایید دعا کنیم به ما فرصت دهد برای یگانگی با او رنج‌های مان را به رنج او پیوند بزنیم تا ارواح انسانی بسیاری که در تاریکی و بدبختی زندگی می‌کنند با عشق و زندگی او آشنا شوند.

دعا کنیم شاید مریم مقدس چون مادری به شما کمک کند با عشق بسیار در پناه صلیب مقاومت کنید.

دعا می‌کنم هرگز دچار چنان غم و اندوهی نشوید که لذت رستخیز مسیح را فراموش کنید.

از دادن چنین هدیه‌ای به او بسیار خوشحالم  
مادر ترزا حتی در سن هشتاد و پنج سالگی مشتاق بود با فروتنی و تواضع،  
اندرزها و رهنمودهای معنوی دریافت دارد. اسقف کورلین براین ویژگی او  
گواهی می‌دهد:

آخرین جلسه‌ای را که با یکدیگر در شارلوت داشتیم خوب به یاد دارم؛ سال ۱۹۹۵ بود.  
آن شب، ما یک ساعت در خلوت با یکدیگر درباره زندگی معنوی او گفت و گو کردیم.  
به او پیشنهاد کردم بی تفاوتی معنوی اش را هم چون هدیه خاصی به خداوند تقدیم  
کند. شگفت زده شد و چند بار تکرار کرد «چه لطف بزرگی از جانب خداوند که بتوانم  
خلئی را که حس می‌کنم به او تقدیم کنم. از این که چنین هدیه‌ای به او بدهم بسیار  
خوشحالم.»

در مکالمات تلفنی که به دنبال آخرین جلسه ملاقات مان ادامه داشت، او به شکلی  
مستمر بر این نکته تأکید می‌کرد که می‌خواهد این رنج درونی و پنهان را به خداوند  
تقدیم نماید.<sup>[۱۹]</sup>

به این ترتیب تنها دو سال پیش از درگذشتش بود که مادر ترزا از پیشنهاد  
هدیه دادن «همسفر جدانشدنی» اش به خداوند استقبال کرد. از اوایل دهه  
۶۰ برای پاسخ دادن به آن ندا تلاش کرده بود با عیسی مسیح و فقیرترین فقرا  
یکسان باشد. اکنون یک بار دیگر آن پیشنهاد را پذیرفت. طبق شواهد موجود، او  
هم چنان تا زمان مرگ به آن «تاریکی» با تسلیم کامل وفادار ماند و در پایان عمر،  
این تاریکی را به عنوان هدیه‌ای شگفت‌انگیز تقدیم خداوند نمود.

اونه تنها تاریکی را به خداوند هدیه داد بلکه حتی خاطرات آن نور درونی را  
که در آغاز آن ندا به او داده بود تا به فقرا خدمت کند، به خداوند تقدیم کرد. یکی  
از خواهران می‌گفت:

یک روز بعد از ظهر وقتی با مادرم تنها بودم، به او گفتم بیست و پنجمین سالگرد روز  
طلایی الهام نزدیک است.

مادر گفت: «بله، اما چقدر عجیب است که هیچ کس راجع به الهام چیزی از من نپرسید، گرچه توضیح آن بسیار دشوار است. من به او [عیسی مسیح] گفتم همه چیز را با خود ببرد تا من نیازی به توضیح نداشته باشم. می دانم، می فهمم، ولی نمی توانم توضیح دهم. وقتی چیزی را علنی می کنید تقدس آن را از بین می برید.» این گفته مادر ترزا عمق فروتنی و عدم دلبستگی او را به من نشان داد و نیز باعث شد در ایام چرا هر وقت درباره مسئله الهام درونی با او صحبت می کنیم بلافاصله موضوع را عوض می کند.

#### او فقط و فقط به آن جمعبه نگاه می کند

در سال ۱۹۹۶، وضع جسمی مادر ترزا رو به وخامت گذارد و بارها در بیمارستان بستری شد. یکی از کشیشان درباره رنجی که مادر ترزا می کشید و قدرتی که از مراسم عشای ربانی برای تحمل آن لحظات می گرفت چنین می گوید:

در آخرین نوبت بیماری اش در سال ۱۹۹۶، بیش تر اوقات در بیمارستان بستری بود. میخکوب شدن او بر تخت بیمارستان چیزی شبیه میخکوب شدن عیسی بر صلیب بود. به محض آن که به هوش می آمد، اولین کاری که می کرد کشیدن علامت صلیب بود، حتی در شرایطی که سوزن ها و لوله های متعددی بردست و سایر اقدام هایش وصل بود. او به من گفت که چگونه می توانم بدل به کشیش پرهیزکاری شوم: «اولین کاری که هر صبح باید انجام دهی بوسیدن صلیب است.» «صلیب را بوس و هر چه می خواهی در طول روز بگویی، انجام دهی و یا بیندیشی، به او تقدیم کن. او را صمیمانه، عمیق و به شیوه خود دوست بدار. در آن صورت است که می توانی به کشیشی پرهیزکار بدل شوی.

در سال های آخر، مادر مایل بود مراسم عشای ربانی بانان و شراب را در اتاق بیمارستان بجا آورد و همواره نیز چنین می کرد. در ماه اوت در مقابل چشمان ما دچار حمله قلبی دیگری شد. لوله انتقال اکسیژن را مستقیم به ریه اش متصل کردند تا به تنفس او کمک کند و از میزان فشار بر قلبش بکاهد.

پزشك قبل از بیرون کشیدن لوله‌ها به من گفت: پدر، بروید از خوابگاه آن جعبه را برای مادر ترزا بیاورید. « برای يك لحظه با خودم فکر کردم «چه جعبه‌ای ... جعبه کفش...؟» «همان جعبه، جعبه متعلق به کلیسا، وقتی آن را در اتاقش گذاشته بودند مادر ترزا هر روز به آن نگاه می‌کرد. اگر آن جعبه را برایش بیاورید و این جا در اتاقش بگذارید آرام خواهد گرفت.» متوجه شدم که منظور پزشك آن جعبه مخصوص اشیای مقدس است که نان و شراب عشای ربانی در آن قرار دارد. دکتر به من گفت: «وقتی آن جعبه در اتاق است مادر ساعت‌ها و ساعت‌ها به آن خیره می‌ماند.» گفته‌های این پزشك هندی، شاهد دیگری بر تأثیر عشای ربانی بر مادر ترزا بود. <sup>[۱۰]</sup>

### من عیسی مسیح را می‌خواهم

در اواخر سال مادر ترزا بار دیگر در آستانه مرگ قرار گرفت. یکی دیگر از اعضای خانواده مذهبی او، تلاش مادر ترزا را چنین به یاد می‌آورد:

در دسامبر ۱۹۹۶، وخامت وضع جسمی مادر ترزا به اوج رسید و همه دنیا نگران شرایط بحرانی او شدند. مادر رنج بسیاری را تحمل می‌کرد، نه فقط در جسم، بلکه حتی در روح خود افسرده و غمگین به نظر می‌رسید. برای کسانی که سالیانی دراز او را از نزدیک می‌شناختند روشن بود که روح او در حال عبور از توده ابرمتراکمی است و شیطان سعی می‌کند این فرصت را غنیمت بشمارد. آن قدر که یکی از روزهای ماه دسامبر پس از مراسم مس در اتاقش، هنگامی که می‌خواستم او را ترك کنم با صدای ضعیفی خطاب به من گفت: «عیسی مسیح هنوز بیش‌تر می‌خواهد.» به نظر می‌رسید که عیسی محبوبش يك بار دیگر آرام خود را از طریق او زندگی می‌کند تا شاید دنیا را از تاریکی گناه، نجات دهد، پس از آن همه رنج و ایثاری که مادر ترزا به خاطر همسر محبوبش، در این همه سال تحمل کرده بود، انسان ممکن بود انتظار داشته باشد که او در اواخر عمر راحتی و آسایش بیش‌تری تجربه کند. اما در عوض، آنچه می‌دید زنی غمگین و درد آشنا بود که هنوز بار رنج و دشواری‌های جامعه و فقیرترین فقرا را بردوش می‌کشید. دست‌هایش کبود شده بود. گویي زخم‌هایی را تحمل می‌کرد که میخ‌هایی فرو رفته بر

جسم عیسی مسیح بر فراز صلیب ایجاد کرده بودند. همان گونه که «از طریق زخم های او بود که ما التیام می یافتیم»، اکنون نیز از طریق زخم های مادر ترزا و دردهایش شفا می یابیم و احساس آرامش می کنیم.

او با سادگی پذیرفته بود «عیسی مسیح کمی بیش تر می خواهد». هنوز هم مادر ترزا هر چه عیسی مسیح درخواست می کرد می پذیرفت. او به عیسی مسیح تعلق داشت و عیسی تنها آرزویش بود. خواهران پرستاری که در این مدت مراقبت از او را بر عهده داشتند از میزان رنجی که مادر ترزا می توانست تحمل کند، شگفت زده می شد. چیزی که برای آن ها آموزنده بود، این بود که مادر ترزا در واپسین لحظه ها باز هم عیسی مسیح را طلب می کرد.

یکی از خواهران و همین طور یکی از پزشکان چنین به خاطر می آورد:

آن سال [۱۹۹۶] مادر ترزا چه رنجی می کشید. من هرگز در تمام عمرم شاهد چنین رنج جسمانی که مادر ترزا آن را تحمل می کرد نبودم. او نمی توانست حرف بزند. به دلیل آن که ماسک اکسیژن و لوله های تنفسی به ریه اش وصل بود نمی توانست حرکت کند. در این حال، درخواست يك قلم کرد ولی نتوانست نام مرا به طور صحیح بنویسد. او برای دو یا سه روز تلاش می کرد. سرانجام يك روز صبح روی کاغذ نوشت «من عیسی مسیح را می خواهم». ساعت پنج صبح بود که از پدر گری درخواست کردیم بر بالینش حاضر شویم. پس از مراسم مس پدر توانست تنها يك قطره از خون پریها در کام او بریزد. کمی حالش بهتر شد این خود نشانه ای بود برای همگان - چه آن ها که معتقد بودند و چه آن ها که معتقد نبودند. همه متوجه شدند که این قدرت از جانب مسیح در جان او دمیده شد و تنها به کمک عشق و یگانگی با او بود که مادر ترزا توانست چنین درد جانکاهی را تحمل کند.

خواهر دیگری که شاهد این ماجرا بود، نیز این گونه اشاره کرد:

اما تأثیر گذارترین کار مادر ترزا وقتی بود که يك صبح زود، روی يك تکه کاغذ شماره

تلفن ساختمان مرکزی و این کلمات را نوشت: «من عیسی مسیح را می‌خواهم». این کلمات میزان رنج مادر ترزا و عشق او را به خداوند آشکار می‌سازد.»

برای آن‌که قربانی او باشم، برای آن‌که در اختیار او باشم  
مادر ترزا از این بیماری مرگبار بهبود یافت و تا ماه مارس ۱۹۹۷، (شش ماه قبل از مرگش) هم چنان در سمت سرپرست ارشد انجمن باقی ماند. تا زمانی که در کمال مسرت او، خواهر نیرمالا جاشی (یکی از مبلغین نیکوکاری) جانشین وی شد. در ماه می به‌رغم توصیه پزشکان مادر ترزا تصمیم گرفت به رم، نیویورک و واشنگتن سفر کند که در حقیقت آخرین سفر او بود. خواهر نیرمالا از وخامت شرایط او اطلاع داشت و در عین حال می‌دانست چه انگیزه‌ای پشت این تصمیم قرار دارد:

دکتر به شدت مخالف سفر مادر ترزا به آمریکا بود زیرا می‌دانست این سفر تا چه حد برای او خطرناک است. من درک می‌کردم که مراسم ادای سوگند مذهبی خواهران، برای مادر ترزا از چه اهمیتی برخوردار است. زیرا با هر سوگندی، او ارواح انسانی بسیاری را به سوی عیسی مسیح می‌آورد تا با عطش او برای عشق به انسان‌ها آشنا شوند. این شاید آخرین باری بود که مادر ترزا فرصت چنین کاری داشت. وظیفه او این بود که عطش عیسی مسیح را به عشق و ارواح انسانی سیراب سازد. برای رسیدن به چنین هدفی می‌دانستم که باید از خواسته مادر پشتمانی‌کنم حتی اگر به قیمت جانش تمام می‌شد. اگر مادر در طول سفر جان خود را از دست می‌داد، این کمال مطلوب او برای محقق ساختن اهدافش بود. اهدافی که عیسی به خاطر آن به او نداداده بود. چیزی در جهت شادمانی و سربلندی او.

در ماه ژوئیه وقتی مادر ترزا از سفر خسته‌کننده و دشوار خود به کلکته بازگشت، به یکی از دوستانش گفت: «وظیفه من به پایان رسیده.» او از بازگشت به خانه یعنی ساختمان مرکزی غرق شادمانی بود؛ کلکته مورد علاقه‌اش، جایی که همواره آرزو می‌کرد آن‌جا بمیرد. یکی از خواهران اشاره می‌کرد:

پس از بازگشت از رم، مادربنی نهایت خوشحال، دلشاد، خوش بین و پرگوشده بود. چهره اش از تبسمی همیشگی می درخشید. عیسای مسیح پایان قریب الوقوع زندگی اش را بر او آشکار ساخته بود.»

چند روز پیش از درگذشت مادر ترزا، یکی از خواهران شاهد چنین ماجرابی بود.

مادر تنها بود. روبه رویش تمثال مقدس قرار داشت و او مرتب می گفت: «یا مسیح، من هرگز از خواست تو سرپیچی نکردم.» فکر کردم با کسی حرف می زند. بار دیگر وارد اتاق شدم و باز شنیدم که می گفت: «یا مسیح من هرگز از خواست تو سرپیچی نکردم.»

مادر ترزا به عهدی که با خداوند بسته بود وفادار ماند. او پنجاه و پنج سال موفق شده بود بر اراده خداوند گردن نهد و از هر موقعیتی به عنوان فرصتی برای وفاداری به پیمانگی که بسته بود استفاده کند.

از اولین روزهای تشکیل انجمن، همواره مریدان جوان خود را ترغیب کرده بود از اراده خداوند سرپیچی نکنند و عشق بی چون و چرای خود را به او ابراز دارند. نگاه او به وظایف يك مبلغ نیکوکاری حقیقتاً دشوار بود. او در پیش نویس اساسنامه انجمن چنین شرح داده بود:

عشق واقعی یعنی تسلیم. هرچه بیش تر دوست بداریم، بیش تر تسلیم خواهیم بود. اگر واقعاً انسان ها را دوست داریم باید بپذیریم به آن ها کمک کنیم. گناهان آن ها را بردوش بگیریم و با خشم خداوند روبه رو شویم. بدین گونه است که می توانیم خود را وسیله و آن ها را مقصد قرار دهیم. ما باید نقش يك قربانی بزرگ را زندگی کنیم. زیرا دنیا این گونه به ما نیازمند است. ما با بخشیدن کمترین چیزی از خود، در واقع همه چیز را می بخشیم. برای عشقی که ما را وادار به بخشیدن می کند هیچ محدودیتی وجود ندارد. منظور از این که کسی تمام وجود خود را به خداوند تقدیم کند یعنی این که قربانی او باشد، قربانی عشق ناخواسته او، عشقی که باعث شده قلب خداوند این قدر انسان ها را دوست بدارد. این جوهره انجمن ما است؛ بخشیدن همه چیز به خداوند.

ما نمی‌توانیم از چیزهای عادل و معمول خوشحال شویم، آنچه که در مذاهب دیگر نیکوست ممکن است برای ما کفایت نکند. ما باید با مرگ در راه عشق، عطش خدای بزرگ را فرو بنشانیم. تنها تسلیم کامل است که می‌تواند شعله اشتیاق مبلغین نیکوکاری را فرو بنشانند؛ قربانی و تسلیم او بودن.

این همان چیزی بود که مادر ترزا برای دهه‌ها زندگی کرده بود. یک مبلغ نیکوکاری واقعی. قربانی شدن برای دیگران. از طریق همین رنج بود که او با لذت سرشاری زندگی می‌کرد؛ لذت این که به ندای عیسی مسیح از صمیم قلب پاسخ مثبت داده بود. در حالی که روزهای آخر عمر مادر ترزا با درد جسمی و روحی همراه بود، اطرافیانش متوجه بودند که او در تدارك لحظه‌ای است که قرار است با خداوند روبه‌رو شود. فکر «رفتن به خانه خدا» تمام قلب و روح مادر ترزا را به وجد آورده بود. یکی از خواهران ماجرا را این‌گونه به خاطر می‌آورد:

مادر تا آخرین لحظه حرف می‌زد، از بهشت، از نگرانی اش درباره خواهران. مادر بسیار مهربان و با عاطفه بود. بسیار خوشحال و بشاش.  
یکی از پدران انجمن مبلغین نیکوکاری از او چنین می‌گوید:  
در حالی که به لحظات آخر زندگی اش نزدیک می‌شد، وقتی حرف می‌زد می‌توانستید اشتیاق و عطش او را برای عیسی مسیح دریابید: آرزویش برای «رفتن به خانه خداوند». اگر کسی از او درخواست می‌کرد «مادر ما را تنها نگذار، ما نمی‌توانیم بدون توبه زندگی ادامه دهیم.» او در پاسخ می‌گفت: «نگران نباشید. مادر از بهشت به مراتب بهتر می‌تواند کاری برای تان انجام دهد.»

ساعت ۸ شب پنجم سپتامبر ۱۹۹۷، مادر ترزا از درد شدید پشت قفسه سینه اش شکایت کرد. طولی نکشید که شرایط او به دلیل وضع بد تنفسی اش وخیم شد. خواهران ساختمان مرکزی، بلافاصله از جریان اطلاع یافتند. پزشکان و کشیشان بر بالینش حاضر شدند. ناگهان و به شکلی غیرمنتظره برق ساختمان قطع شد و همه چیز در تاریکی فرو رفت. خواهران بخش اورژانس که



پیش بینی قطع برق را می کردند مولد برق جداگانه آماده کرده بودند، اما آن دو نیز هم زمان قطع شدند. پزشکان حاذق و متخصص نتوانستند کاری از پیش ببرند. زیرا دستگاه تنفس مصنوعی روشن نمی شد. ساعت ۹/۳۰ شب در حالی که کلکته هم چنان تاریک بود، چراغ زندگی مادر ترزا، کسی که آن همه نور و روشنی را به مردم این شهر و مردمان جهان بخشیده بود، خاموش گشت. با این حال مأموریت او هم چنان ادامه یافت. اینک او از بهشت به ندای عیسی مسیح پاسخ می گوید: «بیا و پرتوی از من باش.»

## سخن پایانی

او در روزگاری تیره و تاریک می‌سوزد و نور می‌افشاند. در روزگاری بی‌ترحم، او هم چون نمادی از عشق عیسی مسیح جلوه می‌کند، در روزگاری بی‌خدایی، او در میان ما کلام الهی را توصیف می‌کند، کلامی سرشار از لطف و حقیقت. به همین دلیل همه آن‌ها که از موهبت بی‌نظیر آشنایی با او برخوردار بودند باید برای ابد از او سپاسگزار باشند

— مالکوم ماگریج

## پرتوی از من باش و مرا به بی‌غوله‌های تاریک برسان

«مادر ترزا، تو سرچشمه نور در این دنیای تاریک بودی»، این یکی از پارچه‌نوشته‌های بی‌شماری بود که شهروندان کلکته در مراسم تدفین مادر ترزا در دست داشتند. راز نور و عشق فراوانی که مادر ترزا از خود می‌تاباند، سرفصل این کلمات بود.

این راز را باید در عمق رابطه صمیمانه مادر ترزا با خداوند جست‌وجو کرد. او زنی بود که دیوانه‌وار خداوند را دوست می‌داشت؛ او که عشق خداوند را نسبت به خود تجربه کرده بود، آرزو می‌کرد متقابلاً عشق خود را به او ابراز دارد، به شکلی که تا پیش از آن هرگز کسی چنین عشقی را به خداوند تقدیم نکرده باشد. در آغاز ندایی درون یک ندا، مادر ترزا غرق نور بود. صدایی که شنیده بود با کلماتی عاشقانه او را خطاب قرار می‌داد، روح او را غرق در آرامش می‌کرد. هر قدر مادر ترزا به خداوند نزدیک‌تر می‌شد، اشتیاقش به او بیش‌تر می‌شد. گرچه نور حضور عیسی مسیح با غیبت ظاهری او، به سرعت رو به تاریکی گذاشت و آن تسلی و

آرامش عمیق، جای خود را به حزن و اندوه داد.

از مادر ترزا خواسته شده بود که به گونه‌ای پیچیده و مبهم با آلام عیسی مسیح یگانه شود، همین طور با فقرایی که به آن‌ها خدمت می‌کرد. او از طریق این مشارکت با مفهوم عطش دردناک موجود در قلب عیسی مسیح، برای فقیرترین فقرا آشنا شده بود.

ظلمتی که او تجربه و در نامه‌هایش به آن اشاره می‌کرد، چیزی که در آن توانایی و زیبایی درخشش روحش منعکس است، رنجی هولناک و بی‌امان بود که در زندگی قدیسین تقریباً بی‌نظیر است. تنها تجربه‌ی سن پل کراس را می‌توان به لحاظ مدت، با رنج مادر ترزا قابل قیاس دانست.

در طول این آزمایش دشوار، مادر ترزا هم چنان به ندایی که شنیده بود، مؤمن و وفادار باقی ماند و خود را یکسره و با شادمانی وقف مأموریتی کرد که به او واگذار شده بود. او که با درد «منفرد بودن و مطرود بودن» از جانب عیسی مسیح آشنا بود بیش‌ترین تلاش خود را به کار می‌برد تا عشق خود را به او ابراز دارد، به محبوب روح و روانش، و از طریق کاری که انجام می‌دهد قلب عیسی مسیح را شاد کند. مادر ترزا با هر کس که روبه‌رو می‌شد او را جست‌وجو می‌کرد، به ویژه در میان فقیرترین فقرا. این کلمات او همواره آویزه‌گوشش بود: «وقتی کاری برای یکی از برادران دینی من انجام می‌دهید، در واقع آن را برای من انجام داده‌اید.»

ظلمت مبهم درونی مادر ترزا او را به شکلی صمیمانه به همسر مصلوبش پیوند می‌داد. عیسی مسیح «تنها مضمون افکار و گرایشات او بود. موضوع گفت‌وگوهایش و هدف اصلی فعالیت‌ها و سرمشق زندگی‌اش». تسلیم شدن بی‌چون و چرای مادر ترزا به اراده و تصمیمش به این‌که هرگز از خواست او سرپیچی نکند، سبب شده بود عیسی مسیح بتواند از طریق او عشقش را به انسان‌ها آشکار سازد. این عشق عیسی مسیح بود که از طریق مادر ترزا تابانده می‌شد؛ آن هم درست در میانه تاریکی درونش، و چنین تأثیری بر دیگران می‌گذاشت.

از طریق پذیرفتن مشتاقانه ظلمت درونی‌اش بود که مادر ترزا بدل به «قدیسه

تاریکی‌ها» شده بود. «بیا و مرا به بیغولۀ فقرا ببر؛ بیا و پرتوی از من باش.» این پیام او را وادار می‌کرد خود را بی‌چون و چرا در بیغولۀ فقرا و خیابان‌های یکسره تسلیم ارادهٔ خداوند نماید. او بی‌توجه به رنج خویش، به کمک کسانی می‌رفت که به نظرش می‌رسید رنج بیش‌تری را نسبت به او تحمل می‌کنند. نور عشق خداوند را به افراد ناامید و ناتوان می‌رساند، فقیرترین فقرا، با وجود آن‌که مادر ترزا ارواح انسانی بسیاری را به عیسی مسیح رسانده بود اما هنوز انسان‌های بی‌شماری باقی بودند و حتی زمانی که قدرتش رو به پایان می‌رفت، روحش هم چنان مصمم مانده بود به راهش ادامه دهد.

او همواره ما را به سوی مسیح راهنمایی می‌کرد

«مادر ترزا قادر بود آن‌هایی را که ضعیف و از پا افتاده بودند، با برافروختن شعلهٔ امید در درون‌شان بار دیگر به زندگی باز گرداند. به نظر می‌رسید او از دیدار با شما شادمان می‌شود؛ کاری نه از سر صدقه، که خسته‌کننده است و احترام فقرا را تخریب می‌کند، بلکه تلاشی که احساس می‌کردید از کاری که انجام می‌دهد خوشحال است. حس می‌کردید که فرصت را برای انجام چنین خدمتی غنیمت می‌شمارد. وقتی غمگین بودید به شما تسلی می‌داد و وقتی نسبت به انجام کاری تردید داشتید، به شما دلگرمی می‌بخشید.»

یکی دیگر از مریدان‌ش می‌گفت او همواره ما را به سوی عیسی مسیح فرا می‌خواند، به ویژه در «شرایط دشوار». با این حال، زمانی که همه شنیدند او به مدت تقریباً پنجاه سال، چه رنجی را تحمل کرده و هم چنان با اعتقاد راسخ به عیسی مسیح وفادار مانده است شگفت‌زده شدند. حتی نزدیک‌ترین همکارانش نیز از این ماجرا بی‌خبر بودند، همان‌طور که جانشینش خواهر نیرمالا بعداً گفت:

از سال ۱۹۵۸ به بعد من با مادر بودم و می‌توانم گواهی دهم که هیچ‌یک از ما نمی‌دانستیم

او چه رنجی را تحمل می‌کند. به ظاهر مادر ترزا يك مبلغ نیکوکاری سرشار از روح زندگی بود. خداوند این کار را متبرک کرده بود. وظایف از راه می‌رسیدند، خوابگاه‌ها در هندوستان و خارج از آن افتتاح می‌شدند. دنیا به تدریج با نحوه کارانجمن آشنا می‌شد و به آن ارجح می‌نهاد و این مادر ترزا بود که بهای همه آن‌ها را می‌پرداخت.

رنجی که مادر ترزا تحمل می‌کرد، او را بدل به يك قدیسه نکرده بود بلکه عشقی که او به رغم این رنج و درد، آن را زندگی می‌کرد از او قدیسه‌ای ساخته بود. او می‌دانست که هر کسی می‌تواند با لطف خداوند و اراده خدا به پرهیزکاری برسد. نه به دلیل رمز و رازی که در رنج افراد بشر وجود دارد، بلکه از طریق آن. او هم چنین قادر بود چنین یقینی را به پیروانش نیز منتقل سازد. هم چنان که یکی از آن‌ها شهادت می‌دهد:

در زمان‌های دشواری‌ام، مادر ترزا به من می‌گفت: «تسلیم احساسات نشو، خداوند این را روا دانسته.» این پند او به من آموخت که خوب و بد زندگی گذراست. و اگر بیاموزیم که این رنج را با سکوت، فروتنی و امید تحمل کنیم آن نیز خواهد گذشت. با زنده نگه داشتن امید در وجودم، توانستم آن دوران را بدون قضاوت از سرا احساسات سپری کنم.

#### درخواست مادر

مادر ترزا اطمینان داشت که مأموریت او پس از مرگش نیز ادامه خواهد یافت. بیان او از وظیفه‌ای که برعهده داشت این نکته را به خوبی آشکار می‌کند: «اگر سرنوشت این است که روزی قدیسه‌ای باشم، قدیسه تاریکی‌ها خواهم بود و دائماً از بهشت غیبت خواهم کرد تا چراغ آن‌هایی را که روی زمین در تاریکی به سر می‌برند برافروزم.»

این کلمات دلگرم‌کننده و هم‌چنین دستورالعمل‌هایی که او به خواهرانش می‌داد این یقین او را تأیید می‌کرد: «مادر این جاست تا شما را برای رسیدن به

عیسی مسیح کمک و راهنمایی کند. زمان برای رفتن مادر ترزا به نزد خداوند روز به روز نزدیک تر می شود. آن زمان مادر خواهد توانست شما را بیش تر راهنمایی کند و الطاف بیش تری برای شما از خداوند مسئلت نماید.

راهنمایی، کمک و دعای خیر مادر ترزا برای همه، به ویژه آن ها که به هر دلیل خدا را در تاریکی می یابند، مفید است. آن گونه که او آرزو می کند از «بهشت، غایب» خواهد شد تا نور را به زندگی آن ها بیاورد.

با درك مفهوم گفته عیسی مسیح، «یکدیگر را چنان دوست بدارید که من شما را دوست داشته ام» و جنبه عملی بخشیدن به آن، مادر ترزا ما را دعوت می کند همان مسیر او را طی کنیم. امروز خداوند هم چنان جهان را دوست دارد. او نشانه هایی برای من و شما می فرستد تا نشان دهد دنیا را دوست دارد، که هنوز همان عشق را برای دنیا دارد. این ماییم که باید عشق او باشیم. مظهر عشق و شفقت او در دنیای امروز، اما برای دوست داشتن باید ایمان داشته باشیم زیرا ایمان در عمل یعنی عشق و عشق، و ایمان در عمل یعنی خدمت به دیگران.

زندگی مادر ترزا نشان می دهد که از راه های بسیار ساده می توان به پرهیزکاری رسید. نخست با دوست داشتن کسی که محبوب نیست، ناخواسته است و تنها. موجود تنهایی که از همه به ما نزدیک تر است: در خانه مان، در اجتماع مان و در همسایگی مان. ما می توانیم از الگوی او پیروی کنیم، آن قدر دوست بداریم و رنج بکشیم. همواره بیش از حدی که آمادگی اش را داریم کاری انجام دهیم.

چراغی که او برافروخت هنوز روشن است

در کتابی که بازتاب صدای مادر ترزا است، مناسب خواهد بود که آخرین کلمات او را نیز به شما تقدیم کنیم. آنچه که می خوانید داستانی است که باشگفتی قلب، عمق زندگی و مأموریت او را آشکار می سازد. این سخنان هم چنین همه را دعوت می کند که «پرتوی از عیسی مسیح» باشند. با شرکت توأم با فروتنی، عشق و شفقت در کارهایی که ممکن است جزئی به نظر بیایند. با این همه، چیزی

نیستند مگر راه‌هایی برای تاباندن نور عشق خداوند به افرادی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم تا به این ترتیب به تدریج تاریکی دنیا را به روشنایی او بدل سازیم.

هرگز اولین باری را که به بورك آمدم و خواهران را ملاقات کردم فراموش نمی‌کنم. ما به اتفاق هم به اطراف بورك رفتیم. ساکنان بومی در آلونک‌های کوچکی که با قوطی حلبی و کارتن ساخته شده بود زندگی می‌کردند. من وارد یکی از این اتاقک‌های کوچک شدم. درست است که من آن‌ها را خانه می‌نامیدم ولی آن‌ها عملاً چیزی بیش از یک اتاق نبودند. اتاق مملو از چیزهای مختلف بود. به مردی که در آن جا زندگی می‌کرد گفتم: «لطفاً اجازه بده رختخواب را مرتب کنم، لباس‌هایت را بشویم و اتاق را تمیز کنم.» او گفت: «من خوبم، خوبم.» باز گفتم: «اما اگر اجازه بدهی این کارها را برایت انجام دهم، حالت بهتر خواهد شد.» سرانجام مرد قبول کرد و به من اجازه این کار را داد. در پایان پاکت کهنه‌ای از جیبش بیرون کشید و از داخل آن پاکت دیگری بیرون آورد. او هم چنان به بازکردن چند پاکت ادامه داد تا بالاخره عکس کوچکی از پدرش را از آخرین پاکت بیرون آورد. من به مرد نگاه کردم و گفتم: «تو چقدر شبیه پدرت هستی.» او از این که متوجه شباهت چهره او با پدرش شده بودم بسیار خوشحال شد. من عکس را متبرک کردم و آن را به او بازگرداندم. او بار دیگر عکس را از پاکتی به پاکت دیگر منتقل کرد و سرانجام پاکت آخری را در جیب روی قلبش گذاشت. درحالی که اتاق را تمیز می‌کردم، در گوشه‌ای متوجه چراغ بسیار کثیفی شدم. از او پرسیدم: «چراغ به این قشنگی را روشن نمی‌کنی؟ چراغ بسیار زیبایی است، چرا آن را روشن نمی‌کنی؟» مرد جواب داد: «برای چه کسی روشن کنم؟ ماه‌ها می‌گذرد و کسی سراغم نمی‌آید. برای که روشن کنم؟» پرسیدم: «اگر خواهران روحانی سراغت بیایند باز هم آن را روشن نمی‌کنی؟» مرد گفت: «البته که روشن می‌کنم.» از آن پس خواهران هر روز به دیدارش می‌رفتند. روزی پنج الی ده دقیقه، و چراغ را برایش روشن می‌کردند. طولی نکشید که مرد به روشن کردن چراغ عادت کرد. خواهران به تدریج ملاقات با او را قطع کردند. من این موضوع را کاملاً فراموش کرده بودم. بعد از دو سال او پیامی با این مضمون برایم ارسال کرد: «دوست من، به مادر ترزا بگو چراغی که در زندگی‌ام برافروختی هنوز روشن است.»

## ضمایم

### ضمیمه الف

قوانین دست‌نویس مادر تیرزام. ن. ضمیمه نامه‌ای بود که او در سال ۱۹۴۷ برای اسقف پی‌ریه عضو انجمن عیسویان ارسال کرده بود.

### مقررات

#### هدف

۱. هدف کلی مبلغین نیکوکاری فرو نشانندن عطش عیسی مسیح بر فراز صلیب جهت عشق به ارواح انسانی است. هدفی که خواهران از طریق فقر مطلق، پرهیزکاری فرشته‌وار و فرمانبرداری توأم با رضایت، آن را محقق خواهند ساخت.
- هدف خاص: بردن عیسی مسیح به بیغوله‌ها و زاغه‌نشین‌ها [در بین] بیماران، افراد روبه مرگ، فقرا، کودکان خیابانی، بیماران تا سرحد امکان در خانه‌های خود مورد مدارا و رسیدگی قرار گیرند. برای کودکان در بیغوله‌ها مدارسی تأسیس خواهد شد. فقرا را در آلونک‌های بیرون شهر و خیابان‌ها پیدا خواهیم کرد و به آن‌ها سر خواهیم زد.
۲. برای از عهده برآمدن: خواهران ابتدا باید بیاموزند که زندگی درونی خود را در همبستگی با خداوند بگذرانند. و در هر کاری که برای فقرا انجام می‌دهند او را جست‌وجو کنند.
۳. بین خواهران تفاوتی وجود نخواهد داشت. همه آن‌ها باید کشاورزی، آشپزی، پرستاری و تا حدودی تدریس را بیاموزند. و همواره آماده باشند در صورت لزوم هر یک از این کارها را انجام دهند.



## پوشاک

۴. خواهران در هندوستان لباس ساده هندی برتن خواهند کرد. یک ردای سفید با آستین‌های بلند و یک لباس ساری به رنگ آبی روشن. همراه با یک سرپوش سفید، صندل، شال کمرویک صلیب.

## داوطلبان

۵. دختران کاتولیک با ۱۶ سال سن، مشتاق و علاقه‌مند که بتوانند خداوند و فقرا را آن‌چنان دوست بدانند که خود را فراموش کنند. صاحبان اراده قوی که بتوانند بدون هیچ زندگی کنند، فقط برای خداوند. ارواحی آماده برای نیایش و اعتراف به گناه، مملو از سادگی مسیح نوباوه...
۶. به لحاظ جسمی و روحی قدرتمند، تا بتوانند از عهده دشواری‌های ایثار کردن مداوم برای ارواح انسانی برآیند.
۷. اگر دختران دارای تحصیلات بالا و ثروتمند، بخواهند به عضویت انجمن درآیند، مطمئناً پذیرفته خواهند شد، اما ثروت و تحصیلات آن‌ها امتیازی برای شان محسوب نخواهد شد. آن‌ها نیز صرفاً یکی از خواهران خواهند بود.
۸. آن‌هایی که آرزوی کنند زندگی خود را چون قربانی بگذرانند اما به دلیل وضع بد جسمانی قادر نیستند به نیروهای میدانی محلق شوند، آن‌ها نیز به عنوان اعضای انجمن پذیرفته خواهند شد زیرا از طریق رنجی که تحمل می‌کنند کار و فعالیت خواهران به بار خواهد نشست.
۹. دختران از هر ملیتی پذیرفته می‌شوند. اما باید زبان کشور محل خدمت خود را به خوبی فراگیرند.
۱۰. قبل از ورود به انجمن، داوطلبان باید سه ماه همراه با خواهران در مأموریت‌های مذهبی مشارکت نمایند تا هر طرف حق انتخاب داشته باشد.
۱۱. داوطلبان باید از سوی یک کشیش ویژه که با اهداف مبلغین نیکوکاری آشنایی دارد، مورد پرسش قرار گیرند.

## اعضای جدید و نوآموزان

۱۲. اعضای جدید کار خود را در کاسی پور آغاز خواهند کرد. جایی که خواهران خواهند توانست مطلقاً از دنیای بیرون جدا شوند و یک سال را به مراقبه و فعالیت‌های جسمی بگذرانند، به همین دلیل افراد غیر مذهبی، حتی از اقوام و اعضای خانواده در این خانه پذیرفته نخواهند شد.

۱۳. اعضای جدید در صورت امکان، از سال دوم به خانه در کلکته منتقل خواهند شد تا دوره‌های کوتاه آموزشی در زمینه زایمان و اصول پرستاری را بگذرانند.

۱۴. پیش از به پایان رسیدن سال دوم، خواهران به مدت یک ماه گوشه نشینی خواهند داشت تا [آماده] بجا آوردن سوگندهای سه‌گانه شوند. فقر مطلق، پارسایی فرشته‌وار و فرمانبرداری توأم با رضایت. پس از این دوره، خواهران لباس مخصوص انجمن را دریافت خواهند کرد.

۱۵. داوطلبان جدید باید به خوبی مفهوم زندگی درونی را بیاموزند. همین‌طور مسائل مذهبی را. باید توجه کافی به آن‌ها مبذول گردد و نحوه زندگی کردن در یگانگی با عیسی مسیح به آن‌ها تعلیم داده شود. آن‌ها باید بیاموزند که در خیابان‌ها و زاغه‌ها نیز باید هم چون صومعه، سرگرم تفکر باشند.

۱۶. پیش از ادای سوگند، خواهران باید به دقت مورد آزمون و پرسش قرار گیرند تا بدانند که ترک علائق دنیوی و بی‌توجهی به زندگی به خاطر ارواح انسانی چه معنایی دارد. و این که آیا اصولاً تمایل دارند با رضایت خاطر و خوشنودی این نوع زندگی را انتخاب کنند یا نه.

## سوگندها

۱۷. فقر مطلق: با این سوگند، خواهر خود را متعهد به فقر مطلق می‌نماید و بدین ترتیب حق تملک هر چیزی را که به او تعلق دارد از دست می‌دهد. در برابر چیزهای گذرای این دنیا، او چون مرده‌ای بیش نخواهد بود.

۱۸. نگهداری، شست‌وشو و رفوی لباس‌ها به شکل گروهی خواهد بود. علاوه بر این، خور و خواب خواهران نیز شکل گروهی خواهد داشت.

۱۹. غذاها طبق قوانین کشوری که در آن زندگی می‌کنند، طبخ و سرو خواهد شد.

۲۰. مبلغین نیکوکاری خانه‌ای از خود نخواهند داشت و به لحاظ محل سکونت، تحت حمایت انجمن اسقفی که زیر نظر آن قرار دارند خواهند بود. بهترین اتاق‌ها و بهترین آن‌چه که در اختیار دارند [باید] برای عبادتگاه مورد استفاده قرار گیرد.
۲۱. خوابگاه باید دارای اتوبوس، دوچرخه و یا قایق باشد و خواهران باید نحوه استفاده از آن‌ها را برای به‌کارگیری در موارد مربوط به مأموریت‌های انجمن فراگیرند.
۲۲. مقام ارشد و یا یکی از خواهران، ممکن است به منظور تهیه غذا، لباس و یا دارو جهت فقرا درخواست کمک کنند. خواهران اجازه استفاده از هیچ‌یک از این اعانات را ندارند.
۲۳. خواهران برای گذران زندگی خود یا در مزرعه فعالیت خواهند کرد و یا لوازمی برای فروش در بازار تهیه خواهند کرد که پول حاصل از آن صرف خرید غذا و لباس برای خود آن‌ها خواهد شد. بیش از این ما به چیزی نیاز نداریم.
۲۴. هیچ‌کس اجازه ندارد آنچه را که به نوعی موجب رخنه مسائل دنیوی به داخل صومعه می‌شود بپذیرد، حتی مقامات ارشد. باید از همه چیزها باشیم. احتیاجات فردی با حسن توجه و محبت مقامات ارشد تهیه خواهد شد.
۲۵. در صورتی که یکی از خواهران بیمار شود، باید هرچه پزشک تجویز می‌کند در اختیارش قرار گیرد. باید در اتاقی استراحت کند که در صورت تمایل، صدای نیایش روزانه و همین‌طور مراسم عشای ربانی به گوشش برسد.
۲۶. خواهران خدمتکاری نخواهند داشت و انجام کارهای خوابگاه برعهده خود ایشان خواهد بود - در صورتی که تعداد محدود باشد - لباس و غذا باید محصول دست‌خودشان باشد.
۲۷. پرهیزکاری فرشته‌وار. با این سوگند هرخواهری خود را متعهد می‌سازد که باکره باقی بماند و از هر عملی که مغایر با کدما منی باشد پرهیز کند.
۲۸. معصومیت فرشته‌وار، باید هدف هر یک از خواهران باشد و برای حفظ آن هر یک از آن‌ها باید عشق صمیمانه‌ای به قلب بسیار منزّه مریم مقدس داشته باشند و قلب خود را از وسوسه در برابر هر تمایلی، حتی کوچک مصون نگاه دارند. زیرا صاحب یک قلب منزّه می‌تواند به سادگی حضور خداوند را در بیان فقرا احساس و خود را فراموش کند.
۲۹. هر دشواری یا وسوسه‌ای که ناشی از تماس مداوم خواهران با فقرا باشد، باید ساده و

صمیمانه با توبه شنوی شان در میان گذاشته شود.

۳۰. فرمانبرداری توأم با رضایت: با بجا آوردن سوگند، هر خواهری خود را متعهد می سازد در ارتباط با آنچه که با زندگی یک مبلغ نیکوکاری مرتبط است، از دستورات مقامات ارشد خود اطاعت کند.

۳۱. خواهران با رضایت، بی درنگ، کورکورانه و به طور مطلق مقررات را رعایت خواهند کرد. آن ها باید به یاد داشته باشند که این فرد (یا آن خواهر) نیست که آن ها حرفش را اطاعت می کنند بلکه این او (یا عیسی مسیح) است که به خاطر او و برای او، همه چیز را اطاعت می کنند.

۳۲. اطاعت مطلق: فرشته نگهبان، آرامش و شادمانی را به قلب خواهران می آورد و روح را با خداوند یگانه و همبسته می سازد. به اراده و خواست مقدس او.

### تمرینات معنوی

۳۳. از آن جا که هریک از خواهران باید نقش یک کشیش را ایفا کند، باید به مکان هایی برود که آن ها قادر به رفتن به آن جا نیستند و کاری را که یک کشیش قادر به انجامش نیست انجام دهد. باید روح عشای ربانی را که مجموعه ای از تسلیم و ایثار است به خوبی دریابد. از این رو، مراسم عشای ربانی باید به مکانی برای ملاقات های روزانه بدل شود. جایی که خداوند و مخلوق او خود را وقف یکدیگر و وقف جهان کنند.

۳۴. خواهران باید از هر روشی برای آموختن و هم چنین افزودن بر میزان عشق خود به مسیح مقدس، و مراسم عشای ربانی توأم با نان و شراب کمک بگیرند.

۳۵. اعتراف کردن یکی از بهترین روش های تقویت روح است که می تواند براساس نیاز و انتخاب خود خواهران انجام شود. هنگام اعتراف، هر خواهری باید چون کودکی باشد - ساده و بی تکلف.

۳۶. هریک از خواهران روزانه به مدت نیم ساعت مراقبه خواهند داشت و روزی دو بار نقاط قوت و ضعف خود را محاسبه خواهند کرد. رزاری، دعای مریم مقدس و سایر قدیسین را به طور کامل خواهند خواند و نیم ساعت را نیز به خواندن متون معنوی

اختصاص خواهند داد.<sup>[۱]</sup> روزهای پنجشنبه و شنبه نیز روزهای کفاره و جبران خواهد بود.

۳۷. هریک از خواهران باید یک روز از هفته، یک هفته از ماه، یک ماه از سال و یک سال از دوره شش ساله را در ساختمان مرکزی طی کنند؛ تا بتوانند با تفکر، عبادت، توبه کردن و گوشه نشینی قدرت روحی خود را افزایش دهند و آن را در خدمت فقرا بگیرند. زمانی که این خواهران در عمارت مرکزی هستند سایرین، وظایف آنها را در انجمن برعهده خواهند گرفت.

### توبه و از خودگذشتگی

۳۸. از آن جا که هریک از خواهران، قربانی راه عیسی مسیح به شمار می‌روند و وظایف او را انجام می‌دهند، باید دریابند که خداوند از آنها چه انتظاری دارد. تسلیم نه به شکل ناقص و محدود. ما یا باید همه چیز را برای خدا بدهیم و یا هیچ چیز را. تسلیم کامل به هر قیمتی که تمام شود.

— در جریان بجا آوردن توبه شخصی، خواهران به تنهایی از سوی توبه شنوی خود راهنمایی خواهند شد اما هر نوع توبه عمومی نیازمند اجازه مقامات ارشد خواهد بود.

### کار در میان فقرای شهرها

۳۹. خواهران پس از مراسم عشای ربانی، تناول نان و شراب، به صورت دو نفره به زاغه های مختلف شهر کلکته خواهند رفت.

### مدرسه

— به کمک کشیش بخش، آنها خانه کوچکی در زاغه ها و یا جایی نزدیک به آنها تهیه خواهند کرد. جایی که بتوانند کودکان محله را آنجا گرد هم بیاورند. تمیز و نظیف شان کنند؛ به کوچک ترها رسیدگی کنند؛ به آنها دعا خواندن و هم چنین چگونگی عشق به خداوند را تعلیم دهند، با آنها بازی کنند، سرودهای مذهبی به آنها بیاموزند، همین طور خواندن، نوشتن و کمی حساب کردن. آنها را برای مراسم عشای ربانی آماده کنند و

روزهای یکشنبه آن‌ها را به کلیسا ببرند و در جشن‌های بزرگ از کشیش بخوانند برای شان مراسم مس برگزار نماید.

### آسایشگاه

— در این حال دو خواهر دیگر برای سرزدن به بیماران خانه به خانه خواهند رفت. بیماران را شست و شو خواهند داد و به آن‌ها رسیدگی خواهند کرد. برای فردی که کسی را ندارد تا از او مراقبت کند غذا تهیه خواهند کرد و اتاقش را جارو و نظافت خواهند نمود؛ در صورت لزوم دو خواهر دیگر به مادری که در حال زایمان است کمک خواهند کرد تا کودکش را به دنیا بیاورد و مراقب خواهند بود تا مادر و فرزند از توجه و رسیدگی کامل برخوردار شوند. بیماران را تشویق خواهند کرد، که حتی اگر روبه مرگ هم نیستند تقاضای برپایی مراسم عشای ربانی بنمایند. برای این کار خواهران وسایل، مکان لازم و هم چنین فرد بیمار را آماده ورود عیسی مسیح خواهند کرد. آن‌ها به موقع به اطلاع کشیش خواهند رساند که چه تعداد از مردم آماده دیدار با عیسی مسیح هستند.

### افراد روبه مرگ

— خواهران بیش‌ترین عشق و محبت را تقدیم کسانی خواهند کرد که در آستانه ترک این دنیا قرار دارند، تا بدین‌گونه عشق عیسی مسیح آن‌ها را به خود جذب کند و موجب شود این افراد با او از در صلح درآیند. آن‌ها در حال مرگ به دعا و نیایش خواهند پرداخت و اطمینان خواهند یافت که کشیش به موقع بر بالین شان حاضر خواهد شد. اگر شخص کسی را نداشته باشد، خواهران مقدمات تدفین او را فراهم خواهند کرد. از خانواده‌های فقیر برای برگزاری مراسم مس روز بعد پول جمع‌آوری خواهند کرد؛ مراسمی که در آن اعضای خانواده، همسایگان و خواهران روحانی شرکت خواهند داشت.

### فقرا

— دو تن دیگر از خواهران به دیدار فقرا خواهند رفت. به آن‌ها رسیدگی و نیازهای دارویی شان را در صورت بیماری، تأمین خواهند کرد. خواهران هنگام دیدار از بیغوله‌ها به تدریج سعی خواهند کرد به فقرا احترام. به نفس و خود یاری را بیاموزند. به کسانی که

این تعلیمات را می‌آموزند باید کاری در مزرعه واگذار شود تا آن‌ها بتوانند اقوام خود را نیز به کار دعوت کنند.

### خانه‌ای برای محرومان جامعه جهانی

— کسانی هستند که جای آن‌ها در میان فقرا نیست؛ معلولان، افراد نابینا و بیماران، هر وقت اسقف مناسب بداند آسایشگاهی برای آن‌ها اختصاص داده خواهد شد. در آن‌جا خواهران به مراقبت از جسم و روح آن‌ها خواهند پرداخت. این خدمات البته تنها برای کودکان ارائه خواهد شد.

۴۰. کار در دهکده‌ها؛ در دهکده‌ها نیز خواهران وظایف مشابهی خواهند داشت. از مکانی به مکان دیگر خواهند رفت. به همراه مبلغین مذهبی. در زمانی که مبلغین سرگرم وظایف معنوی خویش هستند خواهران به بیماران سرکشی خواهند کرد، به کودکان آموزش خواهند داد و بزرگسالان را برای مراسم عشای رانی آماده خواهند ساخت. در دهکده‌ها نیز خواهران در کلبه سکونت خواهند داشت، جایی که از آن به عنوان کلیسا نیز استفاده خواهد شد. آن‌ها اجازه ندارند در هیچ دهکده‌ای اقامت دائم داشته باشند. اگر به نظر کشیش این‌طور برسد که برداشت محصول نیاز به افراد بیش‌تری دارد، می‌تواند از خواهران سن آن درخواست کمک کند. آن‌ها باید هفته چهارم به خانه برگردند.

۴۱. خواهران نباید مسئولیتی در مدارس شبانه‌روزی، دبیرستان و یا راهنمایی برعهده بگیرند. آن‌ها باید وقت آزاد در اختیار داشته باشند تا به جست‌وجوی ارواح انسانی بپردازند نه این‌که خود را مقید به رسیدگی به تعداد معدودی بدانند.

۴۲. اگر کودکان یتیمی بدون سرپرست رها شده باشند، در آن صورت باید موضوع به اطلاع کشیش ناحیه اسقفی رسانده شود، مطمئناً او به وظایف خود در قبال آن‌ها عمل خواهد کرد. خواهران نباید خود را درگیر چنین تعهداتی سازند.

همه چیز در جهت جلوۀ عظمت شگرف خداوند

پدر، پسر، روح القدس

آمین

ضمیمه ب

یادداشت‌های دوران گوشه‌نشینی مادر ترزا / ۲۹ مارس - ۱۲ آوریل ۱۹۵۹

روزهای اول<sup>[۱]</sup>: تحت الطاف و پشتیبانی مسیح به پاخاسته

هدف: شناخت هرچه بیش تر هدف زندگی ام که همانا انجام خواست و اراده الهی است.

آزمون: اجازه دهید به سؤالات زیر صمیمانه پاسخ دهم:

۱. آیا از صمیم قلب سعی می‌کنم خداوند را بستایم، به او احترام بگذارم و خدمت کنم؟  
می‌خواهم، ولی چنین نمی‌کنم.

۲. آیا این خواسته را جزو اعمال روزمره ام قرار می‌دهم؟ خیر.

در همه اعمالم به جز آنچه هر صبح به ق. م. [قلب مقدس] هدیه می‌دهم، بقیه روز هم چون سنگ هستم. با این همه قلبم تمام و کمال به او تعلق دارد. ذهن و فکرم درگیر اوست - تمامی لحظه‌ها.<sup>[۲]</sup>

۳. آیا برای رستگاری روحم ارزش قائلم؟ باور نمی‌کنم روحی داشته باشم. چیزی در من وجود ندارد.

۴. آیا برای رستگاری ارواح سایر انسان‌ها تلاش می‌کنم؟ از دوران کودکی ام اشتیاق فراوانی نسبت به ارواح انسانی در خود احساس می‌کردم اما از زمانی که به خداوند «بله» گفتم همه چیز از درونم رخت بریست. اکنون چنین باوری ندارم.<sup>[۳]</sup>

۵. از مخلوقات خداوند چه بهره‌ای می‌برم؟ هیچ دل بستگی به آن‌ها ندارم.

۶. آیا حقیقتاً نسبت به کارم، افرادی که با آن‌ها کار می‌کنم، تندرستی ام، موفقیت‌ها و شکست‌هایم بی‌توجهم؟<sup>[۴]</sup> بله.

۷. آیا به محبت و عشق همکارانم و انسان‌هایی که برایشان کار می‌کنم بی‌توجهم؟ بله.

مطالعات مزامیر (انجیل) فصل ۳۲

پیروی از مسیح، جلد اول، فصل ۲۰ و جلد سوم، فصل‌های ۹ و ۱۰.

نکته قابل تأمل امروز: این عبارت زیبا از نوشته‌های سن آگوستین است:

«تو ما را به خاطر خودت خلق کردی و قلب‌های ما تا زمانی که در تو آرام بگیرند بی‌قرارند.»



ن. ب: مطالعات انتخابی هستند. آزمون‌ها هر روز باید به طور دقیق انجام گیرند.<sup>[۶]</sup>

### روز دوم: تحت الطاف و پشتیبانی فرشته نگهبانم

هدف: کسب باورهایی که برای توبه کامل ضروری‌اند

۱. آزمون: آیا این نکته را باور دارم که امکان گناه کردن برابم وجود دارد و همواره باید احتیاط کنم؟ بله.
۲. عوامل خطرناکی که ممکن است مراد معروض گناهان کبیره قرار دهند کدام‌اند؟ چشمانم. باید عادات و تمایلاتی که احتمالاً آن‌ها را مورد بازبینی قرار ندهام، و ممکن است مرا به گناه سوق دهند بشناسم؛ تمایل به عجله و شتابزدگی. ترس از اغفال دیگران و اغفال شدن.
۳. آیا سعی می‌کنم برگناهان کوچک و صغیره غلبه نمایم؟ بله.
۴. این قوانین از سوی خداوند به من داده شده تا مرا از هر خطری مصون نگه دارد، آیا گاه و بی‌گاه از آن‌ها غفلت می‌کنم؟ نه، اما گاهی اوقات چنین تمایلی داشته‌ام.
۵. برای بهبود این شرایط چه چاره‌ای باید بیندیشم؟ مراقب چشمانم باشم. با رحمت عیسی مسیح.

### مطالعات: مزامیر، فصل یازدهم

پیروی از عیسی مسیح: جلد یک، فصل ۲۱ و ۲۵،

جلد سوم، فصل ۵۲. نکته قابل تأمل امروز:

۱. برای عیسی مسیح چه کرده‌ام؟ او را تنها و کورکورانه دوست داشته‌ام.<sup>[۷]</sup>
۲. برای عیسی مسیح چه می‌کنم؟ تمام توان و نیروییم را به کار می‌گیرم تا خواهران و انسان‌ها فقط او را دوست بدانند.
۳. برای مسیح چه خواهم کرد؟ به او اجازه خواهم داد آزادانه و هرآن‌گونه که می‌خواهد مرا به کارگیرد.<sup>[۸]</sup>

به لطف خود هدایت کن. در تاریکی‌ها فروغی باش و مرا هدایت کن!

شب تاریک است و از خانه دورم، مرا هدایت کن! گام‌هایم را استوار نگاه‌دار. آرزوی دیدن دوردست‌ها را ندارم. تنها یک قدم برابم کفایت می‌کند.

## روز سوم: تحت الطاف و پشتیبانی مریم مجدلیه

هدف: تزکیهٔ قلبم

۱. آیا از روش‌هایی که خداوند برای تزکیهٔ نفس سرراهم قرار داده، کمک می‌گیرم؟ آن‌ها را به چالش می‌گیرم اما می‌پذیرم.<sup>[۱۱]</sup>
۲. چگونه از خود محاسبه می‌کشم؟ بسیاری از اوقات با بی‌مبالاتی و گاهی اوقات به شکلی بسیار بد کارهایی را که اشتباه انجام داده‌ام، برمی‌گزینم و وقتم را به عذرخواهی و اظهار تأسف در برابر خداوند می‌گذرانم.
۳. آیا بر توبه کامل پافشاری می‌کنم؟ نه چندان مشتاقانه.
۴. آیا قصد جدی برای اصلاح و بهبودی دارم؟ نه همیشه اوقات.
۵. آزمون‌های شخصی را چگونه ارزیابی می‌کنم؟ به آن‌ها نمره نمی‌دهم،<sup>[۱۱]</sup> سالیانی است که آن‌ها را با یک عبارت مشخص می‌کنم «رحمت عیسی مسیح».
۶. آیا در اعترافاتم صادق هستم؟ بله.
۷. آیا فروتن و خاضعم؟ مایلیم این‌گونه [باشم].
۸. به لحاظ وجدان، آیا با مقامات ارشد صمیمی‌ام؟ به تدریج گفت‌وگو با آن‌ها برایم دشوار و دشوارتر می‌شود. بسیار محدود. دادن این مدارک به شما بزرگ‌ترین فداکاری در دوران گوشه‌نشینی من است. هدیه‌ای برای خواهرانم.<sup>[۱۱]</sup>

## مطالعات: انجیل عهد جدید - لوقا

فصل ۷ آیات ۳۶ تا ۵۰

فصل ۱۵ آیات ۱۱ تا ۳۲

پیروی از عیسی مسیح: جلد یک. فصول ۲۲، ۲۳ و ۲۴

نکتهٔ قابل تأمل امروز: «بسیاری از گناهان این زن بخشوده می‌شوند زیرا او بسیار

دوست داشته است.»

(انجیل عهد جدید. لوقا فصل هفت، آیهٔ ۴۷)

لطفاً نوشته‌هایی را که به شما دادم از بین ببرید.

## روز چهارم: تحت لطف و حمایت سن ایگناسیوس

هدف: کسب اشتیاق، عزم و اراده کافی برای پیروی از عیسی مسیح، شاه شاهان تاهر آن جا می خواهد مرا هدایت کند. سرور من هر جا بروید شما را دنبال خواهم کرد.  
(انجیل متی، فصل هشتم، آیه ۹)

آزمون ۱: روزانه چگونه به تمرین های مربوط به نیکوکاری و پارسایی می پردازم؟ بسیار بد.

۲. آیا وقت دقیق را رعایت می کنم؟ بله.

۳. آیا برای آن احترام درونی و بیرونی قائلم؟ بله<sup>[۱۳]</sup>.

۴. آیا حقیقتاً آیین عشای ربانی را بزرگ ترین وظیفه روزانه خود می دانم؟ می خواهم چنین باشد ولی این گونه نیست.

۵. آیا مراسم عشای ربانی را با عشق و ایمان دریافت می دارم؟ خیر.

۶. هنگام دیدار با عیسی مسیح در مراسم عشای ربانی، آیا حقیقتاً عیسی مسیح را چون دوستی می بینم و همه چیز را با او در میان می گذارم؟ او همواره کسی بوده که همه چیز را با او در میان می گذاشتم و او همه چیز را با جزئیات آن می دانست، اما حالا این گونه نیست.

۷. آیا دعای رزاری را با شور و شوق می خوانم؟ می خواهم او/مریم مقدس را دوست بدانم، اما عشقی به قلبم راه نمی یابد.<sup>[۱۴]</sup>

مطالعات: انجیل عهد جدید، لوقا،

فصل های یک و دو. پیروی از تعالیم عیسی مسیح، جلد دوم،

فصل های ۷ و ۸، جلد سوم، فصل ۱۳.

نکته قابل تأمل امروز: عیسی مسیح به من می گوید من طریق و راه هستم، من حقیقت و زندگی ام (انجیل یوحنا ۱۶: ۴)

در شهر خدا، نهری است سرشار از آب های روان، پناهگاهی برای والاترین ها، خداوند آن جا ساکنی دارد. جایی عاری از هر جنبش و حرکتی، با طلوع فجر خداوند او را رهایی خواهد بخشید.<sup>[۱۵]</sup>

## روز پنجم: تحت لطف و پشتیبانی سن ژوزف

هدف: کسب آگاهی کامل درباره خیانت های شیطان و پیروانش، زندگی «واقعی» را

- زندگی کردن، آن گونه که عیسی مسیح برای ما به تصویر کشیده است.
- آزمون: عشقم به فقرا. ۱. آیا آرزوی منم چون فقرای عیسی مسیح فقیر و تهی دست باشم؟ با تمامی قلبم.
۲. آیا هیچ چیز ارزشمند یا مازاد بر احتیاجم را، حتی اگر اجازه داشته باشم، نزد خود نگه می دارم؟ خیر، مقررات ما را آزاد گذاشته اند.
۳. آیا برای هر آنچه دریافت می کنم اجازه می گیرم؟ نه برای هدایای شخصی.
۴. نظرم در مورد دریافت هدیه چیست؟ آیا همه تلاشم را برای گرفتن چیزی از دیگران به کار می برم؟ صرف نظر از مسئله ادب، آیا برای دریافت هدیه اجازه می گیرم؟ آیا ما یلیم هدایا را با بعضی از اعضای انجمن تقسیم کنم، یا چون یک فرد مذهبی معتقد آن ها را در اختیار مقامات ارشد قرار می دهم؟ هر آنچه به خواهران هدیه می شود، به طور طبیعی به دست مقامات ارشد می رسد.
۵. آیا از دشواری هایی که این نوع زندگی سرراهم قرار می دهد راضی و خرسندم؟ بله، بسیار.
۶. آیا حقیقتاً تهی دستی را آن گونه که «بانوی فقیر من» (سن فرانسیس آسی سی) دوست می داشت دوست دارم؟ بله، با تمامی قلبم.<sup>[۱۶]</sup>

مطالعات: مزامیر، ۴۵ تا ۶۱

اولین رساله سن پل برای، قرنیه ها، فصل یکم، ۱۸ تا ۳۱

پیروی از عیسی مسیح، جلد سوم، فصول ۳۲ و ۳۳

اساسنامه ها: فصل ششم، شماره های ۴۲.۵۶ و فصل چهارم، شماره های ۷۴ تا ۷۵

«فرزند انسان جایی ندارد تا بر آن سر نهد»

(انجیل متی ۲۰: ۸)

آن قدرها متواضع نیستم اما برای مغرور بودن نیز بسیار ناچیزم  
 — به مدت ۲۰ سال مشتاقانه در صومعه لورتودعا می کردم تا فراموش شوم. چیزی را  
 برای دنیا نخواهم؛ نادیده گرفته شوم و توجه کسی را جلب نکنم. و این پاسخی است که  
 خداوند به نیایش هایم داده است.<sup>[۱۷]</sup>

با این همه من هنوز به نیایش کردن ادامه می‌دهم.  
 بزرگ‌ترین از خود گذشتگی‌ام که به‌طور روزانه به آن می‌پردازم، ملاقات با افراد، کشیشان و... است. وقتی قرار است با مردم حرف بزنم در درونم حس هولناکی را تجربه می‌کنم، در حالی که در برابر خواهران و تنگدستان چنین حسی ندارم.<sup>[۱۸]</sup>

### روز ششم: تحت الطاف و پشتیبانی سن فرانسیس خاویر

هدف: سرمشق قرار دادن و پیروی از فروتنی و فرمانبرداری بی نظیر عیسی مسیح

آزمون: علاقه‌ام به فروتنی

۱. آیا غالباً رأی و نظر خود را ناچیزتر از آرای دیگران به‌شمار می‌آورم؟ بله.
۲. به تندی افکار دیگران را قضاوت می‌کنم و آن را به زبان می‌آورم؟ خیر.
۳. آیا بدون نگرانی و دغدغه می‌توانم بگویم که فروتنی را دوست می‌دارم چون مرا به عیسی مسیح شبیه‌تر می‌سازد؟ بله.
۴. آیا فروتنی‌ام را با صمیمت کامل نسبت به مقامات ارشد و توبه‌شنوهایم آشکار می‌سازم؟ بله.
۵. آیا چیزی را از آن‌ها پنهان می‌دارم؟ خیر.
۶. سعی نمی‌کنم با رفتارم موجب جلب توجه «سایرین» شوم؟ خیر، به دنبال فرصتی برای پنهان شدن هستم.
۷. آیا سعی می‌کنم بهتر از آنچه واقعا هستم جلوه کنم؟ خیر.
۸. آیا در برابر مقررات و مشیت الهی فرمانبردارم؟ بله.
۹. آیا مایل به انجام کارهای بیش‌پا افتاده هستم؟ نادیده گرفته و تحقیر شدن؟ همه وظایف ما از این نوع‌اند.
۱۰. وقتی از سوی خواهرانم و یا سایرین نادیده گرفته می‌شوم چه واکنشی دارم؟ بسیار خوشحالم.

مطالعات: اساسنامه‌ها، فصل ۸، شماره‌های ۹۷، ۱۳۲ کتاب مزامیر (انجیل) ۱۰۷، ۱۲۸

پیروی از عیسی مسیح: جلد سوم، فصل ۵۴

نکته قابل تأمل امروز: از من بیاموز، زیرا من در برابر قلوب مردم متواضع و فروتنم (انجیل

(اشاره به سخنان عیسی مسیح خطاب به شاگردانش)

پدر ژوزف ریکابی<sup>[۱۹]</sup> می نویسد:

چگونه ممکن است کار خداوند در دستان من دستخوش تغییر شود؟ این پرسش از آن نوع پرسش هاست که هرکس در دوران گوشه نشینی باید با خود در میان بگذارد. می خواهم در دوران گوشه نشینی ام به این واقعیت ها پی ببرم. صادقانه بیندیشم. به هنگام و اکنون واقعیت را دریابم، آنچه که ممکن است زمان مرگ با آن مواجه شوم. می خواهم هرچه زودتر دریابم که چگونه در برابر خداوند بایستم، روابطم را با خداوند تجزیه و تحلیل کنم. در این مرحله از گوشه نشینی باید تصمیم گیری کنم: این تصمیمات باید ۱. بر مبنای نیازهای روحی فعلی ام باشند. ۲. چیزی که ممکن است به نظر دیگران پیش پا افتاده بیاید، در حال حاضر برای من از اهمیت حیاتی برخوردار است. ۳. چیزی که بتوانم به شکل عملی و به سرعت آن را به مرحله اجرا درآورم.

روز هفتم: (یادداشت های روز هفتم گوشه نشینی مفقود شده اند)

روز هشتم: تحت الطاف و پشتیبانی حواریون مقدس

هدف: برنامه ریزی برای زندگی ام پس از سوگند نهایی. این برنامه ریزی باید با شفافیت کامل، شجاعت و دیدن فراطبیعی همراه باشد.

آزمون: محبت خواهرانه

قانون اول<sup>[۲۱]</sup> و هشتم<sup>[۲۲]</sup> قوانینی هستند که بیش تر از همه دوست می داشتم روح و قلبم با آن ها همراه بود، اما در حال حاضر چنین حسی در وجودم نیست.

۱. آیا به قوانین ۸۶ و ۸۷ توجهی دارم؟ آیا خواهرانم را از صمیم قلب بی آن که به ملیت یا موقعیت آن ها اهمیتی بدهم دوست می دارم؟

۲. قانون ۱۰۴، آیا سعی می کنم کودکانی را که به آن ها آموزشی می دهم خوشحال کنم؟ آیا برای شاگردانم احترام قائلم و با بی احتیاطی درباره اشتباهات شان حرف نمی زنم؟

۳. قانون ۱۰۶، با چه روحیه ای به دیدار و عیادت بیماران می روم؟ آیا می توانم چون فرشته ای می توانم به آن ها آسایش بدهم؟

۴. قانون ۱۱۲، توجهم به افراد رویه مرگ.

۵. قانون ۱۲۰، عشقم نسبت به فقرا. آیا مسیح نور خود را از طریق من و با حضور من در بیغوله‌ها می‌تاباند؟ (قانون ۸۶)

۶. قانون ۱۲۵، دیدگاه فراطبیعی در کارهایم. دیدن عیسی مسیح در میان افراد غریبه؟

پیش از این عشق فراوان و محبت بسیار نسبت به خواهران و مردم در من وجود داشت - در حال حاضر فکرمی‌کنم قلبم از سنگ است. گاهی اوقات بر خورد خشنی دارم.<sup>[۲۱]</sup>

۷. آیا به خواهراتم دلگرمی می‌دهم؟ آن‌ها را خوشحال می‌کنم؟ بله.

۸. آیا در خدمت به آن‌ها، خود را چون خدمتکاری برای عیسی مسیح می‌بینم؟ خیر، به عنوان یک مادر می‌بینم.

۹. آیا صبورانه دشواری‌های غیرقابل اجتناب انجمن را تحمل می‌کنم؟ با بخشندگی، درک شرایط و یا شوخ‌طبعی؟

۱۰. آیا نسبت به مقامات ارشد خیرخواهم؟ آیا از طریق رفتارم سعی در سبک‌تر کردن بار آن‌ها دارم؟ نوعی حمایت از تصمیمات آن‌ها به جای انتقاد و عیب‌جویی؟

مطالعات: پیروی از عیسی مسیح، جلد اول، فصل‌های ۱۴ و ۱۶ لوقا، فصل ۵، آیه‌های ۳۷-۲۵. نکته قابل تأمل امروز کاری که در حق ناچیزترین برادر من می‌کنید، کاری است که در حق من کرده‌اید.

(انجیل متی ۴۰:۲۵)

— به گمانم در چنین روزی در سال ۱۹۴۲ بود که من خود را متعهد ساختم، حتی زیر عذاب گناهان کبیره، از خواسته خداوند سرپیچی نکنم. این همان عهدی است که همه چیز را در من پنهان نگاه می‌دارد.<sup>[۲۲]</sup>

روز نهم: تحت الطاف و پشتیبانی شهدا و باکره‌های مقدس

هدف: نهایی کردن تمام تصمیماتم و مشخص کردن قطعی آنچه که عیسی مسیح از من انتظار دارد.

آزمون: نحوه انجام وظایفم. آیا همه مقررات را رعایت می‌کنم؟

مگریکی از آن‌ها را بیرون رفتن از صومعه به همراه کسی. از این کار هدفی دارم، اگر قرار باشد خواهری همراه من به نقاط مختلف سرزند این کار موجب خستگی اش خواهد شد. [۱۲۱]

۱. آیا برای انجام وظایف مختلف بیش‌ترین تلاشم را به کار می‌بندم؟ همین‌طور کارهایی که به من واگذار می‌شود؟ برای نوشتن نامه تلاش بسیار می‌کنم. [۱۲۵]

۲. آیا برای انجام برخی کارها در مقابل کارهای دیگر اولویت قائل می‌شوم؟ خیر.

آیا اجازه می‌دهم دیگران متوجه شوند کاری که انجام می‌دهم مورد رضایت نیست؟ خیر.

۳. آیا از دخالت در کار دیگران خودداری می‌کنم؟ بله.

۴. آیا برای موفقیت سایر خواهران دعا می‌کنم؟ بسیار زیاد.

مطالعات: پیروی از عیسی مسیح، جلد سوم، فصل ۵۴

نکته قابل تأمل امروز: هم چون پدر آسمانی‌ات که کامل است، توهم کامل باش. [انجیل

متی ۴۸: ۵] [۱۲۶]

به خاطر عشق عیسی لطفاً همه یادداشت‌هایم را از بین ببرید. نمی‌دانم چرا او از من می‌خواهد روحم را بر شما آشکار سازم. من چنین می‌کنم چون نمی‌توانم از خواسته‌اش سرپیچی کنم.

روز دهم: به همراه عیسی مسیح و درد جانکاه او

هدف: گذراندن یک روز جهت جبران رنج‌هایی که من موجب شده‌ام عیسی مسیح تحمل کند.

آزمون: روح خجالت‌زده‌ام

کفاره بیرونی

۱. آیا به تمامی این کفاره‌ها با روح ایمان عمل می‌کنم؟ بله.

۲. چگونه این سختی‌ها را با توجه به شرایط آب و هوا، ناتوانی جسمی، زندگی عادی، فقر و غیره

تحمل می‌کنم؟ به عنوان بخشی از ندایی که شنیده‌ام.

کفاره درونی

۳. آیا در درون نیز از آزمون‌هایی که خداوند سرراهم قرار می‌دهد خرسندم؟ آن‌ها را نوعی هدیه



الهی می دانم.<sup>[۱۷۱]</sup>

۴. آیا سعی می کنم دشواری های کوچکی را که در زندگی روزمره ام پیش می آید پنهان سازم؟ بله.
  ۵. آیا بدبختی و درماندگی را هم چون دلخوشی و آسودگی می پذیرم؟
  ۶. آیا خشک شدن سرچشمه نیایش هایم را به عنوان هدیه ای از جانب خداوند عزیز می شمارم؟  
قرار گرفتن در تاریکی فرصت انتخابی به من نمی دهد.
  ۷. آیا باعیوب و کاستی های دیگران کنار می آیم؟ بله.<sup>[۱۷۲]</sup>
- خواهش می کنم پدر، نگذارید شما را فریب دهم. عذاب درونی ام بسیار عظیم است -  
و من خدا را شکر می گویم.

مطالعات: پیروی از حضرت مسیح، جلد دوم، فصل های ۱۱ و ۱۲

-انجیل یوحنا، فصل های ۱۴ و ۱۷

نکته قابل تأمل امروز: «او گفت پدر، اگر رضایت دارید این جام را از برابرم دور کنید، البته اگر اراده شما باشد و نه خواست من.»

(لوقا ۲۲: ۴۲)

می توانم [تسکین ببخشم] آلام عیسی مسیح را، می توانم بخشی از رنج های او را بردوش کشم. از شما به خاطر گفته تان سپاسگزاریم. این لطف بزرگی در حق من بود.

روز یازدهم: همراه مریم مقدس، مادر سوگوار

هدف: گذراندن یک روز در همبستگی با اندوه عیسی مسیح و مریم مقدس به منظور پایداری در خواسته هایم.

آزمون: اشتیاقم برای نادیده گرفتن دنیا و همین طور عشق به خودم.

به شدت و عمیقاً آرزو دارم در چشم دنیا چیزی به شمار نیایم و دنیا نیز در چشم من ارزشی نداشته باشد.

۱. آیا به قانون ۸۸ عمل می کنم؟<sup>[۱۷۳]</sup> این قانون می گوید فروتنی را چنان صمیمانه دوست بدارم که

گویی پیشاپیش آن را با رضایت و خرسندی پذیرفته ام؟ بلی.

- آیا در پرتو ایمان بی هیچ بهانه یا شکایتی، هر نوع اندرزی را می پذیرم؟ وقتی خواهران سخنران

تند و آزار دهنده‌ای می‌گویند برای آن‌ها احساس تأسف می‌کنم اما به لحاظ خودم بسیار خوشحالم<sup>[۳۱]</sup>

۲. آیا آمادگی آن را دارم که رنج بسیاری را به خاطر عشق عیسی مسیح و حضرت مریم بپذیرم؟  
فروتنی عمیقاً بر روح تسلط دارد. گمان نمی‌کنم موجود فروتنی هستم زیرا به ناچیز بودن و حقیر بودن خود باور دارم. با این همه آرزو می‌کنم از صمیم قلب هم چون عیسی مسیح متواضع و فروتن باشم. نمی‌دانم چند سال تلاش کرده‌ام به فروتنی و تواضع عیسی مسیح دست یابم. با این همه تاکنون چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

#### مطالعات: کتاب اشعیا، فصل ۵۳

پیروی از عیسی مسیح: جلد ۳، فصل ۱۹، شرح مصایب عیسی مسیح (انجیل عهد جدید)

نکته قابل تأمل امروز: «آه اومت من .. من برای شما چه کردم...»<sup>[۳۲]</sup>

\*\*\*

پدر از شما سپاسگزارم که به من کمک کردید. قصد دارم یکی از قدیسین قلب مقدس باشم. فروتن و متواضع. از عیسی مسیح تنها یک لطف دیگر انتظار دارم؛ این که «چهرهٔ یک کودک متبسم» را به من ارزانی دارد. ممکن است سیاهی درونم عمیق، و تنهایی‌ام دشوارتر شود اما من چنین می‌خواهم - زیرا ارادهٔ مقدس او چنین است.

#### روز دوازدهم: تحت الطاف و پشتیانی مریم مقدس

##### ملکهٔ قلمرو بهشت

هدف: یگانگی با مسیح و رستاخیز عظیم و پرشکوه او جهت کسب اطمینان نسبت به نیک سرشتی و عظمت آن منجی بزرگ.

آزمون: عشقم به کلیسا. قصد دارم عشقم را به کلیسا با بدل شدن به موجودی بسیار پرهیزکار ابراز دارم.

۱. آیا حقیقتاً به کلیسا به عنوان «جسم نمادین عیسی مسیح» می‌نگرم؟ درونم چیزی وجود ندارد.

۲. آیا در آتش اشتیاق شناساندن و جلب عشق و توجه مردم به کلیسا می‌سوزم؟
۳. آیا سعی می‌کنم اراده‌ام را با اصول کلیسا که از طریق بخشنامه‌ها، نامه‌های رسمی، دستورالعمل‌ها و غیره صادر می‌شود، هماهنگ سازم؟ بله.

## مطالعات: مزامیر

انتخاب دشوارترین‌ها از میان چیزهای یکسان. هیچ‌کس مرا وادار نمی‌کند پرهیزکار باشم. این تنها به خواست خودم بستگی دارد. من می‌توانم به اراده خود موجودی بی‌اعتنا، میانه‌رو و یا بسیار احساساتی باشم.

- انجیل متی، فصل ۲۸ (عهد جدید)

- مرقس، فصل ۱۶ (عهد جدید)

- لوقا، فصل ۲۴ (عهد جدید)

- یوحنا، فصول ۲۰ و ۲۱ (عهد جدید)

پیروی از عیسی مسیح: جلد ۳، فصل ۴۹

- نکته قابل تأمل امروز: ملکه قلمرو بهشت، شادی نصیب تو باد، کسی که منتظر دیدارش بودی آن‌گونه که وعده کرده بود قیام کرد. هنگام نیایش هایت ما را نیز در او جاری کن.<sup>[۳۲]</sup>

- دیر یا زود وقتی در برابر جایگاه داوری او بایستیم، سؤالاتی که از ما پرسیده خواهد شد، این است: <sup>[۳۳]</sup> «چه کرده‌ای؟» هیچ؟

خداوندگارا، تنها سعی کردم ابزار مشتاق باشم.

- چگونه این کار را انجام دادی؟

با حداکثر توانم.

- چرا چنین کردی؟

تنها به خاطر تو.

روز سیزدهم: تحت الطاف و پشتیبانی قلب مریم مقدس - علت خوشنودی ما

- هدف: قرار گرفتن در موقعیت مناسب برای ادای سوگند نهایی‌ام

- آزمون: آیا آمادگی دارم تا سوگند نهایی‌ام توأم با عشق واقعی و تسلیم محض باشد؟

بله.

یا عیسی مسیح، آزادی ام را بگیر و بپذیر. همه اراده، فکر و هوشم را بگیر. آنچه دارم و هستم متعلق به توست، هدیه ای از جانب تو. آن ها را به تو وا می گذارم.

— همه چیز را تو هدایت و اداره می کنی.

— آنچه اراده توست انجام بده، فرمان بده تا اطاعت کنم. با داشتن این همه ثروت، خود را از هر چیز دیگری بی نیاز<sup>[۳۴]</sup> خواهم کرد. آمین.

مطالعات: پیروی از عیسی مسیح. جلد ۳، فصل دهم.

نکته قابل تأمل امروز: بگذار به قلب مقدس عیسی مسیح و قلب پاک مریم مقدس که دلیل خوشنودی خاطر ما هستند، اطمینان کامل داشته باشیم. دعاهای زیر را با شور و شوق بخوانید. [۳۵]

## پی‌نوشت‌ها

### پیشگفتار

۱. غالباً خود را چون قلم کوچکی در دستان خداوند می‌بینم. این اوست که می‌نویسد. اوست که می‌اندیشد. اوست که قلم را به حرکت وامی‌دارد. من تنها باید یک قلم باشم.

### سرآغاز

۱. نامه مادرترزا به پدر نیونر. بدون تاریخ. احتمال می‌رود در دوران گوشه‌نشینی در آوریل ۱۹۶۱ نوشته شده باشد.
۲. مالکوم ماگریج چیرزیبایی برای خداوند (۱۹۷۱)
۳. نامه مادرترزا به اسقف فردیناند پی‌ریه (۸ فوریه ۱۹۵۶)
۴. نامه مادرترزا به اسقف پی‌ریه (۳۰ مارس ۱۹۵۷)
۵. نامه مادرترزا به اسقف پی‌ریه (۱۸ دسامبر ۱۹۶۰)
۶. نامه پدرون اکسم به اسقف دیسوزا (۱۳ مارس ۱۹۹۳)
۷. پدر هوآرت «مادرترزا: مسرت شبانه» (۲۰۰۱)

### فصل اول

۱. رهنمودهای مادرترزا به خواهران مبلغ نیکوکاری (۲۴ می ۱۹۸۴)
۲. نامه مادرترزا به مالکوم ماگریج که در کتاب او با نام «چیرزیبایی برای خداوند» نقل شده است (۱۹۷۱)
۳. نامه گونزا بوژادیویه سرپرست ارشد لورتو. ۲۸ ژوئن ۱۹۲۸.  
نام تعمیدی مادرترزا، گونزا آگنس بوژادیو بود. با وجود این، از آن جا که نامه‌اش به سرپرست ارشد را به زبان صرب - کرووات نوشته بود، نام خود را نیز به همان زبان ذکر کرده است. (نوعی

- شیوه رایج در اسکوییا در آن زمان: گوندا بوژادی ویچ)
۴. شعر به زبان صرب - کروات سروده شده. زبانی که گونزا به عنوان یک شهروند یوگسلاو به آن تسلط داشت؛ در هربند از این شعر مصرع‌های اول با سوم، و مصرع دوم با چهارم هم قافیه بودند. زبان شعر به قدری غنی بود که ویراستاران مجله «کاتولیک‌های اسکوییا» لازم دیدند برای کلماتی که او در شعر استفاده کرده زیرنویس اضافه کنند، زیرا ممکن بود این کلمات برای خوانندگان عادی قابل درک نباشد. دکتر تام باتلر ترجمه شعر را از زبان صرب - کروات برعهده داشته است.
۵. تودی یم، یک سرود کهن مسیحی که برای ابراز شادی و سپاس از خداوند در مراسم عشای ربانی در کلیسا خوانده می‌شود. عنوان سرود برگرفته از متن لاتین آن است. تودی یم لایو داموس یعنی: «خدای بزرگ تورا ستایش می‌کنیم».
۶. بیجا آوردن سوگند نهایی به مدت سه سال، هر ساله و سپس سه سال یک بار، برای تجدید عهد و پیمان با خداوند ادا می‌گردد.
۷. منظور مادر ترزا از متوسط، سطح زبانی است که در آن کلاس‌ها تدریس می‌شد؛ خواه انگلیسی، خواه بنگالی.
۸. منظور از دوره سه ماهه آموزش عالی، دوره فشرده آمادگی برای سوگند نهایی بود که در صومعه لورتودر دارجیلینگ برگزار گردید.
۹. منظور مادر ترزا این نبود که او نیایش‌های منظم را کنار بگذارد و فقط کار کند و بعد ها به خواهرانش گفت «کار به معنای نیایش نیست، نیایش هم به معنای کار نیست، اما باید دعا کنیم کار متعلق به او، یا او به قصد او باشد».
۱۰. نامه خواهر ترزا به پدر ژامبرکوویچ. هشتم فوریه ۱۹۳۷، خواهر ترزا عادت داشت نام خود را به همان زبانی که نامه می‌نوشت امضا کند. برای جلوگیری از سردرگمی، نام او را جایگزین نام اصلی‌اش «ترزا» کرده‌ایم.
۱۱. به همان میزان که رحمت خداوند افزایش می‌یابد، ترس از رنج کشیدن کاهش می‌یابد. همراه با آن گناه بیش‌تر می‌شود، بی‌آن‌که از یقین کاسته شود.
۱۲. سن جان کراس اسپانیایی (۱۵۹۱-۱۵۴۲) به همراه سن ترزا آویلا که پایه‌گذار مکتب کار ملیت‌های پاریهنه به حساب می‌آیند، شاعر، عارف و پزشک کلیسا بوده است.
۱۳. اسقف بی‌ریه در ۲۲ سپتامبر ۱۸۷۵ در آنورس بلژیک به دنیا آمد. در سال ۱۹۰۹ به عنوان کشیش انجمن مسیحیان منصوب گردید. در ۲۱ دسامبر ۱۹۲۱ به مقام اسقفی رسید و به

عنوان دستیار اسقف اعظم کلکته مشغول به کار شد. در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۴، اسقف اعظم کلکته شد و تا زمان بازنشستگی اش در سال ۱۹۶۰ در این سمت باقی ماند.

۱۴. مادر ترزا با آن فروتنی ذاتی و ناچیزانگاشتن فردی اش، احساس می‌کرد غرورش مانع از آن می‌شود که به طور کامل در خدمت عیسی مسیح قرار گیرد. اشاره طنزآمیزش به من «گرامی» یا «والا مقام» نیز از همین طرز تلقی ناشی می‌شود.

۱۵. راهبه لورتوپس از بجا آوردن مراسم سوگند نهایی، دیگر با کلمه بنگالی «ما» نامیده نمی‌شد. بلکه با کلمه انگلیسی «مادر» مورد خطاب قرار می‌گرفت. از این رو باید گفت که عشق مادر ترزا به مردمش باعث شده بود، به حق او را با عنوان «ما» خطاب کنند. این نشانی از نزدیکی و عشقی بود که نسبت به او احساس می‌کردند.

## فصل دوم

۱. نامه مادر ترزا به اسقف پی‌ریه به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۵۹. در دو مورد دیگر نیز که مادر ترزا به عهد پنهان خود اشاره می‌کند از همین عبارت کمک می‌گیرد: «زیر بار عذاب گناهان کبیره»
۲. دست‌نوشته‌ای بدون تاریخ از مادر ترزا در توصیف اساسنامه و قانون انجمن مبلغین نیکوکاری که گفته‌هایی از مجموع گفتارهای پی‌ریه‌ناس درباره فلسفه شرق را ذکر کرده است.
۳. بخشی از رهنمودهای مادر ترزا به خواهران انجمن مبلغین نیکوکاری (۱۹ ژانویه ۱۹۸۳)
۴. انجمن مذهبی خواهران لورتو، تأکید بسیاری بر اطاعت «محض» داشت. یعنی فرد باید اراده و یا نظر خود را با نظر مقام ارشد وفق می‌داد.
۵. گناه کبیره به مفهوم «تخطی عمده» از قوانین الهی است که منجر به دوری فرد از پروردگار، یعنی مقصود نهایی و سعادت واقعی می‌شود؛ یعنی ترجیح دادن آنچه که شخص آن را به نفع خود می‌داند. (اصول مذهبی کلیسای کاتولیک) اگر گناه کبیره با توجه و بخشش خداوند جبران نشود باعث محرومیت فرد از زندگی در قلمرو عیسی مسیح و مرگ ابدی او در جهنم خواهد شد. سه مشخصه گناهان کبیره عبارت‌اند از: تخطی عمده، آگاهی کامل و رضایت کامل.
۶. مادر ترزا در رهنمودهایی که به خواهرانش می‌داد، از زندگی شخصی خود سخن می‌گفت و بر این موضوع تأکید می‌کرد که: «برای کسی که عاشق است، تسلیم شدن چیزی فراتر

از وظیفه است. چیزی مقدس و مبارک. «با این گفته او در حقیقت افکار لوییس کولین، نویسنده کتاب عمل به قانون را که اکنون خود نیز به آن‌ها باور داشت نقل می‌کرد: تسلیم شدن برای کسی که عاشق است، چیزی فراتر از وظیفه و ضرورت است؛ نوعی حسن تقدس و آمرزیدگی.

۷. گودان کلمه رایج در هندوستان به معنای انباری است

۸. مادر ترزا در این جا به مقررات اصلی انجمن اشاره دارد.

### فصل سوم

۱. زمانی که راهبه جدیدی وارد انجمن مذهبی می‌شود اطلاعات فردی او در «دفتر ورودی» ثبت می‌گردد. یکی از مهم‌ترین بخش‌های این اطلاعات فردی، تاریخ ورود خواهران به انجمن مبلغین نیکوکاری است.

۲. تشریح مقررات اصلی انجمن. مادر ترزا و خواهران از همان آغاز ورود به خدمت مذهبی، عهد خود را با عیسی مسیح بر مبنای رفع عطش او بنا نهاده بودند. به عنوان مثال روی ورقه‌هایی که هنگام ورود به خدمت، عهد و پیمان خود را روی آن می‌نوشتند با استفاده از کلمات «من تشنه‌ام» صلیبی رسم می‌کردند.

۳. مبلغین نیکوکاری بر روی دیوارهای صومعه‌ها جمله «من تشنه‌ام» عیسی مسیح را جایی نزدیک صلیب به عنوان یادآوری اهداف مأموریت‌های معنوی انجمن می‌نوشتند و می‌آویختند.

۴. عبارات (کلمات فرا طبیعی) جلوه‌ای از حضور اندیشه‌های الهی هستند که ممکن است در قالب کلماتی از بیرون به گوش ما برسند. (عبارات یا نجواهای بیرونی) یا از طریق پنداره‌ها (عبارات یا تخیلات درونی) و یا بلافاصله بدون هیچ کلام و عبارتی.

۵. کلمات عیسی مسیح که به شکل نجواهای درونی به گوش مادر ترزا می‌رسید در کتاب به صورت ایتالیک آورده شده‌اند.

۶. نامه مادر ترزا به مادر ام. گرتروود کندی در مؤسسه باکره مقدس در ۱۰ ژانویه ۱۹۴۸، نوعی پاسخ رسمی کلیسای کاتولیک به چنین جلوه‌های غیرمنتظره‌ای از انوار خداوندی. طبق نظر مرشدان معنوی، بهترین آزمون برای چنین نشانه‌هایی، روی برگرداندن از آن‌ها و امتناع از قبول و سوسه آن‌هاست. اگر این جلوه‌ها واقعی باشند ادامه می‌یابند، در غیر این صورت ناپدید می‌شوند.



۷. سن فرانسوازویر کابرنی (۱۹۱۷-۱۸۵۰). راهبه ایتالیایی و بنیانگذار انجمن خواهران با نام «قلب مقدس عیسی مسیح» و سازمانی است که به کمک مهاجران ایتالیایی ساکن آمریکا اداره می‌شد. او بیمارستان‌ها، پرورشگاه‌ها و مدارس متعددی دایر کرد و اولین شهروند آمریکایی بود که در سال ۱۹۴۶ لقب قدیسه گرفت.
۸. فرانسیس آسی سی (۱۱۸۱-۱۲۲۶) پایه‌گذار ایتالیایی راهبان فرانسیسکن که به خاطر گرسنگی کشیدن‌های افراط‌گونه‌اش شهرت داشت.
۹. سن بندیکت نورچیا (۴۸۰-۵۴۳). پایه‌گذار صومعه‌نشینی به سبک غربی، که شعارش «دعا کردن و کار کردن» بود.
۱۰. تکه طنابی که از آن به عنوان کمربند استفاده می‌شود.

### فصل چهارم

۱. مقام ارشد مذهبی که مسئول صومعه‌هایی است که در یک ناحیه یا «قلمرو» قرار دارند.
۲. در نامه‌ای به تاریخ سیزدهم ژانویه ۱۹۴۷، مادر ترزا بخشی از گفته‌های عیسی مسیح را نقل کرده بود: «از عالیجناب بخواید در عید شکرگزاری به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد موهبتی که به او داده‌ام، خواسته‌ام را برآورده سازد».
۳. سن فرانسیس خاویر ۱۵۵۲-۱۵۰۶ یکی از اولین اعضای انجمن عیسویان (یسوعی‌ها)، گروه مذهبی عمده در هندوستان و ژاپن بوده است.
۴. اشاره‌ی مادر ترزا به فتوای پاپ پیوس هفتم است که به منظور کمک به کودکان مستمند جهان در ششم ژانویه ۱۹۴۶ انتشار یافت.
۵. اشاره‌ی مادر ترزا به شورش‌ها و ناآرامی‌هایی است که در پانزدهم اوت ۱۹۴۷ در هندوستان در گرفته بود.
۶. خانه‌ی پسران مدرسه‌ای بود که در کاسی پور، ناحیه‌ای در شمال کلکته قرار داشت و توسط سو آمی بی‌آنی ماناندا رواجاند در سال (۱۸۶۸-۱۹۴۵) دایر و در آغاز سال ۱۹۴۶ تخلیه گردید.
۷. سوال اسقف این بود که آیا زنان غیرروحانی می‌توانند بدون آن‌که تعهدات زندگی در یک انجمن مذهبی را پذیرفته باشند، اهداف مادر ترزا را برآورده سازند؟
۸. نامه‌ی اسقف اعظم پی‌ریه به مادر ترزا. هفتم آوریل ۱۹۴۷ - شماره‌گذاری و خطوط عبارات توسط مادر ترزا اضافه شده است.

۹. مراسم نیایش عشای ربانی توأم با نان و شراب که در اولین پنج‌شنبه پس از یک‌شنبه تثلیث جشن گرفته می‌شود.
۱۰. مِم مخفف «صاحب» به زبان عامیانه به مفهوم علیا مخدره. عنوانی که پیش‌تر در هندوستان برای احترام به زنان متأهل اروپا مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این مقاله اشاره مادر ترزا بر این است که سبک زندگی اروپایی شباهتی به زندگی ساده و محقری که او برای خواهران روحانی‌اش در نظر گرفته، ندارد.
۱۱. او پیش‌نویس این اساس‌نامه را در جریان دعای نُه روزه و قبل از پنطیکاست<sup>۱</sup> تهیه کرده بود. در سال ۱۹۴۷، یک‌شنبه پنطیکاست مطابق با بیست و چهارم ماه می به درازا کشید. به ضمیمه الف مراجعه نمایید.

### فصل پنجم

۱. نامه مادر ترزا به پدر نیونر. بدون تاریخ. اما به احتمال زیاد در آوریل سال ۱۹۶۱ نوشته شده است. خوشنودی، دلخوشی و بیگانگی از آثار آن پنداره‌ها و نجوهای خالص و ناب است. پدر آگوستین پولین<sup>۲</sup>، عضو انجمن عیسویان از قول سن جان کراس چنین نقل می‌کند: «آثار این پنداره‌ها (تخیلات) در روح موجب آرامش، روشن‌بینی و سرخوشی می‌شود. این دلخوشی، فروتنی، عشق و خلوص سبب گرایش فرد یا جهش او به سوی خداوند می‌گردد. برخی از این جلوه‌های معنوی در روح مادر ترزا آشکار بود و این به پدر و ناکسم دلگرمی می‌داد تا باور کند خاستگاه آن ندای درونی، اصیل و واقعی است.»
۲. پس از تشکیل انجمن، مادر ترزا عقیده‌اش را درباره از بین نبردن نامه‌ها تغییر داد. در آن زمان او تصور می‌کرد وجود این نامه‌ها دیگر ضرورتی ندارد.
۳. پدر ژوزف کروزن عضو انجمن عیسویان (۱۹۶۰-۱۸۸۰) از اساتید دانشگاه گریگوری در رم. مادر ترزا از او سوال کرده بود که آیا مقررات انجمن را مطالعه کرده است یا نه و عقیده‌اش در این مورد چیست. به نظر اسقف اعظم، این چیزی نبود که موجب نگرانی مادر ترزا شود.

### فصل ششم

۱. ابطال سوگند رهبانیت، مجوزی است که از طرف پاپ صادر می‌شود و به موجب آن فرد

۱. Pentecost، عید پنجاهه یا عید الهام روح القدس.

۲. Fr. Augustin Polain، از اولیای کلیسای کاتولیک.

- روحانی از سوگند مذهبی خود معاف و بدل به فرد غیرروحانی می شود. اجازه زندگی خارج از انجمن مذهبی نیز از سوی پاپ صادر می شود و به موجب آن فرد به طور رسمی عضو انجمن مذهبی خود باقی می ماند. به سوگند خود وفادار است ولی می تواند بیرون از محیط مذهبی زندگی کند. در این مدت بسیاری از حقوق، همین طور تعهدات فرد، لغو می شود.
۲. «مطمئنم روزی «تأییدیه» را دریافت خواهم کرد - در آن صورت شما اولین نفری خواهید بود که به این انجمن نوپا کمک های لازم را خواهید رساند.» بخشی از نامه مادر ترزا به اسقف پی ریه. به احتمال بسیار پیش از تاریخ هفتم مارس ۱۹۴۷.
۳. از آن جا که او از اهالی یوگسلاوی بود و انگلیسی، زبان اول او به شمار نمی رفت، از این رو به او اجازه تدریس زبان انگلیسی داده نمی شد.
۴. عملاً کمتر از سه هفته. زیرا نامه خطاب به مادر گرتود دهم ژانویه بوده و نامه ای که خطاب به اسقف اعظم نوشته شده، به تاریخ ۲۷ ژانویه بوده است.
۵. هیچ یک از این زنان جوان به لورتو ملحق نشدند. این جریان اطمینان مادر ترزا را به انجام وظیفه مذهبی اش نشان می دهد.
۶. ماه می به طور سنتی به مریم مقدس پیشکش شده است.
۷. به منظور بزرگداشت این روز مهم، مادر ترزا این تاریخ را به عنوان روز سوگند نهایی اولین گروه از مبلغین نیکوکاری و هم چنین تعداد قابل توجهی از گروه های بعدی انتخاب کرده بود.

### فصل هفتم

۱. این دعا که توسط عیسی مسیح به خواهر بنینا کنسولتا فروندا داده شده بود (۱۸۸۵-۱۹۱۶)، از سوی مادر ترزا روی صفحه اول جزوه پزشکی اش در پنتا عیناً نقل شده بود (۱۹۴۸). در این جزوه علاوه بر نحوه معالجه بیماران و امراض، اودستور تهیه برخی از بیسکویت ها و نیز اسامی و نشانی نیکوکاران ثروتمند را یادداشت کرده بود.
۲. کلامی پراز مهر و محبت، متضمن ایهامی که تنها خود آن دودرک می کردند.
۳. شعار سن ایگناسیوس لایولا.
۴. نامه ای از مادرام. ژوزف (عضو مؤسسه باکره مقدس) به مادر ترزا در سوم سپتامبر ۱۹۴۸. جشن مذهبی مادر ترزا - سن ترز - در سوم اکتبر برگزار گردید، بنابراین احتمالاً مادر گابریل در ذکر تاریخ دچار اشتباه شده است.
۵. پدر جولیان هنری، عضو انجمن عیسویان در هجدهم اوت ۱۹۰۱، در دامپرمی بلژیک به دنیا

آمد. در ۱۹۱۸ به انجمن پیوست و در ۱۹۲۱ به کسوت کشیشان درآمد. در سال ۱۹۳۸ به هندوستان رفت و از سال ۱۹۴۰ خدمت خود را به عنوان فرستادهٔ کلیسا در بخش سن ترزا آغاز کرد. او هم چنین به عنوان پدر معنوی انجمن خیریهٔ دختران در آنتالی کلکته مشغول خدمت گردید. از آغاز کار مادر ترزا در میان فقیرترین فقرا او پشتیبان مادر ترزا بود و از سال ۱۹۴۹ تا آخر عمر در سال ۱۹۷۹، سمت مشاور و توبه شنوی مبلغین نیکوکاری را برعهده داشت.

۶. شهری در هندوستان. اشارهٔ مادر ترزا به صومعه‌ای در آن ناحیه است.
۷. یکی از محلات فقیرنشین کلکته. مادر ترزا به صومعه‌ای در آن جا اشاره دارد.
۸. ورونیکا گومس یکی از اعضای خیریهٔ سن ترزا که در کلیسای بخش خدمت می‌کرد. او راهنمای مادر ترزا در نواحی فقیرنشین شهر بود.
۹. یادداشت روز اول. تاریخ نگارش ۲۳-۲۲ دسامبر ۱۹۴۸ است.
۱۰. اشارهٔ مادر ترزا به جان فشانی برای مریم مقدس «به مفهوم تسلیم خود به عنوان یک برده به مریم مقدس و از طریق او به عیسی مسیح است. انجام همهٔ وظایف با مریم مقدس، در برابر او، از طریق او و برای او». (از کتاب *راز مریم مقدس اثر سن لویی مون فور*)
۱۱. مؤسسهٔ دختران سن آن، شعبهٔ مذهبی لورتو بود که مادر ترزا در دورهٔ خدمتش در سن مری آنتالی سرپرستی آن را برعهده داشت.
۱۲. به منظور بزرگداشت مریم مقدس، مادر ترزا مایل بود خانه‌هایی را که افتتاح می‌کرد، به نام «قلب پاک» نامیده شوند.
۱۳. مادر ترزا با نظریهٔ آلفونسو رودریگز (کشیش یسوعی) در مورد «نسخهٔ بدل» موافق بود. این یعنی «دوست داشتن کسی به قدر دوست داشتن خود» که موجب می‌شود دوستان را مانند «نسخهٔ بدل» خود ببینم و خود را «نسخهٔ بدل» او بدانم؛ هر دو چون یک تن. عمل به مسیحیت و کمال مذهبی. (جلد یکم)

### فصل هشتم

۱. مادر ترزا آرزوی کرده به درخواست یکی از هوادارانش مبنی بر این که پیش از مرگ سوگند یاد کند، پاسخ مثبت دهد. از آن جا که او جزو اعضای سوگند خورده نبود، چنین چیزی امکان نداشت؛ با این حال مادر ترزا او را به طور غیررسمی جزو مبلغین نیکوکاری به شمار آورد.
۲. مادر ترزا نام خود را پس از نام ژاکلین اضافه کرده است.
۳. بخشی از دعای «تاباندن نور مسیح» که هر روز پس از اجرای موسیقی کلیسایی (مس) در

موسسه مبلغین نیکوکاری خوانده می شد.

۴. دعای رایج دربارهٔ مریم مقدس: «به یاد بیاور، مریم باکرهٔ بزرگوار. هرگز شنیده نشده آن کسی که به تو پناه می آورد، کمک تو را می طلبد و یا دعای خیر تو را می جوید، تنها و بی پناه رها کرده باشی. من با این اطمینان به سوی تو پرواز می کنم. ای باکره ترین باکره ها. مادر مقدس، من گناه آلود و غم زده مقابل تو می ایستم. ای سرچشمهٔ معنای حلول! استدعایم را به دیدهٔ تحقیر ننگر، بلکه به لطف خود آن را بشنو و پاسخ گو. آمین.» عنوان دعا از کلمهٔ اول آن به زبان لاتین گرفته شده است: «مموه»<sup>۱</sup>.

۵. این عنوانی است که مادر ترزا شرکای بیمار و رنجور خود را معرفی می کند.

۶. ششمین روز گوشه نشینی مادر ترزا.

۷. اشارهٔ مادر ترزا به اعیاد مذهبی هندوها و مسلمان هاست.

۸. در روزهای ادونت،<sup>۲</sup> یک سبد خالی را از گاه پرمی کنند و آن را داخل صومعهٔ محلی نزدیک محراب قرار می دهند. خواهران به نشانهٔ آمادگی برای فداکاری در راه عیسی مسیح که در کریسمس زاده خواهد شد هر یک، یک مشت گاه در سبد می ریزند.

۹. مادر ترزا دربارهٔ جزئیات حساس بود. این نکته را می توان از عکس العمل او نسبت به عدم ارسال تبریک از سوی اسقف اعظم پی ریه به مناسبت روز جشن مذهبی اش دریافت. «نامه ای از شما به مناسبت روز جشن مذهبی ام دریافت نکردم. طی بیست سال، این نخستین باری بود که چنین اتفاقی می افتاد.» بخشی از نامهٔ مادر ترزا به اسقف پی ریه (چهارم اکتبر ۱۹۵۶).

۱۰. آیین قلب مقدس عیسی مسیح به طور سنتی در اولین جمعهٔ هر ماه بزرگ داشته می شود.

۱۱. گزارش خاص روحانیون به آماری گفته می شود که هر ساله تنظیم و ضمن آن نحوهٔ فعالیت های مذهبی کشیشان ناحیه یا مقامات ارشد مذهبی، به اسقف اعظم یا معاون ارشد او ارائه می گردد.

## فصل نهم

۱. مادر ترزا در این جا به اسقف پی ریه اشاره ای نمی کند. زیرا او علاوه بر داشتن مقام اسقفی، ارشد مذهبی او نیز به شمار می رفت.

۱. *memorare*: به یاد بیاور.

۲. *Advent*: روزهای مقدس قبل از تولد عیسی مسیح شامل چهار یکشنبه.

۲. نامهٔ مادر ترزا به پدر پیکاجی، دوم دسامبر ۱۹۵۸. او در این جا به یکی از کتاب‌های مذهبی پدر ویلفرد پی شونبرگ<sup>۱</sup> عضو انجمن عیسویان، اشاره می‌کند.
۳. «سال سوم» یا «دورهٔ سه ساله» خواهران در این مرحله به عنوان سال سوم می‌ها شناخته می‌شوند. در این جا اشارهٔ مادر ترزا به ده نفر از خواهران گروه اول است. این گوشه نشینی پیش از مراسم سوگند نهایی انجام می‌گیرد.
۴. «ایام مقدس». در این نامه مادر ترزا به «هفتهٔ مقدس» اشاره می‌کند و نه به دوران گوشه‌نشینی. مادر ترزا این نامه را در تاریخ شنبه بیست و یکم ۱۹۵۹ نوشته است. یک روز قبل از یک شنبهٔ پیش از عید پاک و آغاز هفتهٔ مقدس.
۵. در ضمیمهٔ ب، یادداشت‌های مادر ترزا در دوران گوشه‌نشینی و پاسخ‌های او مشخص شده‌اند.
۶. پذیرش این انتصاب، ضمیمهٔ نامه‌ای بود که مادر ترزا خطاب به اسقف پی‌ریه نوشته بود.
۷. خواهر آگنس به عنوان معاون و مقام ارشد محلی در ساختمان مرکزی منصوب گردید.
۸. از میان نامه‌هایی که مادر ترزا برای پدر پیکاجی نوشته، تنها در سه نامه به شرایط درونی اش اشاره کرده است: نامهٔ ششم نوامبر ۱۹۵۹ که نامه‌ای خطاب به عیسی مسیح را ضمیمهٔ آن کرده و دیگری، نامهٔ سوم ژوئیهٔ ۱۹۵۹. بسیار بعید است که «ورقه» بدون تاریخی که همراه با نامهٔ سوم ژوئیهٔ خود فرستاده و با عبارت «در تاریکی» آغاز می‌شود، یکی از سه نامه‌ای باشد که در نامهٔ مورخ ششم نوامبر به آن اشاره دارد. بنابراین این نامه به احتمال زیاد به نامهٔ سوم ژوئیه ضمیمه شده است. در هر صورت این «ورقه» مشخصاً به این دوران تعلق دارد.
۹. شهادت خواهر مارگرت مری.
۱۰. احتمالاً اشاره‌اش به کلمات عیسی مسیح است که در نامه‌های ۱۲ ژانویه و ۳ دسامبر ۱۹۴۷ آن را ذکر کرده است: «تورنج خواهی کشید، هم اکنون نیزنج می‌بری - اما اگر تو همسر کوچک من هستی - همسر عیسای مصلوب، این شکنجه‌ها را با تمام قلب خواهی پذیرفت». شاید هم کلماتی از عیسی مسیح است که آن‌ها را در یادداشت‌های خود می‌نوشته ولی در نامه‌ها ذکر نمی‌کرده است.
۱۱. نامهٔ مادر ترزا، عیسی مسیح، ضمیمهٔ نامه‌ای که در تاریخ سوم سپتامبر ۱۹۵۹ برای پدر پیکاجی ارسال کرده بود.
۱۲. درست مانند قدیس حامی اش، سن ترزلی زیودر هجده ماه آخر زندگی اش ورنجی که

به خاطر آزمون ایمانش می‌کشید، مادر ترزا نیز نگران بود که افکارش کفرآمیز باشد. سن ترزا به ندرت دربارهٔ آزمون ایمانش با کسی حرف می‌زد، مگر با خواهر پائولین (مادر آگنس) زیرا می‌ترسید حرف‌هایش موجب جنجال و وسوسهٔ دیگران شود.

۱۳. بهای بلیت قطار ۳ روزه بود، خواه به مادر ترزا تخفیف داده می‌شد و یا کسی به او هدیه می‌داد.

۱۴. مادر ترزا، حضرت مریم، مادر عیسی مسیح، را به عنوان همراه و حامی خود در طول لحظه‌های تاریک زندگی‌اش برگزیده بود. مراقبه‌هایش بی‌آن‌که خود بدانند نوعی دعای یگانگی با عیسی مسیح بود. به کمک یک عبارت از سرود مذهبی استابات میترا رویه سوی مریم مقدس می‌کرد. (نیایشی متعلق به قرون وسطا که در مراسم جشن عواطف مریم مقدس در پای عیسی مسیح خوانده می‌شد: بگذار رنج‌های او را با تو تقسیم کنم.

۱۵. پدر رینالدو کاریگولاگرا، ضمن تحقیقاتی به بررسی تفاوت‌های دو نظریه در کلیسای کاتولیک، یکی متعلق به سن پل کراس<sup>۲</sup> و دیگری سن جان کراس<sup>۳</sup> دربارهٔ «شب روح و جان» می‌پردازد و ضمن دفاع از نظریهٔ سن پل کراس، به طولانی شدن دوران آزمون دشوار شب روح و جان در برخی از خدمتگذاران الهی اشاره می‌کند. او شب طولانی سن پل کراس و مادر ترزا را از ویژگی‌های مشترک بین این دو به شمار می‌آورد.

۱۶. سخنرانی مادر ترزا به مناسبت سی‌امین سال تشکیل شورای ملی زنان کاتولیک لاس‌وگاس (۱۹۶۰).

۱۷. اشاره به ساختمان مرکزی خواهران مبلغ نیکوکاری واقع در ۵۴ الف لاور سیر کولارزد.

۱۸. این درخواست نشان از احترامی بود که او برای «کارهای شگفت‌انگیز خداوند» قائل بود. او خود را تنها ابزاری در دست خداوند می‌دانست و مایل نبود توجه‌ها به سوی او جلب شود. «عشق لطیف خداوند به فرزندانش» تنها روایتی بود که مایل بود بیان شود.

۱۹. برای این باز دیده‌ها و غالباً قطار شب‌رو را انتخاب می‌کرد (بدون ذخیره کردن جا) تا فرصتی را از دست ندهد و روز بعد را بدون نیاز به استراحت اضافی، به طور کامل در اختیار خواهران باشد. چنان‌که گویی از اصل سفر نکرده است. چند روز بعد بار دیگر (با همان

۱. Stabat Mater سرود مذهبی به زبان لاتین در وصف آلام مریم مقدس به معنای «مادر ایستاده بود» در مراسم مصلوب شدن حضرت عیسی مسیح.

۲. St. Paul Cross، پایه‌گذار مکتب پسونسیم که بر پیروی از آلام عیسی مسیح تأکید دارد.

۳. St. John Cross، پایه‌گذار مکتب کارملیت‌های پابره‌نه.

قطار شب‌رو) از کلکته باز می‌گشت و برنامه‌های عادی‌اش را از سر می‌گرفت.

### فصل دهم

۱. پدر ژوزف نیونر، کشیش اتریشی، عضوانجمن یسوعی‌ها. از سال ۱۹۳۸ در کالج تازه تأسیس نویلی در پونی هندوستان به تدریس الهیات پرداخت. از سال ۱۹۶۰ به بعد در مورزینگ استار کالج کلکته به تدریس مشغول شد و مکاتبات او با مادر ترزا تا سال ۱۹۸۰ ادامه یافت.
۲. مورزینگ استار کالج، دانشکده‌ای در قلمرو اسقفی کلکته که در آن الهیات تدریس می‌شد.
۳. شهادت پدر نیونر دربارهٔ مادر ترزا.
۴. پدر نیونر بخش‌های غیر مرتبط با موضوع را حذف کرده است.
۵. مادر ترزا در مکاتبات قبلی‌اش به وضوح تأکید می‌کند که عهد و پیمان پنهانی خود را در سال ۱۹۴۲ بجا آورده است.
۶. طبق اظهار نظر پدر نیونر، به نظر می‌رسد که مادر ترزا ابتدا کلمه «دوست داشتن» را در متن آورده و سپس آن را به «زندگی کردن» تغییر داده است.
۷. اشارهٔ مادر ترزا به دستورالعمل‌هایی است که به‌طور روزانه آن‌ها را با خواهران در میان می‌گذاشته است.
۸. نامهٔ مادر ترزا به پدر نیونر بدون ذکر تاریخ، اما به احتمال زیاد در دوران گوشه‌نشینی آوریل ۱۹۶۱ نوشته شده است.
۹. شهادت پدر نیونر.
۱۰. این تصمیم‌گیری در دوران عزلت‌نشینی شبیه همان تصمیمی است که مادر ترزا در گوشه‌نشینی سال قبل اتخاذ کرده بود.
۱۱. اشاره به گفته‌های سن پل دربارهٔ تطهیر و پالایش روح انسانی، عشق انسان نسبت به خداوندگار و عبور از آزمون‌های دشوار.
- چیزی شبیه آنچه مادر ترزا از آن را تجربه می‌کرد. به کمک پدر نیونر، او دریافت که این آزمون‌ها بخشی از وظیفه‌ای است که بر عهده گرفته است، فرصتی برای خدمت بیش‌تر. و این‌گونه مادر ترزا تصمیم گرفت تاریکی درونش را دوست بدارد.
۱۲. رهنمودهای مادر ترزا به خواهران م. ن، ۱۷ می ۱۹۸۱.
۱۳. نمایندهٔ دیپلماتیک و اتیکان از سوی پاپ منصوب می‌گردد تا نمایندگی وی را در کشور محل مأموریتش بر عهده بگیرد.



۱۴. «عالم الهیات»، اشاره به دانشجویان رشته الهیات دارد که برای منصب کشیشی داوطلب می شوند.

۱۵. یکی از دوستان آیلین اگن.

۱۶. «چگونه می توانم عشقم را نشان دهم؟ مگر نه این که عشق خود را در عمل اثبات می کند؟ من ناچیز گل ها را می افشانم و اورنگ الهی را با عطر آن ها معطر می سازم. سرود عشق را با نت های نقره ای می خوانم، بدین ترتیب زندگی کوتاه من درنگریستن به تو می گذرد. محبوب من، افشاندن گل ها تنها گواه عشق من است. هریک از این گل ها به منزله کلامی و نگاهی است. ایثاری هر روزه. امیدوارم از کوچک ترین کاری که می کنم و همه آن ها را با عشق انجام می دهم، سودی نصیبم شود. به خاطر عشق است که آرزو می کنم رنج بکشم و شادمان باشم؛ اجاره می دهی گل ها را به سویت بیفشانم؟ کسی را نمی بینم اما می خوانم و گلبرگ ها را به پایت می ریزم. حتی اگر قرار باشد گل های سرخم را از میان خاربن ها برایت دسته کنم، بازی وقفه برایت خواهم خواند، خاربن ها هر چه تیزتر و بلندتر، آوازهایم دلنشین تر.» [آخرین بند به شعر سن ترز اضافه شده است]. مجموعه اشعار سن ترزلی زیو: گل های کوچک عیسی مسیح.

۱۷. نامه مادر ترزا به پدر نیوز. تاریخ احتمالی ۸ نوامبر ۱۹۶۱. مادر ترزا تلاش بسیاری می کرد که بیشترین استفاده را از وقتش ببرد. او بیشترین نامه هایش را هنگام سفر می نوشت.

۱۸. در تقویم نیایشی کلیسای کاتولیک (پیش از واتیکان) دومین یکشنبه قبل از نلت (هشتمین یکشنبه قبل از عید پاک) یکشنبه سکساجازینا<sup>۱</sup> نامیده می شود.

۱۹. اشاره مادر ترزا به جلسه ای است که با شرکای کاری اش پس از توقف او در لاس وگاس برگزار گردید.<sup>۲</sup>

۲۰. نقل شده از مالکوم ماگرویح، «چیز زیبایی برای خداوند» (۱۹۷۱).

۲۱. نیکوکاری، روح مأموریت مبلغین، ۲۳ ژانویه ۱۹۹۱.

### فصل یازدهم

۱. اشاره مادر ترزا به دریافت جایزه پدماشری در ۲۸ آوریل ۱۹۶۲. پدماشری، جایزه ای است که به اتباع هندی به مناسبت خدمات ویژه ای که در زمینه های مختلف انجام می دهند اعطا

۱. Scxagesina: دومین یکشنبه قبل از عید پاک.

۲. Lent: ایام مقدس (از یازدهم نوامبر تا کریسمس).

- می‌شود. اشارهٔ مادر ترزا در این جا آگاهی از دریافت این جایزه است که عملاً در تاریخ ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۶۲، در دهلی نوبه او اعطا شد.
۲. زمانی که پدر پیکاجی به مقام اسقفی رسید، مادر ترزا او را «عالیجناب» یا «سرور من» خطاب می‌کرد. باین حال به او می‌گفت: لطفاً مرا «ارجمند» خطاب نکنید، زیرا من شما را مرشد معنوی خود می‌دانم. (نامهٔ مادر ترزا به اسقف پیکاجی، ۲۰ اوت ۱۹۶۳).
۳. مادر ترزا در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۶۲، جایزهٔ بین‌المللی رامون ماگ‌سای‌سا را در مانیل پایتخت فیلیپین دریافت کرد.
۴. اسقف آلبرت وینسنت دیسوزا (۱۹۷۷-۱۹۰۴) از تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۶۲ تا ۲۹ می ۱۹۶۹ در کلکته با سمت اسقفی خدمت کرد.
۵. نامهٔ مادر ترزا به اسقف پیکاجی بدون تاریخ. از آن جا که این نامه به اسقف پیکاجی اشاره دارد، باید پس از ۹ سپتامبر ۱۹۶۲ نوشته شده باشد، یعنی زمانی که پدر پیکاجی به مقام اسقفی رسیده بود. در پروندهٔ مربوط به نامه‌های مادر ترزا به اسقف پیکاجی این نامه مورخ ۲۳ مارس ۱۹۶۳ بایگانی شده است.
۶. یادداشت گوشه‌نشینی مادر ترزا، مارس آوریل ۱۹۵۹.
۷. بخشی از دعای استابات متری کلیسای کاتولیک رم که خطابش به مریم مقدس است. به نظر می‌رسد که مادر ترزا آن را خطاب به عیسی مسیح نقل کرده است.
۸. شرکت پدر نیوئر در گردهمایی اعضای هیئت تشکیلات مذهبی، روابط کلیسا با مذاهب غیر عیسوی، در واتیکان.
۹. مادر ترزا در راه بازگشت از جمشیدپور در قطار.
۱۰. رهنمودهای مادر ترزا به خواهران م. ن. آوریل ۱۹۸۱.
۱۱. اشاره به عقاید یکی از منجیان معنوی انسان‌ها، سن‌پل، که عقیده داشت رنج کشیدن سبب می‌شود که فرد تصور کند می‌تواند به عنوان یک منجی، کسانی را که در آستانهٔ غرق شدن معنوی قرار دارند نجات بخشد. رنج کشیدنی نه برای یک ساعت یا یک ماه، بلکه گاه برای سال‌های طولانی تا بتواند ارواح انسانی را از مرگ ابدی نجات دهد. این منجی‌ها باید در برابر وسوسه‌های نفس مقاومت کنند. (از کتاب سه مرحله از زندگی دروینی رجینالد گاریکو لاگرانژ)

۱۲. مادر ترزا به شجاعت خواهران فعال در انجمن جدید واقع در کوکوروت<sup>۱</sup> ونزوئلا اشاره دارد.
۱۳. مادر ترزا نه تنها در مکاتبات عادی با خواهران و یا در رهنمودهایش، بلکه حتی هنگام مکاتبه با دیگران نیز، خود را سوم معرفی اشاره می کرد.
۱۴. هر چه ارواح انسانی به مراتب معنوی نزدیک تر شود رنج آن ها شباهت بیش تری به حضرت مریم و عیسی مسیح پیدا می کند. عقیده عمومی این بود که خدمت گزاران خداوند، نیاز به تلاش بیش تری دارند؛ خواه برای بالایش عمیق درونی و یا پیروی از شیوه اولیای الهی. همان کاری که عیسی مسیح انجام می داد. ایجاد تشکیلات مذهبی و یا تلاش برای رستگاری روح انسان ها، چیزی که جان کراس و مادر ترزا به شکلی مداوم آن را تجربه می کردند. (سه مرحله از زندگی درونی اثر رجینالد گاریکولاگرانز)
۱۵. هر آنچه در تحسین و تمجید از کارهای او بیان شده است.
۱۶. بخشی از نیایش مریم مقدس، هنگام دیدار او با یکی از بستگانش به نام الیزابت (انجیل لوقا ۴۵، ۴۶: ۱)
۱۷. مادر ترزا در اولین جمعه ماه سپتامبر، روزی که به طور سنتی به «قلب مقدس» تعلق دارد درگذشت.
۱۸. نامه مادر ترزا به دزموند دوئیگ<sup>۲</sup>. به نقل از کتاب مادر ترزا، هواداران و فعالیت های او.
۱۹. بخشی از انجیل دوئیگ که در اواخر قرن ۱۶ از لاتین به انگلیسی ترجمه شد و در آیین نیایشی کلیسا در آن دوران خوانده می شد.
۲۰. شماییلی از عیسی مسیح پس از خوردن تازیانه با طوقه ای از خس و خار در اطراف سر.
۲۱. دستورالعمل های مادر ترزا به خواهران م. ن. ۲۴ فوریه ۱۹۸۹.
۲۲. شانتی به معنای صلح و نگره معنای شهر. شانتی نگر یعنی شهر صلح.
۲۳. شهادت پدر نیونتر.
۲۴. در ماه می ۱۹۶۹، اسقف پیکاجی به سمت اسقف اعظم کلکته انتخاب شد.

### فصل دوازدهم

۱. نامه مادر ترزا خطاب به عیسی مسیح. ضمیمه نامه ای که در سوم سپتامبر ۱۹۵۹، برای پدر پیکاجی نوشته بود.

۱. Cacorote: یکی از شهرهای ونزوئلا.

۲. Desmond Doig: نویسنده و مؤلف.

۲. مارگرت پلواک مقاله‌نویس هرالده کاتولیکا: «یک برخورد اتفاقی منجر به دوستی ۲۲ ساله شد». یک کشیش محلی در رم که روی علل قدیسه نامیده شدن مادر ترزا کار می‌کرد.
۳. این «جعبه مفوایی» همان جعبه‌ای بود که مادر ترزا جوایز، مدارک افتخاری و هدایای دریافتی خود را در آن نگهداری می‌کرد. این جوایز ابزاری بودند که وجود فقرا را به او یادآوری می‌کردند؛ از این رو عقیده داشت که این جوایز به آن‌ها تعلق دارد.
۴. ایام سه روزه نیایش.
۵. به فصل دهم مراجعه نمایید. بخشی از نامه مادر ترزا به پدر نیونر. احتمالاً به تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۶۱؛ «کم‌کم به این نتیجه رسیده‌ام که این تاریکی را دوست ندارم».
۶. رهنمودهای مادر ترزا به خواهران م. ن. ۱۷ می ۱۹۷۸ (انجیل متی ۱۲:۳۴)
۷. نامه مادر ترزا به پدر وندریپیت. ۱۹ ژوئن ۱۹۷۶ نامه در راه بازگشت از نیویورک در هواپیما نوشته شده است.
۸. ۱۰۷۰ خیابان یونیون. اشاره به محل سکونت خواهران اهل مکاشفه م. ن.
۹. مادر ترزا در کنگره چهل و یکم «عشای ربانی» که در تاریخ ششم اوت ۱۹۷۶ در فیلادلفیا برگزار گردید.
۱۰. یادداشت‌های مادر ترزا در دوران گوشه‌نشینی. مارس - آوریل ۱۹۵۹، ص ۳۶۰.
۱۱. مادر ترزا به عیسی مسیح و نان زندگی در مراسم عشای ربانی اشاره دارد.
۱۲. سخنرانی مادر ترزا. کمبریج ۱۰ ژوئن ۱۹۷۷.
۱۳. نامه مادر ترزا به خواهر مری ترینیتی؛ بدون تاریخ.
۱۴. «من آن رنج و اندوه را بوسه‌ای از جانب عیسی مسیح می‌دانم. هدیه‌ای از جانب او برای تو. به خاطر آن‌که به او تعلق داشته‌ای (نامه مادر ترزا به خواهرام. جان فرانسیس ۳ اوت ۱۹۷۶). به احتمال زیاد، او این متن را از مکاشفات پل جاگرز با نام «فضیلت عشق» برگزیده است. «پس رنج‌های ما را باید آن‌گونه که هستند، تحمل کنیم یا آن‌گونه که می‌گوییم به عنوان بوسه‌هایی از جانب مسیح مصلوب بر ارواح انسانی ما. ارواح عادی به طور عموم این رنج را چیزی نمی‌بینند مگر مجازاتی از جانب خداوند. دلیلی بر حقانیت یا ناخشنودی او. ارواح سخاوتمند در عوض آن را دلیلی بر عشق خداوندگار نسبت به خود می‌بینند؛ آن‌ها تنها صلیب را نمی‌بینند بلکه عیسی مسیح را که بر آن به صلیب کشیده شده می‌بینند. او را

۱. Marie Trinity, یکی از راهبه‌های سن ترز.

۲. j. Paul de Jaegers, کشیش مسیحی.

می بینند که عاشقانه صلیب را در آغوش گرفته و انتظار دارد در مقابل عشق و بخشندگی دریافت نماید. برای من صلیب عیسی مسیح تنها چیزی است که موجب می شود رنج بکشم؛ بوسه ای از جانب عیسی مسیح بروح من، گرچه ممکن است عجیب به نظر بیاید اما رنج های بی شماری است که روزانه آن ها را تحمل می کنم.

۱۵. از رهنمودهای مادرترزا به خواهران م. ن. ۵، اکتبر ۱۹۸۴.

۱۶. مادرترزا، نیکوکاری، روح انجمن مذهبی ۲۳ ژانویه ۱۹۹۱.

۱۷. سخنرانی مادرترزا در انجمن رجینا موندی<sup>۱</sup>، رم، ۲۰ دسامبر ۱۹۷۹.

۱۸. اشاره مادر ترزا به پرنده کوچکی است که در تندیس بانوی مقدس فاتیما، پایین پای او نشسته است.

۱۹. از آن جا که قرار بود خواهران آسایشگاه بیماران روبه مرگ (کالیگات) در سال ۱۹۷۷ و نخستین گروه از خواهران در سال ۱۹۷۸، بیست و پنجمین سال تأسیس انجمن را با عنوان «جشن نقره ای» جشن بگیرند، مادر ترزا تصمیم گرفت به مناسبت تأسیس بیست و پنج مرکز جدید در سال ۱۹۷۸ برای عیسی مسیح «جشن نقره ای» برگزار نماید.

۲۰. پدر لیو دیون (۱۹۲۵-۱۸۴۳) بنیانگذار فرانسوی انجمن مذهبی کشیشان قلب مقدس (پدران دیونی).

۲۱. سخنرانی مادرترزا، هنگام دریافت جایزه صلح نوبل. یازدهم دسامبر ۱۹۷۹.

۲۲. نامه مادرترزا خطاب به یک پزشک در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۸.

۲۳. نیایش و سخنرانی مادرترزا در مراسم ملی چاشت در واشنگتن (سوم فوریه ۱۹۹۴).

۲۴. رهنمودهای مادرترزا به خواهران م. ن. (۱۷ اکتبر ۱۹۷۷).

۲۵. نامه مادرترزا به عیسی مسیح همراه با نامه ای که برای پدر بیکاجی در تاریخ سوم سپتامبر ۱۹۵۹ نوشته بود.

۲۶. بنا به روایتی، ورونیکا چهره عیسی مسیح را هنگام بالا رفتن از تپه کالوری، با شال سر خود خشک کرده بود.

۲۷. سیمون سیرنه به عیسی مسیح در انتقال صلیبش به بالای تپه کالوری کمک کرده بود (لوقا ۲۳: ۲۶).

۲۸. سخنرانی مادر ترزا در جلسه شورای اسقف ها. اکتبر ۱۹۸۰.

۱. Regina Mundi. به زبان لاتین به معنای «ملکه جهان» انجمنی وابسته به کلیسای اسقفی در

۲۹. شرحی بر اساسنامه انجمن.
۳۰. مادر ترزا به خواهران م. ن. ۱۵ مارس ۱۹۸۰
۳۱. مادر ترزا به خواهران م. ن. ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰.
۳۲. اشاره به درخواست‌های متعدد برای حضور مادر ترزا در مجامع عمومی.
۳۳. رهنمودهای مادر ترزا به خواهران (اهل مکاشفه) م. ن. ۱۸ ژوئن ۱۹۸۱.
۳۴. مسیح عزیزم، یاری‌ام کن تا هر جاکه می‌روم عطر تو را بیفشانم. جانم را از روح و زندگی تو لبریز سازم. تمامی وجودم را چنان تحت تأثیر خود قرار ده تا زندگی‌ام، تنها تابشی از نور تو باشد. در من بتاب آن‌گونه که با هر که مواجه می‌شوم، حضور تو را در روحم احساس کند. بگذار بنگرم و چیزی بنینم مگر عیسی مسیح را! با من بمان تا من نیز چون تو بدرخشم. بتوانم نوری برای دیگران باشم. مسیح عزیزم، این نور متعلق به تو خواهد بود. بگذار تو را آن‌گونه که تو می‌خواهی ستایش کنم با درخشیدن بر آن‌ها که اطرافم هستند. بگذار بی هیچ موعظه‌ای تو را موعظه کنم، نه با کلمات بلکه با مایه عبرت دیگران شدنم... با نیرویم، با جلب همدلی دیگران نسبت به آنچه که انجام می‌دهم، با نشان دادن عشق سرشارم که قلبم به خاطر تو، آن را تحمل می‌کند. آمین.

## فصل سیزدهم

۱. ترزا خطاب به خواهران م. ن. ۱۹ اوت ۱۹۸۲.
۲. مراقبه‌های مادر ترزا در بیمارستانی در رم، ۱۹۸۳.
۳. مادر ترزا هر صبح ساعت ۴/۴۰ دقیقه از خواب برمی‌خاست و در مراسم نیایش و خواندن گروهی کتاب مقدس که از ساعت پنج تا شش صبح برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. آن‌گاه به مراسم عشای ربانی می‌پرداخت. پس از صبحانه به اتفاق خواهران، وظایف مذهبی خود را در زاغه‌ها آغاز می‌کرد. دیدار با خانواده‌ها، کمک به افراد روبه مرگ و کودکان در خانه‌های مخصوص به آن‌ها و یا درمانگاه‌های مختلف. (در سال‌های آخر مادر ترزا به دلیل انجام سفرهای متعدد برآوردن، نیازهای مربوط به خواهران، کارهای اداری انجمن مذهبی و همین‌طور تعدد ملاقات، فرصت نمی‌کرد به‌طور مداوم به زاغه‌ها و یا مراکز خدمت‌رسانی به فقرا سرکشی کند). ساعت ۱۲/۳۰ ظهر و پس از صرف ناهار نوبت به عبادت جمعی می‌رسید. آن‌گاه نیم ساعت صرف استراحت و نیم ساعت دیگر صرف مطالعه متون معنوی می‌شد. سپس او و خواهران بار دیگر کار رسیدگی به فقرا را از سر می‌گرفتند. (از

سال ۱۹۷۳ به بعد) پیش از شرکت در مراسم عشای ربانی توأم با نان و شراب یک ساعت به نیایش می‌پرداختند و سپس ساعت مناجات و شام فرامی‌رسید. پس از صرف شام و نیم ساعت تجدید قوا در ساعت ۹ شب، خواهران با خواندن دعای شب، روز خود را به پایان می‌رساندند. با این همه مادر ترزا اغلب برای پاسخ دادن به نامه‌ها تا دیر وقت بیدار می‌ماند.

۴. پدر آلبرت هوآرت عضو جامعه مسیحیان، متولد ۲۸ مارس ۱۹۲۶، در نامیور بلژیک، در اوت ۱۹۴۳ عضو انجمن مسیحیان شد. در سوم نوامبر ۱۹۵۳ به هند آمد و در ۲۷ آوریل ۱۹۵۷، به عنوان کشیش مشغول به خدمت شد. او در دوران گوشه‌نشینی سال ۱۹۸۵، مشغول موعظه در گردهمایی رهبران روحانی بود. از ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۸ توبه‌شنوی خواهران مبلغ نیکوکاری در عمارت مرکزی گردید و پس از آن نیز به عنوان توبه‌شنودر انجمن‌های مختلف کلکته مشغول به کار بود.

۵. شهادت پدر هوآرت.

۶. اسقف ویلیام جی. کورلین متولد ۳۰ اوت ۱۹۲۷ در پورتسموت ویرجینیا. در ۲۵ اکتبر ۱۹۵۷ به عنوان کشیش در قلمرو اسقفی واشنگتن منصوب گردید و در ۲۰ دسامبر ۱۹۸۸ به مقام دستیار اسقفی رسید. در آوریل ۱۹۹۴ با عنوان اسقف ناحیه شارلوت در کارولینای شمالی مشغول کار و در سال ۲۰۰۱ بازنشسته گردید.

۷. شهادت اسقف کورلین.

۸. بخشی از سخنرانی پاپ‌ژان پل دوم هنگام دیدارش از نیرمال هری دی. به نقل از روزنامه آرزواتور رومانو، چاپ دهم، ژانویه ۱۹۸۶.

۹. مادر ترزا خطاب به خواهران برادران گروه‌های غیر مذهبی و شرکای کاری انجمن م. ن. در ماه ژوئن ۱۹۹۰.

۱۰. مادر ترزا خطاب به خواهران م. ن. ۳۱ ژانویه ۱۹۸۰.

۱۱. نامه سرگشاده مادر ترزا به جورج بوش و صدام حسین در ۲ ژانویه ۱۹۹۱.

۱۲. مادر ترزا به وابستگان مذهبی خود: ۲۳ ژوئن ۱۹۹۱.

۱۳. مادر ترزا به خواهران، برادران و پدران انجمن م. ن. ۲۵ مارس ۱۹۹۳.

۱۴. نامه مادر ترزا به عیسی مسیح، ضمیمه نامه‌ای که در سوم سپتامبر ۱۹۵۹ برای پدر پیکاجی ارسال کرده بود.

۱۵. مادرترزا خطاب به خواهرام. فردریک م. ن. و خواهران انجمن ۲۹ مارس ۱۹۹۴.
۱۶. مادرترزا به خواهران م. ن. ۱۵ می ۱۹۹۵
۱۷. پدر و ناکسم به مادرترزا، ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۳.
۱۸. مادرترزا به یکی از دوستانش، ۲۵ فوریه ۱۹۹۴.
۱۹. شهادت اسقف کورلین.
۲۰. شهادت پدرگری م. ن.

### ضمایم

۱. بررسی و مطالعه نقاط قوت و ضعف کار خود.
۲. دوران گوشه نشینی یک شنبه شب عید پاک در تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۵۹، با بررسی مطالب مربوط به مراقبه روز بعد آغاز شد و مراسم مربوط به آن با موعظه پدر پیکاجی و پس از بجا آوردن آیین های معنوی سن ایگناسیوس لایولا ادامه یافت.
۳. اولین پیشکش به قلب مقدس که مادرترزا به آن اشاره کرده، دعایی است که اعضای انجمن نیکوکاری هنگام طلوع برزبان می آورند: «ای عسیسی مسیح، از طریق قلب بسیار پاک و منزّه مریم مقدس، همه نیایش ها، اعمال، لذات و رنج های امروز را با هر هدفی که بوده به قلب الهی تو تقدیم می کنم. دریگانگی با تمام مراسم عشا های ربانی که در دنیای کاتولیک به تو تقدیم شده، قلبم را به تو هدیه می کنم. شاید آن را چون قلب خود فروتن و متواضع گردانی.» این دعا به مادرترزا تسلی خاطر می داد.
۴. از مکاتبات مادر ترزا کاملاً روشن است که تمامی واکنش های او «من اکنون باور نمی کنم» ناشی از احساساتش بوده است، نه نداشتن ایمان.
۵. به رغم آن تاریکی عمیق، او برای برخورداری از تسلی و دلگرمی دیگران، در قبال آنچه احساس می کرد به دیگران رونمی آورد. او به آن درجه از بلیغ عاطفی و آزادگی درونی رسیده بود که بتواند از همه چیز بگذرد.
۶. Nota Bene: ن. ب. مخفف کلمه لاتین به معنای «توجه کنید».
۷. شناخت فردی عمیق او از خودش با نوعی پشیمانی از اشتباهات و عدم قابلیتی که احساس می کرد همراه بود. از این جهت بود که او به سرعت در صدد یافتن راه های عملی برای مقابله با این ضعف برآمد.
۸. با وجود احساساتی که او به هیچ وجه سعی در پنهان کردن شان نداشت، تمامی واکنش های



او مبتنی بر ایمان راسخ و عشقی بود که او را در تمامی آزمون‌های دشوار همراهی و راهنمایی می‌کرد.

۹. Cardinal John Henry Newman، کشیش انگلیسی.

۱۰. گرچه مادر ترزا احساس می‌کرد ایمان ندارد اما همین ایمان بود که او را وادار می‌کرد تا رنج درونی‌اش را «تزکیه نفس» تلقی کند و یکسره تسلیم آن شود. با این همه او چالش‌هایی را که با آن‌ها روبه‌رو بود انکار نمی‌کرد.

۱۱. علاوه بر پیروی از آیین‌های معنوی سن ایگناسیوس لایولا، مادر ترزا بر نوشتن خاطرات تأکید می‌کرد. وسیله‌ای برای نشان دادن موفقیت‌ها در برابر شکست‌ها و روش خاصی که به کمک آن بر آن‌ها غلبه یافته و برای پیشرفت خود از آن بهره‌جسته است.

۱۲. فداکاری‌های او در حق خواهرانش ثمراتی به بار آورد که حتی هنوز بسیاری از منافع آن برخوردارند.

۱۳. گرچه مادر ترزا صمیمانه می‌گفت: «قلب من به‌طور کامل و تنها به او تعلق دارد. ذهن و اراده من - همه اوقات بر او متمرکز است»، و به رغم آن که همه لحظاته‌اش را وقف عیسی مسیح و تکریم او کرده بود، باز احساس می‌کرد آن‌گونه که باید به وظایفش عمل نمی‌کند.

۱۴. گرچه رابطه مادر ترزا با مریم مقدس تحت تأثیر این تاریکی قرار گرفته بود، با این همه خواندن دعای رزاری و ذکر با تسبیح در هر لحظه تا پایان زندگی یکی از نیایش‌های مورد علاقه‌اش بود.

۱۵. کتاب مزامیر و سرودهای مذهبی (۴.۵: ۴۶) بسیار او را تحت تأثیر قرار می‌داد و حضور خداوند را در درونش به او یادآوری می‌کرد؛ چیزی که به او احساس مقاومت و امید می‌داد. گرچه یک روز پیش‌تر او با تأسف به یاد آورده بود که عیسی مسیح دیگر در او حضور ندارد. «تا همه جزئیاتی را که او می‌داند با او تقسیم کند.» اما باز امیدوارم که این رنج به پایان برسد و او بتواند بار دیگر همان یگانگی را که قبلاً با عیسی مسیح احساس می‌کرد تجربه نماید.

۱۶. به‌رغم همه درد و رنج‌های درونی، مادر ترزا عزم راسخ داشت که از تعهداتی که پیش‌تر در زندگی‌اش کرده بود عقب‌نشین نکند. برداشت او از فقر بسیار به «فقر مطلق» نزدیک است؛ چیزی که هنگام گفت‌وگو با پدر پی‌ریه درباره مأموریت جدیدش راجع به آن اشاره کرده بود.

۱۷. این آرزو و خواسته مادر ترزا بود اما آن‌گونه که انتظار داشت پاسخی برای آن دریافت نمی‌کرد. به جای آن که نادیده گرفته شود، بیش‌تر در مرکز توجه قرار می‌گرفت. در حالی که مادر ترزا دعا می‌کرد فراموش شود اما شهرت او به سرعت روبه افزایش می‌گذاشت؛ تنها از درون «کاملأ

تنها مانده بود». آرزوی کرد تنها همراه عیسی مسیح باشد با این همه توانایی این را داشت تا به خاطر دیگران از آرزوها و خواسته هایش صرف نظر کند.

۱۸. مادر ترزا فردی اجتماعی و هم نشینی با اولاد نبخش و دلپذیر بود، با این حال حضور در مجامع عمومی برایش دشوار می نمود. تنها به دلیل عشق فراوانش به عیسی مسیح و دیگران بود که اولویت های خود را نادیده می گرفت و به خواسته انجمن گردن می نهاد.

۱۹. Fr. Joseph Rickaby، کشیش و فیلسوف یسوعی انگلیسی.

۲۰. قانون یکم: «هدف کلی انجمن: رفع عطش مسیح مصلوب برای عشق و ارواح انسانی توسط خواهران، که با رعایت مقررات از سوی آن ها و تعهد به سوگند چهار گانه فقرا مطلق، پرهیزکاری، فرمانبرداری و ایثار برای کار در بین فقر طبق مقررات» محقق خواهد شد.

۲۱. قانون ۸۶: «از آن جا که هر یک از خواهران انجمن، شریک کاری عیسی مسیح در زاغه ها خواهند بود لازم است بدانند که خداوند و انجمن از آن ها چه انتظاراتی دارند. باید کاری کنند تا عیسی مسیح از طریق آن ها جلوه خود را بتاباند و از این طریق به حضور خود در زاغه ها ادامه دهد. باید کاری کنند تا فقر ببینند خواهران چگونه به سوی عیسی مسیح کشانده می شوند و او را به بیغوله ها و زندگی آن ها دعوت می کنند. خواهران باید کاری کنند که بیماران و افراد زنجور، آن ها را چون فرشتگانی ببینند که جهت تسلی و آسایش شان تلاش می کنند کودکان خیا بانی به آن ها بیاورند زیرا برای آن ها یادآور مسیح اند، دوست کودکان.

۲۲. ین گفته به شکلی دردناک خاطره آن دلگرمی ها و تأثیری را که آن ها بر حس نیکوکاری مادر ترزا داشتند یادآوری می کند.

۲۳. این شرح بالای صفحه ۹ نوشته شده بود. دوره عزلت گزینی در ۲۹ مارس ۱۹۵۹، با مطالعه موارد مربوط به مراقبه آغاز شد. اولین روز عزلت گزینی سی ام ماه مارس بود، بنابراین روز نهم مصادف با هفتم آوریل ۱۹۷۹ بوده است. در سال ۱۹۴۲ عید پاک مصادف با پنجم آوریل بوده، بنابراین مادر ترزا احتمالاً عهد پنهان خود را در سه شنبه عید پاک یعنی هفتم آوریل ۱۹۴۲، بجا آورده است. در همین روزها بود که بخش بنگالی مدرسه سن مری به دلیل جنگ، تخلیه و به سوراپایی انتقال یافت (تاریخ دقیق، نامعلوم). در حالی که چنین شرایط فوق العاده ای احتمالاً علت و زمینه آن عهد پنهان را فراهم آورده است اما بی شک همه این ها عاملی بوده است تا مادر ترزا خود را آن گونه مقید به انجام وظایفش بداند. بدین گونه است که نقش عمده ای که آن عهد پنهان در زندگی او ایفا کرده، روشن می شود.

۲۴. مقررات چنین ایجاب می کرد که هر خواهری که قصد خروج از صومعه را داشت باید توسط

خواهر دیگری همراه می‌شد. مادر ترزا کسی بود که می‌توانست نیت خیر خواهانه خود را فراتر از مقررات قرار دهد. علاوه بر توجه او نسبت به خواهرانش، آن چه در زندگی مادر ترزا چشمگیر است زحمات صمیمانه و مشتاقانه اوست: «او به پنجاهمین سالگرد تولدش نزدیک می‌شد، با این حال همراهانش که در اواسط بیست سالگی بودند نمی‌توانستند یا به پایش پیش بروند!»

۲۵. مادر ترزا، در طول زندگی اش هزاران نامه نوشته بود. «سعی بسیار» او در این مورد، ناشی از آن عهد پنهان بود و جلوه‌ای از عشق او به عیسی مسیح.

۲۶. در سال ۱۹۴۷، در شرایطی که مادر ترزا از اسقف پی‌ریه اجازه می‌خواست تا زندگی جنیدش را آغاز کند، برای او نوشت: «ممکن است فکر کنید من تنها به این دلخوشم که همه چیز را رها کنم تا شادی را به قلب عیسی مسیح برسانم [۰]. البته این بیش‌ترین چیزی است که به آن توجه دارم اما در عین حال می‌دانم که موفقیت در این دو مورد چقدر دردناک است. به طور طبیعی من نیز موجودی حساسم؛ چیزهای زیبا و قشنگ را دوست دارم. دوست داشتن و دوست داشته شدن - می‌دانم که زندگی یک مبلغ نیکوکاری از همه این‌ها تهی است. فقر مطلق زندگی به سبک هندوها. زندگی در میان فقرا چیزی کاملاً معایب را علاوه به خویشتن فردی ام خواهد بود. با این همه عالیجناب، از صمیم قلب آرزو دارم چنین روشی را زندگی کنم تا مگر بدین گونه، شادی را به قلب عیسی مسیح برسانم. عالیجناب، اجازه بدهید بروم. بگذارید کورکورانه به او اعتماد کنم - بدین گونه او در می‌یابد که ایمان ما به او گم نخواهد شد.» این موضوع واقعیت داشت و پاسخ مادر ترزا به آن در دهمین روز گوشه نشینی، آگاهی اش را نسبت به این مسئله تأیید می‌کرد.

۲۷. قبول این رنج به عنوان نوعی هدیه، برداشت شخصی مادر ترزا بود، همان چیزی که او آن را در دیگران تشویق می‌کرد، گرچه این بدان معنی نبود که او تصور می‌کرد انسان نباید برای رهایی از رنج و عذاب تلاش کند. در حقیقت مادر ترزا بیش‌تر دوران زندگی اش را در تلاش برای کاهش چنین رنجی می‌گذراند اما عقیده داشت در نخستین قدم، فرد باید رنجی را که در حال حاضر بدان دچار است تحمل کند، به طور خلاصه پذیرفتن، ایراز داشتن بسته به شرایط و وارد عمل شدن، نوعی واکنش آگاهانه که مادر ترزا هنگام رویارویی با رنج و عذاب از خود نشان می‌داد.

۲۸. آموزه‌های مذهبی او سکوت توأم با رنج را برای یگانگی با مسیح مصلوب تشویق می‌کرد. کسی نباید رنج‌های خود را به رخ می‌کشید. بهتر بود آن‌ها پنهان بمانند. مادر ترزا سعی

داشت در این زمینه به کمال برسد. لبخندش یکی از مؤثرترین راه‌هایی بود که او رنج خود را پشت آن پنهان می‌کرد.

۲۹. قانون ۸۸: بگذارید فروتنی و تواضع را صمیمانه دوست بدانند و حتی آن را داوطلبانه و با لذت بپذیرا شوند؛ بدین ترتیب و در سایه ایمان، آن‌ها بی‌هیچ بهانه یا شکایتی هرگونه اصلاح یا تذکری را خواهند پذیرفت.

۳۰. رفتار مادر ترزا ثمرهٔ فروتنی او بود. او خوشحال بود که بتواند چون مسیح نسبت به آلامی که بر او وارد می‌شد، متواضع و چون او نسبت به کسانی که او را می‌آزردند خیرخواه باشد.

۳۱. سرود مقدسی به نام «ملامت».

(انجیل عهد عتیق. میکا ۶)

نیایشی برای ستایش عیسی مسیح در روز جمعهٔ مقدس در کلیسا.

س: امت من، من نسبت به شما چه کردم؟ چگونه خشم شما را برانگیختم؟ به من پاسخ دهید! من شما را از اسارت رهانیدم، از بردگی به سوی آزادی. اما شما منجی خود را مصلوب کردید.

ج: خداوند مقدس است! مقدس و صاحب قدرت مقدس و فناناپذیر. او بخشنده است.

س: به مدت چهل سال شما را به سلامت از صحرا عبور دادم. شما را با مانده‌های بهشتی سیر کردم. سرزمین‌های بسیاری را به شما بخشیدم. اما شما منجی خود را بر صلیب کشیدید.

ج: خداوند مقدس است، مقدس و صاحب قدرت! مقدس و فناناپذیر. او بخشنده است.

س: بیش از این چه می‌توانستم در حق‌تان انجام دهم؟ من شما را به عنوان زیباترین گیاه خود در زمین نشاندم اما شما تنها تلخی به بار آوردید. وقتی تشنه بودم سرکه دادید تا بنوشم، شما پیکر منجی خود را با نیزه از هم شکافتید.

ج: خداوند مقدس است! مقدس و صاحب قدرت. مقدس و فناناپذیر. او بخشنده است.

۳۲. ملکهٔ بهشت: سرودی باستانی به زبان لاتین از کلیسای کاتولیک شرحی بر یک شنبهٔ عید پاک، پنطیکاست.

۳۳. مادر ترزا زیر کلمات نبودن را خط کشیده و بالای آن‌ها عبارت «اگر بودند» را نوشته است.

هم‌چنین او زیر کلمات «یا» و «اما» را نیز خط کشیده است. به نظر می‌رسد هدف او بیان چنین منظوری بوده است «اگر سؤالاتی که ما در میان گذاشته می‌شد.

۳۴. نیایش سن ایگناسیوس لایولا.

۳۵. آخرین صفحهٔ یادداشت‌های دوران گوشه‌نشینی مادر ترزا مفقود شده است.

## نام نامه

Agnes	آگنس
Albert Vincent	آلبرت وینسنت
Albert Huart	آلبرت هوآرت
Alphonsus Rodriguez	آلفونسورودریگز
Animananda	آنی ماناندا
Eileen Egan	آیلین اگن
Ethiopia	اتیوپی
Ecce Homo	اچه اومو
Spellman	اسپلمن
M. John Franciss	ام. جان فرانسیس
M. Fredrick	ام. فردریک
E. Barber	ای. باربر
Elizabeth	الیزابت
Br. Benito S.J	برادر بنیتو
Brian Kolodiej chuk	برایان کولودیچوک
Bernard	برنارد
Besa	بسا
Bengal	بنگال
Pauline	پائولین

Pope John Paul II	پاپ ژان پل دوم
Para	پارا
Park Street	پارک استریت
Fr. Joseph Neuner	پدر ژوزف نیونر
Fr. Crusen	پدر کروزن
Fr. Cordeiro	پدر کوردیرو
Fr. Gary	پدر گری
Fr. Leo Dehon (Dchonian)	پدر لیو دیون
Fr. Martindale	پدر مارتین دیل
Fr. Vizjak	پدر ویزاک
Fr. Henry	پدر هنری
The post tribunc	پست تریبون
Pontsmouth Virginia	پور تسموت ویرجینیا
P. Johanns	پیر یوهانس
Périer	پی‌ریه
Pius	پیوس
Time	تایم
Te Duem Laudamus	تودییم لایوداموس
Jhansi	جانسی
Julian Henry	جولیان هنری
James Robert Knox	جیمز رابرت ناکس
Cheshire	چشر
Javier Perez de Cuellar	خاویر پریز دکوئیلار
Benigna Consolata Ferrero	خواهر بنینا کنسولتا
M. Nirmala Joshi	خواهر ام نیرمالا جاشی
Loreto Sisters	خواهران لورتو

Darjeeling	دارجیلینگ
Drana	درنا
Dublin	دوبلین
Dorothy	دوروتی
Miss Bracken	دوشیزه برکن
Miss Mailey	دوشیزه میلی
Dchli	دهلی
D, souza	دیسوزا
Daily mail	دیلمی میل
Rath Farnham	راث فارنام
Rose	رز
Rozario	رزاریو
Zaleski	زالسکی
Jacqueline de Cker	ژاکلین دکر
Jacqueline Teresa	ژاکلین ترزا
Samtal Parganas	سامتال پارگاناس
Celine	سلین
St. Anne	سن آن
St. Ignatius Loyola	سن ایگناسیوس لایولا
St. Peter	سن پیتر
St. Teresa	سن ترزا
St. John of the Cross	سن جان کراس
St. Joseph	سن ژوزف
St. Sophia	سن صوفیا
St. Francis Xa Vier	سن فرانسیس خاویر
St. Clare	سن کلر

Saint Louis de Monfor	سن لوییس مونفور
St. Margaret Mary	سن مارگرت مری
St. Loureance	سن لورنس
Charlotte	شارلوت
Shanti Nagar	شانتی نگر
Shubashini Das	شوباشینای داس
Blessed Sacrament	عشای ربانی
Francis Xavier Stapleton	فرانسیس خاویراستپلتون
Franco Jambrekovic	فرانکوژامبرکویچ
Ferdinand Perier	فردیناند پی‌ریه
Cornithians	قرنتی‌ها
Creek Lane	کریک لین
Kali	کالی
Calcutta	کلکته
Clement	کلمنت
Concepta	کن سپتا
Gabriela	گابریلا
Gertrude Kennedy	گرتروید کنلیدی
Godown	گودان
Gonxha Anges Bojaxiu	گونزا آگنس بوژادیو
Lawrence Thevor Picachy	لارنس تریور پیکاجی
Lower Cincular Road	لاورسیرکولارزد
Louis Colin	لوییس کولین
Leo Dehon	لیو دهون
Mother Teresa	مادر ترزا
Margaret Plevak	مارگرت پلواک



Margaret Trouner	مارگرت ترونہ
Marguerite	مارگریٹ
Maria Goretti	ماریا گورتی
Malcolm Muggerdige	مالکوم ماگریج
Michael Van der Peet	مایکل وندرپیٹ
Morning star College	مورنینگ اسٹار کالج
Miranda	میراندا
Namur	نامیور
Nobili College	نوبیلی کالج
Nirmala	نیرمالا
Nicholas Gomez	نیکلاس گومز
Vatican	واتیکان
Veronica Gomes	ورونیکا گومس
Veronica	ورونیکا
C.Van Exem	ون اکسم
Venezuela	ونزوئلا
Vietnam	ویتنام
William G.Curlin	ویلیام جی. کورلین
William Doyle	ویلیام ڈویل
Howard	ہاوارد
Herald Catholic	ہرالد کاتولیک